



# عروج و خروج گرایش راست از حزب کمونیست کارگری ایران

از انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

# **بخشی از اسناد اختلافات درونی رهبری حزب کمونیست کارگری ایران**

مرداد ۱۳۸۱ تا مرداد ۱۳۸۳

۱	مقدمه
۲	تزهائی در مورد برخورد ما به مساله سقوط جمهوری اسلامی کورش مدرسی
۱۰	در نقد توهم "تصرف قدرت بدون انقلاب و سوسیالیسم"، بحث کورش مدرسی و جواب حمید تقوایی
۲۸	ملاحظات بر نوشته کوروش "سقوط جمهوری اسلامی و نقش حزب" حمید تقوایی
۳۳	طرحی برای نگرفتن قدرت؟! مصطفی صابر
۳۸	معنی پیروزی مردم بر جمهوری اسلامی چیست؟ مصطفی صابر
۴۱	محور اصلی اختلاف چیست؟ رحمان حسین زاده
۴۹	انقلاب و استراتژی تصرف قدرت (در پاسخ به نوشته رفیق رحمان) حمید تقوایی
۵۵	درباره اختلافات در رهبری حزب دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی سمینار کوروش مدرسی
۸۱	روایت تازه ای از داستان کهنه "هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده" حمید تقوایی
۱۰۰	نامه به اعضا داخل شهلا دانشفر
	نامه سرگشاده به رفیق ریوار احمد
۱۰۴	لیدر حزب کمونیست کارگری عراق حمید تقوایی
	در جواب به نامه سرگشاده رفیق حمید تقوایی
۱۰۵	لیدر حزب کمونیست کارگری ایران ریوار احمد
	پاسخ به نامه سرگشاده مورخ ۲۷ اوت
۱۰۸	رفیق ریوار لیدر حزب کمونیست کارگری عراق حمید تقوایی
۱۱۰	سندی تازه برای آرشیوی کهنه محسن ابراهیمی
	بیانیه ۲۱ نفر
۱۱۷	بیانیه «برون رفت» از حزب کمونیست کارگری! آذر ماجدی
۱۲۱	چرا سوسیالیسم منشعبین را تهییج نمیکند محمد آسنگران
۱۲۴	ترور شخصیت روش سیاسی گرایش راست علی جوادی
۱۲۶	فراخوان برگزاری کنگره پنجم حمید تقوایی
۱۲۷	اسناد اختلافات سیاسی در رهبری حزب حمید تقوایی
	بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران
۱۲۸	پیرامون انشعاب بخشی از کمیته مرکزی پیرامون انشعاب بخشی از کمیته مرکزی
۱۳۰	منصور حکمت یکبار دیگر پیروز شد! حمید تقوایی
	برعکس نهند نام زنگی کافور
۱۳۳	نظری بر اطلاعاتیه اعلام موجودیت حزب منشعبین حمید تقوایی
۱۳۵	عروج و خروج راست از حزب کمونیست کارگری فاتح بهرامی
۱۴۱	انقلاب بعد از سرنگونی! و خانه نشینی پوپولیسم نو حمید تقوایی
۱۴۵	منشعبین و بیانیه دست راستی و مک کارتیستی اصغر کریمی
۱۴۶	بیانیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری چپ عراق
۱۴۸	ماجرای هخا و منشعبین کاظم نیکخواه

## مقدمه

کتابی که در دست دارید درباره اختلافات درون رهبری حزب کمونیست کارگری ایران در فاصله بین مرداد ۱۳۸۱ تا مرداد ۱۳۸۳ است. با مطالعه این اسناد، سیر اساسی ترین اختلافات، زمینه های آن و سرانجام خروج راست از حزب را ملاحظه میکنید. جستجو و دسترسی به همه مقالات و همچنین مطالعه حجم گسترده اسناد اختلافات نیازمند وقت بسیار است. به همین دلیل مجموعه حاضر به گونه ای انتخاب شده است که این سیر را بطور فشرده در اختیار خواننده قرار دهد.

مدت کوتاهی پس از درگذشت منصور حکمت در ژوئیه ۲۰۰۲، نظرات راستی که در زمان حیات منصور حکمت مجال بروز نیافته بود، توسط کورش مدرسی در ارگانهای رهبری حزب مطرح شد. گرهی ترین مسائل مربوط به سوسیالیسم، انقلاب، شورا، حزب و مساله کسب قدرت سیاسی، سیر تحولات سیاسی و سرنگونی جمهوری اسلامی و تاکتیک حزب در جریان و بعد از سرنگونی و نیز رهبری جمعی و فردی در حزب مورد اختلاف قرار گرفت و این سرآغاز شکل گیری دو جناح حول نظرات چپ و راست در رهبری حزب و یک دوره دوساله جدال تند میان این گرایشات شد.

اگرچه نظرات راست در رهبری حزب دائما مورد نقد جناح چپ قرار گرفت و هرگز به پلاتفرم رسمی حزب تبدیل نشد اما، خط راست عملا به مانع و ترمزی در مقابل پیشروی حزب تبدیل گردید. با نقد نظرات راست، پرچمدار آن رفیق کورش مدرسی و همفکرانش عقب نشستند، ساکت ماندند و از بیان نظراتشان اجتناب کردند. پس از اینکه در کنگره ۴ مجددا به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند، اینبار در ابعادی گسترده تر مجادلات را از سر گرفتند بطوریکه رهبری حزب در موقعیت فلج کننده ای قرار گرفت. در دفتر سیاسی مصوبات و تصمیمات کنگره را نامشروع اعلام کردند و ادعا کردند در کنگره ۴ "سازش" کرده اند. و عجیب اینکه همچنان در مقابل علنی شدن اختلافات سیاسی و مطلع کردن کادرها و اعضا مقاومت میکردند. هر بار که در جلسات دفتر سیاسی بحث علنی کردن اختلافات در میان کادرها یا در سطح جامعه مطرح میشد فضا از طرف کورش مدرسی و با همراهی رفقای هم فکر او به تشنج کشیده میشد و به سرانجام نمیرسید.

در این شرایط بود که لیدر حزب، حمید تقوانی و اکثریت دفتر سیاسی، برای برون رفت از وضعیت فلج کننده ای که حزب را با مخاطرات جدی روبرو کرده بود، و در فضای متشنجی که کورش مدرسی ایجاد کرد، تصمیم گرفتند اختلافات را علنی کنند. پس از علنی شدن مباحث، سرانجام وقتی اکثریت کادرها و اعضای حزب دست به عکس العمل زدند و شروع به جمع آوری طوماری با خواست برگزاری کنگره فوق العاده برای تعیین تکلیف با نظرات راست در رهبری حزب کردند، رفیق کورش مدرسی و همفکران او از تقابل باز، علنی و رودررو در کنگره سر باز زدند و در اوت ۲۰۰۵ تصمیم به انشعاب گرفتند.

با مطالعه این اسناد، خواننده متوجه خواهد شد که اختلافات بر سر چه بود و چرا راست توفیق نیافت پرچم جنبش های دیگر را به نظرات رسمی حزب تبدیل کند و خط مشی حزب را تغییر دهد و بالاخره چگونه در این تلاش ناکام ماند، در تقابل درونی شکست خورد و سرانجام از حزب بیرون رفت.

## تزهائی در مورد برخورد ما به مساله سقوط جمهوری اسلامی

رفقای هیات دائم

تزهائی که در مورد برخورد ما به مساله سقوط جمهوری اسلامی برایتان فرستادم نظر و تبیین من در این مورد را منعکس میکند. روشن است که ما نمیتوانیم تبیین و یک نظر را به رای و تصمیم گیری بگذاریم. باید در این مورد قراری داشت که موضع و سیاست ما را روشن میکند. تبیین ها میتوانند مختلف باشند. در نتیجه چیزی که برایتان فرستاده شد برای تصمیم گیری نیست. برای باز کردن بحث است. و ما به یک سندی که بتوانیم در مورد آن تصمیم بگیریم احتیاج داریم. نوشتنهای که در زیر میاید مجموعه‌ای است که من پیشنهاد تصویب آنرا دارم. پیشنهاد من این است که بعد از بحث نکات زیر را به رای بگذاریم. خواهشم این است که رفقا با آمادگی در این بحث شرکت کنند و اگر اصلاحیه‌ای را لازم میدانند از قبل آنرا آماده کنند و ترجیحا در اختیار هیات دائم قرار دهند. ضمنا جلسه بحث از جمعه ۶ اوت که قبلا اعلام شده بود به روز شنبه ۷ اوت ساعت ۱۱ تا ۶ بعد از ظهر منتقل میشود.

کوروش مدرسی

۲۸ اوت ۲۰۰۲

حزب کمونیست کارگری ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی (شاید تیترو مناسبتری باید پیدا کرد) - این سند راهنمای کار رهبری حزب است و الزاما به همین شکل منتشر نمیشود.

۱ - سقوط جمهوری اسلامی مساله دولت جانشین آن را به جلو صحنه آورده است. سیاست حزب کمونیست کارگری ایران در مورد آلترناتیو حکومتی آینده ایران روشن است. حزب کمونیست کارگری سوسیالیسم را تنها راه تامین آزادی، برابری، رفاه و خوشبختی مردم میدانند. حزب کمونیست کارگری سوسیالیسم را آلترناتیو همین امروز میدانند و تمام تلاش خود را برای تحقق این آلترناتیو و بقدرت رسیدن حزب بکار میبرد. حزب کمونیست کارگری ایران تلاش میکند که بجای جمهوری اسلامی خود بقدرت برسد. قدرت گیری این حزب با اعلام کلیه مفاد مندرج در برنامه حزب بعنوان حقوق مردم توأم خواهد بود و وسیعترین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را تضمین خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری تضمین خواهد کرد که مردم با آزادی کامل در مورد نظام حکومتی آینده تصمیم بگیرند. بعلاوه قدرت گیری حزب کمونیست کارگری مطمئن ترین تضمین برای جلوگیری از تحقق سناریو سیاه و از هم پاشیدگی اوضاع جامعه است.

۲ - سیاست حزب کمونیست کارگری در صورتیکه خود مستقیما به قدرت نرسد، چون هر حزب جدی دیگر، تلاش برای رسیدن به قدرت و جلب مردم به ضرورت حکومت سوسیالیستی و تحقق آن خواهد بود.

۳ - سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی در صورتیکه همراه با قدرت گیری حزب کمونیست کارگری ایران نباشد جامعه را در مقابل دو خطر جدی قرار میدهد:

الف - از هم پاشیدگی جامعه و خطر سناریو سیاه

ب - بقدرت رسیدن جریانات بورژوازی، تحمیل عملی یک نظام سیاسی به مردم و بیرون راندن مردم از صحنه سیاست و دخالت مستقیم در تعیین سرنوشت جامعه و اداره امور آن.

۴ - حزب کمونیست کارگری ایران برای مقابله با چنین وضعیتی و برای فراهم آوردن شرایطی که بتوان در هر حالتی خطر گسیختگی ارکان مدنیت و بیرون کردن مردم از صحنه سیاست و تحمیل یک استبداد دیگر را کم کرد اقدامات و سیاست‌های زیر را در برمیگیرد:

الف - حزب کمونیست کارگری بیانیه حقوق حداقل سیاسی مردم در دوره گذار - دوره‌ای که طی آن مردم، احزاب

و جریان‌های سیاسی و تشکلهای مختلف امکان فعالیت آزاد را دارند و مردم در مورد نظام آینده کشور تصمیم میگیرند را منتشر میکند.

ب - تعهد به این بیانیه مبنای سیاست حزب کمونیست کارگری در قابل احزاب دیگر است. تعهد به این بیانیه است.

**پ - تعهد و تحقق مطالبات این بیانیه از جانب هر دولتی شرط لازم برای آن است که حزب کمونیست کارگری تغییر دولت و قدرت گیری خود را در چارچوب متعارف تعقیب کند.**

ت - دولتی که بعد از جمهوری اسلامی تشکیل میشود یک دولت موقت است که اساس وظیفه آن تضمین آزادی‌های سیاسی و بندهای بیانیه و تحقق شرایطی است که مردم بتوانند آزادانه در مورد نظام آینده کشور تصمیم بگیرند.

**ث - حزب کمونیست کارگری ایران، حتی اگر در هر تناسب قوایی خود مستقما به قدرت نرسد شرکت در هر دولت موقتی را حق خود میداند.**

ج - حزب کمونیست کارگری ایران رفتارندم را، بعنوان شیوه تصمیم‌گیری مردم در مورد نظام آینده، هم بلحاظ اصولی و هم در شرایط فعلی قاطعانه رد میکند. تصمیم‌گیری در این مورد تنها در صلاحیت مجمع نمایندگان مردم است که بعد از یک دوره فعالیت آزاد سیاسی و مبارزه احزاب سیاسی انتخاب شده باشند. رفتارندم تنها در مورد تصمیم چنین مجمعی قابل قبول است.

چ - حزب کمونیست کارگری یک کمپین وسیع برای قبولاندن بیانیه به همه احزاب سیاسی، تشکلهای مختلف و شخصیت‌های سیاسی را دامن میزند و این جریان‌ها را برای قبول تعهد به آن زیر فشار قرار میدهد.

۵ - ابزارهای رودرویی حزب کمونیست کارگری با اوضاع آینده و اهرم‌های دخالت مستقیم در صحنه سیاست اینها هستند:

الف - سازمان دادن حزب بعنوان یک حزب سیاسی توده‌ای - خود سازمان حزب باید یک اهرم قدرتمند برای دخالت در اوضاع باشد.

ب- شکل دادن به انواع تشکلهای توده‌ای و بویژه مجامع عمومی

پ - نیروی مسلح حزب در کردستان

ت - سازمان آزادی زن

ث - انواع تشکلهای کمونیستی (سازمان دانشجویان کمونیست و غیره)

۷ - حزب کمونیست کارگری به پابندی بورژوازی و احزاب آن به مبانی دمکراتیک مطلقا توهمی ندارد. تضمین چنین پابندی، اگر هم ممکن باشد، تنها در پرتو تناسب قوا به نفع حزب و به نفع مردم ممکن است. در هر لحظه از این پروسه حزب استفاده از نیروی خود و تشکلهای توده‌ای برای مقابله با احزاب و جریان‌های بورژوائی و کوتاه کردن دست آنها از قدرت تردید نخواهد کرد.

۸ - معنای این جهت‌گیری‌ها در عرصه‌های مختلف فعالیت حزب: داخل، خارج، کردستان، تبلیغات و غیره را هیات دائم متعاقبا تهیه، تصویب و اجرا خواهد نمود.

رفقا،

این نکات برای بحث در هیات دائم نوشته شده است. طبعاً فرمولبندی‌های آن هم از فرض این مخاطب متأثر است. بنظر من نکات مطرح شده در بحث پلنوم را منعکس میکند. شاید در بحث پلنوم من نتوانستم بحث سر ته داری را ارائه دهم. در هر صورت این تلاشی برای جمع و جور کردن بحث است. امیدوارم در هیات دائم بحث خوبی داشته باشیم.

کوروش مدرسی

۲۴ اوت ۲۰۰۲

جلسه بحث در این مورد روز جمعه ۶ اوت ساعت ۱۰ صبح تا ۲ بعد از ظهر خواهد بود.

### سقوط جمهوری اسلامی و نقش حزب کمونیست کارگری ایران

۱ - سقوط جمهوری اسلامی سوالات جدیدی را در مقابل جامعه و طبعاً حزب کمونیست کارگری ایران قرار میدهد. حزب کمونیست کارگری باید سناریوهای ممکن و بویژه سناریوی محتمل را بررسی کند در دادن ابعاد مطلوب به آن نقش فعالی را بازی کند.

۲ - شکل محتمل سقوط جمهوری اسلامی، در شرایط کنونی، که قطعاً در نتیجه مقابله مردم و تعرض آنها به ارگانهای این رژیم صورت خواهد گرفت، بلاواسطه منجر به رسیدن حزب کمونیست کارگری و یا جریان راست پروغریبی به قدرت نخواهد شد. سرنگونی رژیم به معنی پیروزی یک افق و یک جنبش اجتماعی و سیاسی نخواهد بود. ما شاهد یک دوره تحول، تلاطم، یک دوره دولت و دولت‌های غیر متعارف خواهیم بود که طی آن تکلیف قدرت سیاسی یک سره میشود. قطعنامه کنگره سوم حزب این موقعیت را پیش بینی کرده است.

" سرنگونی رژیم اسلامی پایان سیر تحول سیاسی در ایران نیست. کشمکش طبقات و جنبش‌های اجتماعی بر سر اینکه چه نظامی باید بر جای رژیم اسلامی بنشینند از هم اکنون در بطن مبارزه علیه این حکومت آغاز شده و در پی سرنگونی رژیم اسلامی تا تثبیت حکومت بعدی ادامه خواهد یافت. ... هم اپوزیسیون بورژوازی و هم جنبش کمونیستی کارگری شانس عینی پیروزی دارند"

۳ - با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی جامعه به یک دوره خلا کامل گذر نخواهد کرد. مدنیت جامعه، تمرکز موجود در سیستم اقتصادی و اداری کشور و سیاست آمریکا و غرب وجود یک دولت رسمی مرکزی را ناگزیر میکنند. این دولت، در این دوره، ممکن است دامنه اقتدار محدودی داشته باشد. اما بلحاظ کنترل منابع مالی اهرم‌های مهمی را در اختیار خواهد داشت. ظرفیت استفاده آن از این اهرم‌ها به تعادل قوای اجتماعی بستگی خواهد داشت.

۴ - تناسب قوای کنونی میان گرایشهای اجتماعی و احزاب سیاسی اپوزیسیون و وجود احزاب و جریاناتی که میتوانند بزور اسلحه سناریوی سیاه را بر جامعه تحمیل کنند سوالاتی را در مقابل جامعه و مردم قرار میدهد که حزب کمونیست کارگری باید بعنوان یک نیروی مسئول و مدعی قدرت به آنها پاسخ دهد. این پاسخ و تلاشی که حزب برای تبدیل این پاسخ به پاسخ مردم میکند یک رکن اساسی نزدیک شدن حزب به قدرت است.

۵ - سوالات اساسی که باید به آن پاسخ گفت از این قرارند: (این سوالات در دنیای واقعی وجوه مختلف همان ابهامی است که در بندهای فوق به آن اشاره شد)

الف - محتمل‌ترین ترکیب دولت رسمی که در پی سرنگونی جمهوری اسلامی در شرایط کنونی چه خواهد بود؟ احزاب سیاسی مختلف در آن چه نقشی خواهند داشت؟ مردم و ارگانهای توده‌ای چه جایگاهی خواهند داشت؟ حزب کمونیست کارگری چه جایگاهی خواهد داشت؟ چه سیاستی را تعقیب خواهد کرد؟

ب - چگونه میتوان از بهم ریختن شالوده زندگی مدنی و تحقق سناریو سیاه ممانعت کرد. ملزومات آن چیست؟ حزب کمونیست کارگری در این رابطه چه وظایف معین و ویژه‌ای را در دستور دارد؟

پ - نقشه و یا پلان عبور متمدن، آرام و دمکراتیک از جمهوری اسلامی به نظام بعدی که طی آن حق دخالت مردم در تعیین این نظام و زمین بازی مساوی برای احزاب سیاسی تضمین میشود چیست. سوالی که اپوزیسیون بورژوازی با طرح رفاندم به آن پاسخ میدهد.

پاسخ به این سوالات برای حزب کمونیست کارگری بعلاوه معنای ویژه تشکیلاتی نیز خواهد داشت که فعلاً موضوع مورد بحث این ترها نیست.

۶ - در پاسخ به این سوالات باید ابتدا از چند حکم و مشاهده شروع کرد:

الف - سناریوی سرنگونی جمهوری اسلامی هرچه باشد حزب کمونیست کارگری ایران جمهوری سوسیالیستی را تنها آلترناتیو رهائی بخش میداند. برای تحقق فوری آن مبارزه میکند. شعار حزب زنده باد جمهوری سوسیالیستی است.

ب - حزب کمونیست کارگری از همین امروز برای تحقق این شعار تلاش میکند. تلاش میکند تا شرایط را بنحوی

تغییر دهد که تحقق این هدف هرچه سریعتر و فوری تر انجام شود.

پ - سرنگونی جمهوری اسلامی منجر به سر برآوردن انواع تشکل های توده‌ای و از جمله شوراهای محلی و کارخانه‌ای خواهد شد. این تشکلهای و بویژه شوراهای یکی از ارکان پایه‌ای حکومت حزب کمونیست کارگری خواهند بود. حزب شکل‌گیری این تشکلهای، گسترش آنها و بویژه جلب آنها به سیاست های حزب را از هم اکنون، و در دوره مورد بحث، یک پایه اساسی فعالیت خود قرار خواهد داد.

ت - رکن دیگر قدرت گیری حزب، گسترش حزب بصورت یک حزب سیاسی توده‌ای است. خود حزب باید به یک سازمان توده‌ای که قدرت بسیج و تغییر تناسب قوا را دارد تبدیل شود. حزب باید در هر محل و هر کارخانه، هر دانشگاه و اداره و غیره تاسیس شود. خانه‌های حزب باید به کانون‌های توده‌ای بسیج مردم و فعالین و رهبران سیاسی تبدیل شوند.

ث - حزب کمونیست کارگری تلاش خواهد کرد که در هر جا تبدیل به نیروی سیاسی فائده گردد.

ج - بحثی که تحت عنوان سلبی- اثباتی از طرف نادر مطرح شد، بویژه در این دوره تحول نقش حیاتی خواهد داشت. حزب کمونیست کارگری تنها با تبلیغ و ترویج سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی به پرچم مردم تبدیل نخواهد شد. باید سوال کنکرت در جامعه را تشخیص دهد و حول آن محیط را پلاریزه نماید. بنظر میرسد محورهای که، یکی یا چند تای آنها، شانس تبدیل به این کاتالیزور را دارند کوتاه کردن دست مذهب از زندگی مردم، رفاه، آزادی، در میدان نگاه داشتن مردم، حفظ مدنیت جامعه و ممانعت از تحقق سناریو سیاه، مدرنیسم و ... است. پیشبینی اینکه کدام محور یا محورها به این موقعیت عروج خواهند کرد و حول چه شعاری زودرس است.

چ - بورژوازی و احزاب آن بدون تردید وقتی شکست خود را محتمل بدانند به هیچ سناریو دمکراتیکی پایبند نخواهند بود. حتی اگر این سناریو فراندم مورد نظر آنها باشد. اما این نتیجه گیری است که مردم و بویژه طبقه کارگر و شوراهای باید به آن رسانده و برای مقابله با آن آماده شوند. حزب کمونیست کارگری نسبت به رعایت هیچ پروسه دمکراتیک و متمدنی از جانب احزاب بورژوازی توهم ندارد. در نتیجه حزب باید آمادگی فکری و عملی رودروئی با بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی در موقعیت مناسب را داشته باشد.

ح - حزب کمونیست کارگری فاقد یک طرح و یا تصویری از یک پروسه گذار مسالمت آمیز و متمدن که طی آن احزاب سیاسی امکان فعالیت خواهند داشت و مردم میتوانند آزادانه نوع حکومت آتی را تعیین کنند است. این یک خلا جدی در استراتژی حزب برای رسیدن به قدرت و رهبری مردم است. عدم پاسخگویی به این خلا بویژه در شرایط امروز حزب را بلحاظ اجتماعی در موقعیت نامناسبی قرار خواهد داد. پاسخ گویی به این سوال برای حزب در این دوره اهمیت حیاتی دارد.

۷ - سقوط جمهوری اسلامی در ظاهر و در مرحله اول میتواند شکل سقوط جناح راست را داشته باشد. بخش‌هایی از بقایای دوم خرداد از هم اکنون دارند حساب خود را از جناح راست جدا میکنند. در صورت وجود اپوزیسیون غالب و قدرتمند دولت آلترناتیو دولت این اپوزیسیون میبود. چیزی که در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد که دولت منصوب خمینی و شورای انقلاب او تشکیل گردید. شکل انقلاب آتی ایران بیشتر شبیه اشکال کلاسیکتر نظیر انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه، سقوط رژیم شوروی، سقوط رژیم رومانی، یوگسلاوی، و غیره خواهد بود. هیچ یک از نیروهای اپوزیسیون سرنگونی خواه در کوتاه مدت در صحنه سیاست ایران و در تناسب قوای موجود نیروی فائده‌ای که بتوانند نقش تشکیل دولت را بر عهده بگیرند نیستند. در نتیجه دولت میباید است که با سقوط جمهوری اسلامی به دست نزدیکترین نیروی موجود در میدان خواهد افتاد. نیروئی که درست همزمان با از هم پاشیدگی اوضاع دولت را میتواند اعلام کند، اهرم‌های باقی مانده دستگاه دولتی را در اختیار دارد. این شانس بیش از هرکس شامل بخشی از خود دستگاه دولت جمهوری اسلامی میشود - اساسا بخش‌هایی از دو خرداد که قطعاً تلاش خواهند کرد بر موج اعتراض مردم سوار شوند (حجاریان و غیره میتوانند تلاش کنند نقش یلتسین در کودتای ارتش را بازی کنند). این دولت قطعاً هم دامنه اقتدار محدودی خواهد داشت و هم بسرعت جای خود را به دولت‌های بعدی با ترکیب متفاوت خواهد داد. یک فاکتور مهم در این رابطه سیاست آمریکا و جناح راست بورژوازی است. تلاش آنها برای تشکیل نوعی پارلمان یا دولت در تبعید در صورت تحقق میتواند در ترکیب دولت‌هایی که به قدرت میرسند موثر باشد.

۸ - دولت بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی یک دولت غیر متعارف و موقت است. عمر محدودی داد و دستور کار رسمی محدودی. دستور کار آن تدارک تعیین تکلیف نظام جامعه از طریق فراندم یا هر پروسه ظاهرا دمکراتیک دیگر است. محدوده اقتدار این دولت و دامنه عمل آن محدود خواهد بود و با تشکیل ارگانهای توده‌ای و دخالت احزاب سیاسی میتواند محدودتر شود. اما قدر مسلم این است که این دولت از یک طرف خود را نماینده خیر خواهی و ثبات و آرامش معرفی خواهد کرد



و از طرف دیگر حمایت بین المللی میتواند موقعیت آنرا تقویت کند.

۹ - اپوزیسیون پرو رژیم ( اکثریت، روشنفکران و ژورنالیست‌های، حزب توده و غیره) بخودی خود هیچ نقش مستقلی را نمیتوانند بازی کنند. اینها تنها بعنوان نیروی ذخیره جناح راست بورژوازی و بعنوان محلل بقدرت رسیدن آنها عمل خواهند کرد. حلقه اتصالی از دولت بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی تا دولت بورژوازی راست.

۱۰ - مجاهدین یک نیروی بی ریشه در جامعه است. اما پول و آدم دارد و مهمتر از آن اشتباهی ماجراجویی و تحمیل مسلحانه خود به جامعه. در صورتی که نیروهای مجاهدین در عراق دست نخورده باقی بمانند با اولین نشانه‌های بهم ریختگی دستگاه دولت اینها نیروهایشان را به ایران منتقل میکنند و بخشهایی از غرب و یا جنوب را به تصرف خود درخواهند آورد. و در تهران و سایر نقاط بعنوان یک نیروی سیاسی- نظامی وارد صحنه خواهند شد. اینها یک پایه سیاه کردن سناریو عبور از جمهوری اسلامی هستند.

۱۱ - یک فاکتور دیگر را که باید بحساب آورد شکل گیری گروههای مسلح فاشیست دست راستی و همچنین نقش جریانات و گروههای مسلح محلی است.

۱۲ - محور اصلی سیاست جناح راست بورژوازی و همچنین جریانات دیگری که بعد از سقوط جمهوری اسلامی موقتا به جلو صحنه می‌آیند کنترل مردم و بیرون کردن آنها از صحنه سیاست است. با توجه بوجود یک قطب با نفوذ چپ (حزب کمونیست کارگری) بنظر من راست بدون پرو برگرد سیاست سقط کردن اعتراض مردم و اعلام خاتمه انقلاب را در پیش خواهد گرفت. موقعیت جامعه ایران از این نظر با کشورهای دیگری، نظیر یوگسلاوی، که غرب و اپوزیسیون بورژوازی برای مدتی میخواست مردم را در میدان نگاه دارد بکلی متفاوت است. هسته این تفاوت وجود حزب کمونیست کارگری ایران است.

۱۳ - طرح رفتاندم، مستقل از نقاط قوت و ضعف فی‌المنفسه آن، پلاتفرم و طرح بیرون کردن سریع مردم و اعلام خاتمه انقلاب حول چند سوال قلابی مثلا سلطنت یا جمهوری است. درست مثل رفتاندم جمهوری اسلامی آری یا نه. حزب کمونیست کارگری همانگونه که تاکنون بوده باید اکیدا این طرح را افشا کند.

۱۴ - حزب کمونیست کارگری باید سیاست خود را در دو زمینه روشن کند: سیاست آن در قبال دولتی که بعد از جمهوری اسلامی سر کار می‌آید و دوم سناریو و یا طرح گذار دموکراتیک و مسالمت آمیز به نظام مورد نظر مردم و کم کردن امکان وقوع سناریو سیاه.

۱۵ - در مورد سیاست حزب در قبال دولت جانشین جمهوری اسلامی. سیاست حزب تاکنون این بوده که با سرنگونی جمهوری اسلامی حزب باید به قدرت برسد یا ما می‌خواهیم برسد. این جواب درست است اما کافی نیست. درست است زیرا همانطور که در بندهای قبل اشاره شد سیاست پایه‌ای حزب کمونیست کارگری در این دوره را منعکس میکند. ناکافی است زیرا تعادل قوای موجود در جامعه، و در نتیجه سیر محتمل اوضاع را، در نظر نمی‌گیرد. بعلاوه تصویری که از نقش حزب در این دوره میدهد یک تصویر صرفا اپوزیسیونی است که تنها از پائین فشار می‌آورد. نه نیروئی که می‌خواهد اوضاع را با توسل به همه اهرم‌های قدرت بسمت مورد نظر خود بچرخاند. فشار از پائین را با فشار از بالا توأم میکند. مهمتر اینکه نفس روشن کردن سیاست حزب در قبال چنین دولتی نقش مهمی در شکل دادن توقع مردم از آن، اعمال فشار بر اپوزیسیون و بالاخره سیاست خود این دولت دارد. میتواند فضا را به نفع ما بیشتر بچرخاند.

۱۶ - بنظر من پایه سیاست حزب کمونیست کارگری ایران در قبال دولت در این دوره باید بر چند اصل متکی باشد. منظوم از سیاست در قبال این دولت به معنی حمایت از آن نیست. چارچوبی است که در آن حزب کمونیست کارگری خواهان سرنگونی قهرآمیز این حکومت نخواهد شد و قواعد مورد توافق را رعایت خواهد کرد و از دیگران خواهد خواست که این قاعده را رعایت کنند:

الف - در میدان نگاه داشتن مردم، تضمین بیشترین امکان دخالت آنها در تعیین سرنوشت جامعه

ب - ممانعت از اعلام خاتمه انقلاب تا جایی که مردم در یک فرصت مقبول بتوانند تصمیمشان را در مورد آینده

نظام بگیرند.

پ - رسمیت دادن به خصلت موقتی این دولت - این یک دولت سیاسی، به معنی که در بحث دولت در دوره‌های انقلابی آمده، میباشد. مبنای توافق حزب با چنین دولتی نمیتواند مبنای اقتصادی داشته باشد. نقش این دولت اقتصادی نیست.

ت - ممانعت از تحقق سناریو سیاه

ث - تضمین بیشترین امکان دخالت به حزب کمونیست کارگری از بالا و پایین.

۱۷ - مبنای رابطه حزب کمونیست کارگری با این دولت (به همان معنی که در بالا اشاره شد) براساس تعهد و اجرای یک سری مطالبات سیاسی است. اقلامی شبیه اینها:

- اعلام انحلال جمهوری اسلامی لغو همه قوانینی که منشا مذهبی دارند.
- آزادی کامل و بدون قید و شرط بیان، تشکل، اعتراض - آنطور که در برنامه آمده
- خصوصی اعلام کردن مذهب، مصادره اموال نهادهای مذهبی، موقوفات، لغو هرگونه حمایت از نهادهای مذهبی
- اعلام برابری کامل زن و مرد در همه قوانین و شئون اجتماعی، لغو کلیه قوانین علیه زن
- انحلال وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران
- لغو مجازات اعدام
- تضمین دسترسی همگانی به رسانه‌های جمعی، بویژه احزاب سیاسی و تشکل‌های توده‌ای
- ممنوعیت اعمال حاکمیت احزاب سیاسی بر مردم با توسل به اسلحه (این را شاید باید دقیق تر کرد)
- بلوکه کردن حساب مقامات جمهوری اسلامی، ممنوعیت خارج کردن پول از ایران.
- با رجوع به بحث سناریو سیاه میتوان این بخش را دقیق تر کرد.

۱۸ - حزب کمونیست کارگری ایران باید برای جلوگیری از تحقق سناریو سیاه و همچنین تضمین یک گذار متمدن و دمکراتیک به نظام آینده:

- تلاش کند که تحقق چنین پلاتفرمی را به خواست مردم تبدیل کند.
- نیروهای سیاسی را زیر فشار قرار دهد که تعهد خود را به آن اعلام کنند.
- اعلام کند که در صورت تضمین چنین پلاتفرمی آماده است در دولت شرکت کند و یا حتی خود چنین دولتی را ایجاد نماید.

۱۹ - در مورد طرح گذار از جمهوری اسلامی به نظام منتخب مردم باید به نکات زیر توجه کرد:  
الف - طرح حزب کمونیست کارگری نمیتواند ابداع جدیدی باشد. این طرح باید در فرهنگ سیاسی جامعه شناخته شده باشد.

ب - این طرح نمیتواند تحقق آن مستقیماً به معنی حکومت مورد نظر حزب کمونیست کارگری باشد. مثلاً اعلام شوراها بعنوان دولت برای این دوره از دو نظر نادرست است. اولاً چنین شوراهائی وجود ندارند و در صورت شکل‌گیری آنها معلوم نیست تحت تاثیر کدام یکی از جریانات سیاسی یا اجتماعی باشند و ثانیاً ملزومات قدرت حزب کمونیست کارگری را بعنوان پیش‌شرط دخالت حزب معرفی میکند و بنظر میرسد که میدان بازی و شرایط دمکراتیکی برای دخالت احزاب دیگر را تضمین نمیکند. این فشار را از روی آنها بر میدارد و به آنها میدان مانور وسیعتری میدهد.

۲۰ - باتوجه به نکات فوق به اعتقاد من طرح دولت موقت + مجلس موسسان + رفراندوم میتواند طرح مورد قبول حزب باشد. مجلس موسسان تنها یک جز این طرح است در این چهارچوب بسیاری از تناقضات مجلس موسسان مطرح شده از جانب دیگران را ندارد. از میان آلترناتیوهای موجود کم ضرر تر از همه است و بویژه کم ضرر تر از سکوت یا بی نقشه ماندن حزب در این مورد است.

۲۱ - در نتیجه اگر نکات این بحث درست باشد حزب این کارها را خواهد کرد:  
الف - صدور یک بیانیه به‌مراه اعلام حقوق سیاسی پایه‌ای مردم در دوره گذار.  
ب - این بیانیه برای کلیه احزاب و شخصیت‌ها (لیستی شبیه آنچه برای کنگره دعوت شدند) فرستاده خواهد شد و از آنها خواسته شود که تعهد خود را به دفاع و اجرای این حقوق در هر موقعیتی که قرار خواهند گرفت اعلام کنند.  
ج - حزب کمپین وسیع سیاسی را برای برجسته کردن خطرات این دوره و نحوه جلوگیری از سناریو سیاه و حفظ

حقوق مردم انجام میدهد. توپ را به میدان نیروهای دیگر اپوزیسیون میفرستد، فشار را روی آنها نگاه میدارد و افکار عمومی جامعه را میسازد.

د - حزب طرح خود برای این دوره یعنی دولت موقت + مجلس موسسان + رفراندوم را اعلام میکند. بنظر من وارد شدن پر قدرت به این بحث و اتخاذ همه جانبه آن موقعیت سیاسی حزب را بشدت تقویت میکند و آنرا بطور شاخص تری به جلو صحنه سیاست ایران پرتاب خواهد کرد. یک فاکتور دیگر تلاش آمریکا برای شکل دادن به یک نوع مجمع و یا پارلمان در تبعید و یا دولت در تبعید است. این تلاش آمریکا با نزدیک شدن سقوط جمهوری اسلامی با کمک همه نیروهای راست بورژوازی و لیبرالها و دوخردادی های سابق سرعت میگیرد. اعلام و اجرای پیشنهادات فوق توسط حزب یک ضربه از پیش به این تلاش نیروهای راست است و محیط بازی آنها را تغییر میدهد.

پاسخ به چند سوال که در پلنوم مطرح شد:

- آیا طرح دولت موقت به این شکل تصویر ضعیفی از حزب نمیدهد؟ به اعتقاد من الزاما نه. اگر حزب نه تنها بعنوان اپوزیسیون بلکه بعنوان یکی از معماران چنین دولتی وارد میدان شود بعکس تصویر قدرتمندتری از حزب میدهد. فرض کنید اگر رضا پهلوی با چنین طرحی به میدان بیاید، طرحی که آمریکا مشغول جمع آوری نیرو برای آن است، اصلا تصویر ضعیفی از او را بدست نمیدهد. بلکه بعنوان کسی که دارد خود را برای بعد از جمهوری اسلامی آماده میکند قوی تر بنظر خواهد رسید.

- آیا طرح مجلس موسسان از جانب ما عقب نشینی نیست؟ آیا صندلی مجلس موسسان اشغال نیست؟ ایکاش طرح دیگری وجود داشت. من شخصا از هر طرح آلترناتیوی که به اوضاع بخورد استقبال خواهم کرد. اما در رابطه با خود مجلس موسسان باید به نکات زیر توجه کرد:

- الف - امروز در مقایسه با رفراندوم، مجلس موسسان طرح بی صاحب تری است.
- ب - کل انتقاد ما به مجلس موسسان مطرح شده از جانب اپوزیسیون برجای خود باقی است. در طرح ما مجلس موسسان با رفراندوم و دولت موقت گره میخورد.
- ج - حزب کمونیست کارگری، اگر همه جانبه و با تعرض کامل ظاهر شود و مجلس موسسان را بعنوان یک گوشه طرح مطرح کند، آنقدر قدرت دارد که صندلی اشغال شده را از زیر اشغال کننده بیرون بکشد.
- د - مجلس موسسان در خود مذموم نیست. آلترناتیو ما نیست. چیزی است شبیه پارلمان. این شعار بلشویکها هم بوده، که آنها هم با توجه اوضاع جامعه آنرا پذیرفتند.

۲۳ - آیا طرح دولت موقت قائل شدن به یک مرحله برای انقلاب و موکول کردن انقلاب سوسیالیستی به "بعد" نیست. بنظر من. اگر استراتژی حزب روشن باشد، اگر معلوم باشد در چه متنی و برای چه دوره‌ای این کار را میکند مطلقا این نقش را نخواهد داشت. این یک دولت موقت، چند ماهه، است که به حزب کمونیست کارگری، و به مردم، اجازه میدهد بطرق دمکراتیک سرنوشت جامعه را بدست بگیرند. با بند هائی که بعنوان مقدمه مطرح کردم باید قاعدتا تفاوت معلوم باشد.

۲۴ - هرکدام از این بندها، بویژه بند بیانیه حقوق سیاسی مردم در دوره گذار، را میتوان به تنهایی مطرح کرد و پیش برد. اما بنظر من قدرت حزب در یک تعرض همه جانبه است. اجزای این پیشنهاد یک نقشه همه جانبه است که تنها دست حزب را نمیبندد بلکه بیشترین امکان، فضا و میدان مانور را به آن میدهد و فضای سیاسی را بنفع حزب میچرخاند.

\* یک توضیح در باره قطعنامه

قبل از این سند، کورش مدرسی قراری در دفاع از تز نافرمانی مدنی به نشست دفتر سیاسی ارائه داد که به دلیل مخالفت با آن از دستور خارج شد. بدنبال آن این سند از طرف کورش مدرسی به هیئت دائم دفتر سیاسی ارائه شد و مقدمه اختلافات عمیقی در رهبری حزب شد. تعدادی از اعضای هیئت دائم شفاهی و کتبی به نقد این قطعنامه پرداختند، ائتلاف با دولت حجاریان و و سایر وجوه آن و بطور کلی دست راستی بودن این «ب» نظرات را به نقد کشیدند. چند هفته پس از آن در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی، همین نظرات به شکل یک سخنرانی از طرف کورش مدرسی مطرح شد که با عکس العمل تند بخش اعظم اعضای کمیته مرکزی، از جمله تعداد قابل توجهی از رفقای که اکنون در همان سنگر کورش قرار گرفته

اند، مواجه شد. کورش این نظرات را هیچگاه پس نگرفت هرچند بدلیل مخالفت شدید بخش اعظم رهبری حزب آنها را به رای گیری نگذاشت. کورش مدرسی اما این نظرات را بیشتر تئوریزه کرد و در نشست دفتر سیاسی یکماه پس از پلنوم شانزدهم بحث مشهور خود "مردم از سوسیالیسم رم میکنند" را ارائه داد. از آنجا که درج همه مقالات و مباحث شفاهی در این زمینه، منجر به قطور شدن بیش از این حد این کتاب میشود از درج آنها خودداری میکنیم و به پاسخ حمید تقوایی در همان جلسه دفتر سیاسی ماه اکتبر و نیز سخنرانی حمید در پالتاک که برای کادرها ایراد شد بسنده میکنیم. علاقمندان میتوانند برای مطالعه مجموعه این اسناد به سایت حزب مراجعه کنند.

## در نقد توهم "تصرف قدرت بدون انقلاب و سوسیالیسم"

پیاده شده بحث کورش مدرسی و جواب حمید تقوایی  
در جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران اکتبر ۲۰۰۲  
مقدمه

نوشته ای که میخوانید متن بحثی است که در جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری در اکتبر ۲۰۰۲ صورت گرفت. در آن دوره، بدنبال پلنوم ۱۶ و قطعنامه ای که کورش مدرسی بر اساس نظراتش در پلنوم به دفتر سیاسی پیشنهاد کرده بود بحث داغی در دفتر سیاسی جریان داشت (اسناد آن اکنون روی سایتها در دسترس عموم است). برای اینکه بحثها، که تقریباً به بن بست رسیده بود بهتر پیش برود، قرار بر این شد که کورش و من هر یک در حدود ۴۵ دقیقه مستقل از شرایط مشخص آن دوره و پیش بینی سیر اوضاع در ایران نظراتمان را در مورد تصرف قدرت سیاسی و یا در واقع تلقی عمومی خود از استراتژی تصرف قدرت سیاسی توسط حزب را بیان کنیم. متن حاضر متن عینا پیاده شده این دو سخنرانی است. من تنها متن مربوط به خود را اندکی ادیت انشائی کرده ام. (فایل صوتی این مباحث روی سایتهای حزب قابل دسترسی است).

اهمیت این بحث در آن است که دو نوع بینش و دیدگاه استراتژیک، و نه صرفاً دو نظر متفاوت در مورد سیر اوضاع سیاسی و یا اختلاف نظری بر سر تاکتیکهای معین نظیر نافرمانی مدنی و مجلس موسسان و غیره، در برابر هم قرار میگیرند. از اینرو صحبتهای کورش در این جلسه به نحو بسیار روشن و صریحی عمق دوری و بیگانگی طرز فکر و بینش او از کمونیسم کارگری را نشان میدهد. اینکه این بحث متعلق به دو سال قبل است تغییری در مساله نمیدهد. اولاً صحبت بر سر یک نوع دستگاه فکری است و نه یک اشتباه و یا لغزش تاکتیکی که با گذشت زمان منتفی شود، و ثانیاً این نظرات نه تنها هیچگاه از جانب کورش نقد نشد، بلکه وی در آخرین سمینارش در حزب، در دو ماه قبل، همین نقطه نظرات راست را به شکل افراطی تر و عمیق تر و تئوریک تری تکرار کرد. (فایل صوتی این سمینار و پاسخ من به آن، و همچنین متن پیاده شده پاسخ من به این سمینار تحت عنوان "دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی" روی سایتهای حزب قابل دسترسی است). نظراتی که کورش در این جلسه دفتر سیاسی و در سمینار آخرش مطرح کرد بروشنی نشان میدهد که تزه‌های راست او در پلنوم ۱۶ یک لغزش سیاسی نبوده است (من شخصاً بسیار امیدوار بودم که چنین باشد) بلکه بر یک بینش و دستگاه فکری راست، و از نقطه نظر برخوردش به انقلاب، قدرت سیاسی و سوسیالیسم بسیار نزدیک به جریانات چپ سنتی، مبتنی است. جریاناتی که تمام کمونیسم کارگری و مارکسیسم انقلابی در نقد و در برابر آنها شکل گرفت. امروز نقد مجدد این نظرات برای نسل جوانی که تجربه جنبش ما در نقد پوپولیسم و لیبرالیسم چپ و کلا مبانی فکری چپ غیر کارگری را از سر نگذرانده است میتواند منبع خوبی برای آموزش پایه های نظری کمونیسم کارگری باشد.

حمید تقوایی

۲۰ اکتبر ۲۰۰۴

### کوروش مدرسی:

رفقا من بحث را از اینجا شروع می کنم که موقعیت جدیدی در ایران پیش آمده است. فاکتوری که من اسمش را گذاشتم فروپاشیدن جمهوری اسلامی. و وقتی من از این ترم استفاده کردم منظورم این نبود که خودش همینطوری می افتد، منظورم این بود که یک وقتی یک رژیم سرنگون می شود به رهبری یک نیروی معین و مشخصی. فرض کنید مثل انقلاب ۵۷ که هر چه نزدیک می شدی به پروسه سرنگونی رژیم شاه معلوم می شد که یک جریانی سوار شده است بر اوضاع. این دفعه می تواند اوضاع اینطور باشد که حزب کمونیست کارگری بر اوضاع سوار است و جمهوری اسلامی را سرنگون می کند. این پروسه ای است که برایش کار کردیم. برایش تلاش کردیم و حالا هم داریم برایش تلاش می کنیم. منتها اتفاق جدیدی که افتاده این است که انقلابی که اتفاق می افتد و سرنگونی جمهوری اسلامی ممکن است و بنظر می رسد منتظر سیطره و هیژمونی حزب کمونیست کارگری نماند. قبل از اینکه حزب کمونیست کارگری به آن وضعیت افتاده باشد و رهبری جنبش سرنگونی را کسب کرده باشد جمهوری اسلامی بر اثر تعرض مردم سرنگون بشود. همانطور که من قبلا اشاره کردم ما سیمپتومهایی (علائم) را می بینیم که سیمپتومهای کلاسیک رژیم است که اینطور دارد می افتد. وقتی قدرت عکس العمل را از دست می دهد در مقابل مردم، انسجام داخلی اش به حدی نزول کرده و از بین رفته و در هم پاشیدگی صفوفش به حدی رسیده. انقلاب منتظر احزاب نمی نشیند. رئیس (حمید تقوایی) بدست در یکی از بحث هایش به این اشاره می کند. انقلابها مکانیسمشان اینقدر چفت نیستند به مکانیسم تکامل احزاب. می تواند اتفاقات بیفتد قبل از اینکه شما به آن مرحله عروج کرده باشید یا نکرده باشید. من یک پایه بحثم این است که جمهوری اسلامی وضعیت اش طوری است که می تواند این اتفاق قبل از اینکه حزب کمونیست کارگری ایران با همه تلاشی که تا حالا کرده و از این به بعد باید بکند که در راس جنبش سرنگونی قرار بگیرد جمهوری اسلامی ساقط بشود. سؤال این است که بعدش چه اتفاقی می افتد که اگر این حالت بشود که همه دارند از فروپاشی جمهوری اسلامی حرف می زنند. از این پدیده دارند حرف می زنند. نظام از درون پاشیده و قدرت عکس العمل ندارد. منظورم این نیست که دندان ندارد. می تواند کودتا کند. به نظر من رژیم هنوز چیزی در آستین دارد. یک ضربه شست آخر در آستین دارد که مثلا کودتا کند. یا فرض کنید حمله بکند و بگیرد و ببند بکند و بکشد و تعرضی از این دست را بخواهد سازمان بدهد. منتها اگر بخواهید این رژیم را نگاه کنید و همه دارند می گویند و من هم فکر می کنم این مشاهده درست است که این رژیم به جایی رسیده که حتی اگر این تعرض را هم بکند کافی است با یک مقابله مردم روبرو بشود و نمی تواند دیگر خودش را نگهدارد. هزیمتتش شروع می شود و می پاشد. می ریزد بهم و هر جا هم می تواند دست هر کس بیفتد. تهران ممکن است دست ما بیفتد و مهاباد دست حزب دمکرات بیفتد یک جای دیگر دست سلطنت طلبها بیفتد و ... من نمی گویم ما در آن پدیده نیستیم. ما هستیم ما جزئی از این هستیم و حتما جاهایی را در اختیار داریم. شوراها مردم حتما سر بلند می کنند. انواع تشکلهای توده ای درست می شود و به میدان می آیند. با یک فضای باز، یعنی با یک ستاپ سیاسی جدیدی روبرو می شویم. سئوالی که در ذهن من است که حزب کمونیست ایران چطور در این میدان می رود که قدرت را بگیرد؟ میدان بازی ما به نسبتی که حالا در آن هستیم عوض می شود. بحث سناریو چیدن کنار هم نیست. دارم میگویم ابژیکتیوولی این چیزها عوض می شود و سؤال این است که حزب کمونیست کارگری چطوری می رود این قدرت را بگیرد. آیا این آن تاکتیکی است که باید وایستد و تا آن اتفاق بیفتد و بعد تاکتیک یا چستی را که لازم است را اتخاذ کند؟ و یا حتی رسیدن به قدرت در آن مرحله یک درجه اش بستگی به آن دارد که از امروز چه سیاستی پیش می گیری و داری می گویی که حتی برای اینچنین اتفاقی خودت را آماده می کنی.

بنظر من حزب کمونیست کارگری به یک درجه زیادی (حالا در بحث دولت موقت می گویم ابهاماتی است) اگر خودش به قدرت برسد در مجموع ابهامی نیست. یک ابهاماتی هست که بعدا به آن اشاره می کنم. ما ابهامی نداریم که بقدرت برسیم چه کار می کنیم. سؤال این است که پروسه سقوط جمهوری اسلامی اگر متناظر با قدرت رسیدن حزب کمونیست کارگری بعنوان یک قدرت سراسری نباشد آنوقت چی؟ این یک سؤال است و سؤال دیگر این است که ما قدرت را گرفتیم آن قدرت جنسش چی است و چه کارهایی را می توانیم با آن بکنیم و چه کارهایی را نمی توانیم بکنیم؟ من این دو نکته را میخواهم راجع به آن صحبت کنم.

ببینید وقتی حالا نگاه می کنید جلوی جامعه و حتی جلوی احزاب سیاسی این سؤال باز است. همه می گویند جمهوری اسلامی دارد می رود. اگر ما چند سال قبل می گفتیم این بحران آخر است حالا دیگر همه احزاب سیاسی می گویند دارد می رود و همراه این یک سؤال جلوی جامعه باز شده است. راجع به آینده جامعه باز شده که بنظر من حزب کمونیست کارگری نمی تواند خودش را از این سؤال کنار بکشد و بگوید من به این جواب نمی دهم و می ایستم ببینم چه می شود. سؤال این است که جمهوری اسلامی چطور می رود؟ و چطور می شود یک نظامی سر کار بیاید که از نظر مردم اراده مردم را

به رسمیت بشناسد. و چطور می شود که مانع از هم پاشیدن جامعه شد. سناریویی که خودمان گفتیم. چطور جمهوری اسلامی می افتد؟ یک درجه ای از بحث وحدت طلبی ای که در مردم هست که بیابید با هم وحدت کنید دارد در واقع هول میدهد به این سمت که یک پوزیشن و یک آلترناتیو روشنتری در مقابل جمهوری اسلامی بگذارند. ما تا حالا گفتیم که انتخاب کنید. انتخاب بحث درستی است. و بحث لازمی است اما در این شرایط کافی نیست. مردم می گویند من چطور انتخاب کنم، انتخاب کنم یعنی چه کار کنم؟ یعنی چه اتفاق کنکرتی در جامعه قرار است بیفتد و چه چطور باید جلو رفت؟ سئوالی که باید به آن جواب داد. من و شمایی که اینجا نشستیم این محاسبه همیشه پای ذهنمان است که در این پروسه چطور به قدرت می رسیم. بحشم این نیست که بیرون چه می گوئیم. فعلا از نظر خودمان بعنوان استراتژیست هایی که نشستیم صفوف دشمنی که جلویمان نشسته، ارتشی که جلویمان صف آرایی کرده است را داریم می بینیم بالاخره شما می روید به یک جنگی، ژنرال یا فرمانده یک جنگی هستید نیروهایی که جلویتان صف بستند را می بینید. می بینید اینها این موقعیت را می بینند، من بالاخره یک راهی را جلویم می گذارم که اینطور می روم پیروز می شوم.

از نظر من قطعنامه ای که من پیشنهاد کردم تلاش دارد به این سئوال جواب بدهد. و این را در مقابل قرار بدهد. بنظر من چند فاکتور هست که تا حالا توافق داشتیم و من می خواهم بگویم آن توافق درست است و آن هم این است که حزب کمونیست کارگری بدون ابهام، نه بعنوان تاکتیک \_ تبلیغاتی بدون ابهام بعنوان یک پرنسیپ باید به رسمیت بشناسید که حق انتخاب را به مردم می دهد. این که این حق انتخاب را چطور به مردم می دهد آنجا کنگره شوراها جمع بشود تصمیم می گیرد که حکومت سوسیالیستی اعلام می کند. یا هر جوری ولی بالاخره از نظر ما این است که شوراها می آیند نظام آینده حکومتی را انتخاب می کنند. بعنوان یک پرنسیپ من فکر می کنم ما تلاش می کنیم قدرت را بگیریم. از نظر خودمان قدرت گرفتن حزب کمونیست کارگری و جنبش کمونیسم کارگری را در بهترین موقعیتی قرار می دهد، در مناسب ترین موقعیتی قرار می دهد که بتواند آن آلترناتیو را، که بتواند بگوید کنگره نمایندگان شوراها، کنگره ای که اراده مردم، مکانیزمی که اراده مردم را به رسمیت می شناسد جمع بشود و بگوید حکومت آینده در ایران یک حکومت سوسیالیستی است. قدرت گیری ما قبل از هر چیز بهترین ضامن است. اینقدر که بشود تضمین کرد که این اتفاق بیفتد. این اتفاق باید بیفتد. منتها اینجا سئوالی که پیش می آید و ما باید به درجه ای به آن فکر کنیم این است که از نظر من شما آلترناتیوی که جلوی جامعه می گذارید آلترناتیوی نیست که فرضا سیاست ما فقط در قبال احزاب باشد. احزاب را به یک چیزی فرا بخوانیم. این جزئش هست منتها این همه اش نیست. ما باید سیاست مان را در قبال قدرت روشن کنیم. که این قدرت باید چه نوع قدرتی باشد. چه قدرتی باشد که ما را در بهترین شرایطی قرار می هد که برویم به سمت قدرت. لااقل ته ذهن من قدرت حزب کمونیست کارگری نیست. ته ذهن من قدرت حزب کمونیست کارگری است که سوسیالیسم را تضمین می کند. این نکته ای است که به نظر من باید به آن دقت کرد.

ببینید فرض را بگذاریم که ما همه قدرت را داریم. انقلاب ایران به رهبری حزب کمونیست کارگری ایران جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و دولت حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل شده. سئوال من این است که این چه جور دولتی است؟ آیا یک دولت سوسیالیستی است؟ یا از روزی که به قدرت می رسد، میدانم آزادی بیان و ۷ ساعت کار و اینها را اعلام می کند. ولی آیا شروع می کند به پیاده کردن سوسیالیسم و دست می برد به هر حال به هر ترتیبی شروع می کند دست بردن به لغو مالکیت بر ابزار تولید، شروع می کند اجزاء سوسیالیستی حزب کمونیست کارگری (را پیاده می کند؟). .. چون همه آن چیزهایی که حزب کمونیست کارگری را در حال حاضر با آن می شناسند هنوز آن اجزاء سوسیالیستی برنامه اش نیست. از بحث سلبی و اثباتی این را گرفتیم و درست هم بود که از سر سوسیالیسم نیست که می آیند شما را انتخاب می کنند. از سر "نه" گفتن به یک سیستم موجود است. منتها وقتی که از سر نه گفتن به یک سیستم موجودی می روید رهبر می شوید یک ارتشی را یک مردمی را پشت سر خود جمع می کنید که پتانسیل هایی دارد و یک پتانسیل هایی ندارد. بنظر من اگر حزب کمونیست کارگری در شرایط متعارفی قدرت را بگیرد و در پروسه انقلاب علیه جمهوری اسلامی قدرت را بگیرد و از فردای قدرت گرفتن اش شروع بکند برنامه سوسیالیستی اش را بعنوان مبنای کارش تعیین بکند ضرب اول صفوفی که پشتش جمع شدند، توده ای که پشتش جمع شدند را از هم می پاشد. چون آن توده از سر یک چیز دیگری با تو آمده است. از سر یک خواست دیگر با تو آمده. پایه ات را از هم می پاشد. عروج سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل نظام سرمایه داری مستلزم پلاریزه کردن محیط است نه علیه جمهوری اسلامی، مستلزم پلاریزه کردن محیط علیه آلترناتیو بورژوازی در جامعه است. بنظر من اگر این تفکیک را متوجه نشویم به ماجرا جویی می افتیم. من پیش خودم فکر می کردم من قدرت را می گیرم و فردا سوسیالیسم را اعلام می کنم، نصف آدمهایی که پشت صف من جمع شدند، همان آدمهایی که تو را به قدرت رساندند نمی دانند. هنوز اصلا متوجه این صورت مسئله نیستند. بنظر من این قسمت

را کنگره سوم به آن اشاره می کند. می گوید که فروپاشی جمهوری اسلامی تازه پروسه کشمکش نیروهای واقعی تر که ما و جریان راست. برای اینکه فضای جامعه را پلاریزه کند به نفع انقلاب سوسیالیستی. تضمین شده نیست. در نتیجه وقتی که از این سر نگاه کنیم اگر این درست باشد و اگر این پروسه جلوی ما است و کشمکش اصلی ما سر اینکه آینده جامعه چه می شود با جریان بورژوازی با جریان سلطنت طلب اتفاقا در این پروسه صورت می گیرد. پروسه علیه جمهوری اسلامی ما را می کند رهبر جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی در مقابل سلطنت طلبها. منتها این ما را در بهترین موقعیت قرار می دهد که سوسیالیسم را پیاده کنیم. برای اینکه سوسیالیسم را تبدیل بکنیم به آلترناتیوی که مردم انتخاب می کنند. ولی هنوز خود آن نیست و بنظر ما باید این تفکیک را متوجه بود. در نتیجه آن پروسه را داریم طی می کنیم. وقتی از این سر نگاه کنیم آنوقت متوجه می شویم نوع کارا کتر دولت حزب کمونیست کارگری، دولتی که محصول سرنگونی جمهوری اسلامی است به رهبری حزب کمونیست کارگری سر کار آمده است یک جور کارا کتر دولت موقتی دارد. من تصور این است که دولت حزب کمونیست کارگری سر کار آمده بیانیه ای که صادر می کند، بیانیه سرنگونی جمهوری اسلامی و قدرت حزب کمونیست کارگری اعلام می کند این آزادی ها تضمین است. آنهایی که در برنامه یک دنیای بهتر بخش مربرور به ساعت کار و مهد کودک و هر چیز دیگر همه آنها حق حاشا ناپذیر مردم ایران است اینها باید اجرا و پیاده بشوند. این مردم باید در مورد نظام آینده آن جامعه تصمیم بگیرند و از نظر حزب کمونیست کارگری نظام آینده آن جامعه باید نظام سوسیالیستی باشد و این سوت دعوی حادی با جریان راست بورژوازی که آمریکا پشتش است که کل غرب پشتش است که اصلا افق اینکه فرض کنیم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید چطور باید ... اصلا این صورت مسئله هست یا نیست. رساندن جامعه بجایی که اینجا صورت مسئله تو را قبول کند. من تصور این است. تصور این نیست که اگر فردا شما حزب کمونیست کارگری قدرت را بگیرد، دارم با فرض اینکه همه این کارها را می کنیم قدرت را می گیرد. اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی توام با اعلام پیروزی سوسیالیسم، به نظر من این تشخیص ندادن ترکیب طبقاتی و خصلت آن جنبشی که پشت خود جمع کردی. و آن جنبش را از هم می پاشد و ما را در یک موقعیت ضعیفی قرار می دهد و نمی شود این پروسه ای که کنگره سوم به آن اشاره کرد را واقعا من فکر می کنم نمی شود دورش زد. این یک کشمکش، شاید سخت ترین و تند ترین و پیچیده ترین پروسه است که تعیین و تکلیف می کند با جریان بورژوازی. بنظر من این پروسه است که خودمان را برایش آماده می کنیم. حالا با فرض اینکه قدرت حزب کمونیست کارگری قدرت یک پایه است.

میخواهم بگویم کلمه قدرت، قدرت حزب کمونیست کارگری مساوی سوسیالیسم نیست. این را من دارم می گویم. قدرت حزب کمونیست کارگری مساوی قرار گرفتن حزب کمونیست کارگری در بهترین شرایط برای پیش بردن و تبدیل کردن سوسیالیسم به نظام آینده آن جامعه است. این یک نکته است که من می خواستم اشاره کنم.

یک نکته دیگر به نظر من اگر اینطور است آنوقت این پدیده ای که دارم می گویم دولت موقت انقلابی که چرا به آن می گویم دولت موقت. ببینید دولت موقت یک حالتی شده است که هر وقت می گویم دولت موقت مثل اینکه داریم راجع به بازرگان حرف می زنیم. یا راجع به این جور چیزها. یک جور سازشکاری ظاهرا در آن هست. در حالی که این یک نرم جا افتاده در دنیای امروز است. که به آن می گویند پروپینال گاومنت. (دولت موقت) یعنی اینکه دستور کار این دولت این است که نظامشان را انتخاب کنند. همین. نظام حکومتی نه حتی کدام حزب. چون تو می توانی در راس جنبش دهقانی بیایی و بشوی رهبر یک جامعه بعد که نمی تواند در راس آن جنبش دهقانی سوسیالیسم را پیاده کنی. احتیاج به پلاریزاسیون و یک فعل و انفعال دیگر و احتیاج به یک تعیین و تکلیف در یک سطح دیگر و جمع کردن نیرو برای این تعیین و تکلیف است. خود این پدیده دولت موقت همین را می گوید. می گوید دولتی باید بیاید ... من بحتم این است. من می گویم که با فرض اینکه حزب کمونیست کارگری می آید، با فرض اینکه ممکن است این اتفاق بیفتد و حزب ما ... و جمهوری اسلامی سرنگون بشود بدون اینکه هنوز حزبی عروج کرده باشد. این یک سناریویی است که می توان اتفاق بیفتد. این اتفاق چطور می تواند ما را در بهترین موقعیت قرار بدهد. من می گویم اگر دولتی سر کار می آید بگوید من سلطنتی هستم و تمام شد این که ما را در ... می گذارد. یا بگوید من جمهوری هستم. جمهوریخواه تمام عیارم. یا بگوید من هر کدام از این چیزهایی هستم غیر از ما. این بنظر ما را در یک موقعیت بدتری قرار می دهد. تا اینکه خواست مردم این باشد که من از تو قبول نمی کنم که تو بیایی و سلطنت را اعلام کنی. من از تو قبول نمی کنم که بیایی و جمهوری تمام عیار اعلام کنی. تو بیا به من مجال بده تا من نظام آینده ام را انتخاب کنم. منتها مجال بده یعنی اینکه یک چیزهایی را تضمین کنی. این بیانیه آنجا برایم معنی پیدا می کند. من گفتم تضمینی که مردم بتوانند دخالت بکنند یکی اش سرنگونی جمهوری اسلامی است. در این را می بندد که هیچ جناحی از جمهوری اسلامی بعنوان جمهوری اسلامی نمی تواند این کار را بکند. از بیخ حزب کمونیست کارگری این را قبول ندارد. بعدش که دیگر چه کسی تعیین می کند این بحثی باز است.



ولی همینقدرش را می شود حالا تعیین کرد که حزب کمونیست کارگری را در یک موقعیتی قرار می دهد، ستاپ جامعه را در موقعیتی قرار می دهد هیچ آلترناتیوی را جلوی ما نمی بندد برای اینکه قدرت یگانه خودمان را اعمال کنیم. منتها می گویم حتی قدرت یگانه خودت را اعلام می کنی اگر متوجه نباشی که ما باید فضا را پلاریزه کنیم و در این فرم که به مردم حق انتخاب را بدهیم. نرویم در این سنگر بنظر من در این دنیای امروز بعد از جنگ سرد، در این دنیایی که مدیای غربی می رود پشت بورژوازی، در این دنیایی که همه اینها مد شده، ما در یک موقعیت نامتناسب تری قرار می گیریم و از ما قبول نمی کنند. سوسیالیسم جواب همینجوری نیست. حمید به نظر من درست گفته بود در جواب مصطفی. همینکه بگویم سوسیالیسم الزاما چیز نمی کند (?). باید نگاه کرد که چطوری می خواهیم سوسیالیسم را بیاوریم. این یک فاکتور. یک فاکتور دیگر که می خواستم توضیح بدهم این است که حتی وقتی اگر این اتفاق بیفتد در حالی که ما، یا احزاب هنوز یکی سردمدار سرنگونی جمهوری اسلامی نشده، جمهوری اسلامی بیفتد چه اتفاقی می افتد؟ گفتیم ممکن است تهران دست ما بیفتد و سنندج دست ما باشد و مهاباد دست حزب دمکرات باشد، مجاهد یک گوشه را گرفته باشد و سلطنت طلب و ... و هر کی یک گوشه را بگیرد. منتها یک واقعیت را باید نگاه کرد. جامعه ایران این حالت را بر نمی دارد. برمی دارد بعنوان اینکه اینها هستند. قدرتهای چند گانه، ده گانه، دوگانه و سه گانه همه چی هست. منتها فاکتورهایی را باید نگاه کنیم که جامعه ایران یک جامعه ویژه ای است، جامعه ای به شدت پیشرفته ای است. با روسیه اول قرن بیست خیلی فرق می کند. خیلی پیشرفته تر است. دوم کل نظام اقتصادی آن جامعه بر مبنای یک درآمد بزرگ مرکزی است. آن جامعه دولت می خواهد. مهم نیست یکی می رود و خودش را دولت می کند. کسی که قرار است آرد وارد کند، کسی که قرار است حقوق مردم را بدهد. کسی که برق تولید می کند این دیگر بر نمی دارد که ... کسی که پول نفت را می ریزند به حسابش و بعد شروع می کند حقوق مردم را دادن. خیلی ساده. جامعه ایران خلا بر نمی دارد. با افغانستان فرق می کند. یک جامعه شهری است، یک جامعه با اقتصاد متمرکز، یک جامعه ای است که کل اقتصادش بعضا به پول نفت وابستگی دارد. حتی جمهوری سوسیالیستی هم بیاید باید یک فکری بحال این صنعت بکند. منظورم چرخ خیاطی مانوفاکتور نیست. می گویم آن جامعه مستقل از اینکه سنندج دست ما باشد و مهاباد دست حزب دمکرات و فلان محله تهران دست ما باشد شوراهای فلان جا سر ... آن جامعه دولت می خواهد. دولت می خواهد یعنی فضا را باز می کند یکی که می تواند این کار را بکند می رود پشت فرمان قرار می گیرد و ازش قبول می کنند و شما باید تازه شورش علیه اش سازمان بدهید. بنظر من این واقعیت که فکر کنیم جامعه هر که به هر که می شود و هر کس گوشه ای را گرفته آن یک سناریوی سیاهی کامل است که اصلا لبنانیزه می شود که من فکر می کنم غرب این را تحمل نمی کند. ولی ممکن است هم بشود. و این جامعه یک دولت می خواهد و سؤال این است که ما در این دولت هستیم یا نیستیم؟ اهرمی داریم یا نداریم؟ این یک فاکتور.

یک فاکتور دیگر شوراها. بنظر من در بحثهای مصطفی یک نکته ای را در نظر نمی گیرد و آن هم اینکه شوراها می آیند وسط شورهایی که تشکیل شدند شوراها الزامی نیستند که از برنامه حزب کمونیست کارگری حمایت کنند نمی دانم خط سندیکالیستی در آنها است خط سازشکار در آنها است و طول می کشد حتی خود شوراها ... حمید باز درست می گوید که حتی شورا مساوی با سوسیالیسم نیست. شورا حتی مساوی با سیاست رادیکال نیست. ما ندیدیم؟ وقتی شورا درست کردی، بچه هایی که تجربه سنندج را دارند با حزب دمکرات دچار کشمکش شدند. شورا می افتد در این موضع که جنگ نکن، برادر کشی است و حالا وایستیم و ... طول می کشد حتی مساوی گرفتن سر بر آوردن تشکلهای توده ای، مساوی گرفتن این با قدرت و اعمال قدرت و حتی اعمال قدرت از نوعی که حزب کمونیست کارگری می خواهد به نظر من اشتباه است اینها همه صورت مسئله های باز است که باید با زور ما حل و فصل بشود. ته بحث این است اینها پدیده های پیچیده تری است که میدان بازی همه اش در آن باز است. مثال کردستان حالا یک بحث دیگر است که نگاه کنیم. فرض کنیم ما برویم سنندج را بگیریم، سنندج مال باشد بنظر من هیچ کدام از ما این تصور را نداریم که فرضا ظرف یک سال آینده وضعیت کردستان جوری می شود که حزب دمکرات آنچنان مارجینالیز می شود که ما بشویم قدرت اول کردستان. این اتفاق نمی افتد. ... منطق دارد دیگر. طول می کشد. سؤال این است که اگر قبل از اینکه این اتفاق بیفتد و جمهوری اسلامی کنار کشید در کردستان دولت تشکیل می شود، برای اینکه می خواهد. حالا یک سناریویی می تواند اتفاق بیفتد مثل کردستان عراق که یا احزاب بیایند و بگیرند، دولتهای حزبی نه به معنای ما حزبی هستیم. به معنای اینکه مکانیزم دولتی، مکانیزم حزبی طرف است و هیچ انتخابی در آن نیست و من اگر بخوام بروم و سیاست دولت حزب دمکرات را عوض کنم باید با کمیته مرکزی حزب دمکرات بنشینم که هیچ ربطی به من ندارد. مثل جلال طالبانی که همه کاره آن مملکت است ولی هیچ پست رسمی دولتی ندارد. پست حزبی دارد. این فرق می کند با دولت حزبی که ما می گوئیم، حزبی که رفته دولت تشکیل داده است. دولت یک اینستیتوشن است. یک نهاد است. این اتفاق در سراسر

ایران هم می افتد. و بحث من این است که ما اگر بیاییم در مقابل این اتفاق بگوییم که حزب کمونیست کارگری ایران حق مردم را در انتخاب به رسمیت می شناسد و تضمین این حق را مستلزم یک دولتی می داند - دولت موقت انقلابی می داند - که این حقوق را تضمین می کند. احزاب حقوق تضمین نمی کنند. این از نظر من روشن است. فشار را باید روی احزاب گذاشت که زیر این بیانیه را امضا کنند. منتها ارگان تضمین حقوق سیاسی مردم احزاب نیستند. دولتی است که ابزاری در دست دارد و می تواند انکار کند یا تضمین کند. بگوید یک دولتی بیاید که این حق را به مردم بدهد و آزادی را اینطور بدهد و این بیانیه را به رسمیت بشناسد.

چند سؤال باید بهش جواب داد که من می خواستم راجع به آنها چند نکته بگویم. آیا این بحث مرحله بندی انقلاب نیست؟ نکته ای که رفقا با آن اشاره می کنند. من می گویم نیست. دلیلش چه هست؟ ببینید ما بحث لنین را در دو تاکتیک داریم که راجع به انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بحث می کند که لااقل من فکر می کنم مردود است. تفصیری که پوپولیسم و جریان نایسونالیسم از آن داشت و بحث تئوری مرحله بندی انقلاب را کرد آن غلط است. تاثیر منشویکی و دست راستی است. منتها بحث لنین چیز دیگری است. بحث لنین کلا یک چیز دیگر است. حتی در خود دو تاکتیک وقتی می خوانید، کاری ندارم فرمولبندی های افراطی را امروز می نشینیم که تجربه آن را دیدیم در آن می بینیم ولی بحث لنین کلا یک پایه دیگری دارد و ما هم هیچوقت نیامدیم و بگوییم ... ما گفتیم تئوری مرحله بندی انقلاب غلط است و بعد از نظر من بحث لنین آنقدر که همین اواخر هم دوباره خواندم در رابطه با بحث شوروی آنجا هم یک سر تیترو مفصلش راجع به همین بود، این بود که می گوید کاراکتر نیرویی که دنبال می -اید را بشناس. از نظر خودم همین نکته ای بود که من دارم می گویم. و کاراکتر جنبشی که پشت سرت جمع شده است را بشناس تفاوتش را با سوسیالیسم بشناس وگرنه به موضع آنارشیستی می افتی. تروتسکی که همیشه می گفت سوسیالیستی است. بنظر من لنین هیچ وقت نفرت روی موضع تروتسکی برعکس آن تبیینی که دارند از او می دهند. لنین می گفت کاراکتر این نیرو را بشناس. در نتیجه بحث من مرحله بندی انقلاب نیست. مانیفست هم این را نمی گوید. دقیقا حالا جمله اش یادم نیست اما معنی اش این است که پرولتاریا در همه تحولات پیشتاز است و رهبری کننده همه تحولات دمکراتیک و آزادیخواهی است برای اینکه بتواند بلاواسطه ... انقلاب مداوم را در مانیفست اینطور می گوید. یا اینکه بلاواسطه برود و فضا را پولاریزه کند و قدرت سوسیالیستی را مستقر کند. منتها این یک پروسه فیزیکی نیست من خودم اعلام کنم. یک پروسه فعل و انفعال واقعی در جامعه است که به من این قدرت را می دهد که بتوانم آنوقت از قدرت سوسیالیستی دفاع کند، از قدرت دولت سوسیالیستی دفاع کند. در نتیجه بنظر من نمی گویم یک مرحله دمکراتیک داریم و یک مرحله سوسیالیستی. دارم می گویم پروسه قدرت گیری، پروسه استقرار حکومت سوسیالیستی داریم جنگ را ما با یک نیروئی شروع می کنیم که این نیرو هنوز کاراکتر حزب ما را ندارد. - کاراکتر سوسیالیستی اش را - و جنگی است برای اینکه او را به این موضع بکشانی و ما هیچ هدفی نداریم برای اینکه برویم ... در این پروسه هم نباید برویم پشت هیچ بحثی که گویا ما یک دولت دمکراتیک می خواهیم. این دولت فرضا یک دولت سه ماهه است برای اینکه ما تکلیف را روشن کنیم اول از همان روز اعلامش هم جنگ من بر سر سوسیالیسم است. این فقط بر سر آزادی ها نیست. میدانی به تو میدهد برای اینکه تو را در موقعیتی بگذارد که بتوانی این کار را انجام بدهی. آیا این جلو زدن از واقعیت نیست. چون این هم نکته ای هست. آخر ما چرا باید برویم هنوز که قرار است هر که به هر کی بشود. ما چرا از حالا برویم یک تز دولت موقت را وسط بیندازیم. ممکن است این تکه اش دست ما بیفتد و آن تکه اش دست یکی دیگر بیفتد. ببینیم چه می شود. من بحثم این است که این جلو افتادن از واقعیت نیست. این روشن کردن چراغ جلوی خودت است. من می گویم هر اتفاقی بیفتد اگر شما این را جلو بگذارید چه حزب کمونیست کارگری در قدرت یگانه قرار بگیرد چه حزب کمونیست کارگری هنوز در یک قدرت یگانه قرار نگیرد هر سناریویی بشود این موضع تو را در موقعیت مناسب تری برای یک کاسه کردن قدرت بنفع سوسیالیسم است. در نتیجه حزب کمونیست کارگری در سراسر ایران قرار می گیرد. بحثم این نیست از واقعیت جلو بیفتیم. می گویم آن حالت اتفاق نمی افتد که به نظر من در جامعه ایران یا فرضا در کردستان که هر که به هر کی بشود و دولتی هم وجود نداشته باشد. این نیست و بنظرم اگر به این دقت نکنیم ما را در یک موقعیت اپوزیسیونی نسبت به دولت می گذارد. ولی اگر این اتفاق بیفتد یک دولتی تشکیل می شود و شما تازه اپوزیسیونش می شوید و باید بروید مبارزه علیه اش سازمان بدهید. این کار را که حتما باید کرد. ولی این موقعیت اتفاقا نامناسب تری است که در آن قرار بگیریم. تا اینکه فضایی را در جامعه بوجود آوریم، یک کمیونی در جامعه کردیم، یک چیزی را به مطالبه مردم تبدیل کردیم که امروز به آن نیاز دارند و جواب سؤال ذهنش است و سدی جلوی جریانهای راست بورژوازی که می خواهند کرزای سر کار بیاورند. الان تئوری این است دیگر. آمریکا می خواهد همین کارهایی که اخیرا یاد گرفته یک جور مجمعی درست کند و اینها بیایند قدرت را بگیرند. خب این جلوی اینها را می بندد. اگر مطالبه اثباتی نداشته باشی

می گوید اینها نه، من می گوید برو جنگت را بکن. مردم این وسط چه می شوند. باید یک راه قابل قبول و یک راهی که در فضای امروز دنیا و در این تناسب قوا در مردم راه باز می کند و تو را در یک موقعیت دیگر قرار می دهد که می توانی به سمت این قدرت بروی.

یک مثال می زنم. از یک نظرهایی کردستان می دانم متفاوت است ولی یک جوهر مشترکی دارد. ببینید حزب دمکرات و کوموله اعلام کردند که ما می خواهیم دولت تشکیل بدهیم. چون یک واقعیت است. در تهران نمیخواهد انقلاب بشود علیه جمهوری اسلامی. در تهران کودتا بشود کردستان از دست جمهوری اسلامی در می آید و من مطمئن در بیاید انواع شورا درست می شود و ما و دیگران هم هستند. ولی حزب دمکرات و کوموله اعلام کردند می خواهند دولت تشکیل بدهند و دولتی که ظرف شش ماه به رای مردم می گذارد که آینده نظام حکومتی آن جامعه را تعیین کند. مطلبی که ایرج علیه این نوشته بود نوشته اصولی ای بود و من هیچ انتقادی به آن ندارم و من هم می نوشتم همان را می نوشتم ولی می گویم این موضع کافی نیست. این موضع می شود اپوزیسیون. تو باید برگردی و بگویی آره کردستان معلوم است که دولت احتیاج دارد و من می خواهم یک دولتی سر کار بیاید که این حقوق را به رسمیت بشناسد و مسئول است در مقابل مردم، این حقوق را به رسمیت بشناسد و فرض کنید فراندم کند و هر چیز دیگر. همان برنامه ای که داریم مردم تصمیم بگیرند می خواهند با ایران بمانند یا نمانند یا سیستم حکومت آن مملکت را تعیین کنند. آنوقت من که سندنج دستم است کلا مرا در یک موقعیت دیگری می گذارد. مردم و شوراها سندنج را در مقابل دولت تحمیلی احزاب در یک موقعیت دیگر می گذارد می گوید تو کی هستی؟ اجازه نمی دهد سناریوی کردستان عراق تکرار بشود.

بنظر من یک پایه اشتباه حزب کمونیست کارگری عراق و اشتباه پایه ای که این حزب در مقابل اتفاقات مرتکب شد اتفاقا ندیدن این پدیده بود. قیام کردند و شوراها تشکیل شد یکه تی با ارتشش آمد گرفت. در حالی که اگر آنوقت اعلام می کردند این حکومت موقت است که سرنوشت جامعه را میخواید تعیین کند و فراندم می گذارد و همه بحثهایی را که حالا داریم را می کرد مردم را در یک موقعیت و خود آن شورا ها ... ما ماتریالیست را نداشتیم و شاید روشنی فکریش را هم نداشتیم. ولی مردم و شوراها و حزب کمونیست کارگری عراق و همه را در یک موقعیتی می گذاشت که تازه او می بایست تعرضت را خنثی کند. مثال می زنم برای اینکه بگویم و ملموس کنم. می دانم فرق است بین این دو. ولی می خواهم بگویم مقوله قدرت اینجا به نظرم کلید در جامعه است. نه فقط قدرت یگانه حزب کمونیست کارگری. مسئله قدرت بعنوان قدرت دولت. نهاد دولت، نه شوراها فقط. شوراها پروسه ای می برد. در آن پروسه ای که شوراها دارند پولاریزه می شوند، سؤال من این است که حزب کمونیست کارگری کجا است؟ می دانم در شوراها است، می دانم دارد کمپین سازمان میدهد، میدانم دارد آکسیون سازمان می دهد و تبلیغات می کند. همه این کارهایی که حالا دارد می کند. منتها می گویم این موضع ضعیفی است. نسبت به آن چیزی که می تواند باشد. در حالی که مدعی قدرتی هست که می خواهد سرنوشت جامعه را رقم بزند. نمی گوید فقط من و به نظر من بورژوازی این را به یک درجه ای تشخیص داده و حمید مفصل راجع به آن صحبت کرده. بحث فراندم. می گوید من می آیم فراندم می کنم و فراندمش آطور است و فردا می گوید من یک مجلس شورای موقت در آمریکا درست می کنم و من مطمئن هستم پایش می روند و درستش می کنند. بخاطر اینکه آمریکا افورد نمی کند ایران هر که به هر که بشود. یک کشور کلیدی در آن منطقه با یک اقتصاد بزرگ و با یک جمعیت بزرگ و با نفت زیاد و به لحاظ ژئوپولیتیک یک کشور کلیدی در آن منطقه در نتیجه غرب و سیاست غرب باید در تاکتیک ما جا داشته باشد و دستش را بخوانیم. بنظرم فقط بگویم آقا می رویم شورا درست می کنیم و آن هم از پایین جواب این نیست. این لازم است، این کار ما است و این شغل ما است و این زندگی ما است و باید انجامش بدهیم ولی این جواب مسئله نیست. در نتیجه من بحث این است که این قطعنامه باید قدرت را خطاب قرار بدهد و تکلیفش را با این روشن بکند. حتی اگر فکر می کند قدرت یگانه حزب کمونیست کارگری است بنظرم باید این خیلی روشن باشد که چه جور قدرتی است. دور زدن و جلو افتادن و از آن واقعیت نیرویی که پشتت است به نظرم می تواند بشدت ما را در مخصصه بگذارد. من فکر می کنم زیاد راجع به این دولت موقت حرف می زنم چون فکر می کنم یکی از کلیدهای بحث است. یکی از گره هایی است که بحث قاعدتا می رود سرش می خواهم نظرم را روشن بگویم. در نتیجه بحث من سناریو بندی نیست. بحث این است که خصلت آن نیرویی که دارد پشت ما جمع می شود را بشناسیم، ملزومات تبدیل کردن سوسیالیسم به نظام آن جامعه را بشناسیم و بدانیم که قدرت حزب کمونیست کارگری فقط می تواند از پایین نیاید، توام باشد قدرت از پایین، فشار از پایین با قدرت و جا پا در بالا. اگر ما فکر کنیم فقط از پایین ما باید فشار بیآوریم بنظرم این اشتباه است. ما فشار از پایین جزء زندگی مان است ولی فشار آوردن از بالا و بودن در قدرت. نمی گویم برویم با خانتی و خامنه ای و از این چیزها ولی اگر دولتی بیاید و حزب کمونیست کارگری در آن باشد می دانید چه اهرم قدرتی به ما میدهد برای اینکه فضای جامعه را عوض کنیم و نگذاریم یک اتفاقاتی بیفتند. و تحمیل کنیم یک سری اتفاقات

را. این که صف ما قاطی می شود یا نمی شود دیگر دست ما است. باید برویم روی اینها بحث کنیم و نگذاریم بشود. دستور عملهای های ما معلوم است. بنظر من هیچ ابهامی در دستورالعمل ما نیست. که می خواهیم برویم سوسیالیسم را پیاده کنیم و هیچ ابهامی هم راجع به این نداریم و به همه هم گفتیم و حالا هم باید بگوییم.

این بحث به نظر من در یک سال پیش موضوعیت نداشت. بخاطر اینکه جمهوری اسلامی در موقعیت امروز نبود و سئوالی که امروز توی سفره ما است به نظر من یک سال پیش در کنگره سوم نبود. حالا در سفره ما افتاده است. هر کس که از ایران می آید و هر کس که با ایران تماس می گیرد می گوید هر که به هر کی است. هر آن ممکن است بیفتد. هر آن بیفتد. این نیست که استعفا بدهد و به خانه برود. و این سئوالهای جدی را جلوی ما می گذارد. من سعی کردم در این بحث این صورت مسئله را جواب بدهم و بگویم که این موقعیت حزب کمونیست کارگری برای نه تصرف قدرت تنها بلکه برای اعلام سوسیالیسم بعنوان نظام حاکم بر آن جامعه در شرایط مناسب تری قرار می گیرد و اهرمهایی دست حزب کمونیست کارگری قرار می دهد که از آن بگذریم تبدیل می شویم ... من یک اشاره می کردم که موضع اپوزیسیونی منظورم این بود که فقط فاکتور فشار از پایین را ببینیم. در حالی که فشار از پایین و توام کردنش با اعمال قدرت از بالا به هر درجه ای از اعمال قدرت از بالا به حزب کمونیست کارگری کمک می کند.

مرسی

## حمید تقوایی

رفقا من بحثم را ترجیح میدهم و به نظر من درست هم این است که در جواب به کورش بگویم. شاید زیاد اثباتی وارد بحث نشود ولی فکر می‌کنم روشن می‌شود اگر این کار را بکنم. در هر حال بحثی شده نمی‌شود نادیده بگیریم. اصلا در آن فضا ما هستیم.

ببینید من فکر می‌کنم بحث کورش مرحله بندی نیست. بحث کورش دو تاکتیک نیست. بحث کورش به سناریو بستگی ندارد و خیلی خوشحالم که اینجوری شد. چون حالا یک بحث منسجمی است. بحث کاملا منسجمی است، به سناریو مربوط نیست و دیگر حجابیان و غیره توش نیست. ولی به نظر من یک اشکال دیگری دارد. خوشحالم که یک بحث منسجمی است و من می‌توانم یک بحث منسجم را نقد کنم بدون اینکه وارد آن سابقه مغشوش بحث بشویم. اول من سر سناریوی کورش وقتی ما خودمان در قدرت هستیم بحث میکنم. گیرم اینطور است. اساس به نظرم این است. کورش می‌گوید ما خودمان هستیم و به نظرم کورش یک تز پایه ای دارد که جدید است. اورژینال است و با تاکتیک و نادر اینطور گفت و غیره نمی‌شود با آن بحث کرد. این تزش هم این است که حتی اگر ما به قدرت رسیدیم باید یک پروسه ای را تعریف کنیم که مشروعیت سوسیالیستی کسب کنیم. چون می‌گوید "ما با نه" مردم آمدیم، باید ترکیب نیروهای پشت مان را بشناسیم. معلوم نیست مردم سر سوسیالیسم آمده باشند، مردم سر نه ما به جمهوری اسلامی آمدند و غیره و بنابر این ما موقتیم و باید مشروعیت بگیریم."

بنظر من این بحث غلط است. بنظر من این بحث پیروزی ما را به رسمیت نمی‌شناسد. ببینید وقتی که قدرت سیاسی را گرفتید یک قله ای را فتح کردید و یک مرحله اساسی از مبارزه طبقاتی تمام شده است. مبارزه سیاسی تان تمام شده مگر با بورژوازی در خیابان. آنوقت بگذار بورژوازی توی خیابان برود برای من بیانیه بیاورد. بگذار او برود و بگوید رفراودوم کن. ترکیب مردم هر چه هست مرا به قدرت رسانده. من مگر دروغ گفته ام؟ چه جامعه یعنی پیروز شد. اگر من به قدرت رسیدم مردم آمدند و حزب کمونیست کارگری را به قدرت رساندند. می‌دانند هم برنامه حداکثرم و حداقلم چیست. معنی کاپیتالی و مارکسی اش را نمی‌دانند که فکر می‌کنم کورش هم این را نمی‌گوید. هژمونی سیاسی ام آنقدر هست که کمونیستها به قدرت رسیدند. تمام شد. اگر کمونیستها به قدرت رسیدند اقتصادشان را فردا شاید نتوانند پیاده کنند چرا نتوانند چون بورژوازی در خیابان چلنجش می‌کند. جنگ داخلی درست می‌کند، شهرها را می‌گیرد و به این معنی دولت موقتی است. مثل روسیه قبل از نپ. ممکن است قبل از نپ برای من درست کنند. ولی خودم به خودم نمی‌گویم موقت. بنظر من کورش پیروزی ما را وقتی قدرت را می‌گیریم به رسمیت نمی‌شناسد. حزب کمونیست کارگری وقتی قدرت را گرفت قدرت را کمونیستها گرفتند. تمام شد. و همه دنیا می‌دانند کمونیستها می‌خواهند سوسیالیسم را پیاده کنند. اگر گرفتی هژمونی سیاسی سوسیالیستی را داری. وگر نه معلوم نیست چرا بقدرت رسیده ای.

به نظر من "نه" و تئوری سلبی و اثباتی را کورش بیجا وارد بحث می‌کند. نه؟ نه به چی؟ مردم بالاخره نه به سرمایه را یکجوری قبول کردند که تو را آوردند. کلک که ما نزدیم. ما "نه" به سرمایه را می‌گوییم، ترویج می‌کنیم، در رادیو و تلویزیون مان. مردم نرفته اند پشت کسی که نه می‌گوید به مخدوش شدن حق تمامیت ارضی، نه می‌گوید به غصب سه جزیره تنب کوچک و بزرگ، نه می‌گوید به انحصارگری ولایت فقیه. چه می‌گوید من رفتم کسانی را آوردم که می‌گویند نه به سرمایه داری. حالا ممکن است این را هم نگویید و بگوید زنها بخاطر آزادی زن آمدند جوانان بخاطر مدرنیسم آمدند ولی جوانها بخاطر مدرنیسم نرفتند پشت رضا پهلوی آمدند پشت حزب منصور حکمت. منصور حکمت شهره خاص و عام است. منصور حکمت یعنی سوسیالیسم. می‌گویند اگر قدرت سیاسی را گرفتید سوسیالیستها پیروز شدند. می‌خواهید جامعه لیبیک بگوید، چرا کار خمینی را نکنم می‌گویم یک هفته بعد چرا شش ماه؟ مردم می‌روند؟ به نظر من این تز کورش غلط است. می‌گوید "اگر بگویم سوسیالیسم صفوف پشت سرم متلاشی می‌شود". نه اینطور نیست. یک چیز را کورش نمی‌بیند. ببینید. این در بحث دولت موقت منصور حکمت و در مارکسیسم هم هست. مشروعیت را دو جور می‌گیرند. با قیام و با رای. قیام را لنین در جواب کائوتسکی می‌گوید مردم با پاهای خود به ما رای دادند. کائوتسکی که لنین در نوشته معروفش به او می‌گوید سگی که وغ وغ می‌کند لنین می‌گوید مردم با پایشان به من رای داده اند. با دستشان هم باشد. با دست حالا مد شده؟ میپرسیم جمهوری سوسیالیسی آری یا نه؟ مردم می‌گویند آره و تمام شد.

این دیگر فرمال است. بحثهای قبل من هم این بود. بنظر من کورش پروسه فرمال مشروعیت گرفتن را با پروسه واقعی مبارزه طبقاتی جایجا می بیند. فرمال! بورژوازی را می خواهم خفه کنم می گویم یک هفته بعد، هر چه نزدیکتر به قیام بهتر. آیا به مردم کلک می زنیم؟ باید شروع کنیم سوسیالیسم را به پیاده کردن ... کورش می گوید آیا فوری می روی سر لغو مالکیت خصوصی؟ بله! اگر بورژوازی چلنج نکند فوری می روم.

آیا با لغو مالکیت خصوصی جامعه راضی تر می شود؟ ببینید دو حالت است. یا اکثریت جامعه با لغو مالکیت خصوصی بدبخت می شوند که فکر نمی کنم بحث هیچکدام این باشد یا نه. آن زن و آن جوان و آن اقلیت مذهبی که بخاطر نه من به این چیزها آمده بود آمده و من قبول دارم حرف کورش را که برای اینها آمده اما منصور حکمت یک بحثی دارد که در قدم اول آب و برق و اتوبوس را مجانی میکنیم. آنها برای نه به شوینیسیم مردسالار آمدند گفتند این حزب ضد مردسالاری است، این حزب ضد مذهب است. می گویند این ضد مذهب حالا آمده برق و آب و تلفن را مجانی کرده، قربانش بروم دیگر! خوشحالتتر می شود یا متلاشی می شود؟ سوسیالیسم را پیاده کنی که بیشتر به تو جذب می شوند. طبق تعریف زحمتکش جامعه، کارگر و زن جامعه. نمی گویم تصویر اینقدر صورتی است. بورژوازی می رود در خیابان با تو مقابله می کند. در شوریات و اسلحه بدست می گیرد. سناریوی کورش درست است ولی او بگذار برود و بگوید بیانیه می خواهیم و رفراوندیشان قبول نیست. حالا جا عوض. حالا من در قدرتم شما بروید و بیانیه بدهید. و من هم مثل بهشتی می روم در تلویزیون مسئله شیرین سوسیالیسم را برای مردم می گویم. یادتان باشد رادیو و تلویزیون دست شما است. شرایطی که مارکس می گوید ده سال تاریخ را در یک روز طی می کنیم. در یک روز طی می کنیم. کورش جان چرا شش ماه، چرا موقت؟ اساس بحث من اینجا است. بنظر من کورش پیروزی سیاسی ما را وقتی قدرت را می گیریم به رسمیت نمی شناسد. این یعنی پیروزی سوسیالیستها. هر چند زنان بخاطر آزادی زن پشت سر من باشند و بهایی ها پشت سر من باشند بخاطر علیه تشیع و مدرنها پشت سر من باشند بخاطر مدرنیسم. مدرنیسم به سوسیالیسم قابل ترجمه است اگر شما در قدرت باشید در عرض یک یا دو هفته. شما وقتی به قدرت می رسید شب اول من می روم در تلویزیون می گویم استعمار در این جامعه ور می افتد. آزادی زن یعنی آزادی از سرمایه، آزادی بهایی یعنی آزادی از سرمایه ما حزب علیه سرمایه هستیم مردم! خودتان قیام کردید. بورژوازی جهانی می گوید رفراوندوم کنید شاهی ها در خیابان می گویند رفراوندوم ما هم می گویم رفراوندوم هفته بعد است. بیایید و رای بدهید ۹۰٪ می گویند زنده باد سوسیالیسم. مگر به خمینی نگفتند. تازه از این صحبتها را نکرد. حزب، "نه" است، بله انقلاب "نه" است ولی تمام فن این است که نه مردم را به اثبات سوسیالیسم تبدیل کنیم و اگر آنقدر پیروز شده که تو را بقدرت رسانده موقع آری است دیگر. دیگر قرار نیست ما نه را کش بدهیم و بگویم حالا شش ماه وقت می گذاریم و جامعه را قانع کنیم به سوسیالیسم.

کورش به کنگره سوم رجوع می کند. کنگره سوم بحث بر سر این نبود که ما سر کار آمدیم. نادر می گوید تازه انقلاب شروع شده به این معنی که به احتمال زیاد ما در قدرت نیستیم. اگر ما در قدرت هستیم که چیزی شروع نشده، مقاومت بورژوازی مقابلم شروع شده و با او می جنگم. بورژوازی باید برود در موقعیت امروز من. دیکتاتوری پوالتاریا از کجا می آید؟ تو باید مقاومت سیاسی بورژوازی را در هم بشکنی. اگر بورژواها فرضا آذربایجان را گرفتند رفراوندوم را جر می دهد و می گوید تبریز دست من است. اگر خوزستان را به پشتوانه آمریکا گرفته چرا بیاید پای رفراوندوم می گوید نفت مال من است. مستقل می کنم. ایران واقعی من هستم و هزار چیز می گوید. بستگی دارد بورژوازی چقدر ضعیف باشد. اگر پیس باشد، جایی دستش نباشد می گوید قدرت اینها مشروع نیست. مثل کاتوتسکی شروع می کند علیه من صحبت می کند. من هم یک مقاله مثل لنین می نویسم و می گویم مردم با پاهایشان به من رای دادند. چند جور رای می خواهید؟ می گویند این قبول نیست می گویم باشد رفراوندوم می گذارم. یک هفته بعد. هیچ کمونیستی وقتی که بقدرت رسیده به خودش نگفته است موقت.

من در یکی از بحثهایم به کورش گفتم تئوری دولت در دوره های انقلابی را با سنجاق قفلی آوردی. یک جور مکانیکی آوردی در بحث سیاسی. امروز برایم مسجل شد. تئوری دولت در دوران انقلابی این نیست. کورش البته به اقتصاد ربطش نمی دهد و بحث مراحل نیست. ولی بطور سیاسی مرحله بندی می کند. بعد از تصرف قدرت سیاسی یعنی مشروع ترین وجه موجود، یعنی انقلاب، میلیونها تن در خیابان هستند. من مثل فیدل کاسترو بیست و چهار ساعته می روم صحبت می کنم تا جامعه سوسیالیسم را بپذیرد. قبول است اکثریت قیام کننده لزوما عاشق سوسیالیسم من نیستند. عاشق برنامه حداقل من هستند، عاشق هر چه هستند. ولی زبان مرا که نگرفتند. رادیو و تلویزیون را که از من نگرفتند. جواب بورژوازی را با فحش به سرمایه از شب اول می دهم. رفراوندوم می کنم هر چه نزدیکتر به قیام بهتر. قبل از اینکه بورژوازی برود

موشش را بدواند. قبل از اینکه بورژوازی برود کارش را بکند فراندم می کنم یک هفته بعد. می گویم این هم برای بستن دهان آقای بوش و آقای رضا پهلوی و آنهایی که از جمهوری اسلامی افتادند. همه اینها در رابطه با هم هستند. این هم برای بستن دهان شما. می روم پای سوسیالیسم، سوسیالیسم هدف فوری ما است. نمی خواهم شعار بدهم. می خواهم بگویم معنی واقعی و عینی و ابژکتیو دارد. بعد از پیروزی سیاسی، بعد از اینکه قدرت سیاسی را گرفتیم مبارزه طبقاتی یک فاز دیگر است. من در صورت مسئله با کورش شریکم. بحث قدرت است. و بحث این است که از امروز چکار کنیم که در قدرت قرار بگیریم. بعدا می گویم اگر حزب ما تنها هم نباشد این حرفها یعنی چی. من می گویم فقط حزب ما باشد. از امروز من باید تاکتیکی داشته باشم، حرکتی داشته باشم که هرچه بیشتر قدرت را فقط و فقط بدهد دست من. ولی وقتی قدرت را گرفتم دیگر با قوانین دیروز بازی نمی کنم. بیانیه ام را پاره می کنم (برنامه ام را پیاده می کنم) من می گویم من مردم هستم. مردم پیروز شدند، حتی اگر خودشان نمی دانند یک هفته در تلویزیون حرف می زنیم، مروج که کم نداریم. یک هفته در تلویزیون بحث می کنیم و نیم ساعت هم میدهم به رضا پهلوی، تو هم بیا. مناظره می گذاریم. من می گویم من مردم هستم، سوسیالیستها مردم اند. قیام کردند. قیام حقانیت می دهد به تو.

دولتها دو جور مشروعیت می گیرند. بنظر من این را هم کورش نمی بیند. انقلاب به تو مشروعیت می دهد یا صندوق رای؟ هر دوش. بورژوازی معلوم است تو انقلاب کنی می گوید قبول نیست. ولی مشروعیت را داری. مثل خمینی. شکی نبود خمینی وقتی بیاید ۹۵ درصد می گویند آره. تازه آنطوری که در مقابل قیامشان هم خمینی ایستاده بود. مدل جمهوری اسلامی را بگویم. خمینی نماینده نه مردم شد دیگر. گفت تو دهان این می زنی و تو دهان آن می زنی و روی کار آمد. وقتی آمد گفت جمهوری اسلامی است. رای بدهید و همه گفتند جمهوری اسلامی. رفت پیاده کرد و فرقی چیست؟ پدر مردم را در آورد. مردم گفتند چه غلطی کردیم. فرقی چی هست؟ در مورد ما مردم می گویند زنده باد چه کار خوبی کردیم. به این سادگی است. من هم مثل جمهوری اسلامی می گویم مردم آمدند پشت من بخاطر اینکه گفتم توی دهان آمریکا می زنی تو دهان اسلام می زنی مرا سر کار آوردند. یک هفته بعد می گویم میدانید آن تو دهان این و آن زدن یعنی چه؟ یعنی جمهوری سوسیالیستی. مردم به این رای میدهند؟ نود و پنج درصد مردم رای میدهند. سوسیالیسم را که پیاده کنیم می گویند راحت شدیم چه دولتی آوردیم. من آمدم بعنوان زن آزاد بشوم حالا می بینم که مسائل اقتصادی هم حل شد و برق و اتوبوس مجانی شد و بهداشتم را دادند. اگر سوسیالیسم خوب است، خوب است دیگر! و اگر از بالا گرفتی چرا رفتن به سوی سوسیالیسم کسی را پراکنده می کند؟

این هم در نظر بگیرید. بحثی که نادر هم داشت. اگر شما یک پارچه قدرت را گرفتید جامعه مشخصا پیش را انتخاب کرده است. میدانم منصور حکمت کی هست. میدانم شما کمونیست کارگری هستید. انتظار ندارد شما بیایید و سرمایه های بزرگ را اینطور و آنطور کنید، حزب توده که نیستید. می گویند اینها افراطیون ضد سرمایه اند. حالا می گویند آن زن این را متوجه نیست. نفهمیده فکر کرده فقط من رهایی زن را می گویم ولی وقتی ببیند آب و برق خانه اش هم مجانی شد و استشار را هم تو داری علیه اش حرف می زنی چرا از پشت صفوف تو پراکنده می شود. چون ظاهرا بحث این است که برای سوسیالیسم نیامده اند. من می گویم اولاً اینقدر سیاه و سفید نیست. به یک معنی آمدند و به یک معنی نیامدند چون بالاخره کمونیستها را بقدرت رساندند و ثانياً حتی فرض کورش اصلاً نیامده اند از بالا اقتناع آنها به سوسیالیسم با انجام دانش است. بورژوازی هیچ وقت قانع نمیشود شاید خرده بورژوازی متوسط و کلفت و خرده بورژوازی ده و اینها هم قانع نشوند. برای همین هم می گویی دیکتاتوری پروولتاریا. ولی آن در اپوزیسیون است و شما دیگر در اپوزیسیون نیستید. اپوزیسیون هستید. در خودت شک ایجاد نمی کنی. به خودت نمی گویی موقت. به خودت نمی گویی حتی شش ماه صبر می کنم تا فراندم بگذارم. چرا؟ گرفتی! پیروز شدی! پیروزی را به رسمیت بشناس. به رسمیت نمی شناسی. جامعه که تردید می کند اگر تردید را از بالا راه بیندازی فراندم را شاید او ببرد. مگر اورتگا را چطور کنار انداختند. دوباره فراندم کنیم شاید ببرد؟ چرا؟ بالاخره سوسیالیسم تو آنقدر پراکنده است چرا به شاهی ها بگویم با اینکه قدرت گرفتم من موقت هستم. بورژوازی کف می زند می گوید آخ جان یک کمونیستهایی آمدند و میگویند موقت هستید. چرا موقت؟ چه چیز موقت است؟ بورژوازی در خیابان است و من هم با شورایم می روم با آن می جنگم.

بنابر این در این قسمت بحثم را خلاصه کنم. آن سناریویی که کورش می گوید. مقصودم از سناریو همان تبیینی که کورش دارد از بقدرت رسیدن یگانه ما بنظر من پیروزی را به رسمیت نمی شناسد. متوجه نیست وقتی که ما از نظر سیاسی پیروز شدیم سوسیالیسم پیروز شده بقیه اش از بالا است. و فقط از بالا است. مشروعیت دارم بخاطر اینکه قیام کردم، انقلاب کردم، جامعه هژمونیک با من است. حتی اگر سوسیالیسم را طبق کاپیتال نشناسد مهم نیست. زن بورژوازی که برای

رهایی از ستم مرد آمده ممکن است فکر کند اشتباه کرده است. بهایی بورژوا هم ممکن است اشتباه کرده باشد این اقلیتی است. اکثریت جامعه زیر خط فقر اند همه زیر خط فقری ها خودی خود با ما هستند. حتی اگر امروز نفهمیدند من علیه فقرم. به من یک ساعت در تلویزیون وقت بدهید می روم مثل کاسترو شب تا صبح صحبت می کنم و به بورژوازی هم می گویم برو تو خیابان کارت را بکن، اپوزیسیون هستی قبول است. آزادی های بی قید و شرط. تو هم برو حرفت را بزن. تلویزیون دست من است دیگر. می بخشید من قیام کردم. ببخشید. قرار نیست تلویزیون را بدهم دست شما. مناظره می گذاریم یک ساعت ولی ۲۳ ساعت بعد دیگر سیواش دانشور، علی جوادی و اینها حرف می زنند. من قدرت را گرفتم. بردم از تو. باختی. رفراوندوم می خواهی باشد. چرا شش ماه، فردا بگذار. هر جوری که می خواهی بگذار. ۸ سال دیگر بگذار ولی من صبر نمی کنم سوسیالیسم را بعد از رفراوندوم پیاده کنم. چرا صبر کنم؟ چون تنوری دولت موقت دارم؟! تنوری دولت موقت که برای این کار نیست. بنظر من پیروزی سیاسی پیروزی سیاسی است. اگر ما قیام کردیم و گرفتیم سوسیالیسم در ایران پیروز شده است و باید از فردا پیاده اش کرد. بورژوازی مقاومت می کند، حتما می کند. برویم با او بجنگیم. بگذار بورژوازی در اپوزیسیون بگوید رفراوندوم می خواهم. من نه رفراوندوم می خواهم نه مجلس موسسان می خواهم هیچ چیز نمی خواهم. اگر آمریکا و بورژوازی فشار آورد در منگنه سیاسی ام گذاشتند یک رفراوندوم مثل جمهوری اسلامی می کنم. می گویم ستوال این است، جمهوری سوسیالیستی یا جمهوری اسلامی که افتاد؟ یا هر چیز دیگری که شما می گوید. رای بدهید معلوم است نود درصد می گویند جمهوری سوسیالیستی و بعد روز به روز خوشحالتتر می شوند که خوب شد اینها آمدند. پروسه ای که جمهوری اسلامی طی کرد من برعکس طی می کنم. جامعه راضی تر و همانطور که نادر گفت درهای جامعه را باز می کنیم، خبرنگارها بیایند و تصویر خاکستری سوسیالیسم را به مردم نمی دهیم و همه این کارها را می کنیم که مردم را نگهداریم. از نظر نیروهای مولده هم فکر نمی کنم نه بحث کورش این باشد نه هیچ کس دیگر. قدرتش را داریم، ثروت تولید می کنیم، نفت را داریم بقول کورش. به نظر من نفت خیلی به ما کمک می کند. منتظر چرخ خیاطی دوران مانوفاکتور و غیره هم نمی نشینیم، نفت را داریم. نادر همیشه می گفت بحث سوسیالیسم امروز بحث کسی نیست، بله در دوران نه هستیم. ولی در دوران آره سوسیالیسم اساس مساله هست دیگر. وقتی شما در قدرت هستید دوره سلبی تمام شد و اثباتی شروع شده است. اثبات به قدرت رسیده است سوسیالیسم به قدرت رسیده است. اهرم های بالا را بگیر و سوسیالیسم را پیاده کن. از نظر من قانونا روی کاغذ شب دوم می روی و در تلویزیون می گویی استعمار در این جامعه ممنوع است. همانطور که می گویی شوونیسم مردسالارانه ممنوع است. در ادبیات زن را ضعیفه گفتن ممنوع است همینجور هم می گویی استعمار در این جامعه جرم است. می گویند چطور؟ رای نگرفتی برای این بند؟ می گویم رفراوندوم می گذارم هفته بعد. قیام کردم. مردم سرشان کلاه می رود؟ سر چه کسی کلاه می رود؟ سر ۹۰٪ جامعه کلاه نمی رود. سر آن ۱۰٪ که می خواستم از اول کلاه بگذارم. با آن ۱۰٪ باید بجنگم. بورژوا و خرده بورژوازی مرفه جامعه با من می جنگد و من هم با آنها می جنگم. بنظر من ما دولت موقت نیستیم. و این اشتباه مهلک سیاسی است. تردید به خودمان راه انداختن در جامعه است و به بورژوازی اجازه دادن است که بگوید اینها را ببین قدرت را گرفتند و تازه می گویند موقتیم. عکسش را نگاه کنیم تمام دولتهای موقتی که کورش می گوید دولت را طبقاتا تغییر نمی دهد. من این را در نوشته هایم گفتم. پروسه مشروعیت بخشیدن - آن هم مشروعیت بخشیدن طبق تعریف سازمان ملل و حقوق بشر - لابد مشروعیت بخشیدن طبق تعریف مبارزه طبقاتی مشروعیت دارم چون قیام کردم. چه کسی می گوید قیام کمتر معنی دارد پشت یک حزبی تا انتخابات. رای هم در صندوق بیندازد مگر می داند سوسیالیسم یعنی چی؟ بالاخره یک کمپین تبلیغاتی کردیم و رای داده به تو. کی می گوید قیام کمتر مشروعیت دارد؟ کمتر از این اراده مردم را نشان می دهد؟ بورژوازی دنیا چون من بقدرت رسیدم، اگر با قیام آئنده را بیندازد قبول دارد با کودتا بیندازد قبول دارد من که انقلاب کردم بقول لنین مقابلم می ایستد. من هم جواب می دهم مردم با پاهاشان رای دادند. فشار می آوری؟ باشد یک صندوق هم می گذارم. این هم صندوق بیایید رفراوندوم کنیم بردم دیگر.

برای همین گفتم این پروسه، پروسه مشروعیت بخشیدن است. کزای را ببینید، بازرگان را ببینید، بختیار را ببینید، هر کس دیگر به خودش گفته موقت مقصودش این بوده که یک دوره موقت بحرانی است، بخاطر سیاسی مجبور شده به خوش بگوید موقت. بازرگان قرار است بدهد به خمینی و کزای هم قرار است بدهد به خودش. قرار نیست طبقاتا جایجا بشود. چیزی که طبقاتا جایجا می کند رای دادن مردم با پا است. انقلاب، و قیام است. چیزی که فرمال جایجا می کند هر شکلی ممکن است بگیرد. ولی بدانید فرمال است. طبقاتا جایجا نمی کند. از دست یک بخش بورژوازی به دست بخش دیگر می دهد. از دست کلنل که کودتا کرده می دهد دست سویل ها. این یعنی موقت. کلنل می آید و کودتای نظامی ای که در آمریکای لاتین می کند و می گوید شش ماه من سر کار هستم. مقصودش هم این نیست که کمونیستها می آیند، مقصودش این است که بعد از شش ماه یک رفراوندومی می کنیم و یک نفر دیگر که مثل خود من است و فقط



کراوات می زند می آید روی کار. کمونیستش را هم اگر در فشار سیاسی بگذاری ممکن است این را بگوید. ولی از دست طبقه کارگر بیرون نمی رود. با هیچ فراندومی سوسیالیسم را غیر سوسیالیستی نمی شود کرد. همانطور که با هیچ فراندومی سرمایه داری را سوسیالیستی نمی شود کرد. این پروسه مشروع است این بازی است. این بحث من بود. بنظر من اگر این بحث روشن بشود تبعیثاتش هم روشن می شود. در کردستان چی و غیره.

ولی حالا من چه می گویم؟ جدا از این بحث چیست؟ من صورت مسئله کورش را کاملا قبول دارم. در وضعیت ایران مسئله قدرت سیاسی باز شده و ممکن است فروپاشی بشود و فروپاشی را کورش تعریف دقیقی داد و من کاملا قبول دارم یعنی اینکه بدون رهبری. ممکن است قیام بشود ولی هنوز این فروپاشی است یعنی رهبری نیست. معلوم نیست اتوریته سیاسی و هژمونی. مردم ریختند و عصیانی شده و هر چه. در هر حال من هم می خواهم بگویم این سیر محتمل است. چیزهای محتمل دیگر هم است ممکن است کودتا باشد حالا آمریکایی راست یا ولایت فقیهی راست ولی بالاخره این هم یک امکانی است ولی اینکه چقدر دوام می آورد این نمی شوم و بگذارید وارد این سناریو نشویم.

در هر حال بحث من وقتی می گویم اوضاع سیاسی، مثل بحثی است که نادر داشت. من فکر می کنم که هر نوع فروپاشی یا سرنگونی با تعریفی که کورش می گوید، بدون رهبری، مسئله قدرت را باز نگه میدارد و تازه انقلاب شروع می شود. من بحث کنگره سوم را اینطور می فهمم. من به قدرت برسم انقلاب تمام می شود من به قدرت نرسم انقلاب شروع می شود. انقلاب شروع می شود و وقتی انقلاب شروع بشود مهمترین شاخصی که برای من هست، آن چیزی که کورش گفت یعنی فضای باز یعنی از پایین یعنی دوره ای که احزاب پارلمانی می آیند در خیابان. داریم می بینیم. آقای گنجی به خیابان آمد. حالا فرمال. اما انقلاب دوره ما است و همه شبیه ما حرف می زنند. همه مردمسالار می شوند، همه دمکراسی می شوند، همه می گویند هر چه مردم بگویند. همانهایی که در شرایط عادی می گویند "مردم نمی فهمند و پارلمان باید تصمیم بگیرد، مردم مصالح خودشان را تشخیص نمی دهند، مردم تحت تاثیر اجانب قرار گرفته اند" همانها می گویند قربان مردم برویم. چرا؟ چون دور دور مردم است. من در مقاله ام این را گفتم: فاکتور اساسی جنبش سرنگونی طلبانه مردم است و این شکل می دهد و بقیه شروع می کنند به عکس العمل. مدتها است جمهوری اسلامی عکس العمل نشان می دهد. دوره جنگ عراق ابتکار دست جمهوری اسلامی بود. دوره سفارت گیری ابتکار دست جمهوری اسلامی بود بعد از دوره رفسنجانی ابتکار افتاد دست جنبش سرنگونی.

ما یک فاکتی در ایران داریم که بنظر من ویژه است و باز این را هم از نادر داریم که گفت اسمش جنبش سرنگونی است یعنی می تواند برای شش سال - هفت سال جنبش سرنگونی ادامه داشته باشد بدون اینکه انقلاب و قیام باشد. چون ما یک سیاه و سفیدی داشتیم. کلیشه ها. دوره انقلابی است، انقلاب هست یا نه! نادر گفت اینها را کنار بگذاریم. جنبش سرنگونی داریم. ویژگی ایران است. یک جنبش سرنگونی داریم یعنی نزدیک شش سال است که مردم می گویند نه. امروز وارد چی شدیم تصویری که کورش داده است. دیگر خودشان هم می گویند ما نیستیم. یک دوره ای بود ما می گفتیم مردم می گویند نه. رژیمی ها می گفتند مردم می گویند خاتمی، می گفتند مردم می گویند اصلاحات، حالا خودشان هم می دانند که اینطور نیست. پلاتفرم گنجی یعنی این. یعنی به معنی استعاره ای آن دوم خرداد پیام مردم را شنید و مردم به کل اسلام می گویند نه. گنجی می گوید مردم به اسلام نه می گویند، شوخی که دیگر نداریم. می خواهد مثل جبهه شمال طرح کرزای خودش را بیاورد.

به این معنی من می خواهم بگویم یک جنبش سرنگونی ای داریم که امروز واردش شدیم و مسئله حکومت باز شده است. ما کمونیستها شرایط جدیدی داریم. شرایط کنگره سوم نیست. من این حرف کورش را کاملا قبول دارم. از آن روز اول به این معنی فهمیدم کورش چه می گوید. من گفتم یک چیزی می خواهیم حالا اسمش را بگذاریم خلاء این چیز چی هست؟ این چیز به نظر من طرح دولت موقت نیست. ولی الان معضل چیست؟ من همیشه گفتم قطعنامه را برای حالا می نویسیم. مال امروز است. بخاطر اینکه من فکر می کنم دو تلقی هست. بحث جدای من خارج از هر سناریویی و کورش هم می گفت بحث را جدا کن. بحث این است که ما دو چیز داریم دولت سوسیالیستی، حکومت سوسیالیستی و حکومت مطلوب مردم. چیزی که مردم اول دهانشان آب می افتد حکومت مطلوب مردم است و خیلی هم طبیعی است. بخاطر اینکه مساله می رود آنجا و دنیا توجه را برده آنجا و بورژوازی هم می گوید مردم سالار هستیم، فراندوم می کنیم، مجلس موسسان می آوریم مردم را به خیابان می آوریم. سؤال اول! کمونیستها فکر می کنند دولت مطلوب مردم کدام است؟ (تفکیکش می کنم از سوسیالیستی. می دانم در اصل اینها یکی اند، مردم اگر منافعشان را تشخیص بدهند یعنی سوسیالیسم ولی همه مساله این است: اگر تشخیص بدهند، تا تشخیص بدهند، برای اینکه آنکه تشخیص بدهند شما باید نسخه دولت مطلوب مردم را روی میز بگذارید و بگویند این نسخه دولت مطلوب من است). دولت مطلوب

مردم کدادام است؟ دولت مطلوب مردم فراندوم است، مجلس موسسان است، مردم سالاری است؟ من باید بشوم حزب رهبر جنبش سرنگونی و تو دهان کسی بزخم که بخودش می گوید مردمسالار و مجمع شورای مرا قبول نمی کند. تو دهان کسی می زخم که به خودش می گوید فراندوم و به خودش می گوید حقوق بشر، به خودش می گوید اکثریت مردم باید بگویند و بعد می گوید مجلس موسسان! میگویم خفه شو. من باید پرچم دولت مطلوب مردم باشم. چرا این را میخواهم؟ برای اینکه بعد پیاده اش کنیم؟ نه! کورش نقشه عمل می نویسد من پلاتفرم سیاسی می نویسم. نمی گویم نقشه عمل بد است یک جا باید نقشه عمل داد. برای همین من همیشه بحثم این بود که قطعنامه من کرونولوژیک نیست رفقا! سؤال نکنید چه وقت این کار را می کنیم. مگر راجع به اعلام حقوق پایه ای زحمتکشان کردستان کسی گفت چه وقت؟ تا جایی که من یادم هست این نبود. حزب دمکرات این را پیاده می کند؟ ماخذ پیاده کردنش کی هست؟ کورش این را از من می پرسد. می گوید ماخذ پیاده کردن این کی هست؟ می گویم همه و هیچ کس. چه می دانم کی هست. من نقشه عمل ندارم من پلاتفرم سیاسی دارم. پلاتفرم سیاسی ام را برمی دارم و حولش نیرو جمع می کنم. من حول این می خواهم نیرو جمع کنم برای سوسیالیسم. برای دمکراسی نمی خواهم لشکر کشی کنم. همانطور که شما می گوید سازمان زنان درست می کنم برای سوسیالیسم در نهایت.

بنظر من علی العموم ما باید یک طرح معینی برای دولت مطلوب مردم داشته باشیم. دیشب این بحث را می کردم مثل نقشه کشهایی که دوتا کاغذ کالت بر می دارند و روی هم می اندازند و می شود نقشه تهران من می گویم یک سوسیالیسم می گذارم و یک حکومت مطلوب مردم اینها را می اندازم روی هم و می افتند روی هم. منتها دوتا می خواهی که بر هم منطبق کنی. من مردم را از سر حکومت مطلوبیتان می گیرم. بورژوازی این را مساله می کند و من به این موضوع جواب می دهم. منتها معلوم است. بحث شوراهایم را می آورم. بحث بیانه را می آورم و تصویر خودم را می خواهم بکنم پرچم و تصویر هژمونیک از دولت مطلوب مردم. من می خواهم زن خانه دار، راننده تاکسی، کارگر، بورژوا در ایران بگویند "سوسیالیسم شان را نمی دانم، شاید اینها مثل روسها هستند". سلطنت طلب بگوید "رضا پهلوی طرفدار تو هستم اما اینها راه درست را نشان میدهند. اینها قدرت مردم را برسمیت میشناسند". می خواهم اینطوری بشود. چون از آن به بعدش تا سوسیالیسم قدمی زیادی نیست. نترسید. ولی من می خواهم قبل از این جامعه بگوید کمونیستها پرچمدار راه رسیدن به حکومت مطلوب من است.

چطور این کار را می کنم؟ بحث رای را باید با بحث اراده مردم عوض کنیم. کی گفته رای مردم؟ من می گویم ما نماینده اراده مردم هستیم. رای یعنی چی؟ باید همه قدرت بحث "دمکراسی تعابیر و واقعیات" را بیاورم پشت بحثم. حکومت مردم، ولی کی گفته با رای نظر مردم معلوم می شود؟ با اعمال اراده معلوم می شود. همه بحث های کلاسیک ما علیه دمکراسی را بیاوریم داخل. برای همین می گویم تو دهان بورژوازی بزخم وقتی می گوید فراندوم و می گوید این مردم سالاری است. می گویم غلط بکن. فراندوم می خواهی بیاوری و رضا پهلوی بیاید دیگر! این را افشا کنیم. چطور می شود افشا کرد؟ نه اینطور که مثلا کورش در قطعنامه اش نوشته. به نظرم انتقادی که کورش روی مجلس موسسان گذاشته حرف آخر نیست. می گوید ماخذ فراندوم سلطنت طلبها معلوم نیست. خب ماخذ به تو نشان میدهد. می گوید آمریکا، می گوید سازمان ملل (یک دقیقه از نوار از اینجا صدا ندارد) ...

در بحث فراندوم من اینها را در مقاله ام نوشتم، یک سطح اش است ولی حرف آخر نیست شش ماه هم وقت به تو بدهد من قبول ندارم. چرا؟ بخاطر اینکه شما می روید سر حکومت. متوجه باشید بحث برسر رای گیری برای اینکه کردستان از ایران جدا بشود یا نه نیست. فراندوم در این مورد درست است. می خواهم رای بگیرم سر حکومت. این را نمی شود یک روز آفتابی مردم را به خیابان بیاوری و بعد به خانه بفرستی و بگویی شد حکومت فلان. می گویم چرا می فرستی اش خانه؟ باشد بیاید رای بدهد ولی لطفا بمان در خیابان. من باید موضوع را بکنم اعمال اراده. با این تیر هشت تا هدف می زخم. چون تر حکومت کارگری من اعمال اراده است. ولی حالا از سر سوسیالیسم مطلوبیتش را نشان نمی دهم. دوست نداری رای تو هر روز معلوم بشود؟ هر روز هر کس را که می خواهی عزل با نصب کنی؟ دوست نداری اگر رضا پهلوی آمد و فسق و فجور کرد بیاندازی اش؟ پس بیا با ما دیگر. به نفع همه شما است اعمال اراده. نگفتم حتما سوسیالیسم. به این معنی من در میدان دمکراسی که طبق تعریف سر حکومت موضوعش می شود تعیین حکومت با بحث شورایم فول فرس (با تمام قدرت) می روم و می زخم تو دهانش. هژمونی حکومت مطلوب مردم را من می گیرم از دست سازمان ملل، آمریکا، بوش و رضا پهلوی و گنجی. اینها را از دستشان می گیرم. وقتی می گفتم قطعنامه مهم است می گفتم من یک سینه سخن دارم بالاخره، آن شرح دهم یا نه؟ دیر شده است. این حرفها را من باید یک ماه پیش می زدم. من باید بروم و یک جایی این را بگویم.

باید بگویم مردم سالاری سر یک روز رای نیست. می خواهی مردم، سالار باشند دیگر. دیگر نمی تواند مردم سالاری بشود آریستوکراسی. اگر مردم سالارند این سالارها عزلت می کنند، نصبت می کنند. با ترم خودش می زخم تو سرش. این مردم سالاری نیست این رضا پهلوی سالاری است. این گنجی سالاری و کرزای سالاری است. این سازمان ملل \_ افغانستان سالاری است. مردم سالاری یعنی مردم سالار دیگر. مردم سالار در خیابان هستند. متشکل اند و شورا دارند. چه کسی می گوید ارگان حکومت چیه؟ مجمع شوراها! این بحث ارزش مصرف امروز دارد، سناریوی فردا است. بقول کورش همه راجع به فردا دارند صحبت می کنند. من هم راجع به فردا صحبت می کنم برای اینکه امروز نیرو جمع کنم. مطمئن باشید رضا پهلوی و گنجی هم همین را می گویند. راجع به فردا صحبت می کند امروز تو جامعه نیرو جابجا کنی. آدمها و احزاب سیاسی اینطور کار میکنند. من هم راجع به فردا صحبت می کنم برای اینکه امروز نیرو جمع کنم.

به نظر من به این خاطر آن چیزی که اساس طرح من است تعریف حکومت مطلوب مردم است به نحوی که من بتوانم در این عرصه بجنگم. فقط در این عرصه می گویم. کورش می گوید ده تا جنبه دارد، قبول دارم بقول خودت این ام القطننامه ام که نیست. من هم نگفتم فقط این کار را بکنیم بردیم. باید در مورد کردستان بگویم، حزب در خارج کشور را باید بگویم، آرایش حزب باید عوض بشود، بحث رهبر حزب می آید رو کار همه اینها را قبول دارم. من هیچ وقت نمی گویم یک شاه کلید پیدا کردم. نه! ده تا قطعنامه دیگر می خواهیم این را هیچ کس نگفته که خاتم القطننامه ها است ولی در این عرصه این جواب می دهد. در عرصه مبارزه بر سر مردمسالاری. چون من می آیم حرف خودم را می زنم.

بعد مصطفی که می گوید شما دارید علیه رفاندوم می گوید این زمینه علیه رفاندوم هم هست. ولی من از سر یک چیز مهم تری می گویم. حتی اگر رفاندوم نبود در مبارزه سیاسی حکومت مطلوب مردم و سوسیالیسم را جدا می کردیم. و حکومت مطلوب مردم را می گذاشتیم جلویشان. چون راست آمریکای را می گذارد جلوی مردم. مدل کرزای. مدل بمب بزینم و رفاندوم کنیم و کرزای را بیاوریم را دارد. همان مدل آمریکا! اول بمب می زند بعد می گوید ببینیم مردم چه می گویند. مردم چه می گویند هم یعنی مجلس لویه جرگه. این مدل آمریکا است. حالا می خواهد مدل لویه جرگه ایران را بیاورد بعد از اینکه شاید دو ماه بمب زد در عراق. صدام را می خواهد چطور برکنار کند. بمب می زند تو عراق بعد می گوید حالا مردم در لویه جرگه بغداد بیایند ببینم چه می گویند. یک خری را ببرد خر تر از آن بیاورد روی کار. من می خواهم این سناریو را ببرم. با کی؟ با نیروی مردم. آیا در حیاط خلوت اپوزیسیون میشود این کار را کرد؟!

سئوالهایی که کورش کرد را بگویم. آیا این گیج سری است؟ چون نمی دانیم چه سناریویی اتفاق می افتد؟ بنظر من خیلی می دانیم. هر سناریویی اتفاق بیفتد در میدان خیابان من بازی می کنم. آیا به این معنی است که در دالان بازی قدرت نمی روم؟ چرا! ولی این را بدان کورش! فکر می کنم خودش هم این را میدانند. در دالان بازی قدرت وقتی می رویم که نیرو داشته باشیم. مثل مانو که می گوید قدرت از لوله تفنگ در می آید. قدرت از مردم در می آید، این را من می گویم. شما را حزب دمکرات سر میز راه نمی دهد اگر سنج را نداشته باشید. و اگر نه همه سنج لاقط نصف او تفنگ بدست داشته باشیم. در غیر اینصورت چرا راحت بدهد؟ کورش می گوید در حیاط خلوت نمایم. باشد ولی من می گویم حیاط خلوت اسمش نیست، در سطح جامعه در خیابان باید آنقدر بمانم که نیرویی جمع کنم که در کرویدورها بروم و گرنه راهم نمی دهند. بخاطر عاشق بیانیه و خالهای بیانیه و همه قسم خوردن به مردم سالاری، نمی گویند باشد نماینده حزب کمونیست کارگری هم بیاید و بنشیند سر میز! در سنج، اگر تو تفنگچی نداشته باشی، اگر از پایین قدرت نداشته باشی راحت نمی دهند. در پلنوم هم گفتیم. هیچ کس در قدرت رفتن را نفی نمی کند. ولی راهش این است که مردمی داشته باشیم که بتوانیم این کار را بکنیم. ولی اگر از حالا بگویم، حالا دولت موقتی که من در آن نیستم یا با بقیه هستم. به نظر من این ضرر دارد. این را رفقای مختلفی نوشتند. لانسه کردن یک سناریوی است و بخواهی و نخواهی. از حالا من بیایم و بگویم دولت موقت که اینها را قبول دارد من در آن هستم. می گویم من در آن نیستم. نمی توانی بگویی هم با تمام قدرت می خواهم قیام کنم و سرنگون کنم هم یک طرحی هم دارم. مردم می گویند این، آن، تبلیغات این است؟ آن هست؟ چه کار می خواهی بکنی؟ ولی من به حکومت مطلوب مردم نگاه کنم این منسجم است. این طرح از امروز بیایم و بگویم دولت موقتی که من در آن نیستم چطور می شود، به یک دو راهی بر می خوریم. مثل لنین باید تزهایی آوریل روزی بیاوریم. هر جور دولت موقتی بگویم. مثل لنین که یک روز می گوید ملات سوسیالیسم زیاد شد و حالا نه تنها سنج و مهاباد و تهران هم دستم است، مریوان هم دستم است گور بابای حزب دمکرات. من می گویم در نهایت این

ما را دو تاکتیکی می‌کند. و یک جایی تزه‌های آوریل را لازم می‌کند. ولی بحثی که من دارم منسجم است. گفتم مثل آن کاغذ کالتی که می‌افتد روی هم. هیچ تناقضی ندارد. کوییدم روی مجمع شوراها بعنوان ارگان دولت مطلوب مردم فرقی با سوسیالیسم ندارد. اصلا عین آن است. منتها من دارم در عرصه‌ای که آن را تعریف کردم، تعریفش می‌کنم. مثل مبارزه در عرصه زنان بروی و آزادی زن را از دید سوسیالیستها تعریف کنی. سر آزادی زن می‌جنگم. همیشه گفتیم که بشویم چپ جنبش فمینیسم من می‌شوم شاخه چپ حکومت مطلوب مردم. معلوم است سوسیالیسم. مردم هم این را می‌دانند.

به این معنی بحثی که من در مورد قطعنامه می‌کنم ما را بر سر دو راهی نمی‌گذارد. تزه‌های آوریل را لازم نمی‌کند. شما دارید نیروی اجتماعی جمع می‌کنید و اگر شد و حالا قیام شد که به احتمال زیاد قیام ما نیست یا هر اتفاقی افتاد و فلان دولت آمد روی کار که ما در آن نیستیم من نمی‌گویم نیرویم در این دولت ولی می‌گویم وقتی در آن شرکت می‌کنی که بطور واقعی این را متوجه باشیم. هیچ کسی برای حزب کمونیست کارگری فرش پهن نمی‌کند که در دولتش شرکت کند. به منطق بحث شما گوش نمی‌کنند. به این گوش می‌کنند که چقدر نیرو دارید. عکسش هم صادق است. بورژوازی را من ممکن است در جمهوری سوسیالیستیم تحمل کنم اگر ببینم خوزستان را نمی‌دهد... طرح حقوق بشر مرا قانع نمی‌کند که انگار قوانین بازی گرفتن مشروعیت رعایت نشد! اگر یک گوشه پایین را دارد بورژوازی می‌آید شریکت می‌شود. تو هم باید یک گوشه‌ای را در پایین داشته باشی که تازه بروی در دالان‌های قدرت ولی اشتباه است اگر از امروز ما دالان قدرت را به هر نحوی وارد بازی کنیم. این اشتباه است. یک بار گفتم زمانی که احزاب پارلمانی وارد خیابان شدند ما داریم می‌گوییم برویم در پارلمان! من ببحث کورش را اینطور می‌فهمم ما که از نظر قیام آماده نیستیم قبول داریم، مسئله قدرت دارد باز می‌شود، قبول داریم بروید کوریدورهای قدرت را ببینید رفقا! کورش این را دارد می‌گوید. بیاید در این جلسه بگویید آما هیچ چیز سیاسی و تبلیغی از این در نیاورید. کوریدورهای قدرت را ببینیم ولی بحث منطقی، منطق مبارزه طبقاتی، حکم میکند که زمانی در آن کوریدورها می‌توانید حضور به هم برسانید وقتی که پایین آدم داشته باشید. پس پایین را لطفا ببینید. در کردستان باید نیروی مسلح داشته باشیم. این کلید است. در کردستان شهر را سیاسی داشته باشیم قبول نیست چون حزب دمکرات می‌آید با نیروی مسلح مثل جلال طالبانی می‌آید جمع می‌کند شوراها را غیر مسلح را. در کردستان کلید تفنگچی است. حتی در کوه بقول کورش تقی به توقی شد باید مسلح در شهرها رژه برویم. شوراها مسلح اند در کردستان چون طرف مقابل مسلح است. همه میدانیم چرا. آنوقت در کردستان بقول مائو قدرت تو از لوله تفنگ در می‌آید. از منطق بحث بیانیه یا کارهای تبلیغی و ترویجی که از قبل کردیم فوکس کردیم روی دالانهای قدرت در نمی‌آید.

امروز احزاب کوریدوری خیابانی شده اند. ما بچه خیابان هستیم. نوبت ما رسیده. تنها یک اصل مسلم است. هر نوع فروپاشی ای یک دوره گشایش مبارزه طبقاتی درست می‌کند که تازه موقع یکنه تازی من در شورا، مسلح شدن و به یمن این در دالانهای قدرت حضور به هم رساندن است. این نجس نیست باید این کار بکنیم و حرف کورش را کاملا قبول داریم چرا فقط از پایین چرا از بالا نه؟ ولی آیا اگر سناریوی عمل از بالا نمی‌دهم به این معنی است که من فقط از پایین هستم؟ اینطور نیست. من فقط می‌گویم نقشه عمل شرکت در بازی قدرت را کسی از پایین نمی‌دهد. هر نقشه عملی نیرو جمع می‌کند برای خودش. اگر نقشه عمل برای دولت موقت داشته باشم آنوقت عده‌ای پشت من جمع می‌شوند برای اینکه می‌خواهم بروم با هر کس دیگر دولت موقت درست کنم و این دو تاکتیکی می‌کند مرا. در صفوف خودم و در حزب خودم و در جامعه شکاف می‌اندازد. من یک تاکتیکه باید بروم و باید بروم در کوریدورهای قدرت، کاملا قبول داریم ولی کوریدورها را نمی‌توانی بگذاری مرکز برنامه‌ات. یا حتی بند سوم قطعنامه‌ات. یا گوشه‌ای از تبلیغ و ترویج. ممکن است در تلویزیون با من مصاحبه کنند و بگویند اگر شما تنها به قدرت نرسید فردا قیام می‌کنید می‌گویم کسی این را نگفته اگر هم نرسم امیدوارم آنقدر نیرو داشته باشم که در قدرت شرکت کنم ما کمونیستها نجس نمی‌دانیم این کار را و این را همین امروز هم می‌گوییم. می‌گوییم، موضع تو هست، نمی‌گویم به مردم دروغ بگو. ولی اگر قطعنامه می‌خواهی این قطعنامه همانطور که گفتم هدفش باید ورژن ما از دولت مطلوب مردم باشد برای جمع آوری نیرو، برای انقلاب سوسیالیستی ما.

نادر(منصور حکمت) هم گفت کمونیستها دو جور میرسند به قدرت. با پارلمان و با قیام. ممکن است با پارلمان باشد. با رفراوندومی که حالا به آن فحش می‌دهم ممکن است خودم رفراوندوم کنم. هیچ وقت نمی‌گوییم نه من فقط مردم هستم. این بحث رابطه خودمان با مردم است. من یک چیز دیگر در مقاله ام گفتم که امروز معیار ارزیابی ما برای احزاب رابطه آنها با مردم است. به نظر من این یک بحثی است که باید بکنیم. امروز رابطه احزاب با مردم تعیین کننده است چون حالا مد شده که هر کس یک لگد بزند به آخوندها. حالا دوره‌ای است که هر چه بیشتر از رژیم فاصله می‌گیرند. می‌گوییم این دیگر قبول نیست، شما اگر در بر و بیای جنگ با عراق فاصله می‌گرفتید نوکر شما هم بودم. حالا دیگر قبول نیست

و مردم هم این منطق را می فهمند. حالا که فاصله گرفتی باید دید که چقدر قدرت جنبش سرنگونی طلبانه یا مردم را به رسمیت می شناسی. من خودم را می گذارم در صف مردم و در آن مقاله نوشتم ما نماینده مردم هستیم، نماینده جنبش سرنگونی طلبانه مردم هستیم و رهبر این جنبش هستیم. من تعیین میکنم کی مردم سالار است! چون من در خیابان بودم و بچه خیابان هستم. می گویم مردم نگاه نکنید کی به خمینی یا ولایت فقیه فحش می دهد. معلوم است اینها حالا فحش می دهند شما زور به آنها آوردید. ولشان کنید مثل فنر بر می گردند نه تنها به مواضع سیاسی سابق خود که به پست های قبلی شان. فشار جنبش سرنگونی را بردار آقای گنجی می رود و می شود سازمانده وزارت اطلاعات. این را باید به مردم گفت. معیار حالا رابطه با مردم است. مردم دوافکتو، ابژکتیو در مرکز سیاست ایران هستند و لطفا در تاکتیک هایتان و استراتژیستان و تبلیغاتتان این را به رسمیت بشناسید. نوبت ما است رفقا! نوبت بچه های خیابان است. ما باید این را در تاکتیک خودمان بگوییم. بنظرم راهمان به کردورهای قدرت این است.

مرسی.

رفیق کورش، رفقای هیات دائم

نوشته زیر شامل ملاحظات من به بحث رفیق کورش و بحث اثباتیم در مورد سقوط جمهوری اسلامی و نقش حزب است. بعد از دریافت نوشته کوروش تلفنی صحبت مفصلی داشتیم که به نظر من خیلی به روشن شدن و فهم بهتر بحث طرف مقابل کمک کرد. با این وجود من مبنای بحث را نوشته کورش قرار داده ام تا موضوع روشن و مستند باشد. لطفا این نوشته را در اختیار د. س قرار بدهید. من متأسفانه در جلسه بعدی هیات دائم نمیتوانم شرکت کنم ولی امیدوارم در جلسه د. س خدمتتان باشم.

بامید دیدار

حمید تقوائی

ضمن التحریر!

در نیمه نوشتن بحث طرح قطعنامه کورش که برای تصویب تدوین شده بدستم رسید با این حال من به بحثم حول نوشته اولش ادامه میدهم چون همانطور که کورش هم متذکر شده این تبیین های ما از طرح را نشان میدهد و این به نظر من باندازه خود سند مصوبه اهمیت دارد. و قرارست در جلسه هیات دائم ( که حالا که عقب افتاده شاید بتوانم خودم را به آن برسانم) و دس حول این تبیین ها بحث کنیم. من بعد از بحث تلفنی با کورش و دیدن سند دومش فکر نمیکنم اختلاف نظر چندانی با هم داشته باشیم. بهر حال بخوانید و قضاوت کنید.

## ملاحظات بر نوشته کوروش "سقوط جمهوری اسلامی و نقش حزب"

الف - نوشته کوروش سه بخش دارد یکی تاکید بر وظایف پایه ای حزب (مبارزه برای تحقق جمهوری سوسیالیستی، سازماندهی شوراهای، توده ای کردن حزب و غیره) دوم سیر محتمل حوادث و سوم طرح مشخص حزب برای دوره بعد از فروپاشی (موضع در قبال دولت موقت و سناریو گذار مسالمت آمیز). ملاحظات من اساسا بر بخش سوم است. در رابطه با بخش اول و دوم تنها نکات تکمیلی دارم که ابتدا آنها را طرح میکنم:

۱ - در رابطه با بحث سلبی - اثباتی یک جنبه قضیه همانطور که کورش میگوید تشخیص سئوالات محوری است که جامعه میتواند علیه آن بسیج شود مانند مذهب، آپارتاید جنسی، برابری زن و مرد، سنگسار و قصاص و کلا قوانین اسلامی و غیره.

حزب در این زمینه ها تا کنون کار کرده اما باید فعالتر شود و نقشه مندتر و تعرضی تر کار کند (مثل تشکیل سازمان زنان). اما نتیجه دیگری که از بحث سلبی اثباتی باید گرفت ضرورت نشان دادن تفاوت ما با دیگر نیروهای اپوزیسیون نه صرفا از سر شعارها و برنامه و آلترناتیو اثباتیمان، بلکه بخصوص تفاوت نه ما، مخالفت و اعتراض ما، به رژیم و نظام جمهوری اسلامی با نه دیگر نیروهاست. اگر انقلاب اساسا یک حرکت نفی ای است آنوقت رشد و تعمیق انقلاب، اینکه مردم تا کی در صحنه میمانند و کی بخانه میروند، چه درکی از رفتن رژیم و سرنگونی دارند و انتظار و توقعشان چیست و مسائلی نظیر این، اساسا به این بستگی پیدا میکنند که مردم با چه و تا کجا مخالفند و چه چیزی را میخواهند نفی کنند. نیروهای اپوزیسیون هر یک بر اساس اهدافشان جواب خودشان را برای این سئوالات دارند و تبلیغ میکنند. دو خردادیه با انحصار طلبی مخالفند، ناسیونالیستهای پرو غربی دردشان از دست رفتن نظام گذشته است، و مجاهدین هم صرفا با رژیم آخوندی، بقول خودشان "شیخ و شاه"، مخالفند. ما باید این نوع مخالفتها را در همین شکل سلبی آن افشا کنیم و نشان بدهیم که اعتراض مردم به این دلایل نیست و این تنها مائیم که نه مردم را نمایندگی میکنیم.

۲- در مورد سیر محتمل اوضاع یک نکته در بحث کوروش وقتی به دولت های موقت اشاره میکنند مبهم است. یک نوع دولت موقت در ادامه رژیم در حال فروپاشی ممکن است سر کار بیاید. مثل دولت شریف امامی و ازهارى و بختيار در انقلاب ۵۷. میدانم شرایط امروز خیلی فرق میکند اما به نظر من سر کار آمدن این نوع دولتها یک جنبه عام تحولات انقلابی است. در تحولات شوروی هم، که کورش تحولات آتی ایران را بیشتر شبیه آن میداند، دولت مستعجل گورباچف نقش دولت موقت امتداد رژیم گذشته را بازی کرد. میشود گفت در همه بحرانهای حکومتی، رژیم در حال فروپاشی، بعنوان

آخرین تشبیهات برای حفظ اساس حاکمیتش، دست به تغییرات بیسابقه و غیر متعارف در دولت میزند و نوعی "دولت موقت و غیر متعارف" که سیاست و نه اقتصاد فلسفه وجودیش هست روی کار میآورد. این نوع دولتهای موقت جزئی از پروسه سرنگونی اند و کاملاً از دولتهای موقت بعد از سرنگونی از نظر نقش عینیشان در سیر حوادث و درجه توهم و برخورد مردم به آنها متفاوتند و در نتیجه سیاست و موضع ما نیز نسبت به آنها باید کاملاً متفاوت باشد.

وقتی کورش میگوید با سقوط جمهوری اسلامی دولت بدست نزدیکترین نیروی موجود میافتد و بعد بخشی از خود دستگاه دولتی و دو خردادی های حکومتی را مثال میزند که بیشتر از همه شانس گرفتن قدرت را دارند به نظر من اینها هنوز جزئی از پروسه فروپاشی است. البته کورش هم میگوید این دولت بسرعت جایش را بدولتهای بعدی میدهد اما بروشنی این را تفکیک نمیکند که دولت دو خردادی بعد از فروپاشی روی کار نمیآید بلکه میتواند حداکثر بعنوان پله آخر قبل از فروپاشی کامل رژیم نقشی ایفا کند و بسرعت همان حرکت و اعتراض مردمی که جناح راست را انداخته بقیه رژیم را هم جارو خواهد کرد. در تبیین سیاست ما در دوره بعد از فروپاشی رژیم باید این نکته را مد نظر داشت.

۳- کورش مینویسد " دولت بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی یک دولت غیر متعارف و موقت است. عمر محدودی دارد و دستور کار رسمی محدودی. دستور کار آن تدارک تعیین تکلیف نظام جامعه از طریق فراندوم و یا هر پروسه ظاهراً دموکراتیک دیگر است". اینجا هم به نظر من بحث مخدوش است. اینکه دولت بعد از فروپاشی بطور عینی دولت موقت است که ناگزیر جای خود را باید به یک دولت متعارف بدهد کاملاً درست است ولی این باین معنا نیست که "دستور کار رسمی" آن چنین است.

اولاً اغلب موارد دولتهای موقت خود را ماندنی میدانند و هیچ نوع دستور کار رسمی و غیر رسمی برای رفتن ندارند. ثانیاً آنجا هم که آگاهانه خود را موقت میدانند و اعلام میکنند، رسانشان تعیین تکلیف نظام جامعه نیست. بلکه حداکثر دادن شکل رسمی و قانونی ( از طریق فراندوم یا مجلس موسسان و یا مجلس خبرگان و یا لویا جرگه و غیره) به نظامی است که قبلاً، در پروسه ای که منجر بروی کار آمدن دولت موقت شده، تکلیفش معین شده و دولت موقت نمایندگی صرفاً سیاسی و غیر متعارفش را بعهده دارد. میدانم کورش هم همین نظر را دارد اما فرمولبندی این بند مبهم است و میتواند به عکس این نظر تعبیر شود. در هر حال لازم است در بحث حول دولت موقت و سناریوی ما این نکته صریحاً تاکید شود.

ب - در مورد بخش سوم

۱- با طرح اعلامیه حقوق پایه ای (یا نام بهتری) بعنوان مبنای تعیین رابطه ما با دولت موقت کاملاً موافقم و بنظرم این محور و اساس داشتن حرف مشخص و مربوط و قابل فهم از جانب عامه مردم و تعرض ما به نیروهای دیگر در این دوره است. اما باید یک نکته را تصریح کنم که رابطه ما با دولتهای موقتی که در امتداد رژیم روی کار میآیند (دولتهای نوع اول که در بالا توضیح دادم) همانست که با جمهوری اسلامی داریم (یعنی مشروعیت ندارند و باید سرنگون شوند). بحث ما بر سر شرایط بعد از فروپاشی رژیم است.

ما باید صریح بگوئیم که هر دولتی که بعد از جمهوری اسلامی میآید باید به این طرح پایبند باشد وگرنه از نظر ما ( و مردم) هیچ نوع مشروعیتی حتی بعنوان دولت موقت ندارد و باید سرنگون شود. عبارت دیگر از نظر ما بیانیه حقوق پایه ای حداقل شرایط لازم برای برسمیت شناسی سرنگونی رژیم و جاگزین شدن آن با یک دولت موقت است. در مقابل دولت موقت پایبند به اصول اعلام شده، ما برای جانشین کردن آن بر اساس طرح گذار مسالمت آمیز و با استفاده از آزادیهای تضمین شده در بیانیه مبارزه میکنیم.

۲- شرکت ما در دولت موقت (بهمراه نیروهای دیگر) نباید جزئی از سناریوی ما باشد و بعنوان جزئی از این سناریو اعلام و تبلیغ شود. ما باید بگوئیم حزب از همین امروز تمام تلاش خودش را بکار میبرد خودش بقدرت برسد و جمهوری سوسیالیستی را تشکیل بدهد، این بهترین تضمین حقوق بیانیه ( و بسیار فراتر از آن)، و تضمین دخالت متمدانه مردم در سرنوشت خویش است. در عین حال اگر بعد از فروپاشی فوراً حزب بقدرت نرسید طرح و سناریوی خود را اعلام میکنیم. اعلام هر نوع دولت دیگری قبل از جمهوری سوسیالیستی لز جانب ما ( بعنوان جزئی از نقشه عملی که ما مبتکر و کوشنده آن هستیم) عملاً و خواه ناخواه جمهوری سوسیالیستی را تحت الشعاع قرار میدهد و آنرا به فاز بعد و قدم بعد موکول میکند. هم در چشم جامعه، هم در چشم نیروها و احزاب سیاسی و هم حتی در چشم مبلغین حزبی (بخصوص با توجه به سنت و سابقه طولانی مرحله بندی دولتها و انقلابات در جنبش چپ). منطق سیاسی طرح ما این باید باشد که در شرایطی که علیرغم میل ما و تلاش ما بعد از فروپاشی دولت دیگری سر کار بیاید این طرح و نقشه عمل ما در تعیین رابطه مان با دولت و گذار مسالمت آمیز به حکومت مطلوب مردم است. البته اگر عملاً تناسب قوای واقعی به ما امکان بدهد که در دولت موقت شرکت کنیم، از این امر استقبال میکنیم و سعی خواهیم کرد از بالا هم برای پیشبرد اهدافمان بکوشیم اما این نمیتواند

و نباید جزء تبلیغات ما و کمپین ما حول نقشه عمل حزب باشد. طرح بیانیه بعنوان سندی برای تشکیل دولت مشترک با نیروهای دیگر و یا پیش شرط شرکت ما در دولت موقت و یا مبنای اتحاد عمل برای رسیدن به چنین دولتی و غیره کاملا اشتباه است. و عملا در جهت خلاف اهداف طرح کار میکند.

۳- در مورد مجلس موسسان، اشکال اصلی اینست که اولاً مجلس موسسان به سنت ما متعلق نیست و ثانیاً بویژه امروز از جانب پروغریبی‌ها و مجاهدین مطرح شده است. ( در مورد فراندوم هم دقیقاً همین مشکل هست) من این ملاحظه کوروش را میفهمم و قبول دارم که طرح باید در فرهنگ سیاسی جامعه شناخته شده باشد، اما اینها سنتهای شناخته شده بورژوازی است. جنبش ما سنتهای شناخته شده خودش را دارد که میتواند کاملاً در انطباق و هماهنگی با موضع انتقادی ما به این سنتهای بورژوائی و در عین حال کاملاً معرفه و قابل قبول برای مردم در طرح ما گنجانده شود. پیشنهاد من مشخصاً مطرح کردن مجمع نمایندگان شوراهای مردم بعنوان ارگان ذیصلاح برای تعیین نوع حکومت مطلوب مردم است. یعنی جایگاهی که مجلس موسسان در نوشته کوروش دارد. من پائین تر در بحث اثباتی مفصلتر در این مورد توضیح میدهم.

۴- در مورد فراندوم هم علاوه بر اشکالات فوق من فکر میکنم اصولاً مطرح شدن آن غیر ضروری است. ما لازم نیست از هم اکنون قدم سوم را هم ( بعد از دولت موقت و تشکیل مرجع تعیین نظام) تعیین کنیم. از لحاظ منطق سیاسی این چیزی به طرح اضافه نمیکند اما ضررش اینست که ما را با بحث فراندوم که امروز از جانب سلطنت طلبان طرح میشود و ما با شدت با آن مخالفیم همسو نشان میدهد و اختلاف را میبرد بر سر زمان فراندوم. میدانم که اساساً این دو نوع فراندوم ربطی به هم ندارد و میشود توضیح داد اما اصولاً لازم نیست خودمان را به این مخصصه بیاندریم. باید شعار و طرحی داد که در خود و بدون هیچ توضیحی تفاوت ما را با همه روشن کند. نکته دیگر و مهمتر اینکه فراندوم اصولاً راهی برای تعیین نظام حکومتی و حتی دولت و کابینه نیست و در هیچ جای تاریخ چنین اتفاقی نیافتاده که نظام و دولتی با فراندوم جابجا شود است. از لحاظ حقوقی نیز معمولاً فراندوم بر سر مسائلی که با پاسخ آری و یا نه میشود تکلیفش را روشن کرد صورت میگیرد و نه نوع حکومت - و یا شکل حکومت- که ممکن است آلترناتیوهای متعددی مطرح باشد. این یکی از موارد نقد ما به طرح فراندوم سلطنت طلبان است که به طرح خودمان هم بر میگردد. من فکر میکنم فراندوم باید از طرح حذف شود. بخصوص با طرح مجمع نمایندگان شوراها فراندوم کاملاً زائد میشود.

طرح اثباتی بحث

نکات پایه ای

۱- حزب ما به یک طرح گذار مسالمت آمیز بقدرت نیازمند است. طرحی که در افکار عامه و فرهنگ سیاسی موجود جامعه قابل فهم و دفاع باشد و نظر مساعد و سمپاتی کسی که اسم جمهوری سوسیالیستی را نشنیده و یا حتی خواهان نظام دیگری است، به ما جلب کند. هدف طرح هم دقیقاً همین است یعنی مطرح کردن ما بعنوان حزبی که برای شرایط مشخص حاضر جواب دارد و جمع آوری نیرو حول این آلترناتیو عملی حزب در سطح هر چه وسیعتری در جامعه.

۲- باید توجه داشت که احتمال عملی شدن طرح گذار مسالمت آمیز ما نزدیک به صفر است. با این حال طرح ما صرفاً یک پلانفرم تبلیغی نیست ما واقعا در تحقق بیانیه مان ذینفعیم و عملی شدن آنرا کم تلفات ترین و سهل ترین راه رسیدن به جمهوری سوسیالیستی میدانیم. در پایه ای ترین سطح حقانیت و قدرت کمپین تبلیغی ما حول این طرح، هر اندازه هم که امکان تحققش ضعیف باشد، در همین واقعیت نهفته است.

۳- این طرح باید با هدف و تبلیغات و مبارزه روزمره ما در جهت تحقق جمهوری سوسیالیستی هم از نظر منطق سیاسی و هم از نظر گامها و اقدامات عملی مشخصی که مطرح میکند کاملاً منطبق و همجهت باشد.

۴- طرح ما باید در صورت عقب افتادن و یا اتفاق نیفتادن سیر احتمالی که پیش بینی میکند ( سقوط قریب الوقوع رژیم) همچنان قابل ادامه و دفاع باشد. یعنی تبلیغات و مجموعه اقداماتی را در دستور ما بگذارد که با تاخیر و عقب افتادن سناریوی محتمل بیخاصیت و بیمعنا نشود.

۵- این طرح یکی از اقدامات ما در شرایط نزدیک شدن به سقوط جمهوری اسلامی است، ما باید مجموعه اقداماتی را ( که کوروش در بخش یک برشمرده) در دستور بگذاریم. در این مجموعه بخصوص تشکیل شوراهای مردم باید جای برجسته ای داشته باشد. نکته دیگر در سطح تبلیغات ما در این دوره افشای نیروهای دیگر اپوزیسیون در نوع و دلایل مخالفتشان با رژیم و از این طریق تعمیق رادیکالیسم نقد مردم به رژیم است. (آنچه در مورد بحث سلبی



– اثباتی در بالا توضیح دادم)

۶– فعالیت مهم دیگر فعالیت حزب در کردستان است. به نظر من موقعیت بسیار ساعدی که ما میتوانیم، و باید از هم اکنون زمینه هایش را فراهم کنیم، بعد از روپاشی در کردستان بدست بیاوریم مستقیماً در تناسب قوا و رابطه ما با دولت موقت نیروهای سیاسی دیگر در سراسر ایران تاثیر خواهد داشت. سیر حوادث در کردستان میتواند بسیار سریعتر از بقیه مناطق بطرف آلترناتیو مطلوب ما سوق پیدا کند و توازن قوا را در سطح سراسری به نفع ما تغییر دهد. برای کردستان باید نقشه ویژه ای علاوه بر طرح سراسری داشت.

### اجزای طرح

۱– بیانیه حقوق حداقل (طبق طرح کورش) طرحی برای اتحاد عمل و یا تشکیل دولت مشترک و یا پیش شرط شرکت ما در دولت نیست. بلکه بیانیه ایست برای انجام اقدامات زیر  
– از همین امروز از نیروهای اپوزیسیون می‌خواهیم به آن متعهد شوند و آنها را در این جهت تحت فشار قرار میدهیم  
– به مردم می‌گوئیم که این حداقل انتظاری است که از هر دولتی که بجای جمهوری اسلامی می‌آید باید داشته باشند.

– تحقق بیانیه تنها راه مسالمت آمیز برای روی کار آمدن دولت مطلوب مردم است. بیانیه تضمین میکند که در یک شرایط دموکراتیک نیروها و احزاب آلترناتیوهای خود را تبلیغ کنند و مردم را به آن فرا بخوانند. این آلترناتیو از نظر ما جمهوری سوسیالیستی است و ما مطمئنیم که در یک شرایط آزاد و دموکراتیک مردم آلترناتیو ما را بخواهند گزید.

۲– تشکیل مجمع نمایندگان شوراهای مردم بعنوان تنها مرجع ذیصلاح تعیین نوع حکومت مطلوب مردم. اعلام مجمع نمایندگان شوراها به این عنوان ضمن اینکه نقشه گذار مسالمت آمیز بقدرت ما را کامل میکند این ویژگی را دارد که یک سنت شناخته شده چپ است ( در برابر مجلس موسسان که سنت ملیون است و مجلس خبرگان و لویا جرگه که مال اسلاميون است). معرفه و ملموس بودن آن برای مردم از مجلس موسسان بیشتر است و کاملاً در انطباق با استراتژی عمومی جمهوری سوسیالیستی و بقدرت رسیدن خودمان قرار دارد. درست است که امروز شوراها وجود ندارند ولی اولاً حوزه های انتخابیه مجلس موسسان ( و یا هر ارگان دیگری) هم امروز وجود ندارد و در ثانی ما این طرح را برای بعد از فروپاشی می‌گوئیم و در شرایطی که آزادیهای سیاسی بر اساس بیانیه ما –حتی اگر نه در حد بیانیه ولی در حد ضعیف شدن دوفاکتوی ارگانهای پلیسی– در جامعه وجود دارد و ما میتوانیم در این دوره به شوراها شکل بدهیم. اهمیت گنجاندن مجمع نمایندگان شوراها در طرح در اینست که کاملاً دموکراتیک است و به بهترین نحو اراده مردم را متجلی میکند ( در مقایسه با مجلس موسسان، رفراندوم و یا هر شکل آلترناتیو دیگری)؛ در واقع ما تمام منطق و بحثمان در برتری دموکراسی شورائی را پشت طرحمان می‌آوریم بی آنکه طرف خطاب ما مجبور باشد جمهوری سوسیالیستی و یا حکومت شورائی را از ما بپذیرد. از نظر منطق طرح و تبلیغ ما حول آن مساله نوع دولت هنوز باز است، ما فقط می‌گوئیم مجمع نمایندگان شوراها ذیصلاح ترین و دموکراتیک ترین راه تعیین حکومت بعد از دولت موقت است و اینرا میتوانیم با هزار و یک دلیل نشان بدهیم. در عین حال ما باین وسیله غیر مستقیم داریم اذهان را برای دولت شورائی هم آماده میکنیم بی آنکه از انسجام و قابل دفاع بودن درخود طرح گذارمان ذره ای کاسته شود. وقتی از بالا به اوضاع نگاه کنیم قضیه ازاین قرار است  
جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است و ما و سلطنت طلبان (کارگران و نمایندگان متعارف بورژوازی) می‌خواهیم در برابر دولت موقتی که بجای این رژیم می‌آید پروسه مسالمت آمیز و متمدنانه تعیین حکومت را اعلام کنیم.

البته همه میدانیم که در عالم واقع نوع دولت را توازن قوا تعیین میکند و دولت موقت هم هر قدر خودش را بیطرف و محلل و دولت آشتی ملی و غیره معرفی کند دولت نامتعارف یک طبقه معین است که میخواهد دولت متعارف طبقه خودش را بیاورد. (هم در مورد بورژوازی این صادق است و هم پرولتاریا). اما یک تفاوت اساسی در این میان هست، ما برخلاف اپوزیسیون رلست، در ایجاد شرایط دموکراتیک در جامعه کاملاً ذینفع هستیم و لذا سناریوی ما (بیانیه + مجمع شوراها)، هر اندازه هم که شانس اتفاق افتادن آن ناچیز باشد، صرفاً یک بازی تبلیغاتی نیست بلکه واقعاً به آن معتقدیم و می‌خواهیم و با تمام قوا میکوشیم متحقق شود. اما راست صرفاً دارد پلتیک میزند. این تمایز در گامهای عملی این دو قطب اپوزیسیون نیز باید خود را نشان بدهد. ما برای این دوره تعهد به آزادیهای سیاسی را مطالبه میکنیم و آنها چیزهایی نظیر تمامیت ارضی را، آنها به مجلس موسسان ( که صرفاً ورژن امروزی تر مجلس خبرگان و لویا جرگه است) متوسل میشوند و ما در مقابل نمایندگان شوراها را مطرح میکنیم و غیره. این بحث را میشود به همین صورت در کمپین حول طرح مطرح کرد و اپوزیسیون راست را نه تنها بر اساس مضمون آزادیهای که به آن قائل است (بیانیه) بلکه شکل دموکراسی اش (شوراها) نیز افشا کرد (البته منظورم این نیست که آنها باید مجمع شوراها را بپذیرند، منظور صرفاً مضمون تبلیغات ماست)

خلاصه کنم گذاشتن مجمع شوراها در کنار بیانیه طرح ما را یکپارچه و کامل میکند و میشود در یک کمپین قوی تمامی آنرا در رابطه و پیوند با یکدیگر تبلیغ کرد.

رفقا میبخشید بحشم طولانی شد. در خاتمه اجازه بدهید حالا که نوشته دوم کورش برای تصویب آمده نکات اصلاحی ام را به این سند بنویسم

بند ۲ پ ( صفحه ۳ ) به شکل زیر تغییر کند  
تعهد به و تحقق مفاد این بیانیه از جانب هر دولتی شرط لازم گذار مسالمت آمیز  
به حکومت مطلوب مردم است. حزب ما در چنین شرایطی تغییر دولت و رسیدن بقدرت خود را براساس این طرح تعقیب خواهد کرد. ما مطمئنیم که در صورتیکه مردم در یک شرایط آزاد و دموکراتیک تصمیم بگیرند جمهوری سوسیالیستی را خواهند گزید.

بند ۲ ث ( صفحه ۳ ) یا حذف شود و یا با فرمولبندی قویتری امکان شرکت ما را در دولت موقت را بگویید  
بند ۲ ج ( صفحه ۳ ) به شکل زیر تغییر کند  
سه خط اول درباره فراندوم به شکل بند جداگانه بیاید و بقیه باینصورت تغییر کند  
تصمیم گیری در مورد نظام سیاسی آینده تنها در صلاحیت مجمع نمایندگان شوراهاى مردم است. که بعد از یک دوره فعالیت آواد سیاسی و مبارزه احزاب سیاسی انتخاب شده باشند. (جمله فراندوم حذف شود)  
بند ۵ ب ( صفحه ۴ )  
" و شوراها" به آخر جمله اضافه شود

بامید دیدار

حمید تقوائی

۳۰ اوت ۲۰۰۲

رفقای دفتر سیاسی، رفیق کوروش عزیز، ضمن سلام، در رابطه با اسناد پیشنهادی اخیر، توجهتان را به یادداشت های زیر جلب میکنم. با آرزوی سلامتی، مصطفی صابر، ۹ سپتامبر ۲۰۰۲

## طرحی برای نگرفتن قدرت؟!!

دروشته رفیق کوروش، صورت مساله مقابل ما بنحو نادرستی طرح شده و به جوابهای اشتباهی رسیده است. نوشته رفیق حمید نیز گرچه میکوشد مساله را بصورت دیگری طرح کند، گرچه اینجا و آنجا ملاحظات بجایی را مطرح میکند، اما به نظر من هنوز به حال نمی زند و کمابیش در همان چهارچوبه میماند و بیشتر اصلاحاتی بر طرح کوروش است. اینجا میکوشم مهمترین ملاحظاتم را در باره بحث های کوروش مطرح کنم.

### به چه مساله ای میخواهیم پاسخ دهیم؟

کوروش فروپاشی و سقوط جمهوری اسلامی را فرض میگیرد، اینکه نه پروغریها و نه کمونیسم کارگری به قدرت برسند را فرض میگیرد، یک دوره گذار برای رسیدن به نظام بعدی را فرض میگیرد و حالا از ما میخواهد معلوم کنیم که در این دوره گذار چه کنیم که حالت سناریوی سیاه پیش نیاید، چه کنیم که استبدادی دیگر برقرار نشود، چه کنیم که مردم را به خانه نفرستند، برخورد ما به دولت های موقت متعددی که ممکن است شکل بگیرد چه باید باشد، چه طرحی برای انکشاف مسالمت آمیز اوضاع و رسیدن به سوسیالیسم داریم. در مورد آن فرض ها من تردید دارم. بنظرم تحولات اجتماعی بسیار زنده تر و متنوع از این فرضیات خواهند بود. آنچه که روشن است در تحولات آتی ما هم شانس داریم و میخواهیم قدرت سیاسی را بگیریم. البته قبل از همه این فرضها و حالات محتمل، کوروش هم بر قصد و نیت ما برای تصرف قدرت تاکید میگذارد. ولی وقتی آن قصد و نیت را همین امروز و به دقت تعریف نکنیم در حد تعارف باقی خواهد ماند. قدرت گیری ما را موکول به وقت گل نی خواهد کرد.

درست میدانم که در مورد اقدامات و تلاشهای ما برای جلوگیری از حالت سناریو سیاه قطعنامه بدهیم، چنانکه قبلا هم داده ایم، درست میدانم که در باره سیر مسالمت آمیز اوضاع از نظر ما (و نه بشیوه ای که بورژوازی میخواهد) قطعنامه بدهیم و مقاله بنویسم، درست میدانم که اعلامیه حقوق پایه ای را تدوین کنیم و انتشار دهیم و همه نیروهای سیاسی را به رعایت و پذیرش مفاد آن فراخوان بدهیم، درست میدانم که راجع به فرماندم، مجلس موسسان، شرکت احتمالی حزب در یک دولت مفروض و غیره صحبت کنیم و موضع حزب را بدقت بیان کنیم. اما فقط وقتی اینها جای خودشان قرار میگیرند که ما آلترناتیو مشخص خودمان در قبال اوضاع فعلی و برنامه ای که ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تصرف قدرت سیاسی داریم را بطور مشخص طرح کرده باشیم و در محور فعالیت حزب باشد. <آ> طرح کوروش معکوس است. آنچه که در مرکز است، اینست که اگر ما بقدرت نسیم چه کنیم. گویا برای اینکه روزی در آینده به قدرت برسیم امروز باید بشینیم بدقت و در جزئیات بگویم <آ> در قبال به قدرت نرسیدنمان چه می کنیم! این متد درستی به نظر نمی رسد. این طرحی برای قدرت نگرفتن است. باید ابتدا نشان داد که چگونه ما به قدرت می رسیم، این در مرکز قرار بگیرد و بعد بسیاری از نکاتی که کوروش به آن اشاره کرده است، بعنوان حاشیه و تکمیل کننده طرح و نقشه ما برای اوضاع سرنگونی جمهوری اسلامی آورده شود.

### ۱. فروپاشی محتوم نیست، مطلوب هم نیست

کوروش فروپاشی و سقوط را فرض میگیرد و بعد به عواقب احتمالی آن میپردازد و میخواهد نحوه برخورد حزب با آنرا روشن کند. این شکل طرح مساله بنظرم درست نیست.

اولا سقوط و فروپاشی گرچه محتمل است، اما تضمین شده نیست. گرچه جمهوری اسلامی تاریخا عمرش تمام شده، درگیر بحران عمیق و همه جانبه ای است، اما فروپاشی آن محتوم نیست. رفتن جمهوری اسلامی البته محتوم است. اما میتواند حالات متنوعی بگیرد. قیام توده ای و کلا سرنگونی توسط اقدام توده ای یکی از این حالات است. هرچند در این لحظه که صحبت میکنیم محسوس نباشد، اما پیش بینی آینده هم کار ما نیست. چه کسی میتواند تضمین کند که جمهوری اسلامی در همین شش ماه آینده توسط یک قیام توده ای، گسترش اعتراضات وسیع توده ای نظیر اعتراضات معلمان و ۱۸ تیر (ضربدر اسلحه، پیوستن سربازان و فاکتورهای دیگر) سرنگون نخواهد شد؟ چرا این سناریوی محتمل نباشد و چرا ما نباید فقط خودمان را برای این حالت آماده کنیم؟ یک حالت دیگر که شاید واقعی تر و محتمل تر به نظر برسد ادامه وضع کج دار و مریز فعلی است. این ممکن است که وضع فعلی با بالا و پایین هایی، برآمدها، اعتراضات و سرکوبهایی، کش و قوس بین جناحین برای مدتی ادامه پیدا بکند، آنقدر که شرایطی برای جایگزینی جمهوری اسلامی از بالا فراهم شود. آنقدر که مردم خسته و فرسوده شوند، امید به دخالت آمریکا، کودتا، دیکتاتوری که فقط مذهبی نباشد و طرفدار غرب باشد بالا بگیرد. چه دلایلی هست که این سناریو پیش نرود، خیلی کنترل شده، با حداقل دخالت مردم تعویض جمهوری اسلامی صورت گیرد؟ با این مثالها، میخواهم بگویم که ما نمی توانیم و نباید در این سطوح سیر محتمل تعیین کنیم. فروپاشی فقط یکی از حالات است. بیاییم نقطه شروع

مان را روی زمین سفت پیدا کنیم. بنظر آن اینست که جمهوری اسلامی را باید انداخت. ثانيا و مهمتر، سقوط و فروپاشی حتی اگر محتمل ترین حالت باشد، بهترین حالت نیست. از جمله بهمان دلایلی که خود کوروش هم اشاره میکند، یعنی شانس دادن به سناریوهای سیاه و قدرت گیری بورژوازی. بنا بر این کسی که میخواهد مانع سناریو سیاه و یا مانع ختم انقلاب و به خانه فرستادن مردم بشود، باید به صراحت اعلام کند که: بهترین حالت اینست که جمهوری اسلامی در یک اقدام مستقیم توده ای سرنگون شود و ارگانهای بلافصل و منتخب مردم به جای آن قدرت را بدست بگیرند. و در وحله اول برای همین حالت برنامه بریزد، و بعد برای حالاتی دیگر. دقت کنیم که خود ما یک فاکتور تعیین حالات محتمل هستیم، خود ما یعنی حزب کمونیست کارگری و مردمی که با ما هستند و بسیار بیشتر به ما خواهند پیوست. نباید ابتدا یکبار اوضاع را بعنوان یک ناظر و مورخ دید، خود ما را وارد نکرد و به این نتیجه رسید که بقدرت نمی رسیم و یا اگر نرسیدیم چه باید بکنیم. عمل و برنامه ما نه فقط برای اوضاع بعد از جمهوری اسلامی بلکه همین امروز و در اوضاع فروپاشی و رفتن جمهوری اسلامی نیز بسیار مهم است. حتی برای شرایطی که ما به قدرت نرسیم تلاش امروز برای سرنگونی و تصرف قدرت توسط ارگانهای بلافصل قیام کنندگان بسیار تعیین کننده است. ما خود جزئی از تعریف اوضاع سیاسی ایران هستیم. اگر نبودیم الان دوم خرداد، جمهوری اسلامی و سلطنت طلب طور دیگری بودند. ما باید به جای حدس و گمان در باره اوضاع آتی، ابتدا راه حل و سیر مطلوب خودمان (یعنی مردم) را تعریف کنیم و مجدانه آنرا مطرح کنیم. برایش نیرو جمع کنیم و بکوشیم بهترین حالت را به حالت محتمل تبدیل کنیم.

## ۲. فعلا سرنگونی مساله اصلی است

موضوع دیگری که باز به طرح مساله برمیگردد، اینست که مساله بلافصل مقابل ما، جامعه و مردم، خود فروپاشی و سرنگونی است، نه حکومت بعد از جمهوری اسلامی و اوضاع بعد از آن. کوروش مساله اصلی را در شکل "فروپاشی" و "سقوط" فرض گرفته است و به اوضاع بعد از آن پرداخته است. واضح است که حاکمیت و اوضاع بعد از جمهوری اسلامی بسیار تعیین کننده است. اما مقدماتا جدال سیاسی در جامعه و لذا جدال طبقات بر سر این موضوع است: «آ» چطور شر جمهوری اسلامی را کم کنیم. اوضاع بعد از جمهوری اسلامی نیز بشدت از اینکه جمهوری اسلامی چگونه میروند متاثر خواهد بود. ما ابتدا باید راجع این موضوع، انداختن جمهوری اسلامی، اظهار نظر کنیم، نقشه بدهیم، فراخوان بدهیم، نیرو جمع کنیم، میدان داری کنیم و رهبری کنیم. وقتی ما نشان دهیم که راه حل درست و عملی برای این مساله داریم، وقتی ما مردم را حول پرچم خودمان برای کندن شر جمهوری اسلامی به میدان بیاوریم آنوقت امکان براتب بهتری برای پیشبرد برنامه اثباتی خودمان در یک ابعاد اجتماعی و سیاسی خواهیم داشت. (جوهر بحث سلبی - اثباتی را من اینطور فهمیدم.)

اساس (و نه تمام) برخورد ما به احزاب بورژوازی راست و چپ در وحله حاضر همین مساله است، نه اینکه در اوضاع بعد از فروپاشی چه خواهند کرد. اینها سوالات پیشارو است: چه کسی میتواند جمهوری اسلامی را سرنگون کند؟ چه کسی واقعا میخواهد؟ معنای سرنگونی از نظر آنها چیست؟ چقدر در این سرنگونی پیگیرند؟ چقدر میخواهند اینجا و آنجای جمهوری اسلامی را حفظ کنند؟ چقدر میخواهند حکومت مذهبی را نفی کنند؟ در مورد آپارتاید جنسی، استبداد و بی حقوقی، فرهنگ شرقی و اسلامی و غیره چه میخواهند بکنند؟ چه کسی رفاه اقتصادی را میتواند بلافاصله بیاورد؟ و نظایر اینها. (من کوشیده ام وجهی از این بحث را در مقاله "دو افق در سرنگونی جمهوری اسلامی" توضیح دهم. برای رفقای که این مقاله را خوانده اند، جهت سهولت کار، آنرا در پایان این نوشته کپی میکنم.)

## ۳. دولت های موقت متعدد

بنظر میرسد که کوروش سقوط را از طریق درگیری مردم با حکومت قطعی میدانند. اگر اینطور است چرا سیر محتمل اوضاع تشکیل دولتهای موقت متعددی است که از بالا شکل میگیرند و کوروش کوشش میکند برنامه آنها را تعیین کند، به نوعی که به نفع مردم و ما باشد. تکلیف مردمی که با حکومت درگیر شده اند چه میشود؟ اگر شوراها کارگری و محلی تشکیل میشود، که میشود، اگر اینها مبنای قدرت حزب اند، که هستند، آنوقت چرا ما مثلا با حالت قدرت دوگانه رویرو نشویم؟ این فرض ابدا وارد تصویر نمی شود، چرا؟ احساسم اینست که از پیش نوعی مشروعیت برای آن دولتهای قائل شده ایم و حداکثر میخواهیم مواظب باشیم که به خطا نروند. همانطور که حمید تقوایی هم میگوید پاسخ ما به تمام دولت های موقتی که در ادامه جمهوری اسلامی شکل میگیرند، یک چیز است: سرنگونی! و این باز ما را به مساله اصلی که ما اکنون با آن رودرو هستیم بر میگرداند. و پاسخ ما به دولتهایی که دیگر جمهوری اسلامی نیستند و ختم و پایان رژیم فعلی را اعلام کرده اند اینست: تمام قدرت به مردم، به شوراهاشان، ارگانهایشان، دموکراسی مستقیم و از پایین، قطع رابطه عمیق و همه جانبه با جمهوری اسلامی، انحلال ارتش و سپاه و پلیس، لغو آپارتاید جنسی، ۳۰ ساعت کار، آزادی اعتصاب، آزادی بی قید و شرط سیاسی و... و در یک کلام گذر به انقلاب سوسیالیستی.

اگر فرض کنیم که جمهوری اسلامی سرنگون میشود ولی نه کمونیسم کارگری و نه پروغریها به قدرت میرسند، نتیجه منطقی از این فرض اینست که به جای جمهوری اسلامی این دو جنبش مطرح و نیرو دار هر یک به شیوه خود قدرت را قبضه خواهند کرد. ولی تمام پلان کوروش بطور ضمنی بر این اساس است که آن جنبش دیگر قدرت را بگیرد و ما بیرون و اپوزیسیون

می مانیم، چرا؟ حتی در انقلاب ۵۷ هم که ما هنوز حضور نداشتیم عملاً نوعی قدرت از پایین شکل گرفته بود. در کارخانه ها و محلات. مجاهد و فدایی و توهمات پوپولیستی، ناسیونالیستی آنرا تسلیم جمهوری اسلامی کرد. اینبار که ما هستیم چرا این قدرت از پایین شکل نگیرد و به قدرت از بالا تبدیل نشود؟ آیا قدرت گیری ما متفاوت از قدرت گیری بلافصل مردم و شوراهاست؟

یادآور شدن حق ما برای شرکت در هر حکومت موقت از بالا، لزومی ندارد. از بعد از دو تاکتیک لنین این مساله برای کمونیستهایی نظیر ما حل شده است. اما من همه نگرانی ام اینست که چرا سیر اوضاع را به سمتی می بینیم که ما به چنان انتخابی خواهیم رسید. به اعتقاد من در تحولات آتی ایران، تز لنینی لزوم شرکت در قدرت از بالا و از پایین خود را بصورت برقرار باد حکومت شورایی مردم، همه قدرت به شوراها، زنده باد جمهوری سوسیالیستی نشان خواهد داد. با این وصف اینرا درست میدانم که برای چنان حالت احتمالی که مثلاً مردم شوراهاشان را، قدرت مستقیم و بلافصل خودشان را علیرغم کار و فعالیت ما ول کردند و رفتند دنبال مجلس موسسان و فریب انتخابات بورژوازی را خوردند، ما برنامه داشته باشیم. آنوقت هم میرویم از بالا و پایین می گوئیم زنده باد جمهوری سوسیالیستی. ولی اینرا میشود وقت خودش مطرح کرد. الان به کار اصلی مان بپردازیم، آماده کردن مردم، کارگران، زنان، جوانان برای تصرف قدرت توسط ارگانهای خودشان و تحت رهبری حزب.

#### ۴. تحول قهرآمیز یا مسالمت آمیز؟

رفیق کوروش روی مساله درستی انگشت گذارده که ما باید آلترناتیو خود برای سیر مسالمت آمیز اوضاع را ارائه دهیم. اما سیر مسالمت آمیز نباید مترادف مباره پارلمانی و یا فراخوان مجلس موسسان و انتخابات بشیوه دمکراسی بورژوازی تعریف شود. انقلاب، انقلاب سوسیالیستی هم میتواند مسالمت آمیز باشد. میشود تصور کرد که میلیونها کارگر دست به اعتصاب بزنند، هر روز خیابانهای پایتخت و شهرهای بزرگ شاهد تظاهرات های عظیم و مسالمت آمیز توده ای باشد، تمام مملکت متوقف بشود، در همه جا ارگانهای بلافصل خود مردم عملاً شروع به تعرض به قدرت دولتی بکنند و قدرت از پایینی شکل بگیرد. نیروی انتظامی و نظامی از ترس از هم پاشیدن و عکس العمل متقابل مردم، یا بخاطر نارضایتی خود کاری از دستش بر نیاید و اعلام بی طرفی کند. در مقطعی دولت سقوط کند، ارگانهای محلی و سراسری مردم (شوراها، کمونها، بنکه ها و یا هر اسم دیگر) قدرت را بدست بگیرند و دست به اقدامات انقلابی بزنند. این سناریو از لحاظ تنوریک قابل تحقق است، اگر عملاً متحقق نمی شود دلیلش اینست که در جایی دولت بورژوازی حاکم، یا بخش هایی از آن، دست به مقاومت مرگ و زندگی میزند. لذا یا باید قهر بکار برد یا باید به ادامه وضع موجود و بدبختی تن داد. انقلاب ها معمولاً علاقه ای به خشن بودن ندارند. در قیاس با قدرت های هار و سرکوبگری که علیه آنها شکل گرفته اند، بسیار نوع دوست و غیر کینه توز اند. کمترین مرگ و میر ها معمولاً در جریان انقلاب و قیام صورت میگیرد. کشت و کشتارها بعداً صورت میگیرد، در مقابله ضد انقلاب با انقلاب. لذا بهترین ضامن تحول مسالمت آمیز اوضاع اینست که بورژوازی را خلع سلاح کنیم و پرولتاریا را مسلح. ارتش سرخ، آنهم یک ارتش سرخ وسیع و پر قدرت، جزء اصلی سیر مسالمت آمیز تحولات آتی است. (اگرچه نه تمام آن. علنیت و باز گذاشتن در مملکت به روی تمام جهان، جلب افکار عمومی دنیا به تلاشهای مردم ایران، اقدامات سیاسی و دیپلماتیک به موقع و خیلی چیزهای دیگر ملزومات سیر مسالمت آمیز، یا صحیح تر با حداقل خونریزی است.) هر تصور دیگری از سیر مسالمت آمیز به اعتقاد من اتفاقاً منشاء خونریزی های بسیار خواهد بود.

باید اول همان آلترناتیو خودمان را در قبال مساله اصلی لحظه فعلی، سرنگونی قطعی جمهوری اسلامی، را تعریف کنیم و بعد راه های مسالمت آمیز آنرا نشان دهیم. ما خواهان این هستیم که جمهوری اسلامی باتمام قوانین مذهبی، ضد زن، ضد کارگر، ضد آزادی و ضد بشری اش به گورستان برود. ما بطور مشخص برای سرنگون کردن فوری و بلاواسطه جمهوری اسلامی توسط اقدام توده ای و بقدرت رسیدن ارگانهای منتخب و بلافصل مردم به جای آن مبارزه می کنیم. همه این تحولات میشود مسالمت آمیز هم باشد. بشرط اینکه جمهوری اسلامی به زبان خوش کنار برود. ما هم تلاشمان را میکنیم که خون و خونریزی نشود. اما اگر رژیم دست به مقاومت زد، که به احتمال قریب به یقین میزند، آنوقت ما نمی توانیم بگوئیم خوب برای مدت نامعلوم کوتاه می آئیم. خیر، از همین الان نه فقط در کردستان بلکه در همه جا باید مردم را آماده کرد که لازم است مسلح شوند. باید گفت که شوراهایتان باید مسلح بشوند. باید برای ارتش سرخ تدارک دید، باید به سربازان فراخوان داد که صفوف ارتش و سپاه را ترک کنند. وقت خودش با اسلحه و با واحد های خود به مردم بپیوندند.

(در ضمن من نفهمیدم چرا در طرح کوروش ما فقط انحلال سپاه را خواسته ایم و نه کل نیروهای مسلح بورژوازی را؟)

#### ۵. سناریو سیاه، کی مسئول خواهد بود؟

کوروش بدرست از احتمال وقوع سناریو سیاه صحبت میکند. اما به اعتقاد من اگر امروز سناریو سیاهی اتفاق بیفتد بیش از هرچیز بخاطر بی عرضگی ما، استراتژی اشتباه ما و عدم دخالت و در صحنه نبودن بموقع ماست. آرزوی که نادر بدرست خطر وقوع سناریو سیاه را مطرح کرد هم اوضاع ایران و هم اوضاع جهانی با حالا فرق داشت. بویژه اوضاع ایران خیلی مهم است. مثلاً، آنوقت حزب کمونیست کارگری یک چیز دیگر بود و حالا یک چیز دیگر. نادر مهمترین فاکتور وقوع سناریو سیاه را عامل استیصال مردم برمیشمرد. این فاکتور آن موقعه خیلی جدی بود، اما امروز در ایران آنطور نیست. یا لاقلاً هنوز

این فاکتور بوجود نیامده است. برعکس، شواهد مسلمی در دست است که مردم در صحنه اند. مردم امیدوارند که جمهوری اسلامی را بیندازند. فعلا اصلا نشانی از استیصال نیست. دعوا بر سر این است که مردم دنبال کدام افق در سرنگونی جمهوری اسلامی میروند. افق چپ و کمونیسم کارگری، یا افق راست و بورژوازی پرو غرب. اگر جمهوری اسلامی به این زودی ها بیفتد اتفاقا بیشترین فضای دخالت توده ای و اعمال اراده انقلابی و مستقیم مردم فراهم خواهد شد و این کمتر احتمال سناریو سیاه باقی میگذارد. اما اگر وضع فعلی طول بکشد، اگر وضع برزخی حاضر، که «آ» نه حکومت میتواند حکومت کند و نه مردم میتوانند آنرا سرنگون کنند، ادامه یابد استیصال میتواند پیش بیاید. (هر حالت استیصال البته حتما به سناریو سیاه منجر نخواهد شد، ولی شرایط آنرا فراهم میکند.) خطر استیصال فعلا بیش از همه در دیر افتادن جمهوری اسلامی است. از این سر هم، مهمترین عامل بازدارنده سناریو سیاه خود مائیم. حزب و جنبش کمونیسم کارگری است. ما نباید اجازه بدهیم اوضاع فعلی خیلی کش پیدا کند. اگر روزی ما علیه سناریو سیاه بیانیه و اطلاعیه و مقاله دادیم و احزاب و نیروها را به رعایت شرایط سناریو سفید و میدان ندادن به سناریو سیاه فراخواندیم، امروز آن کار گرچه همچنان لازم است اما کافی نیست و حتی برای ما جنبه فرعی دارد. امروز علاوه بر آن کار، وظایف سنگین تری بعهد ماست. ما باید نیروی کارگر و زحمتکش، زن و مرد را متشکل کنیم، برای قالب کردن اقلیت بر اعتراضات آنها مصرانه بجنگیم و شرایط سرنگونی جمهوری اسلامی و قدرت گیری حکومت شورایی را فراهم کنیم. حکومت شوراها، ارتش سرخ، مردم سازمان یافته، با افق و با ارزشهای انسانی و متمدنانه، اینها تضمین میکند که سناریو سیاه پیش نیاید.

طرح کوروش با تاکیدی که بر یک وجه امروز فرعی شده مبارزه ما علیه سناریو سیاه قرار داده، بنظرم از واقعیات عقب است.

#### ۶. چرا حکومت شورایی نه؟

یک نکته دیگر که کوروش بدرست مطرح کرده ولی بنظرم جواب درستی به آن نداده است، این نکته است که ما باید یک شکل سیاسی معقول و در فرهنگ سیاسی متعارف را برای دولت بعد از جمهوری اسلامی و شکل گذار سیاسی بعد از جمهوری اسلامی تعریف کنیم. اما او مجلس موسسان و دولت های موقت را مطرح کرده و بدلائل بسیار ضعیفی حکومت شورایی و دمکراسی شورایی را کنار گذارده است. رفیق حمید تقوایی در این مورد بدرست تذکر داده است.

کوروش در جایی میگوید حکومت شورایی را نباید مطرح کرد چون معلوم نیست کی در شوراها دست بالا را داشته باشد. اگر اینطور است، پس مجلس موسسان چی؟ در آنجا کی دست بالا را خواهد داشت؟ اگر ما اعتقاد داریم که در یک انتخابات واقعا آزاد اکثریت با ما خواهد آمد، چرا در دمکراسی شورایی که از هر انتخابات نوع دمکراسی بورژوازی آزادتر و واقعا آزادتر است ما اکثریت را بدست نیاوریم؟ چرا وقتی دنبال دوران گذار و شکل جانشین بلافضل میگردیم در چهارچوبه دمکراسی بورژوازی، پارلمان و مجلس موسسان آنرا جستجو میکنیم؟ من می فهمم که اگر این به ما تحمیل شد خوب برای مجلس موسسان و پارلمان هم میرویم. اما آیا ما به اندازه کافی تلاشمان را کرده ایم؟ آیا فی الحال شکست خورده ایم و دمکراسی بورژوازی نبرد را برده است؟ کی میتواند ثابت کند که مردم ایده دمکراسی شورایی را، همان مردمی که بدون ما و بدون هیچ تئوری و کاملاً غریزی در سال ۵۷ تا ۶۰ در حال مزوزه دمکراسی شورایی در چهارچوب کارخانه ها (و بدرجه ای محلات) و در جایی مثل سنندج به شکل کاملتری بودند، غیر مانوس و غیر متعارف خواهند یافت. اگر مشکل اسم شورا است که جمهوری اسلامی اسم آنرا به لجن کشیده است، اسم را عوض کنیم نه محتوا را. من تردیدی ندارم که مردم با هر اسمی که میخواهد باشد، بویژه در بین کارگران، در ادارات، دانشگاهها مدارس، در محلات، ارگانهای دمکراسی مستقیم و نوع کمون را برپا خواهند کرد.

چه دوره گذاری مسالمت آمیز تر و متمدنانه تر از این میتوان به بشریت امروز ارائه کرد که تمامی احزاب سیاسی برای بدست آوردن اکثریت در شوراها مبارزه کنند؟ بگذار شوراها و ارگانهای بلافضل منتخب مردم تعیین کنند که نظام بعدی چه باشد. آیا آنها به سلطنت رای خواهند داد؟ به سرمایه داری بازار آزاد نوع سوئیس؟ به سوسیالیسم؟ بگذار آنها تعیین کنند، چرا مجلس موسسان یا چیز دیگری کمتر از مردم فعال و متشکل و در صحنه؟ میفهمم که جا انداختن این کار میخواهد، میفهمم که با کل بورژوازی و سنت هایش نه فقط در ایران که در جهان باید دریفتی، باید کثافتکاریهای کمونیسم بورژوازی را تک به تک جواب بدهی. سخت است، اما صحیح است. بیاییم برای اینکار طرح و نقشه بدهیم.

#### ۷. نظرات اثباتی؟

من طرح اثباتی روشن و منسجمی هنوز ندارم. (آنقدر که زور داشته ام در همان مقاله پیش گفته به خرج داده ام.) بحث من اینجا در چهارچوب طرح مساله بود. اگر قبول کنیم که طرح درست مساله بصورتی است که بالاتر تلاش کردم توضیح دهم، یعنی اینکه ما باید تمایز خودمان را با اپوزیسیون بورژوازی در مساله سرنگونی و نفی جمهوری اسلامی بروشنی و در همه جوانب نشان دهیم، ما باید پرچمدار نفی و سرنگونی جمهوری اسلامی در جامعه بشویم، آنوقت به اقدامات، نقشه عمل، خط مشی تاکتیکی، نحوه برخورد به احزاب بورژوازی و خط تبلیغی متفاوتی خواهیم رسید و باید وظایف متفاوتی برای تشکیلات خارج، کردستان و داخل تعریف کنیم. آنوقت خیلی از نکاتی که کوروش هم میگوید میتواند در چهارچوب طرح درست مساله

جایگاه واقعی خود را بیابد. بنظر من باید کار را از آنجایی که نادر رها کرد، آن سرطان لعنتی مهلت نداد، بگیریم و جلو ببریم. فعلا طرح مشخصی برای تصویب ندارم اما طرح های فعلی را برای تصویب مناسب نمی دانم. ما احتیاج به بحث و تعمق بیشتر داریم.

چند پیشنهاد مشخص دارم که به نظر من ما را جلو خواهد برد:

۱. بحث سلبی- اثباتی نادر نسخه نجات را داده است. پیشنهاد من اینست که آن مبحث، (شاید بهتر باشد که هم صحبت های رئیس و هم صحبت های نادر با همدیگر) فوراً پیاده و چاپ شود. خود آن بحث ها که فعلا فقط در بین ما مطرح است، آنهم شکسته بسته، از طریق خاطره و برداشتهای شخصی، اگر وسیعاً منتشر شود به نوبه خود یک انقلاب فکری به پا خواهد کرد. هزاران آدم کمونیست و تشنه راه حل را چه در حزب و چه خارج حزب متحد و بسیج خواهد کرد. به آنها ایده و راه حل خواهد داد. به خود ما هم همینطور.

۲. بحث های نادر در پلنوم بعد از کنگره (که تا آنجا که یادم می آمد خودش گفت که استنتاجات مشخص از بحث سلبی- اثباتی است) را سریعاً پیاده و منتشر کنیم. در آن بحث ها تا آنجا که بخاطر می آورم نادر از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را مورد اشاره قرار داد. یک نقشه عمل همه جانبه برای پیشروی حزب در آن مقطع بود. اینکه اوضاع چقدر با آنوقت فرق کرده است، فکر نمی کنم مولفه های اصلی تغییر یافته باشد. بهر حال آن بحث ها الزاماً جای مصویات و نقشه عمل امروز نخواهد بود. اما ماتریال فکری میدهد، خط میدهد و به ما فرصت میدهد که با حواس جمع و تعمق در باره تصمیم مهمی که با آن روبرو هستیم عمل کنیم.

۳. بحث آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود را فوراً در هفتگی چاپ کنیم. برد مطلب کتبی خیلی بیشتر از نوار است. این بحث هم از جنس همان دو بحث بالاست. بنظرم با استنتاجات مشخص، فعال و زنده (و نه الزاماً کلیشه برداری و کشتن روح اصلی بحث) از این بحث ها ما میتوانیم به نتایج روشنی برای تعیین استراتژی حزب در دوره حاضر برسیم. با معذرت از طولانی شدن و به امید اوقات خوش برای همه رفقا، مصطفی صابر.

## معنی پیروزی مردم بر جمهوری اسلامی چیست؟

### دو افق در سرنگونی جمهوری اسلامی

#### مصطفی صابر

مردم میخواهند از شر جمهوری اسلامی رها شوند. اما معنی پیروزی قاطع و نهایی مردم بر رژیم حاکم چیست؟ چه تحولات سیاسی باید صورت بگیرد تا بتوانیم بگوییم مردم بر جمهوری اسلامی بطور قطعی پیروز شده اند؟ مولفه های زیادی را در سطوح مختلف میتوان بر شمرد. اولین تحول برای پیروزی قطعی و همه جانبه بر جمهوری اسلامی طبعاً کنار زدن و خلع ید سیاسی از آن است.

#### اصلاح یا سرنگونی

هنوز نیروهای عمده ای دخیل در صحنه سیاست ایران خواهان اصلاح تدریجی جمهوری اسلامی هستند. نه فقط بخش اصلی اپوزیسیون سنتی ایران (جنبش ملی اسلامی، "اصلاح طلبان"، عمو زاده های حکام فعلی) بلکه غرب و آمریکا، بر طبق سیاست پراگماتیستی خود، اصلاح تدریجی رژیم کنونی را فعلاً پاسخ مناسب به بحران جمهوری اسلامی میدانند. اینها در واقع بدلیل وحشت از عروج یک انقلاب عظیم اجتماعی در جریان سرنگونی و فروپاشی رژیم حاضر، هنوز و تا اطلاع ثانوی، ترجیح میدهند با همین جمهوری اسلامی بسازند تا "آرام" و "گام به گام" شرایط تحول آن فراهم شود. وجود سرکوب جمهوری اسلامی، و نبود نیروی بالفعلی که رژیم اسلامی را پایین بکشد نقطه قدرت اینهاست. اینها حداکثر تلاش خود را بر کش دادن وضع موجود، عقب انداختن وضعیت فروپاشی رژیم به امید خسته کردن مردم، به امید خارج کردن آنها از صحنه و فراهم کردن شرایط بی خطر برای بند و بست از بالا و قبول تغییراتی در نظام موجود به خرج میدهند. اما هیچ نشانی از خسته شدن مردم وجود ندارد. بر عکس میل به دخالت در سرنوشت سیاسی خود مهمترین مشخصه توده های مردم ایران است. وقایع سه چهار سال گذشته، سرنوشت خاتمی و شکست "جنبش اصلاحات"، و همینطور فعالیت پیگیر نیروهایی مثل حزب کمونیست کارگری، به مردم نشان داده است که جمهوری اسلامی همین است که می بینیم. پیروزی بر جمهوری اسلامی و رهایی قطعی از شر آن، با حفظ این رژیم و بعد نشان دادن سراب اصلاح گام به گام و دهها ساله آن خوانایی ندارد. مردم ایران فعالانه در صحنه اعتراض اند و نشان داده اند که حاضر نیستند یکی دو نسل دیگر شاهد تباهی زندگی خود و فرزندان خویش باشند. این تعیین کننده ترین فاکتور عینی تحولات ایران است. بهمین اعتبار سرنگونی رژیم اسلامی، پایین کشیدن قهری آن، بعنوان یک ضرورت در برابر جامعه ایران قرار گرفته و با تعمیق بحران جمهوری اسلامی هر روز عاجل تر میشود.

#### جدال بر سر سرنگونی

برای پیروزی بر جمهوری اسلامی باید آنرا سرنگون کرد. اما جمهوری اسلامی میتواند سرنگون شود، میتواند نام و نشان آن به زباله دان تاریخ سپرده شود، سران آن محاکمه شوند و همه آن تشریفاتی که برای اعلام پایان یک حکومت لازم است به جا آورده شود، با اینهمه حکومت بعدی نمونه ای کراواتی و "مدرن" از همین رژیم باشد. حکومت بعدی قطعاً ناگزیر است تحت فشار مردم به درجه ای مذهب را از دولت جدا کند، اما میتواند همچنان مذهب را بعنوان یک ایدئولوژی حاکم، و دخالت مذاهب در زندگی سیاسی و اجتماعی را حفظ نماید. ناگزیر است از آزادی و دموکراسی دم بزند اما میتواند ارتش و سپاه را نگهدارد، آنها را بازسازی و تقویت کند و برای سرکوب مردم در دور بعد به کار بگیرد. ناگزیر است به حقوق زن بطور کلی قسم بخورد، اما میتواند قوانین ضد زن را اینجا و آنجا نگاه دارد و موقعیت تحت ستم زن را بدرجات حفظ کند. میتواند دستگاه پلیس، قضا، سانسور و ارگانهای دولتی جمهوری اسلامی را "پاکسازی" و "نوسازی" کند، اسم ها را عوض کند، ولی روح سرکوبگرانه و جدا از مردم آنها را نه فقط حفظ که حتی تحکیم کند. میتواند ارگانهای جدید سرکوب و استبداد با نام های شاهنامه ای و ملی و یا "مدرن" بر دستگاه دولتی فعلی بیفزاید. میتواند به اسم حفظ فرهنگ و شئون ملی و باستانی یک ارتجاع فرهنگی همه جانبه را حاکم کند. به اسم حفظ مصالح ملی، به نام امنیت، اعتصابات کارگری، شوراها و اتحادیه های کارگری، احزاب کمونیست و تشکل های زنان را سرکوب کند. به اسم پیشرفت، تمدن، توسعه، ملزومات بازار و حتی حقوق بشر، بساط استثمار و فقر را بمراتب وسعت بخشد. و غیره.

اینها حدس و گمان نیست. کاری است که همین جمهوری اسلامی با ارگانهای سرکوب رژیم شاه و قوانین ضد مردمی



آن کرد. دیدیم که نه فقط آنها را حفظ و بازسازی و احیاء کرد بلکه اسلام، زن ستیزی، ضدیت با تمدن و تحمیل فقر و فلاکتی بی سابقه بنام "استقلال" و "جنگ" و غیره را نیز به میراث شاه اضافه کرد. حکومتی که بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی بر سر کار می آید میتواند شبیه همین بلا را دوباره بر سر جامعه بیاورد. چنین دیکتاتوری سیاهی نه فقط ممکن که از نقطه نظر بقاء سرمایه داری در ایران نهایتا ضروری است. سرمایه داری ایران برای بقاء و باز تولید خود بطور درازمدت، سرانجام به رژیم هایی از نوع شاه و خمینی و یا ترکیبات متنوع، بدیع و به روز شده از این دو احتیاج دارد.

بعلاوه و مهمتر، چنین بلایی یک احتمال مربوط به آینده و یا "بحث بعد از مرگ" جمهوری اسلامی نیست. همین امروز کوشش برای حفظ بنیادهای ایدئولوژیک و ابزارهای استبداد و سرکوب جمهوری اسلامی، تلاش برای دور نگاهداشتن مردم از دخالت مستقیم در سرنوشت خود نه فقط در بین اصلاح طلبان و استحاله چپان، که در بین نیروهای بورژوازی سرنگونی طلب نیز دارد بروشنی نمایندگی میشود. در جستجوی پاسخ به سوال محوری که ابتدا طرح شد، برای تعریف مولفه های پیروزی قطعی و همه جانبه مردم بر جمهوری اسلامی، ابتدا باید این سوال را طرح کرد: سرنگونی جمهوری اسلامی به چه معنی است؟

### دو افق در سرنگونی

دو افق یا تعبیر متمایز از سرنگونی را (البته با صرف نظر کردن از سایه روشنهای که اهمیتی در این سطح از بحث ندارند) میتوان در بین نیروهای سیاسی جامعه تشخیص داد. اول، افقی که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی حتی الامکان بدون دخالت مردم، بدون درهم شکستن ماشین دولتی، بدون تغییرات رادیکال و انقلابی، و صرف دست به دست شدن قدرت از بالای سر مردم است. دوم، افقی که برعکس خواهان دخالت وسیع مردم در سرنوشت خویش، درهم شکستن دستگاه دولت و برقراری حاکمیت بلاواسطه مردم قیام کننده و نابودی ریشه ای و همه جانبه جمهوری اسلامی است. افق اول نمی خواهد با گذشته، با جمهوری اسلامی کاملا قطع رابطه کند. میخواهد ابزار و مصالحی، ارزش ها و سنت هایی از آن را نگاه دارد و حکومت بعدی جدا از مردم را با آن بسازد. افق دوم هیچ تعلقی به گذشته ندارد، میخواهد تمامی قوانین و ابزارها و ارزش های رژیم اسلامی را به گور سپارد و زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نوینی را آغاز کند که در همه جا حرف اول را منفعت انسانها و دخالت و تصمیم گیری مستقیم آنها می زند. اولی محافظه کار است، خواهان حفظ ارکان مناسبات موجود در جامعه است و حداکثر خواهان پیروزی هرچه محدودتر و کنترل شده تر بر جمهوری اسلامی است. دومی هیچ ملاحظه و نگرانی برای تغییر و نفی مناسبات موجود ندارد و لذا هیچ حد و مرزی برای پیروزی مردم بر جمهوری اسلامی، فراتر و فراتر رفتن از آن و بیرون کشیدن ریشه های مصائب اجتماعی نمی شناسد. افق اول، افق راست در تحولات آتی است، دومی افق چپ جامعه است.

ترسیم تمایزات افق راست و چپ در سرنگونی در جزئیات و در وجوه گوناگون و توضیح آن وظیفه کلیدی ما در مقطع حاضر است. بیشترین تحریف، عوامفریبی و خاک به چشم مردم پاشیدنها نیز، با رنگ باختن بیش از پیش "پروژه اصلاح" و "جامعه مدنی" و سایر ترهات جنبش دوم خرداد، حول همین مساله سرنگونی و معنای پیروزی بر جمهوری اسلامی صورت میگردد. به این موضوع باید بیشتر و در ابعاد مختلف پرداخت، اما تا همینجا و در همین سطح بحث میتوان چند نتیجه گیری مقدماتی و تعیین کننده را ذکر کرد.

### سرنگونی، طبقات، احزاب

وجود این دو افق در سرنگونی جمهوری اسلامی اتفاقی و اختیاری نیست. محصول کنکاش فکری و تصمیم احزاب و نیروهای سیاسی و حتی ناشی از تمایلات جنبش ها و سنت های سیاسی نیست. قبل از همه اینها، این دو افق انعکاس منافع دو طبقه اصلی جامعه حاضر، طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر، و اقشار و طبقات بینابینی هستند که در این مقطع جانب این یا آن طبقه را میگردند. پیروزی قطعی و نهایی و بی اما اگر بر جمهوری اسلامی، رهایی از همه چیز جمهوری اسلامی، از حکومت مذهبی تا آپارتاید جنسی، از استبداد سیاسی و دستگاههای سرکوب مخفی و علنی تا فرهنگ منحط اسلامی و شرفزده و غیره، خواست کارگران، اقشار زحمتکش، زنان، جوانان و توده وسیع مردم آزادیخواهی است که نفعی در حفظ وضع موجود ندارند. بر عکس ناپیگیری در رهایی همه جانبه از شر جمهوری اسلامی، حفظ دخالت مذهب در حیات سیاسی و اجتماعی، حفظ ارگانهای سرکوب بالای سر مردم، حفظ موقعیت فرودست زن، دفاع از فرهنگ و سنن عقب مانده و نظیر این با منافع سرمایه داران، مدیران عالیرتبه دولتی، سران نیروهای مسلح، مدافعان حفظ وضع موجود، اقشار ارتجاعی و از دور خارج شده که نگاهشان به گذشته است (مثلا روحانیون)، خیل روشنفکران ملی و جهان سومی که به وقت خودش جانب خمینی را گرفتند و امروز دنبال خاتمی و منتظری افتاده اند و نظیر اینها خوانایی دارد. صحنه جدال جامعه برای تعیین تکلیف با رژیم اسلامی، صحنه جدال و رویارویی طبقات نیز هست. هر کدام از دو اردوی طبقاتی که بتواند افق خویش بر مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی حاکم کند، در موقعیت به مراتب بهتری برای شکل دهی آینده بعد از آن قرار خواهد گرفت.

این منافع پایه ای طبعاً در سطح احزاب و سنت های سیاسی منعکس میشود. همه نیروها و سنت های رنگارنگ

بورژوازی ایران در افق اول شریک اند. در بین سرنگونی طلب ها مشخصا سلطنت طلبان، مشروطه طلبان، جمهوری خواهان و سکولارهای ملی، مدافعان احیای رژیم سابق و همینطور مجاهدین خلق (با حفظ اختلافات و حتی دشمنی با جریانات پیش گفته) همه به نوعی خواهان حفظ اجزاء و سنتها و ابزارهایی از جمهوری اسلامی، خواهان پیروزی محدود و کنترل شده ای بر جمهوری اسلامی اند. بسیاری از اصلاح طلبان امروز نیز، از جمله غرب و آمریکای پراگماتیست، به مجرد قطع امید کامل از رژیم اسلامی، به این افق خواهند پیوست و به نیروی فعال آن تبدیل خواهند شد. صف این افق، افق راست، البته صفی آشفته است. بدست آوردن هژمونی حتی در صفوف خود طرفداران افق اول یک موضوع جدال و مبارزه سیاسی آتی است. فاکتور تعیین کننده موضع گیری غرب است و غرب طبعاً متحد طبیعی خود را در بین رژیم سابقها، سنت ناسیونالیستی، راست و محافظه کار بورژوازی مدرن و پروغری ایران خواهد یافت. افق دوم، افق چپ بطور بسیار سراسر تری در سطح جامعه و احزاب سیاسی نمایندگی میشود. این افق را در جامعه ایران، رادیکالیسم و کمونیسم کارگری، جنبش رهایی زنان، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان و همه مردم آزادیخواه و برابری طلب نمایندگی میکنند. تشکل های واقعی کارگران، معلمان، کارمندان جزء، زنان، بخش های آزادیخواه دانشجویان و دانش آموزان، به هر درجه که ایجاد شود، جانب این افق را خواهند گرفت. اینها خواهان محو کامل و همه جانبه جمهوری اسلامی اند. نیروی روشن بین، پیگیر، مصمم و شناخته شده این افق حزب کمونیست کارگری است. بسته به اینکه کدامیک از این دو افق در مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی دست بالا بگیرد، جامعه بصورت متفاوتی با جمهوری اسلامی تعیین تکلیف خواهد کرد. پروسه نفی جمهوری اسلامی طولانی تر یا کوتاهتر، دردناکتر یا کم دردتر، ناقص تر و یا کاملتر خواهد بود. ماحصل این پروسه، دورتر یا نزدیکتر به آن چیزی خواهد بود که آرزو و آرمانهای انسانی مردم است. کاری که بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی برای مردم باقی می ماند تا جامعه را سر و سامان دهند و آینده مرفه، انسانی و برابری را شکل بدهند، کمتر یا بیشتر، سخت تر یا آسانتر خواهد بود. بسته به اینکه کدام افق بر جنبش مردم حاکم شود، رهایی از شر جمهوری اسلامی واقعی تر، سهل الوصول تر و سریعتر و عملی تر خواهد بود. بعبارت دیگر نمی توان گفت بگذار جمهوری اسلامی سرنگون شود تا بعد فکری کنیم. انتخاب بین این دو افق موضوعی بر سر همان "بگذار" و بطور بلاواسطه به امر عاجل سرنگونی و رهایی از شر جمهوری اسلامی مربوط است.

این افق چپ است که بدون هیچ اما و اگر، فوراً و بطور قطعی همه جانبه خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی است. این افقی است که اگر بر اعتراض و مبارزه مردم حاکم شود، با اتکاء به نیروی همین مردم مناسبترین و کم دردسرترین شرایط سرنگونی و رهایی از شر رژیم اسلامی را فراهم خواهد کرد. این افق چپ است که خواهان برقراری حکومت بلافصل مردم، رهایی و برابری واقعی است. نیروهای طرفدار این افق است که علیه هرگونه شرایط سناریو سیاه، پاره پاره کردن کشور و راه اندازی جنگ های قومی، نابودی زندگی مدنی و تلاشهای ارتجاعی برای حفظ میراث ننگین جمهوری اسلامی خواهند ایستاد. اولین شرط پیروزی قطعی و همه جانبه بر جمهوری اسلامی اینست که افق چپ، افق کمونیسم کارگری در مبارزه برای سرنگونی حاکم گردد. (اوت ۲۰۰۲)

## محور اصلی اختلاف چیست؟

(در رابطه مباحثات اخیر دفتر سیاسی حول شورا)

رحمان حسین زاده

مقدمه

به دلیل ماموریت ماه گذشته در عراق و مشغله‌ها و فعالیتهای دیگری که در دستور داشتیم، به موقع نتوانستیم آنطور که لازم بوده در مباحثات دفتر سیاسی حول موضوع شورا دخالت کنیم. میدانم ددلاین تعیین شده برای مطالب تمام شده، اما قبلا توافق رفیق حمید تقوایی را جلب کرده تا مطلب من را هر وقت که آماده شد، به دستتان برساند، که اکنون و با تاخیر دریافت میکنید. اما در همین جا و در موقعیت حساسی که پا به پلنوم میگذاریم توضیحات مقدماتی را خطاب به رفقای دفتر سیاسی لازم میدانم. من این بحث را در چند روز مانده به پلنوم برای اعلام موضع مجدد ننوشته‌ام. بعد از بازگشت، تقریبا همه مطالب نوشته شده از دو طرف بحث را مطالعه کرده‌ام، نظر به اهمیت بحث و ربط مستقیم آن به موضوع "حزب و قدرت سیاسی" با حوصله کافی از کنگره دوم به بعد مباحثات منصور حکمت از جمله "حزب و قدرت سیاسی کنگره دوم" "بحث سلبی-اثباتی در کنگره سوم" - "سخنرانی مشهور کنگره سوم" - آیا کمونیسم در ایران پیرز میشود" و مقاله "حزب و جامعه" از انترناسیونال ۲۹ را همگی دوباره گوش داده و مطالعه کرده‌ام. (و مقدر مفید و آموزنده بودند) واقعا جستجوگر این حقیقت بودم، که علیرغم موضع اولیه‌ام این مباحث کجای مباحث راهگشا و پیشبرنده منصور حکمت از مقطع کنگره دوم به بعد قرار دارند. بعد از اینها و با اتکا با این مباحث فکر کردم هنوز حرفی برای گفتن و نوشتن و در جهت اقتناع رفقایم و طبعاً به امید ایجاد وحدت نظری و سیاسی محکمتر در رهبری و صفوف حزب دارم. امیدوارم این نیت من از جانب رفقایم که در این بحث با نظراتشان مخالفم، جدی گرفته شود و از پیش با اطلاع از موضع من صرفاً به عنوان اعلام موضع به آن برخورد نکنند. هدفم از این تذکر مشاهده این نکته است که در بعضی مطالب رد و بدل شده چنین حالتی و توجه نکردن به جوهر بحث و استدلال همدیگر را میبینم. خود نیز بیش از پیش برای شنیدن نظرات درست و قانع کننده آماده‌ام. من در این بحث موارد متعدد به منصور حکمت استناد میکنم. نه به این دلیل که رفقا از مباحث وی اطلاع ندارند، بلکه قبل از هر چیز به کمک آن می‌خواهم دیدگاه خودم را در این مبحث مستدل کنم و باز با این فرض که مباحثات وی از مقطع کنگره دوم از "حزب و قدرت سیاسی" تا "آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود" نه تنها مینا بلکه استراتژی و چارچوب فعالیت همین امروز حزب را تشکیل میدهد. علاوه بر مباحثات شفاهی و کتبی از منصور حکمت که اشاره کردم، همچنین در این نوشته من به سند دیگری استناد میکنم که احتمالاً بخش بیشتر رفقای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی آن را مطالعه نکرده‌اند. این سند متن پیاده شده صحبت‌های یکی از جلسات دفتر سیاسی (و مشاورین دفتر سیاسی) حزب کمونیست کارگری ایران در فوریه ۱۹۹۵ در مورد "حرکت شورایی در کردستان عراق" است که منصور حکمت حضور داشته و اظهار نظر کرده است. همانوقت نظر به تقاضا و نیاز رهبری حزب کمونیست کارگری عراق متن پیاده شده این صحبت‌ها به زبان کردی برای آنها ارسال شد و در صفوف حزب کمونیست کارگری عراق توزیع شد. به یمن اینکه عضو حزب کمونیست کارگری عراق هم هستم، یک نسخه کتبی نزد من است و نوار اورژینال آن قاعدتاً در آرشیو مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران موجود است. (توضیح بیشتر در مورد این جلسه و سند در پایین نوشته آمده است)

بعد از این مقدمه نه چندان کوتاه اکنون به اصل موضوع بپردازم.

### محور اصلی اختلاف چیست؟

فکر میکنم اکنون امر پذیرفته شده‌ایست که این مبحث و اختلاف حول آن بسیار فراتر از بحث شورا و مستقیماً به موضوع "حزب و قدرت سیاسی" و "استراتژی حزب برای قدرت‌گیری سیاسی" مربوط است. و به نظر من محور اصلی اختلاف حول تبیین و استنتاجات متفاوت از مبحث حزب و قدرت سیاسی ارائه شده توسط منصور حکمت است. مقدمه قرار پیشنهادی "شورا" به اوضاع سیاسی عاجل ایران و انقلاب پیشارو اشاره دارد و ضرورت خود را از آن گرفته است. به همین دلیل ساده مستقیماً به مسئله تصرف قدرت سیاسی و مسیری که حزب ما باید طی کند، ربط پیدا میکند. با تداوم بحث‌ها ارائه دهندگان و مدافعین قرار پیشنهادی در دفاعیه‌های خود از قرار شوراها، استنباط و درک خود را از "مبحث حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت ارائه کرده‌اند. در این نوشته من اساساً اظهار نظرم را بر نوشته‌های رفیق حمید تقوایی متمرکز کرده‌ام. دلیل

اینست که این سه نوشته به طور کامل و جامع پشتوانه فکری و سیاسی مربوط به قرار پیشنهادی شورا را صریح و روشن و جدی بیان کرده است. و در عین حال استناد به بحثهای دیگر رفقا بحث را پراکنده و طولانی میکند.

### استنباطات و استنتاجات رفیق حمید از مبحث "حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت"

حمید تقوایی در نوشته "حزب، مردم و شوراها" مینویسد "من این تقابل بین حزب و شورا را نمی‌فهمم. ما همیشه (مدتها قبل از بحث حزب و تصرف قدرت سیاسی در کنگره دوم) معتقد بوده‌ایم که حزب قدرت را میگیرد و تصرف قدرت و حفظ قدرت و ساختمان سوسیالیسم کار حزب است و نه شورا و یا توده‌های طبقه و یا هر نوع تزی که بخواهد مرکز قدرت طبقه کارگر را در جایی بجز حزب قرار دهد (این نظرات را اتحاد مبارزان کمونیست اولین بار در نقد خط پنججها و آنارکوسندی‌کالیستها مطرح کرد و دوره دیگر در سمینار شمال قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران بر جایگاه و اهمیت حزب (در نقد تز پیوند) تاکید شد و بالاخره در مباحث شوروی و این بار مشخصا در مقابل نقد تروتسکیستی که علت شکست انقلاب اکتبر را نبود شوراها میدانست اهمیت تعیین کننده حزب و سیاستهای حزب مطرح شد). در تمام این مدت هم حزب پرچم شوراها را در دست داشته و مبلغ شوراها بوده است و هیچگاه هم مشکلی نداشته‌ایم. چرا اینبار مسئله داریم؟"

بنا به این روایت مبحث "حزب و قدرت سیاسی" ارائه شده در کنگره دوم توسط منصور حکمت ادامه خطی مباحثی است که از دوره اتحاد مبارزان کمونیست تا آن مقطع طرح شده است. من با این روایت اختلاف جدی دارم. اینکه در دوران قبل از کنگره دوم حزب، به طور کلی از گرفتن قدرت سیاسی توسط حزب صحبت کردیم و یا همیشه بر "اهمیت تعیین کننده حزب و سیاستهای حزب" تاکید کرده‌ایم و اینکه احتمالا عناصری از بحث کنگره دوم منصور حکمت در گذشته و توسط خود او مطرح بوده است، ذره‌ای نمیتواند از دید هر شرکت کننده و یا ناظر آگاه در کنگره دوم حزب این واقعیت را پرده پوشی کند که "مبحث حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در آن کنگره و در آوریل ۱۹۹۸ از جنس دیگری بود و به هیچ وجه ادامه خطی مباحث گذشته و اصلاحی بر آنها نبود. این موضوع از نظر من به حدی روشن است که حقیقتا احتیاج به استدلال و توضیح زیادی نمی‌بینم و تنها میپرسم اگر اینطور بود، چرا این مبحث به فوریت چه در بیرون و بویژه از جانب چپ حاشیهای و چه بعدها در درون خودمان (پدیده مستعفیون) آن درجه مخالفت را به وجود آورد. بحثهای آشنای گذشته نمیتوانست این درجه قطببندی را به دنبال آورد. و باز میپرسم پس ضرورت طرح آن تزه‌ای "کفرآلود" آنها بعد از سالها از جانب مارکسیستی برجسته چون منصور حکمت از کجا مایه گرفت؟ و اصلا با شناختی که از منصور حکمت داریم مباحثی را در تداوم خط گذشته به عنوان تم اصلی کنگره حاضر بود معرفی کند؟ اصلا چرا از نظر هیچ کسی، به عنوان تزه‌ای اصلاح شده ریشه در گذشته تلقی نشد و خود ما بعنوان حزب با اتکا به آنها و دقیقا نو بودن و راهگشا بودن آنها از آن قدرت گرفتیم و از جانب مخالفان تحت عنوان "بلانکیست" و غیره مورد شانتاژ قرار گرفتیم؟ مبحث حزب و قدرت سیاسی کنگره دوم بسیار متفاوت و متمایز از مباحث قدیمی جریان ما در مقابل خط پنججها و آنارکوسندی‌کالیستها و یا در رد تز پیوند بوده و هست. اساسا این مبحث در چارچوبی متفاوت و در شرایط سیاسی متفاوت و حتی با وجود حزبی متفاوت از سازمان و حزب قبلی (اتحاد مبارزان کمونیست و یا حزب کمونیست ایران) و طبعاً با نتایج سیاسی و پراتیکی و فوکوسهای سیاسی بسیار متفاوت طرح و راهنمای عمل حزب کمونیست کارگری شد. جدا از نادرستی این تبیین، ضرر فی‌الحال آن اینست تفاوت ماهوی این مبحث و نتایج آن را با مباحث گذشته و نتایج آن و شرایط سیاسی متفاوت هر دوره را درست تشخیص ندهیم. و فکر میکنم به همین دلیل رفیق حمید با تعجب میگوید "در تمام این مدت (منظورش دوران قبل از کنگره دوم) حزب پرچم شوراها را در دست داشته و مبلغ شوراها بوده است و هیچ گاه هم مشکلی نداشته‌ایم، چرا اینبار مشکل داریم؟"

من در جواب میگویم به این دلیل ساده چون دوران قبل و بعد از کنگره دوم هم به لحاظ موقعیت حزب ما و خط مشی رهبری آن و هم شرایط سیاسی و استنتاجات عملی و بویژه اولویتها و فوکوسهای سیاسی آن متفاوتند. مشکلی که رفیق حمید به آن اشاره دارد و در برخورد به قرار پیشنهادی بروز کرده ریشه در این تفاوت اوضاع و جهت‌گیریهای تیز و روشن منصور حکمت و حزب در ایندوران دارد. در تمامی مباحث پایهای منصور حکمت مربوط به قدرت سیاسی و اوضاع ایران از کنگره دوم به بعد از جمله "حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه و سخنرانی کنگره سوم و آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود، نه در بخش تحلیلی و سیاسی و نه در بخش استنتاجات عملی و مشخص، سازمان دادن شوراها به عنوان اولویت و یا محوری از کارهای این دوره مطلقا و مطلقا مورد اشاره منصور حکمت همه جانبه نگر و تیزبین نیست. بلکه منصور حکمت اولویتها و محورهای دیگری که مستقیما به گسترش حزب و اجتماعی و توده‌ای کردن خود حزب و تبدیل آن به نیروی معادله سیاسی و نظر داشتن مستقیم حزب به قدرت سیاسی است، در کلیه این مباحث تاکید و اشاره دارد. من پایین تر به آن بر میگردم (خود رفقا میتوانند دوباره این مباحث را گوش کنند و قضاوت کنند) منصور حکمت در شروع مبحث حزب و قدرت سیاسی به قول خودش با تزه‌ای "کفرآلود" به جنگ آن گذشته و باورهای تا آزمان موجود

خودمان در مورد چگونگی تصرف قدرت سیاسی می‌رود و اشاره دارد در خصوص کمونیسم و قدرت سیاسی تئوریه‌های جافتاده و تاکتونی جواب نیست و سئوالاتی چون "قدرت حزب یا قدرت طبقه" را پیش میکشد و میگوید. " ۵ تا ناسیونالیست جمع شوند میگویند فوراً قدرت را میگیرند. اگر من و شما بگیم قدرت را بگیریم، یکی از همین چپ‌ها یقه‌مان را میگیرد. امروز که حرف میزنیم حق داریم از مقوله دیگری صحبت کنیم یا «ب» بحث قبلی مان راجع به انقلاب کارگری، سازمان توده‌ای، طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی و قیام را دنبال کنیم؟. این اولین نکته کفرآلود است. (حزب و قدرت سیاسی - خط تاکید از من). همین یک جمله منصور حکمت که خط تاکید کشیده‌ام کافیست که نشان دهد این مبحث چقدر متفاوت از دوران قبل از کنگره دوم حزب و ادامه بحثهای قبلی‌مان نیست. به نظر دیدن مبحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت در ادامه خط فکری سیاسی گذشته، ندیدن جوهر تحول بخش و زیر و رو کننده این خط مشی و نتیجه آن و باز استنتاج کردن همان کارها و وظایف قدیمی است که به آن عادت داشته‌ایم.

رفیق حمید تقوایی در نوشته دیگرش به نام شوراها در تاکتیک و در استراتژی به طرز روشنی در مورد "مبحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت اظهار نظر کرده و مینویسد "اجاز بدهید در اینجا نظر خودم را در مورد بحث حزب و قدرت سیاسی نادر بگویم چون تلقی رفقا از این بحث نه تنها مبنای تز حکومت حزب بلکه بسیاری از انتقاداتی است که رفقا به قطعنامه وارد میدانند. به نظر من این بحث اساساً در مقابل بورژوازی (و کمونیسم غیر کارگری) و خطاب به طبقات دیگر موضوعیت و ضرورت پیدا میکند و نه خطاب به کارگران و مردم و انقلاب. اعلام "حزب راساً و هر وقت بتواند قدرت را بگیرد" در برابر آن نظرات بورژوازی ایست که هزار مانع "تئوریک" در برابر تصرف قدرت بوسیله کونیستها قرار میدهند: "بدون شورا نمیشود"، "قدرت مال طبقه است و نه حزب"، "طبقه باید حکومت کند" و غیره و ..... در ادامه میگوید اینها تئوری دست نبردن به قدرت سیاسی است. حزب را درست کرده‌ایم که قدرت را بگیریم و هر موقع بتوانیم با یک میلیون نفر و یا کمتر از آن هم قدرت را میگیریم و منتظر هیچ پیش شرطی نمی‌نشینیم. اما خطاب به طبقه و در رابطه با مردم و انقلاب بحث ما این نیست و نباید باشد که یک میلیون کافی است و شورا بود و نبودش زیاد مهم نیست خود حزب قدرت را بگیرد. در رابطه با انقلاب و طبقه باید بحثهای "حزب و جامعه" نادر را مبنای کار قرارداد. (همانطور که بعد از تشکیل حزب مباحث آژیتاتور و رهبران عملی و محافل کارگری مبنای سیاستهای ما در رابطه با طبقه قرار گرفت و نه بحث "پیوند لازم نداریم")

بحث حزب و قدرت سیاسی در رابطه با مردم و انظار جامعه تنها این جنبه مثبت را دارد که آمادگی و اعتماد بنفس ما را برای تصرف قدرت نشان میدهد. همین و بس. ( و به نظر میرسد تنها همین یک جنبه است که تمام ذهن رفقا را اشغال کرده است). هر نوع امتداد این بحث به استراتژی (که باز اساسش به نظر من بحث حزب و جامعه است) و یا حکومت حزبی و غیره بحال حزب و انقلاب هر دو مضر و مهلک است" (شوراها در تاکتیک و در استراتژی از حمید تقوایی )

به نظر من این تبیین از بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت تماماً اشتباه است و حقیقتاً در سطوح متعدد و مختلفی با آن اختلاف دارم که به اهم آنها میپردازم.

اولاً - این تقسیم بندی خطاب به طبقات دیگر موضوعیت و ضرورت پیدا میکند و نه خطاب به کارگران و مردم و انقلاب، حقیقتاً فهم آن برابرم سخت و عجیب است. من میپرسم الان این مبحث با صدای خود منصور حکمت در سایت بنیاد حکمت وجود دارد، آیا کارگران و مردم که گویا مخاطب آن نیستند به آن گوش بدهند یا نه؟ آیا کارگران و مردم و انقلاب ضرورت دارد از آن برای کار و فعالیتشان نتیجه‌گیری بکنند یا اینکه فقط به آن گوش دهند تا روحیه و اعتماد بنفسشان بالا برود؟ و یا بورژواها و (کمونیسم غیر کارگری) هم به آن گوش دهند تا حالی شوند و دیگر مانع تئوریک نتراشند و متوجه شوند کمونیستها بدون شورا و بدون طبقه هم قدرت را میگیرند؟. باز میپرسم آیا تمام نتیجه‌گیری پراتیکی از این بحث اساسی حتی برای آن دو بخش از جامعه همین است که اشاره شده؟ فرض کنیم کارگران و مردم و انقلاب با شنیدن آن اعتماد بنفس پیدا کردند و بورژواها هم همگی قانع شدند، و بهانه تراشی تئوریک نکردند و بدون شورا و طبقه هم، کمونیستها قدرت را میگیرند. آیا هنوز "خطاب به طبقه و در رابطه با مردم و انقلاب بحث ما این نیست و نباید باشد که یک میلیون کافی است و....." موضوعیت دارد چرا؟

همگی میدانیم منصور حکمت آنچه را میگفت برای پراتیک و انجام بود و کسی نبود تا متخصص باشی و منظورش را بفهمی، منظورش همان بود که میگفت. او این نوع دیپلماسی در سیاست و تقسیم بندیهای مکانیکی را نداشت. و این رفیق حمید بهتر از همه میدانند. بحث حزب و قدرت سیاسی برای وی و به تاثیر از آن برای حزب یک استراتژی تحول بخش با استنتاجات بسیار کنکرت و مشخص قبل از همه برای حزب و بعد برای کارگران و مردم و انقلاب بود و بر خلاف نظر رفیق حمید به نظر مخاطب اصلیش خود حزب و این بخشهای جامعه بود و در این مبحث کل جامعه و از جمله بورژواهای هم مخاطبش بودند. و تا آنجا به رفع مانع تئوریک سر راه گرفتن قدرت سیاسی توسط حزب است اساساً

منظورش چپ سنتی و حاشیه‌ای در بیرون و جونیوریسم و خود را دست کم گرفتن در صفوف خود حزب بود. دوما رفیق حمید میگوید حزب و قدرت سیاسی خطاب به کارگران و مردم و انقلاب نیست و ضرورت پیدا نمی‌کند و از طرف دیگر پیشنهاد میکند "در رابطه با انقلاب و طبقه باید بحثهای "حزب و جامعه" نادر را مبنای کار قرار داد. در نتیجه دوباره میپرسم معنایش اینست که "حزب و قدرت سیاسی" را خطاب به کارگران و مردم و انقلاب از دستور خارج کنیم؟! راستش من این را از شما میفهمم.

سوما: رفیق حمید "حزب و جامعه" و حزب و قدرت سیاسی را در مقابل هم قرار میدهد، یکی را تقریباً از دستور خارج و دیگری را آلترناتیو در مقابل جامعه میکند. من میفهمم این دو میحث به لحاظ نحوه پرداخت موضوع و محورهایی که توضیح میدهند، متفاوتند، اما هر دو در یک بستر و هر دو را برای حزب در همین دوران پایه‌ای و اساسی و مبنای عمل میدانم. و در برخورد به قدرت سیاسی یک جنسند و اتفاقاً در بحث "حزب و جامعه" دوباره منصور حکمت تاکید میکند "کافیست پنج درصد جامعه حرفشان مثل ما باشد تا تمام قدرت را بگیریم. کافیست پنج درصد مردم ایران فعالانه از حزب کمونیست کارگری دفاع کنند و آن را حزب خودشان بدانند تا تمام منطقه را بگیریم" (حزب و جامعه منصور حکمت) در صورتیکه در بحث "حزب و قدرت سیاسی از سی درصد صحبت میکند. و تازه خود منصور حکمت در سخنرانی کنگره سوم که به عنوان "وصیت نامه" به ما توصیه شده در بخش آخر صحبتها دوباره هر دو مبحث را به عنوان افق و سیاست و مبنای کار هرکولی حزب تاکید میکند. بحث رفیق حمید در این زمینه هم ایراد اساسی دارد.

چهارم: رفیق حمید میگوید "هر نوع امتداد این بحث به استراتژی (که باز اساسش به نظر من حزب و جامعه است) و یا حکومت حزبی و غیره بحال حزب و انقلاب هر دو مضر و مهلک است"

تا آنجا که من میفهمم "بحث حزب و قدرت سیاسی چه در مقطع کنگره دوم و به نظر من هم‌اکنون هم جزو استراتژی حزب است. این مبحث و بعد حزب و جامعه و سخنرانی در کنگره سوم و بعد آیا کمونیسم پیروز میشود، مجموعاً استراتژی حزب را تصویر میکنند و حزب باید به اتکا به آنها پیش برود. به نظر من گرفتن قدرت سیاسی توسط حزب محور مشترک همه این بحثها است. در نتیجه بحث حزب و قدرت سیاسی مدتهاست استراتژی حزب است، تعجب میکنم رفیق حمید الان توصیه میکند این بحث را به استراتژی امتداد ندهیم. و به نظر من بنا به این توصیه اگر مبحث حزب و قدرت سیاسی را از استراتژی‌مان حذف کنیم و یا تعدیل دهیم یک عقب گرد اساسی را به حزب کمونیست کارگری تحمیل کرده‌ایم و به نظر بر خلاف نظر رفیق حمید اگر چیزی برای حزب و انقلاب هردو مضر و مهلک است این عقب گرد است.

همین جا در مورد مسئله "حکومت حزب" که در این پاراگراف مورد اشاره رفیق حمید است من هم اشاره‌ای داشته باشم. اگر زمانی این مقوله برای ثبت در برنامه پیشنهاد شود و یا به عنوان تیتیر جا افتاده در تبلیغاتمان تبدیل شود، من هم مخالفت میکنم و آن را مناسب نمیدانم و حتی توصیه میکنم موردی هم به آن اشاره نکنیم. اما راستش در این مبحث زیادی بار تئوریک و مرحله‌ای کردن و غیره به آن داده شده است. برای نمونه قبلتر هم منصور حکمت به صراحت به دولت کمونیسم کارگری در یک سخنرانی اشاره کرده و در آن فضای ریلکس کسی هم حساس نشد و این بار تئوریک و مرحله‌ای و غیره به آن داده نشد. منصور حکمت در کمونیسم آیا پیروز میشود چنین میگوید: "اگر بتونیم، کمونیسم کارگری بتونه خودش را به عنوان رهبر اعتراض مردم جا بیندازه، جوریکه پیروزی اعتراض مردم به معنای تشکیل دولت توسط کمونیسم کارگری باشه، مسیریست که کمونیسم کارگری درش به قدرت میرسد" من هم تصور میکنم در استراتژی ما میگذرد روزی دولت تشکیل بدهیم، اما مناسبتر است به عنوان دولت حزب از آن نام نبریم.

### چرا "حزب و قدرت سیاسی" استراتژی ما نباشد؟

رفیق حمید در چارچوب مبحث امتداد ندادن "حزب و قدرت سیاسی" به استراتژی، نظر خودش را در مورد استراتژی استراتژی استراتژی قدرت گرفتن حزب گفته است. رفیق در همان نوشته "شوراها در تاکتیک و در استراتژی" مینویسد "کاملاً امکان دارد که حزب بدون شوراها به قدرت برسد و کاملاً مجاز است که چنین کند اما به هیچ وجه مجاز نیست استراتژی خود را بر این مبنا قرار بدهد و حتی به عنوان یک هدف مرحله‌ای آنرا وارد استراتژی کند. این هم از لحاظ سیاسی و هم متدولوژیک خطای محض است. و به جای آن پیشنهاد میکند "مساله اینست که حزب برای برپایی جمهوری سوسیالیستی که شورایی بودن یک خصیصه پایه‌ای آنست میجنگد و استراتژی خود و تمام قدرت تبلیغی و سازماندهی خود را باید بر همین اساس قرار دهد". در اینجا توضیح نکات متعددی لازم است:

اینکه استراتژی ما برپایی جمهوری سوسیالیستی و ارکان آن حاکمیت شورایی است یک امر پذیرفته و بدیهی در میان حزب است. اما صرفاً با تمرکز تمام قدرت تبلیغی و سازماندهی بر جمهوری سوسیالیستی و پافشاری مداوم "جمهوری سوسیالیستی و زنده باد جمهوری سوسیالیستی و اینکه خصلت آن شورایی" است هنوز چیزی در مورد نحوه تصرف قدرت سیاسی که به "جمهوری سوسیالیستی و حاکمیت شورایی منجر شود، نگفته‌ایم. برای اینکه به جمهوری سوسیالیستی برسیم

باید قدرت سیاسی را تصرف کنیم، سؤال من از رفیق حمید اینست استراتژی ما برای تصرف قدرت سیاسی که منجر به جمهوری سوسیالیستی شود چه باید باشد؟ از نظر من جواب روشن است. "حزب و قدرت سیاسی و استراتژی روشنی که از آن زمان منصور حکمت پیش پای ما گذاشته است، که به نظم جوهر آن در این گفته درخشان و موجز که بالا نقل کردم و دوباره تکرار میکنم نهفته است که میگوید "اگر بتونیم، کمونیسم کارگری بتونه خودش را به عنوان رهبر جنبش اعتراض مردم جابیندازه، جوریکه پیروزی اعتراض مردم به معنای تشکیل دولت از جانب کمونیسم کارگری باشه، مسیری است که کمونیسم کارگری در آن به قدرت میرسه" و من اضافه میکنم مسیری است که در آن به جمهوری سوسیالیستی و حاکمیت شورایی میرسیم. سؤال من از رفیق حمید اینست برای مسیری که منجر به جمهوری سوسیالیستی شود، اگر پیشنهاد میکنم "حزب و قدرت سیاسی را استراتژی نکنیم، پس استراتژی سیاسی و عملی مورد نظر او چیست؟ اگر پیشنهادیست که در بالا میگوید تمام قدرت تبلیغی و سازماندهی خود را بر ایجاد جمهوری سوسیالیستی و حاکمیت شورایی قرار دهد، اینجاست که به بحث سلبی- اثباتی برمیگردیم. چطور؟ همه میدانیم ایجاد جمهوری سوسیالیستی با خصیصه شورایی کار اثباتی ماست و به دنبال تصرف قدرت حتما باید اینکار را بکنیم، اما مرحله تصرف قدرت، سلبی است و ما داریم پرچم نه به جمهوری اسلامی را نمایندگی میکنیم، رژیم را سرنگون و قدرت را تصرف میکنیم و با تمام توان برای بنیاد نهادن آترناتیو اثباتی خود که جمهوری سوسیالیستی است میکوشیم. استراتژی حزب در دوره بلند کردن پرچم نه و سرنگون کردن جمهوری اسلامی در "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت به تفصیل از سطح تحلیلی تا استنتاجات عملی تدوین شده است، رفیق حمید میگوید آن را استراتژی نکنیم و به جای آن "بر ایجاد جمهوری سوسیالیستی با خصیصه شورایی" بگوییم، اینجاست میگویم جای کار سلبی با کار اثباتی دوباره عوض شده است و در نظر رفیق کار اثباتی جای کار و فعالیت سلبی را اشغال کرده است.

قرار پیشنهادی هم بنا به همین دیدگاه تدوین شده است. قرار پیشنهادی اشاره کوتاهی به اوجگیری جنبش سرنگونی و اینکه سازماندهی توده‌ای مردم به یک امر روز و عاجل تبدیل شده" (که من هم شک دارم چنین عاجل و روز باشد) اساسا میگوید، "ضروری است که از هم‌اکنون تصویر و افق روشنی از نظام آترناتیو حکومتی ما یعنی جمهوری سوسیالیستی به جامعه داده شود" و "زنده باد شوراها" و پیش بسوی تشکیل شوراها" اساسا از اینجا یعنی از دادن تصویر اثباتی از آترناتیو حکومتی نتیجه گیری شده است. استنباط من از مباحث سلبی - اثباتی اینست که در سطح محورهای کار ایندوره (نه تبلیغ) نباید چنین کنیم. و منصور حکمت اشاره دارد چنین کاری سم است. استنباط من اینست رفیق حمید در مقابل اینکه میگوید، "حزب و قدرت سیاسی" را استراتژی نکنیم و بر جمهوری سوسیالیستی و خصیصه شورایی بگوییم، "زنده باد شوراها و پیش به سوی تشکیل شوراها" را پیشنهاد کرده است و به معنای قطب نمای استراتژی این دوره و شعارهای محوری حزب به آنها وزن میدهد. اگر این استنباط من درست باشد، علاوه بر اینکه در مقابل "حزب و قدرت سیاسی" طرح شده، خلاف حرکت سلبی ما در این دوره و اساسا اثباتی هستند، که این به لحاظ متدولوژی غلط است و در مباحث "سلبی-اثباتی" به آن پرداخته شده، به لحاظ عملی هم تیزی حزب را میگیرد و در دوره پر تحول تصرف قدرت سیاسی چه باید کرد حزب را جواب نمیدهد.

نکات دیگری را اضافه کنم. همین جا میپرسم اگر قرار است حزب قدرت را بگیرد و مجاز است بگیرد چرا به همین اعتبار نباید استراتژیش را تدوین کند، پس سخنان کفرآلودی مثل "حزب و قدرت و نه طبقه و شورا و سازمان توده‌ای" و قدرت، که منصور حکمت در حزب و قدرت سیاسی نقدش کرد و از این سر کلی مورد حمله قرار گرفت، برای آن نبود که این موضوع در استراتژی حزب جابیفند؟ آیا آنها هم برای تقویت روحیه و حداکثر تبلیغات بود؟ به نظر من منصور حکمت و درک تاکتونی و جاری در حزب وقتی که میگوییم حزب قدرت را میگیرد یعنی اینکه حزب استراتژیش را بر قدرت گرفتن توسط خود تعیین کرده است و با کسی تعارف و یا دیپلماسی ندارد. در این استراتژی دیگر شریکی ندارد، مثلا تحت عنوان "حزب و سازمان توده‌ای" و "حزب و شورا" با هم قدرت را میگیرند. معنای و محتوای "حزب قدرت را میگیرد" تفسیربردار نیست و خود این عنوان همان محتوای استراتژی است. اینکه این چه جور حزبی است و چه ملزوماتی میخواهد و با چه امکاناتی است که قدرت را گرفته منصور حکمت به روشنی در حزب و قدرت سیاسی و در بقیه مباحث اساسی از سال ۹۸ به اینور با هزار و یک زبان و قلم آن را گفته و نوشته و به روشنی استراتژیش را بر تصرف قدرت توسط حزب قرار داده است و یکبار هم نگفته حزب با موجود دیگری با هم قدرت را بگیرند و حتی در سراسر مباحث این دوران که به آن اشاره دارم در استنتاج اولویتهای حزب که قدرت را میگیرد مطلقا فراخوان به ایجاد شوراها را فعلا وارد نکرده است از جمله در حزب و قدرت سیاسی قدرت گرفتن توسط حزب به این شکل فرموله کرده که "به نظر من حزب کمونیست کارگری میتونه حزب بخش موثر اقلیت کارگری باشه، رابطهاش با طبقه محکم باشه، برنامه انقلابی داره، نفوذ اجتماعی بعنوان نیروی معادله، به عنوان بازیگر، رهبری حزب شم را داشته باشه، میتونه قدرت بگیره" آیا همین به اندازه کافی گویا نیست که استراتژی را بر گرفتن قدرت توسط حزب بنا نهاده است و طبعاً در توضیح ملزومات و خصوصیات حزبی

که قدرت را میگیرد به چند محور اصلی اشاره دارد. "که عبارتند از

۱- در جنگ قدرت پرچمدار چپ افراطی جامعه باشی، نماینده قیام کارگری آتی، پرچمدار اعتراض رادیکال کارگری، نماینده کمونیسم کارگری

۲- بخش فعال و قابل مشاهده و ملموس اپوزیسیون جامعه باشی. یکی از پنج بازیگر سیاسی قدرت باشی. نیرویی باشی که دولت را بگیرد.

۳- حزب آن طبقه باشی (منظورش طبقه کارگر). بخشی از آن طبقه باشیم. رابطه زنده و سازنده با بخش معترض طبقه داشته باشیم."

۴- قدرت رهبری داری، فراخوانی و به سمتی ببری، حرفی را بزنی و و طبقه را به سمتی ببری. احزاب به توده‌ها تمکین کن و قرار است بیاموزند به جایی نرسند.

در مورد هریک از این بندها توضیحات خلاصه‌ای دارد و در هر چهار مورد کارهایی را پیشنهاد میکند که مستقیماً کار و فعالیت مربوط به حزب است و فعلاً آن را به عرصه سازمان توده‌ای و شورا نکشانده است از جمله در بخش اپوزیسیون اصلی و قابل مشاهده در صحنه میگوید "کارهای قابل شمارش، آکسیونها، روزنامه‌ها، تحصنها، فعالیتها، تجمعها، متینگها، اعتصابها، تظاهراتها، بگویند اینها درصحنه‌اند، گسترش فعالیت تبلیغی، ترویجی، آکسیونی، سازمانگرانه،، شرایط تبدیل شدن به اپوزیسیون اصلی است"

از نظر من مجموعه اینکارها سوق دادن حزب در مسیریست که خود اجتماعی و توده‌ای میشود و در صحنه سیاست چنان وزنی پیدا میکند که بتواند راسا قدرت را بگیرد.

منصور حکمت در سند "حرکت شورایی کردستان عراق" به روشنی اتکا به حزب برای گرفتن قدرت را چنین فرموله میکند.

" به نظر من مسئله قدرت سیاسی در کردستان عراق چنین طی میشه که حزب کمونیست کارگری عراق چندین برابر گسترش پیدا کند و و سيعتر شود، رهبران جنبش اعتراض کارگری و کارگران فعال و با نفوذ به حزب بپیوندند. خود حزب خود را مسلح کند. آنوقت میتوانیم بگوئیم به کمک جنبش شورایی میتوانیم به جنگ قطعی این احزاب و جریانات بورژوازی و کارشان را یکسره کنیم. ما هنوز خودمان مسلح نیستیم، کمیته‌های کارخانه را نداریم، بدون حزب و حزب قدرتمند، تنها از راه شوراها میخواهیم حکومت کارگری ایجاد کنیم؟. به نظرم به این شکل نمیشه و باید حزب قدرتمندتری باشیم برای اینکار. آنوقت به کمک شورا اینکار را بکنیم. اصلاً اگر یک حزب قدرتمند باشیم و ۶۰ درصد مردم با ما باشند، دوباره میرویم و حتماً باید شورا را از قبل ایجاد کنیم؟ شاید آنوقت خودمان متینگ بگذاریم، اسلحه پخش کنیم، به احزاب بورژوازی هم میگوئیم شما را میزنیم و قدرت را میگیریم. طبعاً در آن شرایط هم و بعدتر شورا به وجود میاید و قدرت در دست شورا خواهد بود. من صحبتیم اینه صرفاً از سر تئوریک برخورد نکنیم، درد را تشخیص بدهیم و راه حل نشان دهیم. (ترجمه از متن کردی پیاده شده صحبت‌های منصور حکمت)

هدفم از آوردن این نقل قول الگو قرارداد صرفاً اوضاع کردستان عراق با اوضاع در ایران نیست و متوجه تفاوت این دو اوضاع سیاسی و موقعیت هر دو حزب هستم، اما متدی در نقل قول بالای منصور حکمت هست که برای مباحث امروز ما بسیار درس و آموزش دارد.

۱- در رابطه با قدرت سیاسی نقش اول و محوری حزب قابل تفسیر نیست.

۲- تاکید بر اینکه بدون شورا حزب میتواند قدرت را بگیرد و در شرایطی باید بگیرد.

۳- تصویر حزب توده‌ای و اجتماعی که میتواند ۶۰ درصد مردم را با خود داشته باشد و شورا هم تشکیل نشده باشد. (مقایسه کنید با این نکته که گویا حزب بدون تشکل توده‌ای و از جمله شورا نمیتواند توده‌ای باشد و حتی یک میلیون عضو داشته باشد).

به نظرم به لحاظ متد سیاسی نقل قول بالا از منصور حکمت جواب روشنی به این تیپ سئوالات است که از جمله رفیق حمید تقوایی از من و رفقای دیگر پرسیده است "رفقا میگویند حزب باید راسا ملزومات گرفتن قدرت را فراهم کند. بسیار خوب! اما راسا یعنی چه؟ یعنی بیواسطه و مستقیماً؟ یعنی حزب باید خودش توده‌ای شود و قدرت را بگیرد؟ این درک از به قدرت رسیدن حزب همانطور که قبلاً هم متذکر شدم خطی و مکانیکی است" (حزب، مردم و شوراها از حمید تقوایی)

\*\*\*

تا اینجای بحث من بر تصویر رفیق حمید از موضوع حزب و قدرت سیاسی و مشخصاً بر استنباطات و استنتاجات اشتباه وی از "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت متمرکز شده است. متأسفانه بحث طولانی شد و میخواهم نتیجه‌گیری



بکنم.

- بنا به دلایل و استدلال‌های مفصل بالا و استناد من به مباحث منصور حکمت فکر میکنم درک و نتیجه‌گیری رفیق حمید از مسیری که حزب را به طرف قدرت سیاسی میبرد، در انطباق با جهت و خطی نیست که از مقطع کنگره دوم و با "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت و سپس در کنگره سوم و بعد در "آیا کمونیسم پیروز میشود" تدقیق شده و حزب به آن مسیر سوق پیدا کرده است. مراجعه صمیمانه به این مجموعه مباحث منصور حکمت بیش از هر استدلال و بحث کس دیگری این واقعیت را نشان میدهد و امیدوارم رفقایی که در جریان این مباحث به هر دلیل این رجوع را به این مباحث نداشته‌اند، فوراً این کار را بکنند، چون فکر میکنم بسیار کمک کننده است

- دیدن بحث "حزب و قدرت سیاسی" کنگره دوم در تداوم خط گذشته و حتی از دوره اتحاد مبارزان استنتاجات سیاسی و تاکتیکی غلطی را به دنبال آورده است که قبلاً اشاره کردم. اما از آن مهمتر پیشنهاد رفیق حمید مبنی بر اینکه "حزب و قدرت سیاسی" نادر را خطاب به کارگران و مردم و انقلاب مطرح نکنیم و آن را به "استراتژی امتداد ندهیم" از آن استنتاجات بسیار نگران کننده در این مبحث است و قرار پیشنهادی شورا اساساً در امتداد این نگرش مطرح شده است. و تصویب آن از نظر من تایید این نگرش بسیار نگران کننده است. و اضافه کنم رفیق حمید با پیشنهاد "حزب و قدرت سیاسی" نباید استراتژی باشد، به جای آن کوبیدن بر "جمهوری سوسیالیستی و خصیصه شورایی آن" را پیشنهاد میکند. عملاً جای حرکت سلبی حزب برای گرفتن قدرت را با کار اثباتی حزب برای بنیاد نهادن "جمهوری سوسیالیستی" را عوض میکند. و اگر این دیدگاه جا بیفتد به اعتقاد من تغییر ریلی بر جهت‌گیری تاکتونی حزب از مقطع کنگره دوم به بعد تحمیل میشود. قرار پیشنهادی و تصویب آن جا را برای این تغییر ریل باز میکند و از این جهت حقیقتاً حساسیت خود رفیق حمید و همه ما را میطلبد. در نتیجه قبل از اینکه وارد فرمولبندیهای قطعنامه پیشنهادی شورا بشوم، با توجه به جایگاه سیاسی که و صراحتاً دست انداز سیاسی که در این مقطع میتواند در مسیر حرکت حزب به طرف قدرت سیاسی ایجاد کند، با آن مخالفم. جواب این نیست "مگر جنبش شورایی مال مانیست و در برنامه نیامده پس چرا با این قرار مخالفید؟". من صمیمانه میپرسم چه کسی از منصور حکمت شورایی‌تر و بهتر نظریه پرداز جنبش شورایی بوده، پس چرا در همه مباحث اساسی منوط به قدرت سیاسی از مقطع کنگره دوم به بعد نه در سطح تحلیلی و سیاسی و نه در سطح پراتیکی و اولویتهای کار یکبار و مطلقاً یکبار هم سازماندهی شوراها را در ایندوره به عنوان اولویت حزب مطرح نمیکند. این مباحث هستند و حتماً مراجعه کنید و جواب احتمالی هم این نیست که اوضاع عوض شده، چون خود این پیش‌بینی‌ها را داشت و هم در کنگره دوم و هم کنگره سوم با این جمله که "منظره‌ها" به سرعت عوض میشوند، به استقبال آن رفت. از خود پرسیم در تمام دورانی که سردبیر هفتگی بود، و دردل این اوضاع متحول و به عنوان ضرورت مطلبی در باب شورا چرا نوشت و یا آن را به تم نشریه تبدیل نکرد، چه برسد به اینکه قرار و قطعنامه پیشنهاد کند. جواب من اینست منصور حکمت در دوره پر تحولی که مسئله قدرت در جامعه باز شد، اساس استراتژی‌اش را بر گفتن قدرت توسط حزب و حزبی قدرتمند و اجتماعی و توده‌ای و حتی مسلح قرار داد و تمام محورهای کاری که در این دوران پیشنهاد کرده چه در بحث "حزب و قدرت سیاسی" و چه در "حزب و جامعه" و چه در "آیا کمونیسم پیروز میشود" دال بر همین است. مواردی را قبلاً نقل کردم بگذار به موارد دیگری اشاره کنم.

منصور حکمت در بحث سلبی- اثباتی میگوید. "به جای شعارهای اثباتی و تحلیلهای اثباتی و بودجه بندی سوسیالیستی، رهبران متعدد سرشناس، به جای شعارهای چه بکنیم نیروی نظامی قوی، به جای بقیه کارها رادیوی قوی، تلویزیون، شهرت بیشتر حزب را پیشنهاد میکنم، تا مردم مقایسه کنند" و همانجا میگوید "بلشویکها چیز اثباتی نگفتند، جنگ را ختم کردند و تنها نیروی ضد جنگ بلشویکها بودند. آخرش هم این ایده را نتوانستند به کرسی بنشانند که همه بروند و قدرت را بگیرند. یک عده‌شان رفتند حکومت را گرفتند و گفتند حالا دست من است می‌خواهید بیابید پشت این قضیه جنگ را ختم کنیم و نان را تقسیم کنیم. مردم میگفتند نه، تصور نمیکنم تحویل میدادند، میگفتند بیخود کردی، همین است که هست.

و در سخنرانی کنگره سوم میگوید: "حزب کمونیست کارگری قوی باشد و قدرت دوگانه داشته باشد، آنقدر قوی باشد راست قدرت را گرفت از پس حزب برنیاید، حزب پشت اسلحه خودش دستاوردهایش را حفظ کند، همه قدرت باشی یا بخشی، جنبش کارگری را بیاری روی نقشه سیاسی ایران و ۱۰ سال بعد قدرت کارگری ایجاد کنی"

و به عنوان متد درست این را هم اضافه کنم که در صحبت‌هایش در مورد حرکت شورایی در کردستان عراق میگوید "به نظرم اگر چنین جنبشی نباشد و یا زمینه نداشته باشد که بالفعل به نیرویی تبدیل شود و پتانسیلی داشته باشد که در آن مردم جوابی از جامعه می‌خواهند و جواب را هم از شوراها میگیرند، اگر چنین جنبشی و مطالبات و حرکتی نباشد، نباید جنبش شورایی راه بیندازیم. تاکید میکنم اگر این حرکت هست و میشود سازمانش داد و زمینه دارد پس طرح شورا چیز خوبی است. اگر نیست میگویم حزب را سفت و سخت بچسبید و قدرتمندش کنید، شاخه و تشکیلاتهایش را

گسترش دهید، در فکر مسلح کردنش باشید، آماده باشید تا اوضاع تغییر کرد ما هم با آمادگی به میدان بیاییم" (ترجمه از متن کردی صحبتهای منصور حکمت در مورد حرکت شورایی در کردستان عراق)

از نظر من بسیار واضح است که منصور حکمت اساس استراتژی را بر تصرف قدرت سیاسی توسط حزب و طبعا حزبی که او تصویر کرده، گذاشته است. به همین دلیل در این دوران آن اولویتهایی را مدام گفته و پیشنهاد کرده و تکرار کرده که حزب را مستقیما در موقعیت کسب قدرت سیاسی قرار دهد. از نظر من کماکان مباحث وی استراتژی همین امروز حزب هستند و لازم نیست مجددا استراتژی تدوین کنیم. این را درک میکنم به شکل سمینار یا هر شکل دیگر دوباره استراتژی موجود را مرور کنیم، اوضاع جدید را بسنجیم و حزب را با استراتژی و اوضاع جدید منطبق کنیم. فکر میکنم هنوز ۵۰ درصد سیاستها و کارها و اقداماتی را که منصور حکمت قبلا و در راستای قدرتمند کردن حزب به منظور داشتن توانایی به دست گرفتن قدرت سیاسی گفته و نوشته، انجام ندادهایم، باید اینها را به یرانجام برسانیم.

#### در خاتمه

به دلایل سیاسی که در کل این نوشته سعی کردم مستدل کنم با قرار پیشنهادی رفقا حمید تقوایی و علی جوادی مخالفم. مسئله از خود شورا فراتر رفته و لازمست در مورد مباحث اساسی حول آن بحث و پشتوانه‌های فکری و سیاسی که این قرار متکی به آنهاست بحث کنیم و به نتیجه برسیم. تصویب این قرار یعنی تایید پشتوانه‌های فکری و سیاسی آن و این بسیار به ضرر حزب است.

رفقای عزیز هم مطلب طولانی شده و هم زیادی تاخیر شده است و الا دوست داشتیم در مورد نکات دیگری چون، فراتر از تبلیغ پس زمان فراخوان عملی شورا چه وقتی است؟ و تجربه کردستان، تجربه حزب کمونیست کارگری عراق و ملاحظاتم در مورد شیوه پلمیک بعضی از رفقا و چند نکته دیگر بنویسم. اگر لازم شد برای فرصتهای دیگر. و در پایان من هم همانند همه وحدت حزب برایم بسیار با ارزش است و در این رابطه هم امیدوارم نگرانیها و راه‌حل‌هایمان را با نیت ایجاد وحدتی محکمتر حضوری با هم مطرح کنیم و به نتیجه برسیم. در مقدمه هم گفتم این بحث را با نقطه عزیمت شفاف کردن محور اختلاف و عینا به امید اقتناع و نتیجتا وحدتی محکمتر نوشتیم. امیدوارم به این نیت کمک کند.

۲۰۰۳-۹-۱۷

توضیح:

در مورد سند "حرکت شورایی کردستان عراق" " اوایل سال ۱۹۹۵ رهبری حزب کمونیست کارگری عراق فراخوان ایجاد شورا را داد. در ابتدا در شهر سلیمانیه کمیته ۵۰ نفره ایجاد شوراها درست شد و بعد در دو محله شهر چنین کمیته‌هایی ایجاد شد. شخصا فکر میکردم مسائلی در رابطه با این حرکت مطرح است که لازمست منصور حکمت در مورد آن اظهار نظر کند. در جلسه فوریه ۱۹۹۵ جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران و مشاورین آن برگزار شد. این مبحث را در دستور گذاشتیم و در ابتدا من بحث را معرفی کردم و بقیه رفقا و مفصلتر از بقیه منصور حکمت اظهار نظر کرد که به نظرم بسیار جالب بود. در این جلسه دفتر سیاسی اصغر کریمی، آذر ماجدی، فرهاد بشارت، منصور حکمت، رحمان حسین زاده و رضا مقدم حضور داشتند و همه هم اظهار نظر کرده‌اند. بعدا من و اسد گلچینی نوار صحبتها را به زبان کردی پیاده کردیم و برای رهبری حزب عراق فرستادیم که در صفوف حزب پخشش کردند. نوار اورژینال آن قاعدتا در آرشیو مرکزی هست و من پیشنهاد میکنم اگر بشود رفقا به آن گوش بدهند. نسخه کتبی کردی آن هم نزد من هست و به همراه خود به پلنوم میاورم.

## انقلاب و استراتژی تصرف قدرت

در پاسخ به نوشته رفیق رحمان

حمید تقوائی

رفقا

یکی از آخرین مطالبی که در دوره بحث شوراها نوشته و در دفتر سیاسی پخش شد مطلبی بود از رفیق رحمان با عنوان "محور اصلی اختلاف چیست". مطلب حاضر پاسخ به این نوشته است. نوشته رفیق رحمان همانطور که خودش متذکر شده به مساله استراتژی حزب برای تصرف قدرت و مبحث "حزب و قدرت سیاسی" میپردازد، اختلاف اصلی را اینجا میبیند و سعی میکند نشان بدهد که من تلقی اشتباهی از این مبحث و کلا نظراتی که نادر کتبا و شفاها پس از کنگره دوم در این رابطه مطرح کرده است دارم. ازینرو من خود را از چند لحاظ ملزم میبینم که به این نوشته جواب بدهم. اول به این دلیل که به اعتقاد من، همانطور که در نوشته های قبلی هم گفتم، اختلاف بر سر استراتژی حزب و تلقی از بحث حزب و قدرت سیاسی است. و رفیق رحمان با انگشت گذاشتن به این مساله بحث را به کانال درستی انداخته است (خیلی هم متین و مستدل بحث کرده است). حالا میشود فارغ از قطعنامه و فضائی که حول آن بوجود آمد مستقلا به بحث حزب و قدرت سیاسی پرداخت. ثابا نوشته رحمان انتقادات اساسی و پایه ای را به نظرات من وارد میکند که نمیتواند بی پاسخ بماند. گرچه در سمینار حزب و انقلاب من اثباتا و به تفصیل نظراتم را در همین چارچوب استراتژی بقدرت رسیدن حزب طرح خواهم کرد و همه رفقا امکان خواهند داشت به این نظرات برخورد کنند اما روشن است که سمینار جای پاسخگویی به این نوشته مشخص رفیق رحمان نیست و لازم بود قبل از برگزاری سمینار پاسخ این نوشته کتبا بدست رفقا رسیده باشد. و بالاخره دلیل آخر اینکه لازمست نظرات اثباتی که در این نوشته طرح شده مورد نقد قرار بگیرد. به عقیده من این نظرات، بخصوص در دوره حاضر که انقلاب ایران در چشم انداز قرار گرفته، میتواند به نتایج زیانباری منجر شود. در آخر منم مثل رفیق رحمان آرزو میکنم این بحث به "شفاف کردن محور اختلاف به امید اقناع و نتیجتا وحدتی محکمتر" کمک کند.

رجوع به نادر

رفیق رحمان در ابتدای نوشته اش میگوید برای جستجوی حقیقت و برای اینکه بفهمد علیرغم مواضع اولیه اش بحث حزب و قدرت سیاسی بر سر چیست به نوشته ها و گفته های نادر مراجعه کرده است و به نتایجی رسیده که در نوشته خود مطرح کرده. این نتایج البته همه با همان مواضع اولیه رحمان خوانایی دارند و جز این هم انتظاری نمیرفت. هیچ آدم سیاسی ای ( و به نظر من حتی هیچ محققى در علوم طبیعی) بدون موضع از پیشی به سراغ کتاب و اسناد و تئوریهای گفته و نوشته شده نمیرود. میرود که موضع خودش را مستدل کند و نه اینکه موضع پیدا کند. رفیق رحمان دقیقا همین کار را کرده است و من و هر کس دیگر هم همین کار را میکنیم. من به توصیه رحمان به اسناد مورد اشاره او رجوع کردم و البته به تایید موضع خودم رسیدم و نه مواضع او. نظرات و بحثهای نادر منسجم و روشن است و نمیشود ازین نظرات حرکت کرد و به نتایج مختلفی رسید، اما مهم اینست که چطور به این نتیجه گیری میرسیم، با اتکا به چند نقل قول و یا با حرکت از کل دیدگاه و نظریات و متدی که مبنای این نقل قولهاست. با جنگ نقل قول نمیشود کسی را قانع کرد و یا موضع کسی را عوض کرد. نظر و تئوری سیاسی باید در دل هر شرایط مشخص راه عملی برای پیشروی به جلو را نشان بدهد، و باین منظور باید به انسانها، به طبقه و اقشاری که بخاطر موقعیت عینیشان این پیشروی را میخواهند و میطلبند و لذا نیروی فعاله آن هستند در یک مقیاس اجتماعی افق بدهد و همدلی و همنظری و وحدت اراده ایجاد کند. تئوری برای منصور حکمت این بود و اصولا اگر امروز میتوانیم از خط و حزب و جنبش منصور حکمت صحبت کنیم به این خاطر است که او از ابتدای فعالیتش (همانطور که خودش در بحث حزب و جامعه اشاره میکند از همان محفل مطالعاتی قبل از سهند در انگلیس) همین برخورد را با تئوری داشت، و در هر دوره تئوری را برای جواب دادن به ضروریات آنروز مبارزه (از انقلاب ۵۷ تا حزب کمونیست و تا کمونیسم کارگری و تا بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی و ...) بدست گرفت و بکار برد و یک نسلی از کمونیستهای انقلابی را قانع کرد و با خود بجلو کشید. روش ما هم باید همین باشد. اگر بحث های امروز ما در رهبری حزب راه عمل و پیشروی را در شرایط مشخص امروز به کارگران و زنان و جوانان تشنه افق و نظریات رادیکال نشان بدهد نظرات ما عین حقیقت و مارکسیسم و حکمتیسم

خواهد بود. آنوقت دیگر نه نقل قولهای انتخابی از این و آن گوشه بحثهای نادر، بلکه کل برخورد و متد و جوهر و بینش تئوریک-سیاسی او ما را تایید خواهد کرد، و در نتیجه همه نقل قولها و نص صریح هر جمله و نوشته او نیز به کمک ما خواهد آمد. من پائین تر در مورد انسجام و بهم پیوستگی نظرات نادر در دوره های مختلف، با وجود تمام زیروروکنندگیشان، توضیح خواهم داد و امیدوارم بتوانم نشان بدهم که چرا قدرت نادر و در نتیجه حزب ما در همین انسجام و بهم پیوستگی نظری از روز تولد سیاسی نادر و جریان ما تا امروز است. اما این توضیح مقدماتی را در اینجا لازم دیدم تا مکان نقل قول و اتکا به آنها را در یک پلمیک سیاسی روشن کرده باشم.

### مشغله خود ساخته "تقابل شورا و حزب"

رفیق رحمان بحث خود را با این نقل قول از نوشته "حزب، مردم و شوراها" من شروع میکند. در اینجا جمله اول را خط تاکید کشیده ام تا بیشتر روشن شود بحث من در این پاراگراف بر سر چیست

"من این تقابل بین حزب و شورا را نمی فهمم. ما همیشه (مدتها قبل از بحث حزب و تصرف قدرت سیاسی در کنگره دوم) معتقد بوده ایم که حزب قدرت را میگیرد و تصرف قدرت و حفظ قدرت و ساختمان سوسیالیسم کار حزب است و نه شورا و یا توده های طبقه و یا هر نوع تزی که بخواهد مرکز قدرت طبقه کارگر را در جایی بجز حزب قرار دهد (این نظرات را اتحاد مبارزان کمونیست اولین بار در نقد خط پنجه‌ها و آنارکوسندی‌کالیستها مطرح کرد و دوره دیگر در سمینار شمال قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران بر جایگاه و اهمیت حزب (در نقد تز پیوند) تاکید شد و بالاخره در مباحث شوروی و این بار مشخصا در مقابل نقد تروتسکیستی که علت شکست انقلاب اکتبر را نبود شوراها میدانست اهمیت تعیین کننده حزب و سیاستهای حزب مطرح شد). در تمام این مدت هم حزب پرچم شوراها را در دست داشته و مبلغ شوراها بوده است و هیچگاه هم مشکلی نداشته ایم. چرا اینبار مسئله داریم؟"

رحمان پاراگراف بالا را ذکر میکند و بعد در نقد آن مینویسد

"بنا به این روایت مبحث "حزب و قدرت سیاسی" ارائه شده در کنگره دوم توسط منصور حکمت ادامه خطی مباحثی است که از دوره اتحاد مبارزان کمونیست تا آن مقطع طرح شده است. من با این روایت اختلاف جدی دارم. منم با این روایت اختلاف جدی دارم! این روایت خود رحمان است و نه من. من نوشته ام "این تقابل بین حزب و شورا را نمی فهمم. و سعی کرده ام نشان بدهم که هیچگاه در سیستم فکری ما تقابلی میان حزب و شورا وجود نداشته و رفیق رحمان نتیجه گرفته من میگویم "مبحث حزب و قدرت سیاسی" ادامه خطی مباحث ام ک است! این یک اشتباه لپی نیست. این اشتباه فقط میتواند ناشی از دیدگاهی باشد که بحث حزب و قدرت سیاسی را مقابله حزب با شوراها برسر تصرف قدرت سیاسی فهمیده است. و این دقیقا آن روایتی است که در نوشته من نقد شده است. اگر رفیق رحمان در نقل قول فوق از این نوشته چند جمله بالاتر را هم ذکر میکرد معلوم میشد که "این تقابل" مورد اشاره من دقیقا به همین روایت رجوع میکند:

"رفقای مخالف قرار معتقدند که یکی از نتایج مبحث حزب و تصرف قدرت سیاسی در کنگره دوم اینست که حزب باید "راسا ملزومات گرفتن قدرت را فراهم کند. رحمان". معتقدند با دادن قرار جداگانه مردم خواهند گفت "دارند بحثهای حزب و قدرت سیاسی را یواش یواش پس میگیرند-ایرج" معتقدند "راه توده ای کردن حزب شورا نیست خود حزب است-مجید" و انتقاداتی ازینقبیل. من این تقابل بین حزب و شورا را نمیفهمم. ...."

پس روشن است که منظور من از تقابل بین حزب و شورا چه نوع نظرانی است. این نوع نظرات بعقیده من هیچ ربطی به مبحث حزب و قدرت منصور حکمت ندارد. من بارها بر این تاکید کرده ام و اجازه بدهید باز هم تاکید کنم که اهمیت بحث حزب و قدرت سیاسی بر سر این نیست که حزب قدرت را میگیرد نه شوراها! این از همان ابتدا، برای منصور حکمت دوران سهند هم، روشن بود. این جزئی از بینش و متدولوژی منصور حکمت بود و میشود گفت اعتقاد غریزی او بود که حزب هر لحظه که بتواند باید قدرت را بگیرد و منتظر هیچ پیش شرط سیاسی و اقتصادی ای ننشیند. منصور حکمت برای فهمیدن این نکته احتیاجی به تئوری و مبحث حزب و قدرت سیاسی و غیره نداشت. این جزئی از بینش و متدولوژی وی و یکی از مشخصات خط فکری او و جنبش و حزب او از روز اول فعالیت سیاسی اش تا لحظه آخر بود. تنها کسی که تا قبل از مبحث حزب و قدرت سیاسی اینطور فکر میکرد که تصرف قدرت امر شوراهاست، طبقه باید خودش قدرت را بگیرد و غیره طبعاً اهمیت بحث حزب و قدرت سیاسی را هم در نقد این درک از رابطه شوراها و قدرت سیاسی میبیند و کسی مثل من را هم که تقابل بین حزب و شوراها را نمیفهمد به این متهم میکند که مبحث حزب و قدرت سیاسی را نفهمیده است. من پائین تر خواهم گفت اهمیت مبحث حزب و قدرت سیاسی در چیست اما اجازه بدهید پیش از آن به شیوه ای که رفیق رحمان منصور حکمت را به دورانهای مختلف تقسیمبندی میکند پردازم. این در بحثهای گذشته هم مطرح شد و اگر به یک خط فکری در میان ما تبدیل شود هم بحال منصور حکمت و هم حزب بسیار

مضر و مهلک خواهد بود.

قدرت زیر و رو کننده بحثهای نادر در چیست؟

فکر کنم روشن باشد که این نظر که مبحث حزب و قدرت سیاسی ادامه خطی بحثهای گذشته است ربطی به نوشته من و پاراگراف مورد استناد رفیق رحمان ندارد. اما برای رد این نظر رحمان چنان به ماهیت "تحول بخش و بسیار متفاوت" این مبحث با گذشته تاکید میکند که انسان فکر میکند نادر بحث حزب و قدرت سیاسی را برای نقد گذشته خودش مطرح کرده است! رحمان مینویسد

"منصور حکمت در شروع مبحث حزب و قدرت سیاسی به قول خودش با تزه‌های "کفرآلود" به جنگ آن گذشته و باورهای تا آزمون موجود خودمان در مورد جگونگی تصرف قدرت سیاسی میرود و اشاره دارد در خصوص کمونیسم و قدرت سیاسی تئوریه‌های حافظاده و تاکنونی حواب نیست و سئوالاتی چون "قدرت حزب یا قدرت طبقه" را پیش میکشد و ... ( تاکیدها از من است)

آیا واقعا اینطورست؟ آیا نادر به جنگ نظرات تا آزمون خودمان رفته؟ قاعدتا رحمان باید در مورد بحثهای کمونیسم کارگری و نقد سبک کار و دیگر مباحثی که نادر در پلنومها و کنگره‌ها مطرح کرده (و رحمان میگوید اگر جدید و زیر و روکننده نبود اصلا مطرح نمیشد) همین نظر جنگ با گذشته خودمان را داشته باشد. آنوقت آیا ما با نادری که هر چند سال یکبار گذشته خودش را زیرورو کرده طرف نخواهیم بود؟ آنوقت آیا به تز منصور حکمت کهنه و جدید در نمی‌غلطیم - که در بحث شوراها افتادیم - و منصور حکمت را به ۱۵ سال قبل و ۱۰ سال قبل و ماقبل و مابعد بحث "حزب و قدرت سیاسی" و غیره تقسیمبندی نمیکنیم؟ و منصور حکمتی که با مواضع امروز ما خوانائی نداشته باشد کهنه و دمده شده اعلام نمیکنیم و کنار نمیگذاریم؟ به نظر من نظرات و تئوریه‌های نادر و هر نظریه پرداز مارکسیستی را باید در متن شرایط مشخص آن دوره ای که این نظرات مطرح و تئوریزه شده فهمید و بررسی کرد. تئوری مارکسیستی مجموعه‌ای از حقایق مستقل از زمان و کمان که گویا میشود هر بخش آنرا در هر مقطعی مطرح کرد و آموخت نیست. بلکه پاسخ به سئوالات و مسائل واقعی مبارزه در هر دوره مشخص است. بقول مارکس سئوال‌ها وقتی طرح میشوند که حلشان ممکن شده باشد. در مقطع تشکیل سهند تزهایی که نادر ۴ سال بعد در مورد حزبیت در سمینار شمال چند ماه قبل از کنگره موسس حزب کمونیست) مطرح کرد اصولا نمیتوانست مطرح شود. چون مساله عملی که در آن دوره خود را مطرح کرده بود یعنی تدارک و تشکیل عملی حزب در سالهای ۵۷-۵۸ اصولا معنا و موضوعیت نداشت. مسایل مربوط و محوری در دوره تشکیل سهند مسایلی بود که انقلاب پیشاروی ما گذاشته بود و برای منصور حکمت و مارکسیسم انقلابی بدرست در محور این مسایل تسویه حساب با مارکسیسمهای بورژوایی و خرده بورژوایی ای قرار داشت که بستر اصلی جنبش چپ در ایران و حتی جهان را در آن موقع میساختند. این تسویه حساب در یک سطح پایه ای تری که به مساله نگاه کنیم یک ضرورت اجتماعی و طبقاتی بود. طبقه کارگر نمیتوانست به حزب خود و در نتیجه بقدرت سیاسی برسد بی آنکه تئوری و سیاست انقلابی پوپولیسم و دیگر شاخه‌های غیرکارگری مارکسیسم را از میدان بدر کرده باشد. منصور حکمت این ضرورت را شناخت و با مارکسیسم انقلابی به آن پاسخ گشت. مساله این نیست که بحثهای کمونیسم کارگری جایی وجود داشت و نادر دیر به آنها پی برد. این نفهمیدن رابطه تئوری و پراتیک اجتماعی طبقه است. تاریخا و اجتماعا کمونیسم کارگری اصولا نمیتوانست برای سهند و منصور حکمت مطرح شود. مساله اجتماعا طرح نشده بود که جوابش به ذهن نادر و یا هر کس دیگری برسد. مثال روشن تر مقایسه تزه‌های نادر در سمینار شمال در مورد حزب و حزبیت با نظرات او در همین مورد بعد از بحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه است. در سمینار شمال تاکید بر حزب بعنوان مظهر استقلال همه جانبه طبقه کارگر بود و با این تز تئوری پیوند نقد و کوبیده شد. تاکید نادر در بحث حزب و قدرت سیاسی بر حزب بعنوان حزب مدعی و آماده و توانا برای تصرف قدرت سیاسی است. و بر این تاکید میکند که حزبی که در ذهنیتش و در عملش برای قدرت سیاسی خیز بر ندارد اصولا حزب سیاسی نیست. دیگر صحبتی از مظهر استقلال همه جانبه طبقه کارگر در کار نیست. چرا؟ نادر در آن مقطع اشتباه کرده بود؟ حزب کمونیست ایران و حتی بعد حزب کمونیسم کارگری را با نظرات اشتباه ساخت ( و در نتیجه گروه فشار درست کرد) و بعد در کنگره دوم ناگهان حقیقت بر او آشکار شد و به جنگ نظرات غلط گذشته رفت؟ واضح است که با این شیوه نمیشود سیر تحولات نظری منصور حکمت و جریان ما را توضیح داد. اشکال اساسی این شیوه اینست که تئوری را به یک حقیقت عام فارغ از زمان و مکان تبدیل میکند و در نتیجه تداوم و انسجام و یکپارچگی نظرات منصور حکمت از آغاز تا امروز را نمیبیند. بدون مارکسیسم انقلابی هم از نظر تحلیلی و هم عملی حزب کمونیست ایران نمیتوانست وجود خارجی داشته باشد و بدون حزب کمونیست ایران هم کمونیسم کارگری وجود نمیداشت. منظور من فقط تداوم تاریخی و زمانی این دوره‌ها نیست. بلکه تحلیلا و نظرا و از لحاظ تئوریک این دوره‌ها بهم وابسته اند و یک سیستم فکری سیاسی واحدی را میسازند. تحول بخشی و زیر رو کنندگی

نظرات نادر را باید در نقد جهان بیرونی دید و نه در نقد و نفی گذشته خود. این نظرات مسلما در هر دوره عمیق تر و جامع تر شده اند اما نفی کننده یکدیگر نبوده اند نه کمونیسم کارگری نافی مارکسیسم انقلابی است و نه بحثهای کنگره دوم نافی کمونیسم کارگری.

اجازه بدهید برای حسن ختام این قسمت بحث بنا به توصیه رفیق رحمان به سراغ نوشته های نادر برویم و با نقل قولی از او این مبحث را تمام کنیم.

نادر در ابتدای مقاله "حزب و جامعه از گروه فشار تا حزب سیاسی" سیر تحولات فکری جریان ما ( در واقع تئوریهای خودش) و مکان بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی را در پاراگراف نسبتا بلندی بررسی میکند و بعد از لیست کردن مباحث اساسی ای که از "بلافاصله قبل از انقلاب ۵۷ برای محفل ما در خارج کشور" تا آخرین مباحث کمونیسم کارگری مطرح بوده ( این لیست طولانیست به رفقا توصیه میکنم خودشان به نوشته مراجعه کنند) چنین نتیجه میگیرد " در هر دوره ای تمرکز بر این مباحث خاص باعث قوی تر شدن ما شد. در هر دوره ای این سوالات محوری و پاسخهای که طلب میکرد ما را به مرحله بالاتر و پراتیک سیاسی فوی تری میبرد... به این علت که سوالات درست و عینی بود و توجه ما به آنها اگر نه کافی، لاقلا از نظر جهت گیری درست بود. امروز، در ادامه آن مباحثات و در ادامه سیر تکوین حزب کمونیست کارگری ایران که محصول تک تک آن مباحثات و خودروشنگری هاست که بر شمردم. سوالات جدیدی به مرکز توجه ما رانده میشود که باید به همان ترتیب، مانند قبل و با همان انرژی و جدیت از ما پاسخ بگیرند و این پاسخها بر پراتیک سیاسی ما ناظر بشوند. مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" از نظر من مباحثی هستند که میکوشند موانع تبدیل شدن حزب کمونیست کارگری به یک حزب تمام عیار سیاسی را بشناسانند و از سر راه بردارند." آیا به نظر رفیق رحمان نادر دارد نظرات گذشته خودمان را رد میکند؟ و یا وقتی در ابتدای سخنرانی حزب و قدرت سیاسی میگوید " میخوام با چند نکته شروع کنم که بیشتر مثل یک سوالات کفر آلودی است از خودمان. به این معنی کفر آلود که ظاهرا تئوری های تا کنونی جوابی میدهد که این مساله را زیر سوال میبرد. من فکر میکنم اینطور نیست. نظر دقیقتی به تئوری کمونیسم و قدرت سیاسی نشان میدهد که ابهامی در این مورد نیست ... آیا میخواهد آنطور که رحمان میگوید با "تزا کفر آلود به جنگ گذشته و باورهای تا آزمون موجود خودمان در مورد تصرف قدرت سیاسی" برود؟! از نقل قولها بگذریم و به موضعی که چنین برداشتهایی را ایجاب میکند بپردازیم.

### حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه

من در نوشته قبلی ام گفته بودم که بحث حزب و قدرت سیاسی اساسا در مقابل بورژوازی و کمونیسم غیر کارگری موضوعیت پیدا میکند (نکته ای که به نظر من نقل قول بالا از نادر هم آنرا تأیید میکند). رحمان با تعجب میپرسد اگر اینطور است پس چرا بحث را روی سایت گذاشته ایم و آیا کارگران و مردم به آن گوش بدهند و یا نه؟ گویا قراست بحث در مقابل بورژوازی را در یک نامه خصوصی برایش بفرستیم! همه کمونیسم کارگری در نقد کمونیسم بورژوائی و خرده بورژوائی است آیا هیچکس به این نتیجه رسید که "تفاوتهای ما" را باید فقط بورژواها بخوانند؟! این نوع ایرادات را کنار بگذاریم و ببینیم واقعا بحث بر سر چیست.

اجازه بدهید از بحث یک میلیون شروع کنیم.

بسیاری از رفقای مخالف نظرات من در بحث شوراها بارها این نظر "کفر آلود" نادر را که با یک میلیون قدرت را میگیریم را نقل کردند و به این نتیجه رسیدند که تاکید بر شوراها عقبگرد از بحث حزب و قدرت سیاسی است. رحمان هم در نوشته اش با تعجب میپرسد که چرا "در رابطه با مردم و انقلاب بحث ما این نیست و نباید باشد که یک میلیون کافی است". من میپرسم مردم باید چه نتیجه ای از این بحث بگیرند؟ این تز چه تصویر و افق و رهنمودی به کارگران و رهبران عملی جنبش کارگری و انقلابی میدهد؟ اینکه بیشتر از یک میلیون لازم نیست؟ اینکه توان و اشتباهی عضو گیری و سازماندهی بیش از یک میلیون را نداریم؟ هر چه کمتر باشد بهتر؟ فراخوان یک میلیون و ۵٪ و ۳٪ رو ب مردم پوچ و بی معنی است. معلوم نیست منصور حکمت ماکسیمالیست که در هیچ عرصه ای به کم رضایت نمیدهد چرا نوبت به تصرف قدرت سیاسی که رسیده مینیمالیست شده. هر بار نادر از این اعداد صحبت کرده، از جمله در همین نقل قولی که رحمان آورده، بحثش را با رابطه احزاب بورژوائی با قدرت، اینکه "هر ۵ نفر ناسیونالیست که جمع شدند میخواهند فوراً قدرت را بگیرند" شروع کرده است. این بحثی است در نقد نظرات و تئوریهایی که برای همه بجز کمونیستها صحبت از قدرت را مجاز میدانند، نظراتی که دست کمونیستها را از پشت میبندد، در نقد این تئوریهایی نادر میگوید هیچ پیش شرط سیاسی و اقتصادی برای کسب قدرت کمونیستها وجود ندارد. میگوید یک میلیون و کمتر از آن هم کافیست. میگوید منتظر شورا و طبقه کارگر و غیره نمینشینم. اگر کسی از اینجا به این نتیجه برسد که شوراها رقیب حزب در تصرف قدرت سیاسی اند و استراتژی ما بقدرت رسیدن با کمتر از یک میلیون است، اصولا نفهمیده دعوا بر سر چیست. سوراخ دعا را گم کرده است. این استراتژی تصرف قدرت نیست استراتژی شکست است.

من در برابر این نوع استنباط است که به بحث حزب و جامعه تاکید میکنم و معتقدم باید آنرا محور استراتژی حزب قرار داد.

نادر در مقاله حزب و جامعه میگوید

"خود جامعه بنا بر مشخصاتش مکانیسمهای زیر و رو شدن خود را نیز تعریف میکند. باید این مکانیسمها را شناخت. مکانیسمهایی که اجازه میدهد ما، جنبش و حزب کمونیسم کارگری، رشد کنیم، نفوذ پیدا کنیم، نیرو جمع کنیم، به انقلاب بکشانیم، قدرت را از دستشان در آوریم، برنامه مان را پیاده کنیم.

وقتی از مکانیسمهای خود جامعه صحبت میکنم منظورم مکانیسمهای قانونی جامعه نیست. قیام و انقلاب مکانیسمهای جامعه معاصر است برای تغییر. خیزش، شورش، جنگ، مکانیسم های جامعه معاصر است برای تغییر." و در آخر همین پارگراف تاکید میکند " دخالت ما در مساله قدرت سیاسی مستلزم رفتن ما سراغ مکانیسمهای اجتماعی قدرت در جامعه معاصر است" آیا روشن تر از این میشد رابطه حزب و جامعه را در محور استراتژی تصرف قدرت سیاسی قرار داد؟

وقتی در نوشته ها و بحثها و بوجون برخی از رفقا، از جمله همین نوشته رفیق رحمان، بحث حزب و قدرت سیاسی به تصرف قدرت بوسیله حزب و رابطه مستقیم حزب با قدرت سیاسی تنزل پیدا میکند و یا در مباحث دفتر سیاسی (از قبل از بحث شوراها) نکاتی نظیر هنر بقدرت رسیدن منهای شورا، فروپاشی منهای انقلاب، دولت موقت و ائتلافی، ایمن سازی و غیره به عنوان میانی بحث حزب و قدرت سیاسی و استراتژی تصرف قدرت مطرح میشود، آنوقت باید در برابر این نوع نظرات به مبحث "حزب و جامعه" و مکانیسمهای اجتماعی تصرف قدرت آنطور که نادر توصیف میکند صد بار تاکید کرد. بدون بکار گرفتن مکانیسمهای اجتماعی تغییر قدرت، بدون انقلاب اصولا صحبتی از استراتژی تصرف قدرت نمیتواند در میان باشد. تلقی ای که فکر میکند با بحث حزب و قدرت سیاسی شوراها اهمیت خود را از دست داده اند و یا "یک میلیون کافیس" را سرلوحه کارش با مردم و انقلاب قرار میدهد به نظر من اساسا همین رابطه بین انقلاب و تصرف قدرت سیاسی را نیسیند. بحث حزب و قدرت سیاسی را به معنای رابطه مستقیم و اتصال کوتاه حزب با قدرت میفهمد و لذا وقتی بحث از استراتژی قدرت به میان میآید به بالا نگاه میکند و نه به پائین. به فکر ائتلاف و دولت مشترک و فروپاشی میافتد و نه سازماندهی انقلاب و کسب رهبری انقلاب. این نتایج است که برای انقلاب و حزب مهلک و خطرناک است. من در اینجا وارد بحث مفصل در این مورد نمیشوم. این موضوعی است که در سمینار حزب و انقلاب طرح و بررسی خواهم کرد.

### بحث سلبی اثباتی

رفیق رحمان تاکید من بر تبلیغ شوراها بعنوان مبنای جمهوری سوسیالیستی را یک بحث اثباتی میدانم و میگوید " همه میدانیم ایجاد جمهوری سوسیالیستی با خصیصه شورائی کار اثباتی ماست و بدنبال تصرف قدرت حتما باید این کار را بکنیم، اما مرحله تصرف قدرت (مرحله تصرف قدرت یعنی چه؟ چرا نمیگوییم انقلاب؟) سلبی است و ما داریم پرچم نه به جمهوری سوسیالیستی را نمایندگی میکنیم ... " این کاملا تبیین جدیدی از بحث سلبی اثباتی است که ربطی به نظرات نادر ندارد:

اولا نادر میگوید انقلاب و جنبش سرنگونی سلبی است و نه "مرحله تصرف قدرت". نادر میگوید بحث بر سر هژمونی جنبش اثباتی ما بر انقلاب بعنوان یک جنبش سلبی است. سؤال اینست آیا تامین این هژمونی نیازمند تبلیغ شوراها و سوسیالیسم هست و یا خیر تبلیغ جمهوری سوسیالیستی را هم به همراه ایجاد آن باید به بعد از تصرف قدرت حواله کرد. رحمان میگوید "ایجاد جمهوری سوسیالیستی با خصیصه شورایی کار اثباتی ماست و بدنبال تصرف قدرت حتما باید اینکار را بکنیم." ایجاد جمهوری سوسیالیستی که واضح است باید بعد از تصرف قدرت صورت بگیرد. اینکه دیگر تز سلبی اثباتی نخواهد. لطفا روشن کنید که آیا تبلیغ و ترویج شوراها و جمهوری سوسیالیستی قبل از سرنگونی مجاز هست یا خیر. اگر تبلیغ جمهوری سوسیالیستی (و شورا بمعنوان یکی از وجوه ممیزه آن از حکومتهای بورژوائی) به "مرحله تصرف قدرت" مربوط نیست آنوقت لطفا روشن کنید که با این بند قطعنامه اوضاع سیاسی مصوب کنگره سوم چه باید بکنیم:

"یروز کمونیسم کارگری و رهایی مردم در جدال تاریخساز کنونی در ایران قبل از هر چیز منوط به این است که اولاً ربقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل تحت پرچم سوسیالیستی خود پا به میدان مبارزه بگذارد، و ثانياً. توده وسیع مردمی که علیه رژیم جمهوری اسلامی پیا خاسته اند به سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی واقعبینانه و قابل تحقق بترندز تحقق این ملزومات وظیفه حیاتی حزب کمونیست کارگری ایران است. حزب کمونیست کارگری ایران باید به به حزب سیاسی کارگران و رهبر انقلاب مردم بدل شود."

ثانیا در مورد شورا بعنوان یک سازمان و تشکل کارگری و توده ای بحث سلبی اثباتی اصولا موضوعیتی ندارد. اینجا دیگر داریم در مورد متشکل کردن کارگران و توده مردم صحبت میکنیم (اگر این بحث دمده نشده باشد) و مانند هر تشکل توده ای دیگری ایجاد آن مستلزم تناسب قوای مناسب است و بس. بحث سلبی اثباتی اینجا دیگر بدر کسی نمیخورد. ثالثاً تا آنجا که به تبلیغات مربوط میشود شورا یک شعار اثباتی نیست ( همانطور که آزادی و برابری نیست). شورا یعنی

بوروکراسی نه، حکومت مافوق مردم نه. دموکراسی نیابتی و پارلمان نه و اساسا هر نوع حکومت بورژوائی نه. آیا این نوع تبلیغ شوراها سلبی نیست؟ آیا این تعمیق نه مردم (آنطور که نادر در مقاله درباره وحدت اپوزیسیون خواهان آنست) به یکی از پایه ای ترین وجوه نظم بورژوائی نیست؟ کسی نخواسته است سازمان اثباتی شورا را طرح و تبلیغ کند. ما هیچوقت اینکار کار نکرده ایم (این بحث است که باید به بعد از تصرف قدرت موقوف شود). شورا پرچم نه ما به دموکراسی بورژوائی و دولت مافوق مردم است و این نه بویژه در شرایط انقلابی که دولت به مساله اصلی جامعه تبدیل میشود، سلاح برنده ما برای کسب رهبری انقلاب است.

و بالاخره باید به این نکته تاکید کنم که بحث سلبی اثباتی به انقلاب رجوع میکند و به همراه انقلاب وارد بحث حزب و قدرت سیاسی میشود. و بهمین اعتبار بحث جمهوری سوسیالیستی و ساختمان شورائی آن و همچنین تشکل شورائی کارگران نیز به مولفه ای در بحث حزب و قدرت سیاسی تبدیل میشود. توسل به بحث سلبی اثباتی در برابر تبلیغ شوراها و جمهوری سوسیالیستی بمعنای ندیدن کل این رابطه و نهایتا ناشی از تنزل دادن بحث حزب و قدرت سیاسی به تصرف قدرت بوسیله حزب است که بالاتر در باره آن صحبت شد.

اجازه بدهید بحث را در همینجا تمام کنم. نکات دیگری هست از جمله نقل قولهایی که رفیق رحمان از بحث های نادر در مورد حرکت شورائی در کردستان عراق سال ۱۹۹۵ آورده که گرچه مستقیما به آنها نپرداختم ولی فکر میکنم در مجموع در بحث بالا پوشانده شده است. در هر حال امیدوارم نکات نا روشن در سمینار حزب و جامعه طرح و بحث شود.

حمید تقوائی

۱۲ نوامبر ۰۳



مطلب زیر متن پیاده شده سمیناری از کوروش مدرسی در مورد اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری ایران است. این مطلب از نوار پیاده شده است و بدون اینکه تغییرات محتوایی در آن صورت گیرد، برای روان شدن، فقط اصلاحات جزئی املاتی در آن صورت گرفته است.

## سمینار کوروش مدرسی در باره اختلافات در رهبری حزب

۱۷ ژوئیه ۲۰۰۴

می بخشید که جلسه دیر شروع شد. امیدوارم که جلسه خوبی داشته باشیم و قابل استفاده باشد. راجع به ترتیبات جلسه خواستم توضیحی بدهم. اسناد دفتر سیاسی را شما احتمالا بخشا در دسترس دارید. آنهایی هم که نیست بتدریج می رود روی سایت. احتمالا اگر فرصت کردید به این سایت ها نگاه بکنید. بحث امروز و هدف من از برگزاری این جلسه همانطور که در تیتراش اعلام کردم مربوط به اختلافات داخلی حزب است، بخصوص رهبری حزب.

تبیین خودم را بگویم و بخصوص که بعدا در موردش صحبت می کنم. راه بیرون رفتن، راه جلو رفتن را مشروحا مورد بحث قرار بدهم. دو جلسه ای را که اعلام کردم را می خواستم به یک ترتیب ویژه ای اداره کنیم. به این معنی که هدف من از این دو جلسه بلاخص سازمان دادن گفت و شنود و مناظره و جدل نیست. قصد من این است که در این دو جلسه به شما و کسانی که علاقه مند هستند با تبیینی از موقعیت ما آشنا شوند. و تجربه نشان داده است که این جلسات پالتاکی که در آن یک دقیقه و دو دقیقه به کسی وقت داده می شود، عملا کسی که صحبت می کند، مجبور می شود فقط اعلام موضع تنها در مخالفت یا موافقت اعلام کند. عملا بحث مضمون شمری به انجام نمی رسد و برعکس این جلسات پالتاکی جلسه را به اعلام موضع می کشاند. من فکر می کنم این بنفع هیچ کس نیست. بنفع روشن شدن بحث نیست. روشن است که کادر های حزب باید در این بحث ها دخالت کنند. روشن است که باید به آنها مجال داد در این بحث ها دخالت کنند. منتهی من فکر می کردم که شیوه درست پیش بردن این جلسات به این ترتیب باشد که من در این جلسه امشب و فردا مشروحا راجع به اینکه چه فکر می کنم و چرا اصلا به این دو جلسه تقسیم اش کردم، و راجع به موقعیت حزب صحبت کنم. رفقای که سوال دارند، خوشحال می شوم اگر سوالشان را ای میلی برای من بفرستند. یک جلسه دیگرخواهم گذاشت و به سوالاتشان جواب می دهم. و همینطور کتبی جواب می دهم. این جلسه و جلسه فردا و سوال ها همه را از طریق اینترنت برای همه کادر های حزب قابل دسترس می کنم. در نتیجه رفقا می توانند از طریق سوال کردن وارد بحث شوند و کسانی که می خواهند اظهار نظر بکنند راه دیگری هم است، که خودشان جلساتی مشابه ای بگذارند و توضیح بدهند نظرشان را. یک راه دیگری که من در ادامه این جلسات انجام خواهم داد، این است که تلاش خواهم کرد به کشور های دیگر سفر کنم. رفقای کادر را ببینم از نزدیک، گفت و شنود بگذاریم، فرصت کافی داشته باشیم که هر چه دوست دارند بپرسند. هر بحثی را که می خواهند بحث کنند. هر جدلی که می خواهند دامن بزنند. من در خدمت اشان خواهم بود و استقبال می کنم از این به اصطلاح بحث و مناظره. منتهی اگر ما این را تبدیل کنیم به جلسه، من فکر کنم مجبور می شوم حرفام را کوتاه کنم طوری که رفقای دیگر بتوانند اظهار نظر کنند. با تعدادی که امروز در اتاق هستند می دانم دخالتی که همه رفقا، و بخش اعظم رفقا می خواهند در این بحث ها بکنند، بعید می دانم که یک دقیقه هم به کسی برسد. در نتیجه بحث دم بریده می شود. خودتان خصلت پالتاک را بهتر از من می دانید. کسی که در خانه نشسته، خیره شده به صفحه مانیتور می تواند فضای جلسه و مضمون جلسه را عملا از دست بدهد. همه ما این تجربه را از سر گذرانده ایم و می دانیم. در نتیجه خواهشیم از شما این است که به اصطلاح با این روش برویم جلو. و به این ترتیب برویم جلو. موافق باشید. دوست دارم موافق باشید. بهر حال ما اینجوری می رویم جلو. می دانیم بعضی از رفقا که آمدند برای بحث، اینرا دوست نداشته باشند. ولی مجال بحث باز خواهد بود. یکی دو ماهی فرصت داریم تا پلنوم. این دو جلسه تنها جلساتی نخواهد بود که من خواهم گذاشت. قطعاً جلساتی دیگری خواهیم داشت. اشاره هم کردم که هم شفاهی و هم کتبی جوابشان را می دهم، و هم حضوری. یعنی حتما تا جایی که وسع مالیم اجازه بدهد سفر کنم رفقا را ببینم و از نزدیک با آنها صحبت کنم. کل این جلسات و بحث ها را قابل دسترس خواهیم کرد

برای همه رفقا. این بهر حال باعث می شود که بحث ما یک طرفه نشود. باعث می شود که من تنها متکلم وحده نباشم. ممکنه در یک پریود زمانی، در یک شب و دو شب اینطور باشد، و در یک پریود طولانی تری که نگاه اش کنیم، بحث از هر طرف بتواند ادامه پیدا کند. اینرا بعنوان مقدمه خواستم بگویم. در نتیجه امشب قرار نیست نوبت بدهیم بحث کنید. خلاصه تریبون را باز بگذاریم برای بحث به همین دلایلی که گفتم. اینجا بعنوان مقدمه همین را خواستم بگویم که رفقای که بهر حال منتظراند، بدانند که روال قضیه این خواهد بود. برویم سر خود بحث.

رفقا، اختلافات داخلی در حزب را، چه بیرون و چه درون حزب، دیگر بصورت صریح و غیر صریح، خودمان گفته ایم. همه می دانند احتیاج به کشف شهود نیست. و فکر می کنم که دیگر کسی نیست نداند که حزب کمونیست کارگری درونش اختلاف هست. خودمان حتی در کنگره اشاره کردیم. چیز عجیبی هم نیست. سوالی که در مقابل همه ما قرار دارد و نگرانی که امروز همه کادر ها و رهبری حزب در آن شریک اند، این است که اولاً روشن کنیم خصلت این اختلافات چه هست. چرا کار ارگان های رهبری حزب به بن بست کشیده شده است. چرا علیرغم اختلاف نمی توانیم کار کنیم و چطور کار دشوار شده است. مهمتر این است که این سوال واقعی را از خودمان بپرسیم. از همه و رهبری حزب، و آن هم این است که آیا حزب کمونیست کارگری می تواند متحد، شاداب و فعال بماند؟ اگر آره چطوری. این مهم ترین سوالی است که این بحث ها باید به آن جواب بدهد. و گرنه بحث بطور کلی راجع به نظر، و یا هر به اصطلاح روی کردی، یا هر تحلیلی را می شود تا ابد بحث کرد. بحث ما اساساً باید معطوف به حزب کمونیست کارگری، راههای پیش روی آن، راههای وحدت اش و جواب دادن به این سوال که آیا واقعا چنین وحدتی ممکن هست یا نه؟ اگر هست متضمن چیست؟ من این دو شب سعی می کنم به این دوسوال جواب بدهم از جوانب مختلف. منتهی همین جا می خواستم پاسخم را بدهم. اینکه پاسخم را بارها نوشتم و بارها راجع به اش صحبت کردم. و هنوز به این پاسخ باور دارم. فکر می کنم که پاسخ به این سوال مثبت است. حزب کمونیست کارگری می تواند و باید بعنوان یک حزب متحد فعال در صحنه سیاست ایران باشد. می تواند، می تواند انقلاب کارگری را در ایران سازمان دهد. بحثام این نیست که باید بدهد. نظر من این است که می تواند سازمان بدهد. می تواند جامعه سوسیالیستی را بنیاد بگذارد. چه جوری؟ بحثی است که امیدوارم در این جلسه بتوانیم جواب آن را بدهیم. و من هم جوابی را که خودم بنظم درست می رسد بدهم. مهم تر این است که در این جلسه هر چی بیشتر از کادر های حزب، بویژه کمیته مرکزی را به این نظر جلب کنم و متقاعدشان کنم که این برخورد و شیوه بررسی و ارزیابی از مسائل حزب کمونیست کارگری، این فرمهایی که به اعتقاد من جلوی حزب است، این قدم هایی است که ما را به اصطلاح از این چاله بیرون می کشد، و حزب را می تواند دوباره پرت کند وسط صحنه سیاست ایران.

بنظر من حزب کمونیست کارگری به انشعاب کسی احتیاج ندارد. نه احتیاج به جدایی کسی دارد یا احتیاج دارد کسی را منشعب کند و یا بیرون کند. بارها گفتم این حزب الان هم بیشتر علیرغم همه اختلافات این حزب ماتریال اتحاد کامل را دارد. آنچه که مانع این اتحاد است یک سنتی است که به آن عادت کردیم و سنت رایجی است و مسیری است که وسط راه در حال طی بودیم و در طی اش نادر را از دست دادیم. و بعد راجع به آن صحبت می کنم. حزب ما در کنار گذاشتن این سنتهای چپ، سنتهای حاشیه ای، گام های زیادی جلو برداشته است. فکر کنم مهمترین گامی را که باید بردارد هنوز جلوی ماست. و این گام را در غیاب منصور حکمت باید بردارد. مفصل تر راجع به آن صحبت می کنم. بعداً در آخر این جلسه هم به آن بر می گردم، فردا شب هم همینطور. جدالی که امروز داریم یک قدم دیگری است، یک ایستگاه دیگری در مسیری که حزب داشت پیش می رفت. بنظر من نه اول جنگ و جدال است و نه آخر جنگ و جدال است و یا آخر اختلافی است. آن چیزی که هست باید سیر حرکت را ببینید. آن چیزی که هست باید جهت حرکت را تشخیص بدهید. آن چیزی که هست نیاز زمانه، نیاز کمونیسم کارگری و نیاز انقلابی که می خواهیم سازمان بدهیم را بفهمیم و حزب را در آن جهت به حرکت در بیاوریم. اسناد دفتر سیاسی در این رابطه تقریباً علنی شده است. در اختیار کادر ها قرار گرفته شده است. من طرفدار این بودم از سر ناچاری این کار انجام بگیرد. بعداً راجع به کل ماقوع یک مقداری توضیح می دهم و تاریخچه ماجرا را می گویم. اما بهر صورت کاری بود که می بایست انجام می شد. اما این کار شما را که به اسناد مراجعه می کنید، با مشکل زیادی روبرو می کند. انباری از اسناد جلیوتان قرار می گیرد. نمی دانید به کدام گوش بدهید. سخت است که پیدا کردن اینکه در یک فرصت محدود آدم بفهمه باید به چی گوش بدهد. بعضی وقتها خیلی از اسناد مراهه ها و نامه های ردو بدل شده قابل فهم نیست. دعوا چیست؟ چرا لحن ها اینطوری است؟ چرا یک جلسه بعد از آن یکی اینطوری شد و چرا صدا ها رفت بالا. چرا سر این چیز ها بهم بند کردیم. کار مهم تری نداشتیم اش صحبت نکنند و غیره غیره. اینها مشکلاتی را ایجاد کرده است. از یک طرف دیگر، اگر اسناد را منتخب می کردیم، بنظر من یک بخشی از تصویر بیرون می ماند. چارچوبی که باید به آن نگاه بشود، و می تواند تاثیر داشته باشد در ارزیابی از موقعیت ای که در آن هستیم.

در نتیجه، اسناد هم‌ماش قابل دسترس شده و این همانطوری که گفتم بار زیادی را روی دوش شما می‌گذارد، که بفهمیم چی به چی است. این اختلافات دقیقا کجاست. اتفاقا همانطور که رسم همیشگی است، وقتی اختلافی بالا می‌گیرد خود این که اختلاف راجع چی است، مورد بحث است و مورد اختلاف است. صورت مسئله مورد اختلاف است. این دیگر همیشه جز مسائلی است که ما با آن روبرو بودیم و رفقای که کمی تجربه طولانی تری دارند می‌دانند که در هر مقطعی و هر بحثی شروع شده اینکه اختلاف سر چی است خودش موضوع مورد مناقشه و موضوع اختلاف بوده است. اما این بحث‌ها و این اسناد را، و اسناد حزب کمونیست کارگری و دفتر سیاسی را، به اعتقاد من مثل هر جریان دیگری مثل هر جریان سیاسی و اجتماعی دیگری اگر در متن تاریخ اش نگذارید، متوجه نمی‌شوید که این بحث‌ها چی است، از کجا آمده و چرا این بحث‌ها شده، جواب چی بوده، هر کی از هر طرف بحث کرده، تلاش می‌کرده جواب چه مسائلی واقعی را بدهید. در نتیجه تاریخ ما همیشه اینطوری بوده است، که مباحث را، از مباحث منصور حکمت تا لنین تا مارکس از جمع بندی تجربیات انقلاب روسیه تا کمون پاریس هر چی را گذاشتیم در متن تاریخی که بوده است. و گفتم که معنی نپ این است و معنی فلان تصمیم یک چیز دیگر است، این سندی که بحث شده معنی اش چی است. چرا اینجوری بحث شده است. رفقای که توانستند آن بحث من راجع به انقلاب روسیه را تعقیب کنند یا دنبال اش کنند. می‌دانند که من آنجا تقریبا مفصل راجع به همین جنبه تاریخی قضیه صحبت کردم. همانطور که شما اگر حرف‌هایی که لنین زده، حرف‌هایی که استالین زده، حرف‌هایی که ترتسکی زده، حرف‌هایی که همه زدند و تصمیماتی که گرفتند را اگر در متن مشخص تاریخی که در مقابلشان قرار داشت، قرار ندهید، به نتایج عجیب و قریبی می‌رسید. و همینطور خود ایدئولوژی را تبدیل می‌کند به مذهب که گویا راجع به یک اصول بحث اسکولاستیک راجع به اصطلاح تنوری اسکولاستیک، راجع به مقولات مجرد بحث می‌کنیم. راجع به درست و غلط بودنشان، در خودشان نهفته است. در نتیجه من فکر می‌کنم که برای فهم این اسناد و قضاوت در مورد موضعی که باید پیدا کرد، باید تاریخ را دانست. باید فهمید که چی شده باید فهمید چه مسیری را طی کردیم.

یک ارزیابی تاریخی با کرونولوژی در واقع منظورم است. یک کرونولوژی از مسیری که با از دست دادن منصور حکمت طی کردیم را، لااقل کادر های حزب باید بدانند. بدانند هر بحثی کجا مطرح شده است، چه جور دسته بندیها و صف بندیهایی در حزب بوده، و وزن اینها و نقش هر کدام از اینها چی بوده است. ادعا نمی‌کنم این تاریخ، این که من اینجا توضیح می‌دهم، یک وقایع نگاری خیلی صرف است. معتقد هم نیستم که وقایع نگاری صرف داریم. تاریخ را هر کسی توضیح بدهد، لابد از زاویه خودش توضیح می‌دهد. ادعا نمی‌کنم که همین یک روایت از تاریخ حزب کمونیست کارگری را می‌شود داشت. مثل هر تاریخ دیگری، می‌شود روایت های مختلف از این تاریخ داشت. چیزی که ادعا می‌کنم این است این تاریخ واقعی تری است. از تاریخ های دیگری که در مقابل حزب قرار بگیرد و قرار خواهد گرفت و هست و فی‌الحال پخش شده به یک درجه‌ای. طبعاً من هم، بعنوان یکی از پرسناژها، و یکی از بازیگران این تاریخ، طبعاً اولویت‌ها و نقطه توجه‌های خودم را دارم و حتما رنگ می‌گیرد از این. منتهی هنر ما بعنوان مارکسیست این است که تاریخ روندهای مهم و تعیین کننده را تشخیص بدهیم. و از میان کل اتفاقات و از میان سیر زیادی از وقایع و دقایق و جزئیات بتوانیم رنگ‌ها، جهت‌های عمومی و تلاش های عمومی را تشخیص بدهیم و بتوانیم اینها را مجزا بکنیم. تلاش من در این بخش این خواهد بود. اما صرف نظر از اینکه تاریخ چه بوده و چه هست، خودش مضمون سیاسی دارد. گفتم ارزیابی از آن، و من هم ابا نمی‌کنم که مضمون اش را، در همین جلسه امشب توضیح بدهم. خود اختلافات هم مضمون سیاسی دارد. اختلافات سیاسی که در مورد، فرض کنید قدرت سیاسی، در مورد شورا، در مورد انقلاب، در مورد اسناد، در مورد سیاستهای حزب، در مورد زلزله بم بگیر تا ۱۸ تیر، غیر و غیره و سیاست های درون تشکیلاتی. همه اینها خودش مضمون سیاسی دارد. مضمونی دارد که خودم معتقدم که من با بخشی اش اختلاف عمیقی حس می‌کنم. و فکر می‌کنم که اینهم جایی دارد، منتهی من اینرا موکول می‌کنم به فردا شب که راجع به خیلی از مسائل باید صحبت کرد، راجع به انقلاب، راجع به انقلاب کارگری، تصرف قدرت سیاسی، راجع به حزب، راجع به قدرت حزب، راجع به دولت حزب، راجع به مجلس موسسان، راجع به شورا راجع به همه این جنبه‌ها که مورد بحث است من بحث خواهم کرد و اختلافم را با آن چیزی که امروز بالای حزب است. من فکر می‌کنم همه این بحث‌ها مجاز است. این بحث‌ها در چارچوب جنبش کمونیسم کارگری می‌گنجد. و همه این بحث‌ها را می‌شود در چارچوب حزب کمونیست کارگری کرد به سرانجام رساند بدون اینکه اقدام خیلی دراماتیکی را به اصطلاح در دستور کار خودش قرار بدهد. بنابراین من از فردا شب، از تاریخ دیگر صحبتی نخواهم کرد بلکه، راجع به تزهایی در مورد حزب و قدرت سیاسی، جهت‌هایی که فکر می‌کنم حزب کمونیست کارگری باید برود، فکرکنم بعضا رفته و بعضا نرفته است، اقداماتی که حزب کمونیست کارگری باید بکند، به لحاظ سازمانی تحولاتی که باید حزب کمونیست کارگری بکند، تحولی که شروع کرده به سر انجام برساند، اینها را همه صحبت خواهم کرد. سعی می‌کنم نتیجه صحبت‌های هم امشب و هم فردا شب را در پلنوم بصورت اسنادی برای تصویب و یا برای بررسی، خدمت پلنوم تقدیم کنم.

همانطور که در نامه ای برایتان نوشتم اینکار را خواهیم کرد. در نتیجه امشب را من اختصاص می دهم به بحث تاریخی یا کروئولوژیک راجع به حزب کمونیست کارگری ایران.

رفقا بخش زیادی از شما بخصوص در کنگره قبل، در حواشی کنگره، بعد از کنگره، این روایت را شنیدید که حزب کمونیست کارگری ایران، دو بلوک در آن هست. یک بلوک راست هست و یک بلوک چپ است. و یک بلوک راست از طرف کوروش، از یک جانب توضیح داده شده است که حول کوروش مدرسی شکل گرفته، و عقایدش، عقایدی است که در پلنوم ۱۶ ابراز شده و در یک جلسه دفتر سیاسی ابراز شده، و عقایدی است که فلائی نمی خواهد بگوید. در هیچ تاکتیکی نمی شود نشان اش داد، در هیچ نوشته رو به بیرون آنطور نمی شود نشان اش داد، و غیرو غیره. و این بلوک بندی در بالای حزب است. اسنادی است که این بلوک بندی را روشن می کند و نشان خواهد داد. بنظر من اسنادی که شما جلویان دارید و تاریخی که من توضیح می دهم چیزی خلاف اینرا نشان خواهد داد. نشان خواهد داد که رفقای که حول این، برای خودشان کیس ساختند، رفقای که حول این، برای خودشان فلسفه وجودی ساختند، رفقای که حول این، برای خودشان جناح ساختند، اشتباه کردند، و حقایق اینرا نمی گوید. بخش زیادی از این رفقا نمی دانستند و نمی دانند چه اتفاقی افتاده است. بخشی هم که می دانند بنظر من تاریخ و تحولات جامعه و تحولات حزب را از یک سوراخ سوزن خیلی کوچکی نگاه می کنند. در نتیجه می رسیم به این نتیجه گیری هایی که کاملاً نادرست است، و عکس اش را اتفاقاً اسناد نشان می دهد. بهر حال این اسنادی که جلویان است یک تاریخی از یک حزبی را نشان می دهد. بنظر من به تاریخ حزب کمونیست کارگری ایران بعد از منصور حکمت نگاه می کنید و هر جور جمع بندی بکنید این تاریخ، از تاریخ قبل از دست دادن منصور حکمت جدا نیست. یک پدیده واحد است. اینطور نیست تاریخ. اینرا ما بارها، و شاید نقطه شروع بحث کمونیست کارگری، اگر به جزوه اختلافات ما و یا مصاحبه اختلافات ما توسط منصور حکمت ارجاع کنیم، می بینیم که نقطه شروع تمایز کمونیست کارگری از مارکسیسم انقلابی آن وقت و سیستم نظری که به آن می گفتند مارکسیسم انقلابی، درست در همین جا شروع می شود، که تاریخ، تاریخ مبارزه عقاید و نظرات انحرافات احزاب و انحرافات نظری اینها نیست. تاریخ واقعی جنبش هاست. سنت هاست. گرایش هاست، تاریخ واقعی که در متن جامعه اتفاق می افتد. وقتی تاریخی شکست می خورد، تلاش شکست می خورد، اینطوری نیست که آن تاریخ قطع می شود، بلکه در متن آن تاریخ، در مقابل انتخاب هایی که جلوی آن پدیده اجتماعی قرار دارد، انتخاب می شود. فرض کنید که ما به بحث شوروی گفتیم که شکست لنینیسم معنی اش این نیست که یکهو معلوم نیست چی می شود. شکست لنینیسم و یا شکست انقلاب اکتبر اتوماتیک معنی اش این می شود که آلترناتیو دیگری که در جامعه بود، مهم نیست کی چی می گفت راجع به اش، آلترناتیو ناسیونالیستی بشود سنت رایج جامعه. شکست یکی، یکی دیگر را می آورد، پیروزی یکی، چیز دیگری را کنار می گذارد. منظوم قرینه سازی نیست. فقط می خواهم بگویم که تاریخ حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت را نمی شود از تاریخ حزب کمونیست کارگری در دوره خود منصور حکمت جدا کرد. خود از دست دادن منصور حکمت را باید در متن این تاریخ گذاشت و دید. صرف نظر از فاجعه عاطفی که برای همه ما داشت، و برای همه داشته. صرف نظر از این، دیگر بعنوان موجودات سیاسی، بعنوان آدم هایی که سیاست مسئله اشان است، یک درجه از خودمان فاصله بگیریم. با نگاهی بینیم این حزبی است، این حزب داشت جایی می رفت و پلنومی که منصور حکمت در آن شرکت کرد، پلنوم ۱۴ بود. روی سایت قابل دسترسی است برایتان، می توانید گوش بدهید. و قبل اش پلنوم های خیلی اش هم، و کنگره ۳، و بینید که این حزب از کدام طرف می رفت و چه جدال هایی در آن در جریان بود و چه تاریخی را داشت طی می کرد. بعنوان یک ناظر، به اصطلاح مثالی که همیشه می زنیم، بعنوان یک ناظر خارجی به حزب نگاه کرد. نگاه کرد که این یک پدیده ای است و داشت یک کارهایی می کرد. منصور حکمت داشت تلاش می کرد این حزب را از نقطه الفی ببرد به نقطه ب. و باید این نقطه الف و ب را توضیح داد. چی است وسط این تاریخ؟ منصور حکمت از دست می رود. و در این پروسه تاریخی درمقابل رفتن از الف به ب مقاومت است. مقاومت منظوم آدمهایی معین نیست. مقاومت سیستم است. مقاومت عادت است. مقاومتی است که اصل مانده به آن شرایط داده آشناتر است. هزار بار راجع به اش صحبت کردیم به وضعیت موجود عادت کرده، خوشش می آید، بلد است. قانون هایش را بلد است. به محیط های کوچک فرض کنید عادت دارد، مقاومت می کند. اینرا بنظر من باید نگاه کرد و دید که حزب کمونیست کارگری کجا می رفت و چکار می کرد. وگرنه تئوری دو بلوک چپ و راست که تازه یک بلوک می شود و آن بلوک هم برود کنار و بعد بک سوپر من قهار بیاید و منشا حل همه بدبختی های حزب، و من فکر کنم اینها خیلی پوچه و خیلی غیر مارکسیستی است و جواب هیچ چیز را نمی دهد. و جواب هیچ واقعیتی را نمی دهد. حزب کمونیست کارگری را باید گذاشتش در متن تاریخ اش، باید گذاشت در متن مسیری که می رفت، لاید باید خیلی از اسناد را نگاه کرد. و ما به عنوان یک نقطه رجوعی پلنوم ۱۴ حزب کمونیست کارگری را گذاشتیم. منصور حکمت تلاش می کرد که این جهت را به اصطلاح برود، و حزب را به آن جهت بچرخاند. وقتی به این تاریخ نگاه بکنیم صرف نظر از جنبه های فکری و جنبه های تئوریک تری که پیشتر حزب کمونیست کارگری از سر

گذرانده است. یک تلاش دائمی را می بینیم. تلاش دائمی از یک دوره ای که حزب کمونیست کارگری از یک سازمان ایدئولوژیک، از یک سازمانی که وقتی مبنایش ایدئولوژیک است تبدیل بشود به یک حزب سیاسی. این معنی های شدت متفاوتی دارد. تئوری منصور حکمت در تلاشی که کرده، وقتی به آن نگاه می کنید. مولفه هایش را می توانید نگاه کنید. مولفه ها چی هست؟ منصور حکمت تلاش داشت این حزب را هول بدهد به سمت اینکه یک حزب سیاسی بشود. می خواستم یک خرده راجع به همین، می دانم برای خیلی هایتان آشناست، برای رفقای که کمتر آشنا هستند دوست داشتم کمی راجع به تمایز همین حزب سیاسی، تمایزاش با یک گروه فکری، و تمایزاش با فرقه های ایدئولوژیک و تمایزاش بنابراین با گروه های حاشیه ای چپ، صحبت بکنم. ببینید حزب سیاسی اتحاداش بر مبنای اتحاد ایدئولوژیک نیست، بر مبنای اتحاد سیاسی است، و اتحاد سیاسی بر مبنای مواضع نیست. آن چیزی که منصور حکمت بشوخی به آن می گفت اصل اصالت موضع. موضع من سر این چیز با موضع تو فرق می کند، پس دو تا جنبش هستیم، پس دو تا حزیم. صبح تا شب از هم انتقاد می کنیم. جدا می شوند و می روند و می آیند باهم. مبنای اتحاد این احزاب جنبش اجتماعی است که بدان تعلق دارند و یک گرایش و نسبت سیاسی و یک اهداف و آرمان های مشترک سیاسی، نه فقط یک موضع تئوریک، موضع تئوریک جا پیدا می کند در این احزاب، منتهی مبنایش نیست. شما وقتی یک حزب سیاسی را، فرض کنید، با یک فرقه ایدئولوژیک و یا یک گروه فکری مقایسه می کنید، در یک حزب سیاسی آنقدر انسجام، آنقدر هم نظری که در یک فرقه ای که در یک گروه ایدئولوژیک می بینید، نمی بینید. حزب سیاسی حزبی است که میلیون ها نفر می توانند عضو باشند. وقتی حزبی که در آن، میلیون ها می توانند در آن عضو شوند، حزبی است که فقط سیاست می تواند متحدشان کند نه ایدئولوژی و نه فرمول های تئوریک. در نتیجه حزبی است که در آن وحدت نظر و وحدت یک عمل، وحدت اراده به اصطلاح حول یک پلتفرم سیاسی و حول یک هدف سیاسی انجام می شود نه دور تبیین و یا تئوری از آن عمل مشخص. در نتیجه حزب سیاسی، تعدد نظرات است. شما نمی توانید حزبی را متصور بشوید که ۵ میلیون عضو دارد و بعد یک دانه قائد دارد. یک نفر هستش که در آن اتوریته سیاسی و تئوریک و تشکیلاتی نهایی را دارد و در آن اختلافی نیست. این تعریف فرقه ای از یک حزب است. حزب سیاسی وقتی توده ای می شود، بزرگ می شود، وقتی واقعا سیاسی می شود، قدم به عرصه جامعه می گذارد و نمی تواند به حیاتش ادامه دهد مگر اینکه حزب تعدد نظرات، مگر اینکه قبول کند، نمی گویم الزاما باید رفت اینطور تعدد نظرات اش کرد. ولی حزب سیاسی بدون تعدد نظرات حزب سیاسی نیست. و حزبی است که می تواند اینرا در خودش هضم کند، حزبی است که می تواند تحمل اش کند، حزبی که متد ها، نسبت ها و روش هایش طوری است که می تواند تعدد نظر را با وحدت اراده یکی بکند. یک کسی می تواند بیاید بگوید وحدت اراده فقط با وحدت تئوریک ممکن است. من می گویم خوب این درست نقطه تمایز سازمان دادن یک فرقه ایدئولوژیک است. که امروز با شما من وحدت ایدئولوژیک دارم، یک حزیم، فردا دو تا می شویم، دوباره می شویم دو حزب. هر روز صبح پا می شویم حی خودمان را یک بنی می کنیم. پس فردا صبح هر روز چهارشنبه بعد از اینکه خمیازه کشیدیم، یک ذره شلوغ کردیم می گویم که حالا خودمان را با کی باید یک بنی کنیم. این تجزیه شدن به ذرات اولیه است. مسیری است که جریک فدایی رفته، مسیری است که همه این گروه های ایدئولوژیک رفتند. مسیری است که همه فرقه های فکری رفته اند. حزب سیاسی اینطوری نمی رود. حزب سیاسی حزبی است که در جامعه نگاه کنید اطرافتان را می بیند. احزابی که هستند اطرافتان نظراتشان مختلف است، آدم تئوریک هم در آن ها مختلف اند. حزبی که ۵ میلیون عضو دارد بنظر من بعید نیست در آن صد نفر آدم به اصطلاح آدم تئوریکی باشد که هر کدام اشان به اصطلاح پیروان خودشان را دارند. طرفداران خودشان را دارند. سوال این است که یک همچین حزبی چطوری می تواند کار کند. کسی که می خواهد حزب کمونیست کارگری را جلو ببرد و کسی که می خواهد انقلاب ایران را سازمان بدهد باید جواب این سوال را داشته باشد. وگرنه اداره کردن یک فرقه ای که همه اشان مثل هم فکر می کنند، و همه اشان یکنفر را قبول دارند، و همه اشان یک سیستم دارند کار سختی نیست. منتهی یک همچین سازمانی نمی تواند جواب مسائل دنیای خودش را بدهد. نمی تواند توده گیر بشود. نمی تواند بزرگ شود. به محض بزرگ شدنش در آن ترک می خورد و از سر ایدئولوژی از هم جدا می شوند. و از سر فرمول های تئوریک از هم جدا می شوند. می خواهم بگویم که حزب تعدد نظرات و وحدت اراده حزبی که، یک حزب سیاسی حتما اینطور است. به احزاب دور و ورتان نگاه کنید. حزب کارگر در انگلیس، حزب سوسیال دمکرات حزب محافظه کار، دو خردادی ها، حزب دمکرات کردستان، حزب چپ و راست همه اینها که احزاب اجتماعی هستند. اتفاقا یک شاخص اشان این است که توانستند در خودشان این مسئله را از طریقی حل کنند. که می شود، می شود یک حزب سیاسی بود، و می شود در آن اختلاف نظر باشد و لازم نیست کسی تسلیم نظری کسی دیگر باشد. نه اینکه اختلاف نظر باشد و یکی سکوت کند، و با یکی بیفتد دنبال آن یکی. دقیقا با وجود اختلاف نظر، این یک چالش است که در مقابل ما است و بنظر من یکی از فاکتور های اصلی حزب است. اگر حزب یک حزب سیاسی است باید در تمایز با محافل و گروه های فکری و اگر حزب است ضوابط بر آن حاکم است نه روابط. در محفل در گروه های فکری من اعتماد دارم. من اعتماد ندارم بطور کلی شما خوب است که رهبری خوبی باشی، شما باید لیبر باشی، قائد لیبر حزب، قائد رهبری سیاسی نیست،

لیدر حزب قائد فکری است، قائد عملی است، یا مسئول تشکیلاتی قائد است، نصیحت می کند، پدر بزرگ است، شما را، اختلافتان را درست می کند. در صورتی که در حزب سیاسی اینطور نیست. ضوابط حاکم است مسئولیت ها حاکم است. من اگر لیدر حزب باشم، رئیس دفتر سیاسی باشم، حق ندارم شما را نصیحت کنم. ضوابط روشن است. اتفاقا شرط اینکه بشود یک حزب سیاسی بود وجود ضوابط است. بحث مفصل لنین در "چه باید کرد" علیه اکونومیست و علیه محفل بازی می کند. می گوید حزب سیاسی می خواهید بسازید، حزب ضابطه است حزب رابطه ها نیست. اعتمادها دیگر نرم دارد. اعتماد شخص مهم نیست. من از اخلاق شما خوشم می آید. شما را آدم صادقی می دانم. شما یک وظایفی دارید سر آن وظایف و سر برنامه است سر وظایفی که بعهد می گیرد، سر حدود اختیاراتمان است کاری که حق داریم بکنیم، کاری که حق نداریم بکنیم، همه اینها آنوقت در یک حزب سیاسی معنی پیدا می کند. از زاویه یک گروه هایی که عادت کرده اند به زندگی محفلی دست در گردنی در اتاق نشیمن بشینند، محفل بازی، شیوه محفلی حزب را اداره کنند، اینها بوروکراسی است. باید بروی سیاست را تسویه ایدئولوژیک کنی و بعد ضوابط دست و پا گیرند. ضوابط دست و پا گیرند، شما می توانید هر کاری بکنید. اینها، آدمها، حق ندارند. مسئول، مسئول همه چیز است. اینها مفصل جاهای دیگر صحبت کردیم. خود منصور حکمت در یک کلاس آموزشی که در لندن برای کادر ها گذاشت. نقش سازمان حزب صحبت کرد. استاندارد بودن یکی دیگر از خصلت های حزب سیاسی است. معلوم است، فرض کنید، مسئول کمیته وظایف اش چی است. هر کسی را می شود در عرض ۶ ماه آموزش داد مسئول کمیته اش کرد. از سربازی به سروی نمی رود. وجود ضوابط، وجود استانداردها، ساده بودن کار، قابل تکرار بودنش. چفت بودنش به آدمهای واقعی در جامعه، نه یک هرکول هایی که بتوانند بیایند از زندگیشان بگذرند و هست و نیستشان را بباد بدهند. قابل آموزش بودن همه مسئولیت ها و ضوابط حزب، همه اینها مشخصات یک سازمان سیاسی است که جهتی بوده که ما داشتیم. جهتی بود که منصور حکمت داشت هل می داد این حزب را. به لحاظ سازمانی اش، به لحاظ فعالیت اجتماعی اش یک حزب سیاسی با یک محفل فکری فرق می کند. آنهم یک جنبه دیگری دارد که آنهم بر می گردد به بحث فردا، که بحث حزب و جامعه و حزب و شخصیت ها، حزب و قدرت سیاسی، اهمیت مدرن کردن حزب، باز کردن حزب، تئوری رهبری و کادر ها، عضویت ساده، حزب توده ای، دخالت گری، ضرورت تمرکز رهبری حزب و ایده لیدر داشتن که حزب سیاسی یک لیدری خواهد. اینها همه در قاموس چه حاشیه ای، در قاموس چپی که سنت قدیمی که خودمان از آن آمدمیم. نمی خواهم کسی را مسئول چیزی به اصطلاح پرتی بکنم. همه ما دیدیم همه ما در حزب کم یا زیاد در مقابل این فشاری که منصور حکمت می آورد برای این که یک مسیری را برویم، هر کدام، کجا ها مقاومت شده است. از اینکه استاندارد بگذاریم، تا اینکه روش بگذاریم، تا اینکه بنویسیم، تا اینکه در سیاست چطور باید ظاهر شویم. تا اینکه هر کدام از اینها را ببینید در این حزب مقاومت بوده، جنگ با آن کرده، بارها ناامید نشده است. دیگر اسناد اش در نوارها هست. اسنادش هست می شود به آن مراجعه کرد. بخش زیادی از رفقا شاهد زنده آن تاریخ هستند که می توانند راجع اش صحبت بکنند. بهر حال حزب کمونیست کارگری در این مسیر بود. حزب کمونیست کارگری هنوز هم در این مسیر است که از یک جریان فکری که اساسا پایه هایش را برداشت. یک سازمان که در عرصه فکری خودش را بیان می کرد و میخ را می کوبید در یک دوره ای در مقابل سقوط بلوک شرق و کل داستان هایی که طی شده بود قدم به عرصه دنیای واقعی گذاشت. خود نادر اگر یادتان باشد می گفت تو یکی از این کنگره ها، فکر کنم کنگره دو بود، می گفت تا بحال شمشیر هایمان را تیز می کردیم، امروز دیگر اگر نرویم با این شمشیرهای تیزمان جنگ کنیم، دیگر ارتش های جنگی نیستیم، مسگری باز کردیم که فقط کارتان شمشیر تیز کردن است. کنگره دو فراخوان می داد که با شمشیر هایی که یک دوره تیز کردیم برویم به جنگی که امروز در مقابلمان هست. و برای پیروزشدن در آن جنگ باید سرعت تبدیل شد به یک حزب سیاسی. که مولفه هایش را بارها و بارها جاهای مختلف گفته و بعضی هایش را من به آن اشاره کردم. می گویم که به بحث های پلنوم ۱۴ اوت ۲۰۰۱، آخرین پلنومی که نادر در آن شرکت می کند. به بحث هایش گوش کنید، می توانید قضاوت کنید فشارها کجا بود. به چه دلمشغولی هایی حمله می کرد. چه مقاومت هایی در مقابلش بود. اصلا بحث افراد نیست. لطفا این کاملا روشن باشد. من الان بحثم مطلقا هیچ فرد و شخصی نیست. بحث این است که یک ذره از فاصله دورتر به حزب نگاه کنیم. یک ذره از فاصله ای که دیگر قیافه آدمها را نمی بینیم. فعلا، باید یک جایی قیافه آدم ها را هم دید. یک ذره فاصله بگیریم از حزب و فکر کنیم که قیافه آدمها را نمی بینیم و نمی شناسیمشان. یک آدمی هست فشار می آورد. از یک طرف برود یک مقاومتی هست در مقابل اش. آن آدم که منصور حکمت باشد به اصطلاح از دست می رود. در نتیجه یک موتور محرک اش را از دست می دهد و آن مقاومت قوی تر می شود، چون متعرض اصلی اش کنار می رود. در نتیجه اگر آبژکتیو به این تاریخ نگاه بکنیم، اگر سیاسی نگاه بکنیم، نگاه می کنیم می بینیم که حزب کمونیست کارگری یک مسیری داشت، یک راننده ای داشت که علیرغم فشار، لاقبل بخشی از مسافرینش می خواست آن اتوبوس را ببرد جایی دیگر. آن قطاری که می گفت منظره هایش عوض می شود ببرد جای دیگر. این راننده از دست رفت. این قطار بطور عادی داشت به جایی دیگری می رفت. و با گرایش این که قبل داشت، می رفت و برگردد به همان مسیر سنتی خودش را ادامه بدهد. زود بسیار بیشتر می خواهد که فکر ی کردند آن مسیر منصور

حکمت را می‌شناسند باید هل بدهند این قطار را به جایی که او تازه با زور و اینکه نفس اش بریده می‌شد و مرتب اعتراض می‌کرد، به همه داشت، با تلاش می‌برد، لایذ بقیه که می‌خواستند اینکار را بکنند، مسلماً تلاش بسیار هر کولی‌تر و بزرگتری می‌خواست. به این معنی از دست رفتن منصور حکمت بزرگترین حادثه سیاسی برای حزب کمونیست کارگری ایران است. این یک حادثه درونی نیست. یکی ممکنه فکر کند اگر اتفاقات درونی را به اتفاقات جامعه وصل کند، خیلی تاریخ آبرؤکتیوتری را می‌دهد. منصور حکمت پیغمبر که نبود. این یک اتفاق درونی است. درحالی که این واقعیت ندارد. از دست رفتن لنین بزرگترین اتفاق برای حزب بلشویک. از دست رفتن منصور حکمت بزرگترین اتفاق سیاسی است. درست به خاطر نقش ویژه اش معنای سیاسی پیدا می‌کند در همان تاریخی، در جامعه ای که در حال حرکت است. بنظر من، نبودن منصور حکمت حتی در سطح بیرون، اینرا جای دیگر هم گفتم، بالانس سطح سیاسی را عوض می‌کند، در سطح جامعه ایران. یک عده ای فشار رویشان کم می‌شود. در سطح بیرون هم، در سطح بیرون دارم می‌گویم. از دست رفتن منصور حکمت اصلاً پدیده فردی نیست، یک اتفاق سیاسی است. و بزرگترین اتفاق سیاسی است بنظر من. قطعاً بزرگترین اتفاق سیاسی حیات سیاسی ماست. بزرگترین اتفاق سیاسی دوره اخیر تاریخ ایران است. اینرا باید بیاد داشت. رفقا وقتی که منصور حکمت از دست رفت، قبل از اینکه من برگردم به اینکه چه اتفاقی افتاد. من یک بحثی کردم به اسم حزب کمونیست کارگری ایران بعد از منصور حکمت، که این بحث در نشریه هفتگی چاپ شد و فکر کنم با آن آشنا هستید. رفقای که خواندند و یادشان نیست، واقعا تشویقشان می‌کنم که یکبار دیگر به این بحث مراجعه کنند. لاقلاً نظر من را یک تحلیل مشخص را، از وضعیت حزب کمونیست کارگری می‌بینند. من آنجا توضیح دادم. الان هم بر می‌گردم نگاه می‌کنم می‌بینم که مولفه های آن بحث بجای خودش باقی است. فقدان منصور حکمت حزب کمونیست کارگری را با یک مضافها، چالشهای بسیاری عظیمی و دشواری روبرو می‌کند. سولاتی که در مقابل حزب قرار می‌دهد، من لیستی از آنها نوشتم. گفتم آیا سنت کمونیست کارگری می‌ماند؟ آیا آن فرصت های جدید را خلق می‌کند؟ آیا نیروی محرکه عوض کردن بیرون اش می‌شود؟ آیا آن چابکی و چالاکگی فکر و آن غیر متعارف بودن سیاسی در عرصه سیاست را کماکان حفظ می‌کند؟ آیا آن طبشی را که کمونیست کارگری به کل فضای سیاسی ایران را می‌تواند نگه دارد؟ اینجا بحث هایی بود که فردا شب صحبت اش را می‌کنم. منتهی یک سوال آنجا مطرح کردم که فکر کنم سوال همگی مان آنوقت بود. چسب درونی این حزب چی است؟ بعد از منصور حکمت چسب درونی این حزب چی است؟ این بنظر من سوال خیلی جدی بوده است. هنوز هم سوال جدی است. این حزب ما را با چی دوره هم وصل می‌کند؟ یک دوره ای منصور حکمت بود، نادر بود. کلام اش حجت بود. کافی بود بگوید این درست است و یا آن فلانی غلط است. ما قبول داشتیم، نداشتیم می‌رفتیم پشت آن. به اصطلاح قضاوت و سعی می‌کردیم آن قضاوت را، انجام دهیم، هر چقدر که می‌توانیم. لنگر بود. لنگر حزب کمونیست کارگری بود. چسب درونی کل حزب بود. این چسب از بین رفت. با از دست دادن، و اینرا بگویم که این چسب، یک وحدت نظر در حزب درست می‌کرد که بدست آورده بود. با از دست رفتن منصور حکمت، حزب کمونیست کارگری یک امتیاز عظیم، چیزی که به انگلیسی به آن می‌گویند لاکشری را از دست داد. و آنهم این بود که یک نفر که می‌گویم آدم هایی که بنیان گذار یک حرکت و یک تئوری هستند، شاید این نقش را پیدا می‌کنند. یک نفر را از دست داد که می‌توانست بگوید که این درست است و آن یکی غلط است و همه پشت سرش بسیج بشوند. به یک معنی البته خودش تلاش می‌کرد این نقش را نداشته باشد. بارها از نقشی که در حزب پیدا کرده بود گلایه می‌کرد و از وزنه ای که روی دوشش است، و جایگاه شخصی‌ای که پیدا کرده بود. پلنوم بعد از کنگره ۳ که وقتی به آن گوش بدهید، همین پلنوم ۱۴ که صحبت است، راجع اش حرف می‌زند. منتهی ما اینرا از دست می‌دهیم. دوره خودش ما نمی‌توانیم این خلا را پر کنیم. مجبور می‌شویم بعد از نادر جواب این سوال را بدهیم که چسب درونی ما چی است. من فکر می‌کردم باید برگردیم به تئوری حزب سیاسی. برگردیم و این حزب کمونیست کارگری را بر مبنای تئوری حزب سیاسی می‌شود ساخت. منصور حکمت قابل جایگزین نیست. لازم هم نیست که جایگزینش بکنیم. این حزب نمی‌تواند بر مبنای تفوق یک نفر، یک ایده و یا حتی یک جمع کوچکی، اتجاد درونی اش را حفظ کند. ما باید روابط، قواعد و روش کار بعنوان یک حزب سیاسی، که در آن نظرات متعدد است را، در آن یاد بگیریم. این جوابی بود که آنجا من هم به آن دادم. فکر می‌کنم که هیچ کدامان راه هایش را بلد نبودیم. چون اصلاً تجربه خارج از ما، تجربه ای که چه کرده، همه چیزش برایمان تازه است. میدانش برایمان تازه است. مقرراتش برایمان تازه است. صحنه هایی که بهم می‌زنیم برایمان تازه است. همه اینها لاقلاً مسائلی که ما جوابشان را از قبل نداریم جلویمان می‌گذارد و رهبری حزب را با این مسئله و مشکل روبرو می‌کند. یک راه ساده بنظر من سرازیری ساده بود، آن راهی که همه بلدیم، آنرا می‌گذاشتیم جلو. می‌گفتیم بابا، آقا جان، حزب کمونیست کارگری باید وحدت ایدولوژیک پیدا کند. وحدت ایدولوژیک هم دور یک نفر بوجود می‌آید. بنابراین بدویم. مسابقه بدهیم. یک نفر جای منصور حکمت را بوجود بیاورد و بیافتیم به آن مسیر. و آن علت متعارفی که هم خودمان به آن عادت کردیم و هم تاریخ چپ، و بستر چپ و آن چیزی که از آن آمدیم دارد خودش را نشان می‌دهد، که باید یکی بود، باید یکنفر بیافتند جلو و آن نقش را پر کرد. یک دوره ای ممکن بود این چوب رختی را به گردن من آویزان کنند، یک عده ای، و یا بگردن حمید

فرقی نمی‌کرد. من فکر می‌کردم که هر دو تائیس غلط است. من فکر می‌کردم که هر دو تائیس غلط است. من فکر می‌کنم که لیدر حزب کمونیست کارگری ایران نمی‌توانست قائل باشد و نمی‌تواند دیگر قائل ایدئولوژیک و فکری کل حزب باشد. اگر بخصوص حزب بزرگتر شود. بعد از منصور حکمت ما با یک پدیده دیگر روبرو هستیم. و راه متحد نگه داشتن حزب این است که قوانین پدیده جدید را بفهمیم و گرنه دچار یک سیری می‌شویم که مرتب می‌پرتمان سرازیری، و قادر نخواهیم بود جواب اتحاد این حزب را بدهیم. و سرازیری که مرتب از هم انشعاب می‌کنیم و دو دسته و چهار دسته، و تصاعدی هندسی برویم بسمت پایین طی کنیم. مثل مسیری که چریک فدایی رفته، همه گروه‌های چپ رفتند. حتی ایدئولوژیک رفتند از هم جدا شدند. منطق تحزب سیاسی را بنظر نمی‌فهمیدند. من لاقلاً از جانب خودم می‌توانم بگویم. از جانب خودم می‌توانم بگویم که فکری که فکرم اینطوری است. بعد از دست دادن نادر راجع اش حرف زدیم. رفقایی انتقاد داشتند به آن سیاست، به آن جهت را دیگری می‌گذاشتند. من فکر می‌کردم آن راهی که پیش می‌گذاشتند غلط است. وحدت اراده را دور اتحاد ایدئولوژیک بوجود می‌آورند. این فرمولی است که احزاب فرقه‌ای، احزاب حاشیه‌ای و کوچک می‌توانند دورش جمع شوند. حزب سیاسی باید یاد بگیرد. حول سیاست جمع شود. حول نقشه‌های اثباتی اش جمع شود. مهم نیست آدمها از هم خوششان بیاید. قبول دارند همدیگر را، قبول ندارند همدیگر را یا هر چیزی. ضوابط و تحزب سیاسی به همان معنی که به آن اشاره کردیم و به آن معنی که بنظر من در کلاس‌های آموزش صرف نظر از بحث‌های سیاسی در کلاس‌های آموزش راجع به همین مسئله داشتیم راجع به اش توضیح داده شده و به اصطلاح صحبت شده است. من از اینجا با این مقدمه می‌خواهم بگویم که حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت باجه مسائلی روبرو بود. این مقدمه را گفتم لاقلاً بدانید که من چه جوری فکر می‌کردم به عنوان شوخی می‌گفتم یکی از ما در شورا‌ها و به اصطلاح یا مادر عروس هر کدام شان زبان‌شان بدتر باشد، طرف یکی از این بحث‌ها و طرف یکی از پرسناژهای این تاریخ، لاقلاً چطوری فکر می‌کردیم و چه جوری همین الان هم فکر می‌کنم. اسناد اش مکتوب است. باز می‌گویم اساسی‌ترین سنداش سخنرانی حزب بعد از منصور حکمت در پلنوم ۱۶ بعد از دست دادن منصور حکمت به خدمتتان تقدیم کردم. و فکر می‌کنم آن مولفه‌ها هنوز جلوی ماست. سوال‌هایی است که هنوز جواب نگرفته و پرسه جواب دادن به همان سوالات است که ما را به موقعیتی رساند که امروز می‌رساند.

بهر حال بعنوان این مقدمه، کشمکش راجع به آینده حزب کمونیست کارگری، بنظر من از دوره دوم بیماری منصور حکمت، این جا دیگر وارد روایت تاریخی می‌شوم، کروئولوژیک چه اتفاقی افتاد و هر کدام از این سندها چه معنایی دارند. کشمکش در حزب کمونیست کارگری از همان زمان دور دوم بیماری منصور حکمت شروع می‌شود. هر کدام از ما تلاش داریم که حزب را به جهتی ببریم که باید برود. هر کدام از ما تلاش داریم که به حزب آن رنگی را بزنیم که آن به اصطلاح مولفه‌ای را اضافه کنیم که فکر می‌کردیم در غیبت نادر باید به آن اضافه بشود. در نتیجه می‌گویم کشمکش در رهبری اعتبار بدی نیست. منظورم جدل، منظورم جدل کاملاً سالم است. وقتی لغت کشمکش و راجع به جنگ قدرت صحبت می‌کنم و غیره منظوری منفی ندارم، منظور شخصی هم ندارم. منظورم این نیست که آدمهایی دعوایی از خود راضی، افتادند به جون همدیگر. و یا وقتی می‌گویم جنگ قدرت، آدمهای قدرت طلب خرخره همدیگر را چسبیدند. یک معنی سیاسی تری دارم من و استفاده اش می‌کنم. کشمکش در رهبری حزب شروع می‌شود. اولین جلسه‌ای که ما داریم جلسه دفتر سیاسی قبل از پلنوم ۱۵ است. فوریه ۲۰۰۲ است فکر می‌کنم. دو تا بحث آنجا مطرح می‌شود، جلسه دفتر سیاسی است، هر دو تا بحث اش روی قرارهایی که من به دفتر سیاسی پیشنهاد کردم، شروع می‌شود. و آن هم راجع به سازمان دادن و تمرکز در رهبری حزب است. که این است که چند تا محور دارد. اینکه رهبری حزب کدام است، دفتر سیاسی است یا هیئت دائم؟ اگر یادتان باشد ما بجای لیدر حزب هیئت دائم را داشتیم. کل فونکسیون لیدر حزب را داده بودیم به یک جمعی به نام هیئت دائم. در نتیجه سوال این بود که رهبری حزب دفتر سیاسی است یا لیدر و یا هیئت دائم حزب؟ بعضی از رفقا نظرشان این بود دفتر سیاسی است و هیئت دائم یک جمع اجرایی تر است. این یک فاکتور بود که مجموعه قرار من آنجا پیشنهاد کردم راجع به همین تشبیه همین قضیه. یکی این بود که اگر رهبری حزب، هیئت دائم است و بعد آنوقت باید متمرکز باشد. آنوقت در مقابل تمایلی که آنوقت بود که تمرکز احتیاج نداریم، پالتاکی می‌شود جلسات را گرفت. و یک تمایلی که از قبل در حزب بود که یک حالت ویرچوال و یا کامپیوتری به رهبری حزب می‌دهد که متوجه نبود و قبول نداشت بنظر من که تمرکز جغرافیایی رهبری حزب فی نفسه مهم است. و اینکه نقطه عزیمت منصور حکمت بود فکر می‌کنم و یکی از عرصه‌های مهم جدالش بود که این حزب یک رهبری سیاسی متمرکز می‌خواهد. رهبری متمرکزی که یک جا جمع بشوند و ستاد انقلابی باشند. ستادی که صبح می‌روند دور هم جمع می‌شوند، تصمیم می‌گیرند. فضای امروز سیاسی ایران را امروز از کجا به کجا می‌برند. تقسیم کار می‌کنند، می‌روند کارشان را انجام می‌دهند، بر می‌گردند دوباره با هم بحث می‌کنند، یک تصویر بسیار زنده و خلاق. اینرا اگر با پالتاک بکنند و فاصله جغرافیایی یکی در مغرب و یکی در مشرق، هیچ چیز از آن نمی‌ماند. این یکی از بحث‌های اساسی آن جلسه بود و به اضافه اینکه نقشی که هفتگی آن زمان داشت. اگر بیادتان باشد، شاید رفقا یادشان باشد، یکی از مسائل آن دوره مسائل ما این بود که، هفتگی مقالاتی را چاپ می‌کرد که موضع حزب



نمود، و عملاً ما را در یک موقعیت دشواری قرار می داد که یک کسی بسیار مشخص اش آن روز در جلسه بالا آمد، کیس در مورد یورو بود. سیاست سنتی حزب اینرا برای رفقای که سابقه اشان و یا سنشان آنقدر زیاد نیست که در جریان باشند، توضیح می دهم. سیاست سنتی حزب ما این بوده که با دیده مثبتی به پدیده اتحاد اروپا نگاه میکرد. یکی شدن پول را نگاه می کرد، یورو را، ارزیابی مثبتی از این جریان داشت. و نقد داشت به گروه های چپی اروپا و گروه های ناسیونالیستی اروپا و چپ ناسیونالیست های اروپا که جلوی یورو، جلوی اتحاد اروپا و جلوی یکی شدن پول ایستاده بودند. مقالاتی آنوقت از رفیق علی جوادی چاپ شده در نقد یورو و علیه یورو که این آنوقت بحث شد که قرار می من پیشنهاد کردم مقالاتی که نوشته می شود در هفتگی قبل اش باید چک بشود و لااقل معلوم شود که موضع حزب چی است. یا علنی اعلام می کنند. هفتگی هم تنها نبود. بخاطر اینکه در روزنه هم بگذارید فردا تصویر آش لاشی از بالای حزب می دهد. قبل از اینکه موضعی را بحث بکنیم، بهر حال قرار می که در این مورد پیشنهاد کرده بودیم که آن قرار امروز در سایت هست، همه اینها. این پیشنهاد ها با یک تعرض خیلی قوی و نامتناسب از طرف دو تاز رفقا ربرو شد. یکی حمید تقوایی و دیگری علی جوادی که با پرچم استالینسم و استالین آمده و خفقان می خواهید بیاورید از ابزار تشکیلاتی سرکوب کردن نظرات را می خواهید بکار ببرید و غیره که همه نوارهایش هست. رفقا می توانند به آن مراجعه کنند و گوش بدهند. آن موقع دفتر سیاسی کاملاً در مقابلش ایستاد. و این دو تا رفیق تنها کسانی بودند که آن بحث ها را می کردند. نوشته هایشان است قرارهایشان است. و مخالفت دفتر سیاسی باهاشون هست. و جدل خیلی تند و حادی که در آن جلسه در گرفت من یک طرف و این دو رفیق طرف دیگر اینها هست. نوارش در سایت هست می توانید ببینید. نادر آن وقت بود. خانه بود مریض بود در دفتر سیاسی نتوانست شرکت بکند. شب اظهار نظر کرده بود راجع به این بحث ها. اینکه نادر چی گفته بود را من چون خودم آنجا نبودم از رفقای دیگر شنیدم. بهر حال نمی خواهم اینجا تکرار کنم. بهر حال با دخالت نادر فردای روز اش که جلسه شروع شد. حمید تقوایی رسماً به خودش انتقاد کرد. و آن موضع استالین را دیگر پس گرفت. و رفیق علی جوادی هم سکوت کرد تا آنجایی هم که یادم است. یک بحث دیگر که در آن آنجا که امروز هم باز دوباره بر می گرده به یک معنی دارم مربوط اش می کنم به جدال های امروز. رفقای که دوست دارند آشنا شوند. آنجا یک بحثی شد در مورد نافرمانی مدنی. الان هم قرارهایش در سایت است می توانید نگاه کنید. راجع به این فردا شب مفصل تر حرف می زنم. فقط می خواهم متن تاریخی اش را بگویم. موضعی که من آنوقت داشتم و بعداً هم داشتم و در مراحل مختلف حالا فردا شب در جاهای مختلف نشان می دهم معنی اش چی است، این بود که ما باید عنصر فعال در سازماندگی هر جنبه از مبارزات مردم باشیم، منجمله زیر پا گذاشتن قوانین جمهوری اسلامی، حجابشان را بردارند، با اینکه دست دوست پسر دخترشان را بگیرند، تا اینکه قوانین جمهوری اسلامی را زیر پا بگذارند همه جا، این فرق می کند به دعوت به تظاهرات، دعوت به اعتراض. اینرا در فرهنگ سیاسی دنیا به آن می گویند نافرمانی مدنی (disobedience). اینکه جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران برداشته اینرا تبدیل کرده به یک تنها پرچم به اصطلاح مبارزه خودش، و تنها شکل اعتراضی، و می خواهد مردم را از مبارزه اعتراضی فعال علیه جمهوری اسلامی باز بدارد، این نباید ما را از توجه به سازمان دادن این جنبه از مبارزه مردم باز بدارد. این مضمون آن قرار ها بود. امروز می توانید بروید آن قرار ها را نگاه کنید چی هست. بنظر من به این قرار ها در آن جلسه بعنوان یک بحث حاشیه ای بحث قرار ها آمد، بحث اصلی همان بحث تمرکز و غیره بود. این قرار ها مورد نقد آن جلسه بعنوان یک بحث حاشیه ای بحث قرار ها آمد. بحث اصلی همان بحث تمرکز و غیره بود. این قرار ها مورد نقد منجمله علی جوادی قرار گرفت. بنظر من از یک سر خشکی مذهبی، چون که رضا پهلوی گفته نافرمانی مدنی کفر است که ما بگوییم. مثل اینهایی که می گویند مبارزه مسلحانه را چون چریک گفته نباید بکنیم. بجای اینکه نگاه بکنیم، بنظر من بدون اینکه نگاه بکنیم، مثل بحث هایی که می آید جلوی نظر من، مثل بحث زلزله، مثل بحث حتی هشت مارس ها و غیره که رسماً مبنا است بدون اسم اش مورد کارما قرار گرفت. مورد انتقاد قرار گرفت هر چی بلکه تبدیل شده به یک سوژه ای که امروز مرتب در گفته ها و نوشته های می آید. بحث سابق من بر می گردد به بحث نافرمانی مدنی که آنجا گفته شده است. این قرار روی اینترنت هست این قرار مقدماتش، موخراتش هست. جلسات بحث اش هم راجع اش است. رفقا می توانند به آن مراجعه کنند و ببینند. من جایگاهی این جور تلقی از سیاست را فردا شب بحث می کنم. که آن یک بحث دیگری است که می توانیم سر آن به توافق برسیم. سر تحزب سیاسی به توافق برسیم. اینرا من جای دیگری سرش صحبت می کنم. بهر حال این جلسات دفتر سیاسی است که اسنادش هست. فوریه ۲۰۰۲ است که قبل از پلنوم ۱۵ است که آنجا انجام می گیرد. بعدش پلنوم ۱۵ را داریم که باز هم آن نوارهایش است. بحث می آید جلو که حزب کارگری لیبر می خواهد، هنوز زنده است. همه ما مخالفت می کنیم. الان حزب لیبر نمی خواهد کسی نمی تواند جای منصور حکمت را بگیرد و همه ما این موضع را داریم. بهر حال آنجا است گوش می کنید. می رسیم به از دست دادن نادر و وارد پلنوم ۱۶ می شویم. پلنوم ۱۶ دو تا بحث در آن در می گیرد. دو تا بحث در آن در می گیرد. متأسفانه همین دو تا بحث باعث می شود یک بحثی لااقل من خودم داشتم به عنوان حزب بعد از منصور حکمت کم توجهی بشود و حتی ندیده گرفته بشود که کسی حتی حوصله اش نباید بخواند

یا فکر کند راجع به مسائلی که حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت با آن روبرو است. منتهی دو مسئله فضای پلنوم را قطبی می کند. به یک معنی قطبی می کند. یکی بحث لیدر است. تا قبل از پلنوم ۱۶ ما فکر می کردیم لیدر منم فکر می کردم با رفقا که بهتر است که نداشته باشیم، و همان رهبری جمعی را داشته باشیم. ایده لیدر را محمد فتاحی می اندازد وسط. بعداش رحمان حسین زاده مبتکراش می شود و میاید و می گوید که بنظر من باید لیدر داشته باشیم. استدلالی که می آورد بنظر من استدلال خیلی صائبی است. به این معنی که حزب کمونیست کارگری در یک موقعیتی قرار گرفته است که این نقطه ضعف و این عقب نشینی که در دوره خود نادر تحمل کرده بود که از طرح لیدر عقب نشسته بودیم را با یک گام به جلو یا یک پرش به جلو، با استفاده از اتفاقا آن ممنوم، و آن به اصطلاح همگرایی که از دست دادن نادر در حزب بوجود آورده، اینرا ما جوابش را بدهیم. بتوانیم از این استفاده بکنیم رو به جامعه. ما را قوی تر نشان می دهد. درون حزب اگر ما سرش توافق کنیم، بالای حزب مشکلی نخواهیم داشت. مشکل بدنه حزب نیست. مشکل بالای حزب است. این را هم می شود تصمیم گرفت که توافق بکنیم. بشرطی که تصورمان از لیدر، قائد ایدئولوژیک، مرجع ایدئولوژیک، یا رهبری فکری نباشد، آن نقشی که نادر داشت. بشرطی که تصورمان از لیدر حزب، یک پست سیاسی باشد، رهبری سیاسی این حزب باشد، اختیاراتش معلوم است، و می تواند رهبر ایدئولوژیک یک عده ای باشد، و می تواند آموزگار و رهبر یک عده ای هم نباشد، یک عده هم با او اختلاف داشته باشند، اگر این تمایز را بفهمیم و بفهمیم که جای منصور حکمت قابل پرکردن نیست و نیاز حزب سیاسی را بفهمیم، آن وقت و نیاز بیرون از خودمان را، حزب خودمان را، برای اینکه احساس کند که رهبریش مطمئن است، به آن و رهبریش سواره، به اصطلاح کارش است، همه اینها، استدلال ما این بود که برویم پای هم می کشیم و به اصطلاح جمعی بشویم. خطی که بنظر من رفیق حمید ور داشت که الان نوارهایش در اینترنت قابل دسترسی است، یک آژیتاسیون صرف شخصی و اخلاقی و خصلتی علیه یک عده ای بخصوص، علیه من، وقتی خودش که قرار است یک عده ای استالینست بیایند و یک عده را تبعید کنند و یک عده دست از سیاست ببرند، و بایستند که من برسم، و یک بحث شخصی بشدت عقب مانده و یک آژیتاسیون بشدت بد که خود رفیق حمید هم بعدا به آن انتقاد داشت، انصافا و اینرا باید گفت اینجا، که انصافا به آن انتقاد داشت. در حالی که یک عده می آیند و می گویند حزب کمونیست کارگری رهبر می خواهد. آن سخنرانی را امروز در اینترنت گذاشتیم و فردا پخش کنیم. خود بورژوازی می تواند چاپ کند و بگوید شما لیدرتان راجع به کادرهائتان اینجوری می گوید. یک همچنین کاراکترهایی هستند. شما می خواهید رئیس آن کشور بشوید؟ من در پلنوم پا شدم گفتم ای رفقای عزیز من می خواهم رئیس جمهوری مملکت بشوم، هر کدام از این آدمها اینجا نشستند می توانند اینکاره بشوند. و شما نمی توانید حول آژیتاسیون، حول ناتوانی کادرها و رهبری این حزب یک انسجام بوجود بیاورید. وقتی ناتوانیم، چهارپایه را از زیر پای هم می کشیم و برای همدیگر به اصطلاح تره خورد نمی کنیم، بطوری می شود همچنین چیزی، آنوقت رئیس شورا ها بشوید، رئیس قوه فلان بشوید؟ ارتشی دستش بدهید برود یک جا را بگیرد. و یا یک دوره سختی را با مسئولیت به آنها کار بدهید. وقتی برخوردار نگاه می کنیم برخوردار سیاسی نیست. برخوردار کاملا فرقه‌های است. در چهار چوب فرقه می شود آن حرف را زد. آن حرفها بیرون، یک نقشی بازی می کند که خودتون یک جور دیگری هستید. وقتی خودتان را بگذارید متن جامعه، قبول نمی کنند راجع به خودتان، راجع به رفیق اتان، به رهبری حزبتان، به افق این حزب، به قابلیت وتوانایی که این حزب دارد اینطور قضاوت بکنید. بنظر من نقطه عظیمی بود برای رهبری حزب که بدام بحث لیدری افتاد و از این سر اگر یکی می گفت که اصلا نکنیم، یکی می گفت این طرح اصلا مناسب نیست، یک بحث بود و یک بحث از سر آژیتاسیون علیه این کس یا آن کس، فرق نمی کند. حتی اگر آژیتاسیون علیه حمید هم بود، که بود غلط بود. آژیتاسیون علیه من، غلط بود. آژیتاسیون علیه هر کس دیگر بود غلط بود. آژیتاسیون علیه ناتوانی کادرها و رهبری حزب بنظر من، این شلیک، اگر بعنوان یک فرقه به خودتان نگاه کنید و بعنوان یک حزب سیاسی به خودتان نگاه کنید، تیر را به مغز خودتان زدید. بنابراین من نمی فهمم اگر ما این قدر آدمهای پرت و پلائی هستیم چرا دور هم جمع شدیم و وقت همدیگر را تلف می کنیم. و این یک قطب بندی را در پلنوم بوجود آورد. یک بخش از رفقا بودند که موافق طرح لیدر بودند و یک بخش رفقا مخالف طرح لیدر بودند. و بعدا معلوم شد بخش رفقای که مخالف بحث لیدر بودند کاندید لیدرشان فکر می کردند رای نمی آورده منجمله خود رفیق حمید. می گوید که دیگر بعدش که ما وقتی ما به پلنوم ۱۷ برمی گردیم، حالا اینکه نمی شود بخاطر یک مشکل جناحی تاکتیکی یک اصل تئوریک بیاورید و یک آژیتاسیون سازمانی و یک طرح سازمانی را، به اصطلاح عوض کنید، و این کار غلطی است، بگذریم، و بالاخره وقتی پلنوم را نگاه می کنیم رفقای که بودند پلنوم به دو بلوک تقسیم شد. حول مسئله لیدر می خواهیم یا نمی خواهیم. آنهایی که به من رای می دادند یک دلیل مهم اش این بود که من رفتم آنجا گفتم می خواهم، همانجا هم بعدا به رفیق گفتم، بعدا هم در جلسه دال سین هم گفتم، به خود رفیق حمید گفتم، اگر خودش هم طرفدار این بحث می شد من شخصا علاقه نداشتم آن پست را پیشنهاد می کردم به رفیق حمید. قبلا هم به او گفته بودم. بهر حال بحث از این ها رفت و بحث شخصی شد بشدت. خصلت شخصی گرفت و رفت جایی که نباید برود. راهی که آنوقت مادر پیش گرفتیم این بود که من ارزیابیم این بود در پلنوم هم گفتم، که طرح لیدر،

رای می آورد. ارزیابی درست یا غلط بود اینجا مهم نیست. بخاطر اینکه من اینطور فکر می کردم، بر اساسی این طور فکر می کردم، قضاوت و عمل کردم. و گفتم علیرغم اینکه می دانم رای می آورد به رای نمی گذارم بخاطر اینکه رهامان را باید کج کنیم. و برای رفقای که اسم آورد آنجا، این رفقا را سعی کنیم قانع کنیم، فرصتی بدهیم. قانع کنیم و بضرع رای نبریم این ماجرا را. و وحدت حزب مهم تر از این حرف است الان. گفتم فرصتی بود از دست دادیم ولی وحدت حزب مهم تر است و بنظر من باید وحدت حزب را چسبید، و تصمیم گیری در این مورد را به بعد موکول کنیم. این نتیجه بحث لیدر شیپ در پلنوم ۱۶ بود که با یک بلوک بندی راجع به لیدر شیپ از آن پلنوم آمدیم بیرون. یک اتفاق دیگر که در پلنوم افتاد بحثی بود که من در باره به اصطلاح بعد از جمهوری اسلامی بحثی داشتم و هنوز هم بنظر من بحث مستدل و درستی است. بعد از جمهوری اسلامی چه اتفاقی می افتد. چه اتفاقاتی می تواند بیافتد. آلترناتیو های ما جلویمان چی اند. رهبری حزب کمونیست کارگری باید با چشم باز به این اتفاقات نگاه کند. سیاست های متناسب را در موردش پیش بگیرد. گفتم که جمهوری اسلامی سقوط می کند. بعد از جمهوری اسلامی، انواع بعد از جمهوری اسلامی، زیر این خط می زوم چون اولین مقاله اش هم در هفتگی چاپ شده است، فکر کنم یک هفته قبل از پلنوم ۱۶ است، که جمهوری اسلامی سقوط می کند. بعد از جمهوری اسلامی ما با چه پدیده هایی روبرو هستیم. چطور می توانیم حزب را به قدرت نزدیک کنیم. چطور حزب می تواند قدرت را بگیرد. این چهار چوب بحثی بود که آنوقت فکر می کردم که ما در استراتژی مان خلا است. هنوز هم همین فکر را می کنم. و فکر می کنم ناروشن هستیم. و فکر می کنم که فقط با انقلاب انقلاب گفتن انقلاب نمی شود. باید کار کرد. باید تاکتیک داشت. مثل همه به سنت مارکسیستها، به سنت منصور حکمت باید نگاه کرد. راه های جدید پیش گذاشت. یک بحثی آنجا در مورد نظام پیش کشیدم. من فکر کردم که اگر دولت موقتی تشکیل بشود ما باید برویم پشت ایده دولت موقتی که انتخاب آزادانه و آگاهانه حکومت آتی مردم ایران را تضمین می کند. ما حتی خودمان برویم در آن دولت. دولت موقتی که ارگان قیام و سرنگون کردن جمهوری اسلامی است. اینها را می گویم که فردا بیشتر رویش صحبت می کنم. از فروپاشی جمهوری اسلامی صحبت کردم به معنی اینکه مردم می اندازندش نه به معنی خودش می ریزد. اینکه مردم می اندازندش و نمونه ای که از فروپاشی مثال آوردم. به خاطر اینکه بحث روشن باشد، انقلاب فوریه روسیه را مثال آوردم، که همه به آن می گویند انقلاب. من آن پدیده را به آن گفتم فرو پاشی چون از نظر من انقلاب، انقلاب کارگری است. انقلابی که کارگری نباشد یک جور فروپاشی این دستگاه است. می گویم در یک شرایط های خاص که جمهوری اسلامی با این پدیده روبرو است. مردم می اندازندش منتهی آن انقلابی نیست که ما می خواهیم. سوال این است که در مقابل این ما چه تاکتیکی داریم کجا می رویم و چکار می کنیم. چطور حزب را نزدیک می کنیم به قدرت. این بحثی بود که من در پلنوم کردم. اینجا یک نکته بسیار مهمی است و آن هم اینکه وقتی به نوارهای پلنوم ۱۶ گوش بدهید، بنظر می رسید که آدمهایی که در نقد این بحث سخنرانی کردند اتفاقاً آدم هایی هستند که در این بلوک قرار دارند. کسانی که خیلی تند به آن برخورد کردند. عبدالله دارابی اولین کسی بود. رحمان حسین زاده، امان کفا، محمود قزوینی، همه رفقا یک نفر نبود که از این بحث دفاع کند. اتفاقاً کسی که یک درجه با مماشات برخورد کرد یک درجه ای به اصطلاح محتاط برخورد کرد اصغر بود، خود حمید بود. می خواهم بگویم که قطب بندی که در پلنوم حول این نظرات سیاسی من در پلنوم ۱۶ نبود. همه این رفقای که از دم ایرج فرزاد که مخالف بحث لیدری هم بود، اسد گلچینی که اصلاً مخالف بحث لیدری هم بود، همه رفقا در مخالفت من بنظر خودم به غلط، منتهی مهم نیست بنظر خودم به غلط، و پوینت (نکته) را نگرفتند. و نکته ای که من داشتم بحث می کردم نگرفتند. بنظر من پیچیدگی اوضاع ایران را متوجه نشدند. ولی بهر حال آنچه می گویم که حکم می توانیم بدهیم، آن چیزی که نگاه کنیم، پلنومی که درست شد، در پلنوم ۱۶ مطلقاً حول نظرات سیاسی من نبود. من در آن پلنوم تک ماندم. یک نفر، فکر کنم رفقای اینجا و آنجا از بحث من دفاع کردند، با احتیاط. ولی به عنوان یک سیستم، من تنها بودم. و هیچ بلوکی دور این درست نشد، و کسی که آمد گفت در پلنوم ۱۶ حول نظرات کوروش یک بلوک درست شد و بلوک سیاسی حول نظراتش درست شد، که از نظر آنها راست است، که من بعداً، فردا به مضمون راست و چپ می پردازم و نشان می دهم که کی راست است و کی چپ است، واقعیت را نمی گویند، اینطور نیست و این اتفاق نیفتاد. بلوک بندی حول مسئله لیدر بود. آنوقت این معنی دارد، حول اینکه ما لیدر می خواهیم معنی دارد. اگر نگاه کنید بعداً که جمع بندی می کنم این بحث را، خصوصیت این بلوکی که اینور شکل گرفته می گویم و بلوک بندی است. می گویم این مسیر را و چطور این بلوک قدم به قدم شکل می گیرد. محمل های نزدیک شدنشان بهم چی است، و طرف مقابل چطور شکل می گیرد. بهر حال از پلنوم ۱۶ می آیم بیرون با یک بلوک بندی، نه حول نظرات سیاسی من، بلکه حول مسئله لیدر می خواهیم یا نمی خواهیم. این بلوک بندی شکل می گیرد. بعدش ما هیئت دائم را داریم و رهبریت جمعی را داریم. مجاللاتی که در هیئت دائم شروع می شود، اولین بحث های هیئت دائم که نوارهایش روی اینترنت باشد، انتقاد را به من می کنند که چرا قبل از اینکه در بالای حزب پا بخورد بردید در جلسه دفتر سیاسی، نه چرا بردید به پلنوم ؟ با عرض معذرت. بردید به پلنوم و چرا اینکار را کردید، و نمی شود بحث ها را همین جور برد داد به کادر و غیره. من هم آن وقت قبول کردم گفتم شاید من

البته در هیئت دائم با هیئت دبیران آنوقت چی بود؟ هیئت دائم بود آن، هیئت اجرایی داشتیم، این بحث را کرده بودم. ولی منتهی شاید در دفتر سیاسی بیشتر بحث می شد، ولی بهر حال یک جنبه هم به حمید انتقاد کردم بخاطر اخلاقی کردن و شخصی کردن و بحث مربوط به لیدر شیپ، حمید قبول کرد. منتهی وقتی رفتیم هیئت دبیران را شروع کردیم، یک به اصطلاح زمینه ای شکل گرفت. آن زمینه این بود که از زاویه من اینطور نبود، از زاویه خیلی از رفقای که می گفتند لیدر می خواهیم این نبود که لیدر حزب قائد است و یا بهترین در کمیته مرکزی و یا بهترین در حزب است. لیدر حزب یک پست تشکیلاتی بوده، سیاسی تشکیلاتی بیرون است و درون تشکیلاتی نیست. و یک پستی است با وظایف سیاسی که به آن می گوئیم هر کی مناسب تر است. ممکن است از لحاظ تنوریک نقطه رجوع خیلی ها باشد یا نباشد، اصلا ربطی به بهترین ندارد منتها از طرف مقابل، لیدر، اشاره کردم، به عنوان بهترین عنوان می شد. بصورت قائد در نظر گرفته می شد. لیدر بعنوان کسی که جای منصور حکمت را می گیرد، پر میکرد. آن نقشی را بازی می کند، پر می کرد و می گرفت. من معتقد نبودم و بنظر ما این طرف معتقد نبود که لیدر همچین پدیده‌ای است. همچنین خاصیتی دارد و اصلا همچنین اعتباری را باید به آن داد. لیدر، لیدر سیاسی این حزب بود. مثل لیدر سیاسی احزاب دیگر. می آید ممکن است عوض شود. مادام العمر نیست. رفتنش اصلا فاجعه ایدئولوژیک نیست. کنار رفتنش مسئول شکست ایدئولوژیک این نیست. ممکن است بیاید، برود، عوض بشود، پلاتفرم سیاسی بیاورد و بعد از یک دوره یکی دیگر بیاید و غیره. خیلی روتین، خیلی روتین و واقعی. از نظر من این بود. منتهی وقتی که از آن طرف بعنوان به اصطلاح بهترین نشان داده شده بود و به فرصتی که ما داده بودیم، گفتیم فعلا اینرا به رای نگذارید. فرصتی که باقی مانده بود، مسابقه ای بود برای اینکه کی نشان بدهد کی بهتر است. مسابقه ای بود که اگر ارزیابی این بود که اگر کوروش با یک رای جلو و دو رای جلو تر است آدم خودش را به آن برساند، مسابقه در گرفت. مسابقه ای بود که اگر ارزیابی این بود که اگر کوروش با یک رای جلو و دو رای جلو تر است آدم خودش را به آن برساند. مسابقه در گرفت. مسابقه به عنوان آدم های حریف نمی گویم، منطق این است، شما وقتی در یک "ست آپی" قرار می گیرید، در یک وضعیتی قرار می گیرید که نشان بدهید کی بهتر است، خوب هر کاری بکنید مسابقه می شود. جنگ قدرت می شود. جنگ قدرت نه اینکه به عنوان آدم های قدرت طلب، بعنوان مسابقه، بعنوان رئیس. بعنوان اینکه قدرت این می شود که من می خواهم ثابت کنم، که من بهترم، من شایسته ترم. می دانم که ۶ ماه دیگر، می دانم که ۴ ماه دیگر بالاخره بحث لیدر دوباره می آید رو میز حزب، و می دانم تا آن وقت فرصت دارم خودم را ثابت کنم، و می دانم تا آن وقت فرصت دارم برای اینکه نه تنها خودم را ثابت کنم، ثابت تو خرابی. ثابت کن تو وارد نیستی، ثابت کنم تو بدر نمی خوری، ثابت کنم که تو سیستم ات غلط است. و این یک فضایی شدت "تنس" فضایی ملتهب، که همه بحث ها ضریب این می شد که به اصطلاح سرخ کردن همدیگر، بازاندن همدیگر، منفعت واقعی پیدا می کرد. من بحثم یک طرف نیست. اصلا بحثم یک طرف نیست. بحثم این است که یک "ست آپی" است. متن یک مسابقه است. متنی که آدم ها می خواهند ثابت کنند که بهترین اند. و این باعث می شود که حرفی اگر حمید می زد من و یا کسی دیگری در آن متن بگذارداش و من می زدم، در آن متن قضاوت بشود. همه چی ضریب عنصر مسابقه، عنصر جدال قدرت می شد. جدال قدرت را به این معنی دارم می گویم. و این واقعیتی بود که هیئت دائم را با مشکل روبرو کرد. با مشکل زیادی روبرو کرد. بحث هایی که آنجا در گرفت بحث منشور حقوق مردم بود که ادامه بحث پلنوم بود در واقع ما باید برویم، دولت موقت را می خواهیم، نمی خواهیم، اصلا خصلت پیروزی ما چی است و غیره که بعضی از رفقا نظرشان این بود که بحث هایی که من می کنم تئوری مرحله بندی انقلاب است، من مخالفم با این نظر و فکر می کنم این را از جایی از نظر من نمی شود در آورد. راجع به مرحله بندی انقلاب من مفصل در بحث که پیاداش می کنم در همین رابطه هم شده، می دهم در اختیار رفقا بخوانند. در مقابل بحث روسیه در مورد بحث منشویکی خود بلشویکی و برخورد نلین، حکمتی در مورد این بحث انقلاب دمکراتیک سوسیالیستی را آنجا مستدل کردم. یک جاهایش خود منصور حکمت دخالت کرده در بحث. و اینها را ما همه پیاده می کنیم و در اختیار قرار می دهیم. این بحث است که من فردا راجع اش بیشتر صحبت می کنم. منتهی بحث من این است که آنجا یک بحث آمد از این سر حدت پیدا کرد. بحثی که امروز نقطه رجوع حمید هم است. در جلسه ای که می خواهد بگذرد راجع اش حتما صحبت می کند. منتهی اینجا باز می خواستم یک نقطه ای را تذکر بدهم. بنظر من مهم است که متوجه بشویم. حتی در آن بحث بلوک بندی پیش نیامد. کسانی که در مخالفت بحث من صحبت کردند از جمله رحمان حسین زاده بود. من جمله رفقای دیگر بودند. باز در آن بحث هم من تنها ماندم. در آن بحث هم من تنها ماندم. یک برخورد این بود، که برخوردی که بعضی رفقا داشتند اصلا مسئله ای نداریم. چیزی استراتژیکی خالی نیست. هیچ چیزی نامعلوم نیست. اصلا احتیاجی به منشور نداریم. بحث من این بود که این خلا در سیاست ما هست. در استراتژیک ما هست. ما به بحث منشور احتیاج داریم و به بحث دولت موقت احتیاج داریم، برای اینکه این منشور را به اصطلاح پیاده کند. شما نمی توانید دولت را از آن خط بزیند می شوید اپوزیسیون. و این بحث ای بود که شد رفتیم و آمدم بالاخره منشور به آنجا رسید که با این بند که ما اینرا از هر دولتی می خواهیم. و این اصرار من که این بعد از سقوط رژیم جمهوری اسلامی که این مطالبه از جمهوری اسلامی نیست و شرط تحقق این

بند سقوط جمهوری اسلامی و سرنگونی جمهوری اسلامی است. این منشور را تصویب کردیم. منشور حقوق مردم که منتهی بنظر من از آنجایی که باروت اش گرفته شده بود. کس زیادی تحویل اش نگرفت. آن تاثیری را هم که در بیرون خودمان می خواستیم نگذاشت. منتهی بهر حال خود منشور تصویب شد. نقطه مهمی که می خواستم اینجا به لحاظ کرونولوژیک بگویم. حتی در این جلسه که نوارهایش هست، گوش می کنیم و قضاوت می کنیم. قطب بندی و جناح بندی حول من بوجود نمی آید. اگر بلوک بندی هست همان حول مسئله لیبر هست. مطلقا حول بحث های سیاسی من نه بلوکی هست و نه اتفاقا بحث زیادی از رفقا در موافقت با رفیق حمید حرف می زنند. و بحث دولت موقت را رد می کنند. بحث مجلس موسسان را رد می کنند. بحث رفراندوم را رد می کنند. رفیق حمید خودش نسبت به رفراندوم با دید مثبت تری نگاه می کرد. تامل رحمان حسین زاده. مجلس موسسان هم من از سر ناچاری گفتم اگر راه دیگری باشد خوب می رویم راه دیگر. باید یک راهی باشد که جامعه بشناسدش. نمی شود خودمان یک چیزی در بیاوریم. بهر حال این بحثی است که فردا بیشتر راجع به اش صحبت می کنم. اینرا بعنوان کرونولوژیک بدانیم. بحث داغ می شو، بحث در می گیر. اینجا من یک ایده را می آورم. بعد از اینکه این بحث ها در جلسه دفتر سیاسی با توجه به اینکه جلسه هیئت دائم آنوقت باتوجه به این که ضربدر این مسابقه می شود، مسابقه ای که گفتم قرار است کی بهتر است کی بدتر، ثابت بکنیم. این بحث ها را ببریم بیرون، ببریم بین کادر ها بحث کنیم. ایده سمینار مرکزی را که امروز یکی اش را داریم برگزار می کنیم را من می آورم. و می خواهم بگویم که این بحث ها را باید برد بیرون. این بحث ها را باید برد بیرون به اصطلاح در میان کادرها بحث کرد. اجازه بدهید کمیته مرکزی هم دخالت کند، باشد بهر حال بحث را از دور دفتر سیاسی باید برد بیرون. آنجا آنوقت با مخالفت همه روبرو می شویم. رفیق مینا احدی یک ادعا نامه علیه من می نویسد که باز دوباره رو سایت هست، می توانید به آن مراجعه کنید. که دفتر سیاسی بعنوان پرونده سازی ردش می کند. یک سابقه ای از من می سازد که ایشان استالینیست بوده در آن جلسه دفتر سیاسی که راجع اش صحبت کردیم. بعد آمده گفته که همراه سلطنت طلب ها خواسته جنبش نافرمانی مدنی را راه بیانندازد. بعد هم آمده گفته مجلس موسسان. و بعد هم باید آن تسویه حساب را کرد و غیره. نامه اش هست. دفتر سیاسی به آن برخورد می کند. و بعنوان پاپوش دوزی، این ارزیابی از نظرات من را که متاسفانه امروز بنظر می رسد که دیگر پاپوش دوزی نیست، یا مینا احدی حق داشته و یا عده دیگری به پاپوش دوزان ملحق شدند، اینرا محکوم می کند. رفیق مینا اینرا پس می گیرد. معذرت می خواهد که باز این هم موجود است اسنادش و نگاه می کنیم و معذرت می خواهد و باز اینهم موجود است اسنادش و نگاه می کنیم. اینجا باز دوباره یک نکته دیگر دارد راجع به جناح بندی بگویم. در این مباحثه رحمان حسین زاده اعلام می کند که کاندیدش برای لیدری حزب نه منم و نه حمید تقوایی بلکه، آذر ماجدی است. و می گوید از این به بعد از کاندیدآتوری آذر ماجدی برای لیدر حزب دفاع می کند. اهمیت نکته ای که من می خواهم بگویم این است که می خواهم نشان بدهم بلوک بندی ها چطور است. و این تصویر بلوکی را، که گویا بلوکی هست حول نظرات من، در جلسات دفتر سیاسی یا هیئت دائم، یا پلنوم ۱۶، چقدر از واقعیت دور است. و چقدر آدمهایی که این طرف بودند، ویا بهر حال همه بودند و یا بهر حال همه بودند، هر کسی مطابق آن چیزی که در هر مقطعی فکر می کرد درست است رای داد. و اتفاقا تنها چیزی که تا این مقطع وصلشان ی کند فقط ایده داشتن لیدر است نه چیز دیگر. به لحاظ سیاسی هر کسی یک جایی ایستاده است. همه قطعنامهها، همه تصویب ها، مصاحبه ها را نگاه کنید واقعا هیچ بلوکی در آن نمی بینید به غیر از اینکه هر کسی هر طور دوست داشته، رای داده است. و به کرات جاهای مختلف رای داده اند. منتهی بهر حال هیئت دائم به یک بن بست می رسد، فضایش آنچنان پلاریزه می شود، آن چنان همه چیز ضربدر مسابقه و جنگ قدرت می رسد که اصلا این مسابقه دیگر، من هیچ کس را متهم نمی کنم، ولی وقتی افتادیم در مسابقه دیگر مهم نیست شما طرفدار مسابقه هستید یا نیستید، بهر حال افتادید در آن قالب مسابقه. حتی اگر دارید از خودتان دفاع می کنید در مسابقه شرکت کردید. در نتیجه بحشم این نیست کسی را مقصر اعلام کنم رفقا. بحشم این است که سیستمی که حزب در آن درگیر می شود، مسابقه است. من هم در این مسابقه افتادم، حمید هم در این مسابقه افتاد. رفقای دیگر هم در این مسابقه افتادند. من اگر نکته ای دارم می دانستم که مسابقه است و داشتم تلاش می کردم که حزب را متوجماش بکنم. ناموفق، منتهی دیگر وقتی ناموفقیم، باز می گویم اینجور نیست که پیغمبرید، می افتید کنار. شما هم حتی وقتی از خودتان دفاع هم بکنید وارد مسابقه می شوید. این مرا به این نتیجه رساند که ما خلاصه باید مسابقه را تمام کنیم. و دو راه در مقابل ما هست، می رویم پلنوم ۱۷ یا طرح لیدرشپ رای می آورد و این مسابقه را تمام می کند، یک نفر کار لیدر را می کند. مهم نیست کی است. یک نفر را لیدر می کند. و یا اینکه، اگر طرح لیدر شپیی رای نمی آورد، دو سال، سه سال، یا چهار سال این طرح را می گذاریم کنار. این دو تا راهی بود که بنظر من جلوی ما قرار داشت. من فکرمی کردم حزب کمونیست کارگری لیدر می خواهد. بنابراین تلاش من این بود که پلنوم قانع بشود لیدر انتخاب کند. هر لیدری را انتخاب کرد، ولی لیدر انتخاب کند. و رفقای بودند که با هم صحبت می کردیم فکر می کردند نه ما باید این طرح لیدر شپیی را بگذاریم کنار برای چهار سال هم بگذاریم کنار. چون سم است. چون مسابقه راه می اندازد. چون جزو اش مسابقه است. من بحشم این بود که جزو اش می تواند مسابقه نباشد. اگر ما نتوانیم این مسئله را برای خودمان حل کنیم و لیدرشپ

حزب را بر مبنای سیاسی استوار کنیم، اتحاد حزب را هم نمی فهمیم و نمی توانیم بر مبنای سیاسی استوار کنیم. فردا همه چی را باید بگذاریم ۴ سال بعد. بنابراین رفتیم پلنوم ۱۷. و رفقای که در جریان هستند ما رای لیدر را دوباره به رای گذاشتیم. آوردیم مطرح کردیم، آمدیم از آن دفاع کردیم، رفقای در مخالفت صحبت کردند. رفیق آذر ماجدی در مخالفت صحبت کرد. رفیق حمید تقوایی در مخالفت صحبت کرد. و ما در موافقت صحبت کردیم. وسط بحث رفیق حمید تقوایی آمد گفت که عقب انداختن لیدر را بنفع خودش می دانسته فکر می کرده زمان بنفع اش است و رای بیشتر می آورد، در نتیجه فکر می کرده که حزب نباید لیدر داشته باشد. حالا می گوید باشد، لیدر داشته باشد. خودش را هم کاندید کرد، من رای آوردم. همانجا بهر حال من در پلنوم اعلام کردم که این نباید به یک جدل دائمی تبدیل شود و رفیق حمید را بدون تعارف بخاطر شهامتش ستودم و فکر کردم کار دلیرانه ای کرد. و تصمیم مهمی گرفت و آمد آنجا و آن حرف ها را زد و حزب را از یک خنسی نجات داد. اگر سالن پلنوم را یادتان باشد، رفقای که خیلی با هم تند و تیز شده بودند، خیلی باهم نزدیک شدند و فضای اتحادی بوجود آورد. و فضای اتحاد پلنوم ۱۷ را با این فضای اتحاد، پشت سر گذاشتیم. پلنوم ۱۷ یکی دو تا مسئله دیگر هم اتفاق افتاد که دوست داشتم اینجا به آن اشاره بکنم. حول پلنوم ۱۷، بحث اینکه نه، بالاخره بحث لیدری دارد می آید به پلنوم. بنظر من با یک برخورد غلطی، یکهو بحث این آمد که نباید به لیدری رای داد. و نباید به کوروش رای داد. بخاطر اینکه یک بحث هایی شده، شما خبر ندارید. بحث اینکه از سر شفافیت و علنیت، باید شفاف بود و علنی بود. باید اسناد دفتر سیاسی را بدهیم بیرون که کادر ها در تاریکی نمانند. کمیته مرکزی در تاریکی نماند. من لاقول بحثم ام این بود که این بحث اسناد دفتر سیاسی ربطی به شفافیت و علنیت ندارد. در این مورد جدل هایی خیلی تندی داشتیم با تعدادی از رفقا که آنها فکر می کردند این شفافیت و علنیت است. من می گفتم این شفافیت و علنیت نیست، این افشاگری است. شما فکر می کنید من خیلی یک کار خبطی کردم، یک نظرات بسیار اشتباهی دادم، می خواهید افشاگری بکنید. خوب این راهش نیست. من هم فکر می کنم شفافیت و علنیت باید داشت. من هم فکر می کنم نظرات سیاسی را نمی شود مخفی کرد. منتهی، راهش این نیست. نشریه تئوریک بدهیم. نشریه مباحثات درونی بدهیم. دو تا سر دبیر، فاتح شیخ و فرض کنید که مصطفی صابر را بگذارید. سوال کنید. بگویند شما آیا طرفدار انقلاب مرحله ای هستید؟ حمید تقوایی شما مخالف گرفتن قدرت هستید؟ بحث ما چی است؟ چی می گویند؟ می گویند اینرا گفتید، این نظراتان هست، نیست؟ خودمان مقاله بنویسیم. این می شود بحث سیاسی. ولی برویم اسناد یک ارگانی را پخش کنید، معنایش این است که هیچ کس در آن ارگان حرف نمی زند، چون فکر می کند که پرونده برایش درست می کنند. محرمیت آن ارگان را می برد زیر سوال. علنیت و شفافیت ربطی به علنی پخش کردن اسناد یک ارگان ندارد. این ناسالم است. و این لطمه می زند به اعتماد دفتر سیاسی و ارگان های بالای حزب. و این رو به پایین حزب تصویری از دفتر سیاسی و ارگان های حزب می دهد که ناتوانند از اینکه مسئله شان را حل کنند. دارند به توده ها ارجاع می دهند، قضاوت کنند. داریم می رویم پای یک به اصطلاح تسویه حساب. یک تسویه حساب نهایی، یک گسست. اینها سالم نیست. خوب نیست، نکنیم اینکار را. بهر حال رفیق شهلا دانشور آنجا یک قراری پیشنهاد کرد که این اسناد باید چاپ بشوند، در اختیار کادر ها قرار بگیرند. من آنوقت فقط اصلاحیه ای به قرار دادم و گفتم فقط این چیزی نیست، باید همه بحث ها چاپ شود. اگر قرار است کادرها به اسناد دفتر سیاسی دسترسی پیدا کنند، قضاوت ابژکتیوی راجع به بحث های هئیت دائم و دفتر سیاسی داشته باشند، باید به همماش داشته باشند. گفتن نصف حقیقت بزرگترین دروغ است و تصویر غلطی می دهد. در نتیجه همه اسناد را باید داد. رفیق حمید آنوقت رئیس جلسه بود. اصلا قرار را از دستود جلسه برد بیرون. گفت نمی خواهد برایش رای گیری بکند. بهر حال من طرفدار آن بودم. و بعد از آن بالا گرفتن تب اینکه اسناد را بدهید و اسناد را بدهید، که شد هویت یک جناحی، گویا اسناد ناگفته‌ای است، راز های مگویی است، که کوروش یک حرف های عجیبی زده است، روی این حرف ها یک بلوک بندی سیاسی درست شده است. برعکس رفقای دیگر، که مطلقا به این ربطی ندارند، خطر است، من درست یا غلط، ولی همه آن رفقای که به این نظر آویزان می کردند، علیه این نظرات حرف زدند، علیه من حرف زدند و موضع گرفتند و بحث کردند، حتی تندتر از رفقای که آنطرف بودند، این شد سرمایه ای که در حزب چرخید متاسفانه. و ما یک جایی رسیدیم که گفتم مثل مسئله ملی شده است. یک عده سرمایه ملی شان شده، سرمایه‌شان شده که اسرار مگویی است که باید این اسرار را داد بیرون. فکر می کردم غلط است. فکر می کردم این بضرر حزبیت است. هنوز هم این فکر را می کنم. فکر می کنم گنجی بوجود می آورد. فکر کنم ناتوانی رهبری حزب را می رساند. ولی از آنجایی که می شود جزو هویت یک عده ای، و کل داستان زندگی شان را می گذارند روی اینکه یک اسرار مگویی است، جایی کوروش حرف های عجیبی زده که شما خبر ندارید، این هم مثل استقلالی است که بفرما استقلال مال شما. حالا مستقل شدی؟ حالا برویم حرفمان را بزنیم ببینیم چی می گوئیم. این موضع من بود از یک جایی که بعدا اشاره می کنم. بعدا گفتم که کلیه اسناد باید برود. این به تصویب رسید و کمیسیونی برایش انتخاب شد. و این کمیسیون عبارت بود از رفیق آذر ماجدی و آذر مدرسی و شهلا دانشور و همه سور که قرار بود این اسناد را قابل دسترس بکنند برای کادر های حزب، که نکردند و بحث های دیگرش هم هست. بهر حال پلنوم ۱۷ این نکات هم آمد. رفیق حمید یک بحثی در پلنوم ۱۷، یک بحثی راجع به انقلاب کرد. این که حزب و انقلاب و غیره، که بعدا حزب و انقلاب کرد. من بنظرم

بحث عمومی آمد، همانجا گفتم. منتهی خودش گفت این ضربدر بحث لیدر شده، بگذارید اصلا برود کنار. منتهی سر نخ یک بحثی را آنجا باز کرد که بعدا، فردا بیشتر راجع اش صحبت می کنیم. برای من تجربه جدیدی بود، بخاطر اینکه کار با لیدر حزب بود. با کسانی بود که می دانستی بتو رای ندادند. یک عده ای که با طرح لیدر شیپ مخالفاند. رئیس هیئت دبیران، اصلا تا بیخ با طرح لیدر شیپ مخالف بوده است. آنجایی هم که رای داده بتو، رای نداده است. بهر حال می دانیم رای مخفی بوده ولی ما همدیگر را می شناسیم. رفقای خیلی قدیمی همدیگر هستیم. و تجربه ای بود، و بنظر من برای من بسیار آموزنده بود. همین پدیده ساختن حزب سیاسی که شما می توانید یک حزب سیاسی بسازید، با آدم هایی کار کنید که با شما فاصله دارند، سر یک چیز هایی با هم توافق دارید، سر یک چیز هایی با هم اختلاف دارید، بتوانید تا آنجایی که می توانید اتحادی را حفظ کنید و اتحادی را نگه دارید. در این دوره ما با مباحث مختلفی روبرو شدیم که رفقای که به یادشان باشد، من می توانم همینجا به آنها اشاره کنم، آنجا من سه تا نامه دبیر نوشتم. آنوقت که همه را از طریق اینترنت قابل دسترسی می کنم، برایتان که هر کدامش به یکی از این دوره ها بر می گردد، و آنوقت با چه مسائلی روبرو هستیم، الویت هایی که آنوقت به اصطلاح می گذاریم، برای چیزی که بعنوان نامه دبیر یک می گذاریم، در یک مقاله ای به اسم گل همینجا است همینجا برقص، نوشتم، برای خطاب به کمیته مرکزی و مشاورین. که راجع به مسائل مختلفی رویش صحبت شده، راجع به باز تولید خارج کشور، راجع به تلویزیون، اینکه چقدر ما رادیو تلویزیون داشتیم، اینکه هزینه تلویزیون چقدر است، اینکه چقدر پول می خواهیم برویم پایش، و اینکه بحث های مختلف ۱۸ تیر، اشاره ای به آن کردیم که بعدا راجع اش صحبت می کنم، راجع به کارهایی که در کردستان می خواهیم بکنیم، یک مجموعه ای از کارهای مثبتی که جلوی روی ما هست باید انجام بدهیم، صحبت کردم، و منجمله طرح تلویزیون، آنجا برای اولین بار می آید که حزب کمونیست کارگری ایران می خواهد تلویزیون بگذارد. تلویزیون انترناسیونال بگذارد. روزی یک ساعت شروع کنیم که رادیوی ۲۴ ساعته، که بعدا اینرا به اصطلاح تغییراش دادیم. بهر حال آنجا بحث تلویزیون می آید، ایده تلویزیون می آید. یک بحث هایی که گره گاه می شود. خواستم به یک گره گاههایی اشاره کنم که باز این صف بندی های بالای حزب را برایتان ملموس تر بکنم. بحث مجاهدین می آید وسط. مجاهدین در عراق گیر کردند، رفقا یادشان است. ما شروع کردیم از قبل از اینکه جنگ عراق شروع شود، اینکه گفتیم که بیایید بیرون از آنجا، و سعی کردیم کمکشان کنیم. سعی کردیم آنقدر که می شود حرف زد حرف بزنیم، و خودمان را بعنوان مسئول این جنبش، مسئول کسانی که به خطر می افتند، حزب را بگذاریم جلو. مثل سنت همیشگی مان و دخالت بکنیم. بعد که مجاهدین به اصطلاح تسلیم آمریکا شدند یک بحثی آمد در هیئت دائم آنوقت، که ببخشید آمد بالای حزب، که مجاهدین قلاده آمریکا را بگردن گرفتند و شدند نوکر آمریکا و افتادند رو زمین، باید به آنها لگد بزنیم و دفنشان کنیم و غیره و غیره. که تسویه حساب کنیم با مجاهدین و باید بعنوان نوکر آمریکا و قلاده بگردن آمریکا معرفی اشان کنیم، و غیره، که بحثی بود که رفیق آذر ماجدی پیشنهاد کرده بود که با مخالفت ما روبرو شد که حداقل با مخالفت من که یادم است. با مخالفت رفیق حمید تقوایی روبرو شد، که اصلا درست نیست، اپوزیسیون ایران، اپوزیسیونی که در موقعیت بدبختی قرار گرفته و در جنگی تسلیم شده و ما بعنوان نوکر سوارش بشویم و لگد بزنیم، و اصلا بعنوان اجتماعی غلط است. بعد هم اصلا معلوم نیست چرا نوکر آمریکا است، تسلیم شده است. خوب جنگ نمی توانسته بکند، تسلیم شده، و این نوشته هایش است. همه رفقا می توانند نوشته هایش را بخوانند. این گره گاه بحث مجاهدین بود که آنوقت هم قطب بندی حول این نشد. هر کسی یک طرف ایستاد و لاقط آنطور که یادم می آید، من و حمید هم نظر بودیم سر این زمینه و ایستادیم یک طرف در مقابل مجاهدین و رفیق آذر و یک تعداد دیگر یک طرف دیگر ایستادند، و گفتیم اینها اسنادش است. یک بحث دیگر راجع به ۱۸ تیر بود. رفقا بحث ۱۸ تیر بحثی بود که من شروع کردم. در هیئت دبیران شروع کردم. بعد هم مقاله اش را نوشتم که جمهوری اسلامی را چگونه باید انداخت. این بحث را آوردم که ما باید شعار آزادی برابری را بگیریم. و بعنوان شعار محوری در مقابل فراندوم علم کنیم. باید برویم در ۱۸ تیر و با این شعار و با این پرچم برویم. و پرچم فراندوم و غیره را از دست جمهوری اسلامی در بیاوریم. این مقاله اش در هفتگی است. رفقا می توانند به آن مراجعه کنند. باز هم من سعی می کنم آنرا برای رفقا قابل دسترس بکنم. این تاکتیک، باز هم وقتی رویش نگاه می کنی، قطب بندی که در بالای حزب شکل گرفت متفاوت بود. از یک طرف من، رفیق حمید، رفیق اصغر، موافق بودیم با این که این جهت را باید رفت و رفتیم عملی اش کردیم، بحث ۱۸ تیر بود. اینکه باید برویم. راستش مبتکرش هم از یک طرف حمید بود که برویم لس آنجلس. پیشنهاد کرد برویم در تلویزیون بشینیم و حرف بزنیم و رفتیم اینکار را کردیم، آنجوری ظاهر شدیم. تلاش کردیم و خیلی فعال ظاهر شدیم. و محورش، و آنچه چیزی که ابتکارش، بنظر من از دست راست در آورد، شعار آزادی و برابری که به اصطلاح گفتم، که لاقط من نوشتم جهتش را، و فقایی دیگر از آن دفاع کردند، و خیلی خوب شد. منتهی آنجا یک اختلاف نظری پیش آمد. رفیق آذر ایراد داشت به این شعار. و می گفت جنبه سوسیالیستی اش کم شده است. باید زنده باد سوسیالیسم بگیریم. یک عده رفقا، منجمله آذر و رحمان حسین زاده. رحمان حسین زاده هم آنطرف بود و ایراد داشت به این سیاست. یک سری ایراد داشت که نباید برویم در تظاهرات ها شرکت کنیم. یا این شعار کافی، درست نیست. قطب بندی که در بالای حزب شکل گرفت، مطلقا قطب بندی که می بینید، نبود. هنوز هم

قطب بندی که داریم تا اینجا، که لیبر می خواهیم، و کسانی که لیبر نمی خواهیم و نمی خواستند، اگر قطب بندی هست، راستش قطب بندی به این معنی نیست. در این جدلها، در بحث مجاهدیجهدین، در بحث ۱۸ تیر، هر کسی یک طرف می ایستد. رحمان را می بینید کنار آذر، من را می بینید کنار حمید. این یکی از حساس ترین مراحل تاریخ این حزب بوده، بنظر من، اگر از من می پرسید. ۱۸ تیر را چطوری سازمان دادیم؟ چه کار کردیم و کجا ایستادیم در صحنه سیاست بیرون؟ یکی از مهم ترین مقاطع حیات سیاسی کمونیست کارگری است که یک جور دیگر صف آرایی در بالای حزب می بینید. و اصلا این بلوک بندی که راجع اش صحبت می شد را، نمی بیند. بنظر من اینجا یک بحثی وسط می آید که بحث شورا است. بنظرم اسنادش هست می توانند مراجعه کنند، بخوانند. من باز هم فردا شب مفصل صحبت می کنم. بنظر من بحث شورا "پنیکی" است که رهبری حزب وقتی می بیند حزب کمونیست کارگری عروج می کند، به واسطه رهبری، یکپو می گوید ما داریم جلو میرویم، شورایمان کو؟ و شعار زنده باد شورا ها می آید وسط، و یک حزب متحدی که داشت مثل توپ صدا می کرد و می رفت جلو، یکپو بالای حزب را دچار یک ترمز می کند. هرکس از یک طرف میگیرد. الان من بعنوان مضمون بحث ها نمی خواهم اینجا کامل اظهار نظر بکنم. منتهی اینجا یک واقعیتی شکل می گیرد، یک بلوک بندی داریم. آنهایی که آن دوره می گفتند لیبر نمی خواهیم بخش اکثریتشان می آیند پشت اینکه شعار زنده باد شورا ها. رفیق پیشنهاد کرده، غلط است، لطمه می زند به ما. و رفیق حمید هم می گوید همه شما دارید یک طوری می زنید زیر شعار شورا، و راجع به این صحبت بکنیم. اینها را به اصطلاح مطرح میکنند. این قطب بندی شکل می گیرد. این بلوک بندی شکل می گیرد. بلوک بندی حول مسئله شورا. نقشی که شورا دارد. و جایی که شورا در پروسه کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست کارگری می تواند بگیرد. این زنده باد شورا درست است یا نیست. در نتیجه اگر کسی بلوک بندی را می خواهد ببیند، بلوک بندی، یک حول مسئله لیبر است، دو حول مسئله شورا است که دارد شکل می گیرد. حول بحث شورا یک بحث دیگر می آید بیرون. بحث حزب و قدرت سیاسی می آید بیرون. اینجا هم، دوباره بلوک بندی شکل می گیرد. می خواهم بگویم بلوک بندی هست، که هست و نه حول دولت موقت است، و نه حول بحث نافرمانی مدنی است. چون همه آنهایی که این ور ایستادند در مقابل آن بحث ها، بحث کردند. اسنادش هست. می توانید گوش کنید. و چیزی که اسناد را به هم نزدیک میکند یک موضوع دیگر است. موضوعی که بحث روی حزب و قدرت سیاسی است. مواضع بحث، راجع به شورا است. بحث لیبر است. بحث لیبر را بردند این جناح. بحث لیبر را، حزب کمونیست کارگری را متقاعد کردند، که بنظر من این جناح کمونیست کارگری امروز لیبر دارد. و بحث های دیگرش هم همبجوری است، شاهدش هستیم. این بلوک بندی را هم در این فاصله داریم. با این وضعیت می رویم به پلنوم ۱۸. پلنوم ۱۸ ارزیابی مثبتی از موقعیت حزب می شود. آنجا حتی به رفیق می گویند که شما خودتان را کاندید لیدری میکنی؟ می گوید نه، چون کارهایی که کوروش می کند، من هم می کنم. واگر اختلافی داشتیم می گویم به کاری دیگری که من بکنم و نمی کند، خوب لابد خودم را کاندید می کنم، و کاندید نمی شود. مجموعا فضای سالم اتحاد در حزب بود. بنظرم اینجا یک اتفاقی می افتد. بحث انتخابات که عده ای به دفتر سیاسی انتخاب نمی شوند. و این یک ساینی (نشانه ای) را دارد. دارد میگوید که اتفاقا سر بحث شورا، سر بحث حزب و قدرت سیاسی، حزبی که هنوز باز نشده، بحثی که هنوز سرانجام نرسیده، دارد یک بخشی از تشکیلات، یک سری دیگر را می اندازد بیرون. کسانی که مخالف هستند، از دفتر سیاسی دارد می اندازد بیرون. پدیده مضری است. من راجع اش صحبت می کنم. نامه دبیر شماره ۲ که این هم رو سایت خواهد آمد، به اسم پیچ پلنوم ۱۸، که مفصل است. فکر می کنم یک متن ۷ و ۸ ده صفحه ای است که در ارزیابی این ماجرا. چرا غلط است. چرا نبایستی اینکار را بکنیم. راه بیرون آمدن از این وضعیت چیست. چطور می شود دوباره حزب را دوباره بهم دوباره نزدیک کرد. اینها را ما در آن بحث، لاقط مطرح می کنیم. راجع اش صحبت می کنیم. در خود پلنوم نوارهایش هست، لازم نیست من خودم صحبت بکنم. نوارهایش هست، رفقا می توانند برخورد های مختلفی را که از جوانب مختلفی شده ببینند. یاد می آید من صحبت کردم. رفیق حمید صحبت کرد. رفیق اصغر صحبت کرد. گمان می کنم رفیق شهلا صحبت کرد. و رفقا دیگر هم صحبت کردند. رفیق علی جوادی صحبت کرد. و رفقای دیگری که بهر حال اسنادش هست. من می توانم حرف خودم باشم. بهر حال تلاش کردیم که حزب را از این تصمیم، از این به اصطلاح رای و به اصطلاح غلط و از این پیام غلط از این قدم غلط بیاریم بیرون. و سعی بکنیم حزبمان را بگذاریم در مسیری که باید کار کند. باید تاکید کنیم روی میانی که بطور واقعی حزب می تواند کار بکند. اینهم باز هست که به آن می توانید مراجعه کنید. قدم بعدی می رسیم به کنگره چهارم. رفقا کنگره چهارم، وقتی بحث تدارک کنگره چهارم رو می شود. صحبت در جلسه دفتر سیاسی پیش می آید که هدف از کنگره چهارم چی است. باید در این کنگره چکار کرد. اسنادش چی باشد، قطعنامه هایش چی باشد. سناریویش چی باشد و غیره. لاقط هم در جلسه ای که در باره کنگره صحبت کردیم و هم فکر کنم ۳ یا ۴ جلسه دفتر سیاسی که راجع به کنگره صحبت شد من در همه این جلسات به صراحت، نوارهایش هم است می توانید گوش بدهید، به صراحت و بدون هیچ گونه شائبه ای بدون هیچ گونه تعارضی گفتم که ما در این کنگره چهار که داریم می رویم، برای من کنگره چهار تسویه حساب هیچ نظری با هیچ نظری نیست. این کنگره پیروزی هیچ خطی بر خطی نیست. این کنگره، کنگره اتحاد بالای حزب، آن چیزی که بعنوان ما اتحاد دارد را باید نشان دهد. کنگره ای باشد، کنگره رهبری حزب کمونیست



کارگری. نشان دهد که می تواند بعد از منصور حکمت روی پایش بایستد. می تواند علیرغم هر جور اختلافی وحدت حزب اش را نگه دارد. کنگره اعلام قدرت حزب کمونیست کارگری است بعد از منصور حکمت رو به بیرون. بدین معنی کنگره چهارم حزب کمونیست کارگری باید یک اتفاق سیاسی باشد، و به همین شکل باید رفت. در نتیجه من هیچ قطعنامه ای ندارم. هیچ فراری ندارم که بخواهم هیچ بحثی بازی را که امروز بالای حزب وجود دارد سرانجام برسانم، و یا تسویه حساب بکنم. و یا ببرم و یا قرار باشد چیزی را تبدیل کنم به پیروزی آن. می خواهم این پیروزی رهبری حزب کمونیست کارگری و پیروزی خود آن باشد. این خط من بوده در جلسات مکرر دفتر سیاسی. تا به اینجا که صحبت کردیم رفیق حمید خیلی تند از این بحث استقبال کرد. و حتی آنقدر جلو رفت که هیچ مطلقا هیچ اختلافی را نباید بگوییم که هم از جانب من و هم از جانب رفقای دیگر آنقدر هم نباید شورش کرد ولی کلا سیاست عمومی ما هیچ کس نباید برود آنجا اختلافات را بحث کرد. هیچ کس نگفت باید رفت آنجا، نوارهایش هست همین، که باید رفت یک نظری را بر یک نظری پیروز کرد. این خط ما نبود خط من نبود، خط دفتر سیاسی نبود. خط همه آنهایی که آنجا اعلام کردند نبود. و این مبنایی بود برای تدارک کنگره. در نتیجه در مورد قطعنامه ها صحبت کردیم. آن ۴ قطعنامه ای که به اصطلاح در دفتر سیاسی راجع اش توافق شده بود را باز می گویم. اینها نوارهایش موجود است. پیشنهاد کردیم چون اینها قطعنامه های مهمی اند و به اضافه اینکه دفتر سیاسی می تواند راجع اش، علیرغم همه اختلافات ولی رویش توافق کند، ولی اینها را مبنا بگذاریم. چیزی دیگری نیاوریم بیخودی. یادمان باشد که اتفاق کنگره سومی که بین من و رفیق حمید در گرفته بود و نتایجش را بیاد همدیگر آوردیم. و گفتیم چیزی را نیاوریم کنگره. اینها فیلم نیست. اینها واقعیت حزب است. این سناریوها، از پیش نقش بازی کردن نیست. واقعیت این حزب است. واقعیت قدرتمند این حزب است. همین واقعیت را جلوی جامعه بگذاریم. جلوی حزب و جلوی جامعه بگذاریم. باید رفت و این ماجراجویی را نکرد و با این تصویر باید رفت جلو. این تصویر ما بود از کنگره و رفتیم بسمت کنگره. بتدریج که به کنگره نزدیک شدیم. من شخصا متوجه شدم که آن چنان باز فضا پر تنش شده، گویا داریم می رویم بسمت یک کنگره که یک تسویه حسابی بشود. قرار است کنگره، کنگره انقلاب بشود. قرار است رهبری که انتخاب می کند همین نباشد و رهبری انقلاب باشد. قرار است کسانی را که طرفدار انقلاباند بقدرت برساند. و کسانی که مخالف انقلابند و کسانی که مخالف انقلاب بودند، همان طیف بندی بود که گفتیم به پلنوم ۱۶ و جلسات دفتر سیاسی منتسب می شد، که بکلی عاری از حقیقت. و این فضا را بوجود آورده و من فکر می کردم که با این فضا برویم دیگر یک کنگره نخواهیم داشت، می پاشد. دفاعی که امروز اینطور در تشکیلات افتاده در کنگره هم خواهد افتاد. و کنگره بجای اینکه کنگره یک حزب باشد، کنگره دو حزب می شود. باز هم، یک بار دیگر فکر کردم این جنگ قدرت دوباره شروع شده، متاسفانه شروع شده، بخاطر اینکه، اصلا نه بخاطر بد طینتی آدم ها، نه بخاطر بد اخلاقی و قدرت طلبی اشان، بخاطر اینکه خود این متنی که باز در آن قرار گرفتیم، یک بار دیگر کنگره مسابقه را دوباره شروع کرده است، متاسفانه از زاویه یک عده از رفقا، مسابقه ای را برای بردن شروع کرده است. من فکر کردم باید این مسابقه را تمام کرد. مسابقه سم است برای حزب. مسابقه را باید تمام کرد ولی منتهی به قیمت از دست دادن لیبر حزب. در نتیجه سیاستی که فکر کردم باید در پیش گرفت، فکر کردم که خودم را کاندید لیبری حزب نمی کنم و حمید تقوایی را کاندید لیبری حزب کردم. با این امید که مسابقه تمام بشود. با این امید که کنگره ای داشته باشیم که کنگره کل حزب باشد. با این امید کنگره ای داشته باشیم که کنگره، کنگره ای باشد که در آن قرار نیست که کسی چیزی را علیه کسی تصویب برساند. در این مورد جلسه دفتر سیاسی قبل از کنگره مفصل توضیح دادم. مفصل توضیح دادم که نوارهایش هست حتما می توانید بروید گوش بدهید. مفصل توضیح دادم، هشدار دادیم که مرتب بحث چپ و راست می کنند. رفقا این خطر ناک است. واقعی نیست. خطرناک است. چپ و راستی وجود ندارد، نیست. اگر به نظرات من منتسب می کنید. این آدم ها، این لباس تنشانی نمی رود. چون فاکت واقعی امروز اسناد، نشان می دهد. که این آدم ها علیه آن نظرات حرف زدند. تندتر از شما علیه آن نظرات حرف زدند. در نتیجه شما یک لباسی را تنشانی می کنید که تنشانی نمی رود. وقتی لباس به آنها چفت نمی شود، من دوست داشته باشم، شما دوست داشته باشی، هر چی باشد نباشد، مستقل از میل ما و اراده ما، وقتی برچسب شان می زنی که بهشان نمی چسبد، عادی ترین برچسب جامعه را می چسبانند رویشان. بهشان می گویند کرد، این کار را نکنید. این بحث من بوده در جلسه دفتر سیاسی. نواراش موجود است می توانید به آن مراجعه کنید. این بلوک بندی قلابی است، نکنید اینکار را. در مورد سخنرانان توافق کردیم که هر بحثی که فکر می کردیم، بیشترین رهبری کادر با کنگره حرف بزنند. رو به جامعه حرف بزنند. هر چه تعداد بیشتری را رو به جامعه بگذاریم، بیشتر نفع می کنیم و بر این اساس کمیسیون هایی، قرار شد دو نفر سخنران داشته باشند. و بر این اساس کمیسیون ها، قرار شد کسانی اسناد را بنویسند، با این حساب، که خوب کسان دیگر هم حرف می زنند، قرار شد اداره جلسه دوره ای باشد. باز هم عینا هرچه تعدد بیشتری از رهبری، این کادرهای این حزب، در مقابل جامعه، اگر از تلویزیون مستقیم پخش می شود، اگر مستقیما داریم راجع به مردم ایران صحبت می کنیم، مهم است که کی جزو هویت رئیسه است. و راجع به اینها توافق شد. توافق شد که اسناد دیگری نیاوریم لاقط، که جنگی را شروع نکنیم. متاسفانه خودتان در کنگره شاهد بودید که همه این توافقات دونه به دونه رفت کنار. حق داشتید رفقا بگذارند

کنار. کسی را نمی شد موظف کرد که این کار را نکند. قرار نیست، شما نمی توانید فراری بدهید که حتما تعداد سخنرانان این باشد. می گوید من در آن جلسه بودم حالا بنظم عوض شده و استدلال می کنم. منتهی واقعیتی که اتفاق می افتد، بنظر من هر کسی ابژکتیو کنگره را نگاه کرد، کنگره، کنگره پیروزی حزب بود. و کنگره پیروزی رهبری حزب بود. و کنگره ای بود که اتحاد حزب را نگه داشت. و بنظم بر متنش، کنگره کسان دیگری هم بود که سعی کرد نه یک خط را بر خط دیگر پیروز کنند. سعی کردند که شلوغ اش کنند. و اصلا پایبند نبودند به آن روحی که ما فکر می کردیم. من فکر می کردم و تعداد زیادی از رفقا فکر می کردند که بر آن حاکم باشد و کنگره باید جلو برود. بنظر من مشکل کردند کار ما. و بعد از کنگره وقتی از کنگره بیرون آمدیم دیگر این ماحصل، دیگر یک جانبه شده بود. و رفقا مطلقا از دست داده بودند. فکر می کردند موضعی را به ما انداختند، ما فریب خوردیم، بردند و کلاه سرمان رفته است. و به بعنوان پیروزمند از کنگره بیرون آمدند و با بقیه بعنوان شکست خوردگان و اسرای جنگی رفتار می کردند. من خودم را کاندید رئیس دفتر سیاسی نکردم. منتهی اگر فضای کنگره یادشان باشد، می بینید که بعد از کنگره پیروزی که قرار بود پیروزی همه بشود، پیروزی یک خطی اعلام شد. رفقا بنظم به غلط. به غلط و اگر قرار بود همه آنچور رفتار می کردند، اگر قرار بود هر دو طرف آنچوری رفتار می کردند، بنظم آن کنگره را نمی داشتیم و اینکه کنگره به آن شکل در آمد، بخش زیادیش دلیل این بود که طرف، به آن چیز هایی که فکر می کرد باید بکند و اینکه کنگره اهمیتش چی است، پایبند ماند، و اینکار را نکرد. بهر حال ما بعد از کنگره، پلنوم ۱۹ را داریم که در پلنوم ۱۹ من گفتم پست دفتر سیاسی را قبول نمی کنم. اینجا دیگر بلوک، واقعا همان بلوک را هم شکست. رفیق فاتح، رفیق رحمان، هر دو تا، خودشان را کاندید کردند و هر دو تا و رفیق آذر و در نتیجه رفیق آذر رای آورد. این واقعی بود. این نشان داد که این جمع چقدر سیاسی است و این بلوک اصلا برایش مسئله نیست و چقدر با روی باز آمد، می خواهد این حزب را، از این وضع نجات بدهد. من شخصا گفتم کاندید نمی شوم، می خواهم بحث های سیاسی ام را بکنم. می خواهم بحث بکنم. می خواهم در شرایط سالمی اختلاف نظرات سیاسی را بحث کنیم. اختلاف سیاسی را ببریم. حتی بحث زلزله را وقتی مطرح کردیم، امروز می بینید در سایت، عکس العمل هایی که گرفت و حقیقتی که کاملا جناحی شده بود. مهم نبود که من درست می گویم و یا من مورد حمله بدی قرار گرفتم، و مورد انتقاد ناحقی قرار گرفتم که از جانب سردبیر جوانان کمونیست از من دفاعی نشد. حقیقت ضریب منفعت جناحی شد. و بحثی در گرفت سر اینکه نشریات ما باید چه جوری باشد. متوجه شدید که اگر بحث هم بکنید، این قدر بی اعتماد بنفس است که تحمل یک ساز مخالف وجود ندارد. تصویری است از یک فرقه. تصویری اصلا از یک حزب سیاسی نیست، و اعتراض می شود. این ها اخلاقی نیست، سیاسی نیست و ایدئولوژیک هم نیست. یک سنت است. جایی می رسم که من گفتم که اصلا مجال بدهیم کار کنم خوب. کار کنم و اصلا هیچی هم ننویسم. و تلاش کردیم. و من انصافا تلاش کردم که رفیق حمید لیدر موفقی برای این حزب باشد. انصافا سعی کردم و دوست داشتم برایش، و هنوز هم دوست دارم برایش. منتهی از آن متنی که از کنگره بیرون آمده بودیم، دیگر پیروزی یک جناح بود. اعمال خطای یک جناح بود که تلویزیون عوض شد. حتی پیشنهاد می کردید یک تلویزیون، یک تلویزیونی که من فکر می کردم، آن طرحی که من دارم پیاده می کنم به خانه خرابی مالی حزب منجر می شود. اسنادش هست. نوارهایش هست. می توانید بروید نشان بدهید. که همه اینها ضریب منفعت، که از کنگره دو تا جناح آمدیم بیرون، که ظاهرا یک جناحی طرفدار انقلاب است و یک جناحی مخالف انقلاب است و آن جناحی که طرفدار انقلاب است خودش را جای حزب گذاشته و محق می داند خودش را، که هر کاری بکند. و به لحاظ اخلاقی، به لحاظ سیاسی، به لحاظ تناسب قوا و حزب دارد می رود به یک سمتی که از آن ایده به عنوان یک حزب سیاسی، داریم دور می شویم، و داریم تبدیل می شویم به یک فرقه ایدئولوژیک که باید مثل هم فکر کنیم و همه مان مثل هم باشیم. هر جور بحثی غیر قابل تحمل است و وحدت تئوریک باید داشته باشیم. وحدت نظر بعنوان وحدت ایدئولوژیک باید داشته باشیم. این بحث ها فضایی بشدت فشرده و فضایی بشدت بدی را بوجود آورد. در جلسه ای که انعکاسش را در دفتر سیاسی بعد از کنگره نشان داد، که به آن می پردازم. رفقا اگر اجازه بدهید، خیلی من حرف زدم. یک نیم ساعتی من وقت بیشتر ندارم، ۵ دقیقه استراحت بدهیم. من هم یک آبی بخورم بعدا بحث را ادامه می دهیم. با اجازه اتان اگر بیدارید، ۵ دقیقه استراحت می دهیم.

فاتح شیخ: توجه کنید. دوره قبل مرتب من می نوشتم تکست ننویسید رفقا. این یک جلسه رسمی است. اداره کننده دارد. مثل هر جلسه دیگر، لطفا مقرراتش را باید رعایت کنید. لطفا، بحث و انتقاد از طریق تکست نوشتن در جلسه پالتاکی درست نیست. کلا، و این تنها مربوط به این جلسه نیست. ما سمینار های دیگر در هفته آینده داریم. در آن سمینارها هم، من از شما خواهش می کنم تکست ننویسید، چون تکست نوشتن بحث را از جدیت می اندازد. بعد هم بحث را، با در خواست کردن، انتقاد کردن از طریق تکست نوشتن، مختل می کند. جلسه را عینا فکر می کنید یک جلسه حضوری باشد. شما اینچوری نکته بیاننازید، چطوری می شود. در نتیجه خواهش می کنم، جدا خواهش می کنم تکست ننویسید، و اگر کسی از این

جور تکست‌ها بنویسد، ما ناچاریم رد (قرمز) کنیم. تنها هم مربوط به این جلسه هم نیست. جلسه حمید تقوایی هم با هم توافق کردیم، یعنی صحبت کردیم، یعنی ایشان، حتی از من خواست که بنویسم، ولی من ترجیح دادم اینجا شفاهی توضیح بدهم، حضوری. این جز مقررات این سمینار هاست. لطفا تکست ننویسید. خیلی ممنونم. در ضمن برای سمینار فردا شب و سمینار های آتی، لطفا با اسم واقعی خودتان بیایید چون برای ما مشکل است که تشخیص بدهیم. اگر شما با اسم دیگری بیایید مشکل است که ما تشخیص بدهیم که جزو کادر های حزب هستید یا نیستید. بهر حال این مقررات ما است. یکی از رفقا نوشته بود که این درست نیست که رفیق کوروش صحبت می کند و اجازه صحبت نمی دهد. محض اطلاع رفقا، در مورد رفیق حمید هم همین طور خواهد بود. من با بقیه رفقا هم صحبت می کنم. این جزو اختیارات رفیق سمینار گذارنده است که شکل سمینارش را تعیین بکند. در این مورد بخصوص، در این دوره بخصوص، من فکر می کنم اگر کسی دوست دارد سوالی بکند، راه های دیگری است، و بهر حال، راه برای سمینارهای دیگر هم، باز است. این سمینارهای دوره معینی است. پس، اجازه بدهید آنجوری که مسئول سمینار با رفیق سمینار دهنده کار می کند، اینجوری جلو برود. خیلی متشکرم. رفیق کوروش بفرمایید لطفا.

کوروش مدرسی: خیلی متشکرم رفقا. می دانم که خیلی خسته شدید. بحثمان دارد به درازا می کشد. منتهی من، همانطور که اول بحث گفتم، مجبورم این کرونولوژی را بگویم. وضعیت اسنادی که آمده بیرون، شایعاتی که بوده، تصویری که از بالای حزب داده شده، واقعیتی که در بالای حزب گذشته، همه اگر، یک درجه‌ای آشناتر باشیم، با این بحث ها کمک می کند که با تاریخ آشناتر بشویم. کمک می کند که جلسات مختلفی را نگاه کنید و قضاوت درستتری بکنید. تا این که یک تیکه از یک جایی را بردارید و معلوم نباشد بحث راجع به چی بوده است. دونکنه را من می خواهم اینجا اشاره کنم. یک اینکه، باز رفقای که گفتند که اجازه بحث نمی دهید، من نمی توانم اجازه بحث به کسی ندهم. کاری که می کنم دارم می گویم که برای رفقای که نبودند در اول جلسه، باز توضیح می دهم. آن هم اینکه من، خوشحال می شوم و حتما جواب هر سوالی که دارند، ای میل بفرستند، کتبی بفرستید، من جواب می دهم. یا یک جلسه دیگری می گذارم جواب می دهم و هم حضوری خدمت رفقا خواهم رسید. و همه جا، تا آنجایی که وسعم برسد و حضوری هر سوالی که داشته باشند، جواب بدهم. و رفقای که بحث متقابل دارند، از آنها خواهش می کنم، جلسه بگذارند، من هم می آیم در جلسه آنها شرکت می کنم. اگر اجازه بدهند، سوال می کنم. و سوالم را ای میلی برایشان می فرستم. من قصدم این نیست که جلوی بحث را بگیریم. بحث این است که بحث را کانالیزه بکنیم. و همانطور که فاتح هم اشاره کرد، تجربه نشان می دهد که با یک فقط، یک دقیقه‌ای، دو دقیقه‌ای بحث محفلی در جلسه پالتاکی، آنهم به این شکل، انجام نمی شود. اگر هدفمان این است که مساله مان روشن بشود، که هدف همه ما است. فکر کنم راه درست تر این است که، ما به اصطلاح به این شکل برویم جلو. در این مورد خاص به این شکل برویم جلو. سعی کنیم بحث ها را یک مقداری در یک فضای بهتری انجام بدهیم. این یک نکته‌ای که رفقای که نبودند در جلسه. به اضافه یک نکته دیگر هم خواستم بگویم، این بود که گفتم بحث را دو قسمت کردم. بحث کرونولوژی را امروز می کنم. برای اینکه یک تصویری داشته باشیم که این وقایع ای که بعد از منصور حکمت اتفاق افتاد در حزب هر کدامش کجا بود. تحلیل من لااقل از این واقعیات چی است، و به این معنی بلوکی که شکل گرفته و هزار و یک دانه مدال به گردش آویزان کردند و با چی و رو چه به اصطلاح پایهای شکل گرفته، و رو چه پایه ای شکل نگرفته است. و فاکت‌هایی که امروز هست که بنظر من نشان می دهد، و هر کسی ابژکتیو قضاوت بکند که این بلوک چطور بوده، و این بلوک چطور نبوده، و قضاوت واقعی تری راجع‌اش بکند. در نتیجه بحث امشب من کرونولوژی است. نشان دادن اینکه این بلوک ها چی هستند، چی بودند. و فردا شب من راجع به مسائل سیاسی بیشتر صحبت خواهم کرد. راجع به بحث دولت موقت، راجع به بحث موسسان، راجع به بحث انقلاب، راجع به اوضاع سیاسی، راجع به اینکه اصلا نظرم از تاکتیک های حزب و اینکه همان بحثی که اول کردم که منصور حکمت را گذاشت در متن تاریخ خودش. از زمان منصور حکمت اینجا دارم کرونولوژی‌اش را دارم می گویم. فردا تحلیلا، سیاسی می گویم. اگر در این بحث کرونولوژی، بنظر خودم دارم کل این بلوک را نمایندگی می کنم، بلوکی که به این طرف، به اسم من و لااقل به من تداعی می شود را نمایندگی می کنم. در بحث فردا شب فقط خودم را نمایندگی می کنم. فاکت که گفتم، بحث های سیاسی که داشتیم در پلنوم ۱۶، در جلسات دفتر سیاسی و غیره. بخش عظیمی از این بلوک قدرت ما، این است که مخالف ما بودند و خیلی هایشان هنوز هستند، خیلی‌ها. الان من نمی دانم کی الان بحث دولت موقت را قبول دارد. خودم قبول دارم. ندیدم کسی بگوید قبول دارد، یا کسی رسماً بگوید قبول دارد. شاید قبول دارند رفقا. ولی بهر حال می دانم رفیق محمود قزوینی قبول دارد. لااقل چون آنوقت او اصلا در این بلوک نبود. ولی مسئله‌ام این است که خاصیت اینور بلوک این است. بلوک ایدئولوژیک نیست. و به همین خاطر راهی که جلوی حزب می گذارد راهی است که می تواند حزب را نجات دهد. و همه می توانند در آن باشند. بلوکی است که همه می توانند در آن باشند. که بعدا به آن بر می گردم. بهر حال من فردا شب راجع به نظرات خودم به عنوان شخص صحبت می کنم که هیچ ربطی به بلوکی ندارد و ارزیابی خودم را می گویم. می توانم بحث بکنیم، می توانیم

الی‌لابد بحث بکنیم. سعی می‌کنم قرارها و قطعنامه‌های متناسب با آن را برای پلنوم آماده کنم و تقدیم کمیته مرکزی کنم. بهر حال خواستم برای رفقای که نبودند در جلسه، امشب را توضیح داده باشم که بدانند که فردا شب چه بحثی خواهیم داشت و امشب چه بحثی خواهیم داشت. راجع به بحث‌هایی که شد، یک بحث اینجا از قلم افتاد که دوست داشتم راجع‌اش اشاره کنم. که بر می‌گردد به دامه بحث بعد از کنگره، ناچارم، صحبت می‌کنم. یک بحثی راجع به حمله آمریکاست به عراق. یکی از اختلافات داخلی حزب که در بالای حزب شکل می‌گیرد. منتهی این بحث هم مثل همه بحث‌های سیاسی دیگر ما، اصلاً باعث بلوک بندی بعنوان آنچیزی که امروز بلوک‌ها هستند، نیست و نمی‌شود. از یک طرف منم. فکر می‌کنم که عراق تبدیل می‌شود به یک کشور اشغالی. فکر می‌کنم جنگ ادامه پیدا میکند. فکر می‌کنم مقاومت علیه آمریکا در مردم عراق سازمان پیدا می‌کند. و فکر می‌کنم کمونیست کارگری باید مقاومت خودش را سازمان بدهد. و اگر ندهد می‌بازد. به اسلامی‌ها می‌بازد و مسئله اشغال عراق تبدیل می‌شود به یک دمل چرکین دیگری در منطقه، شبیه مسئله فلسطین و حمله آمریکا به عراق در منطقه، به اصطلاح همان حمله اول آمریکا است به عراق و نه حمله به افغانستان. به این دلیل ساده که زندگی مردم خرابتر خواهد شد. سناریوی سیاه در عراق پیروز خواهد شد. و هیچ منطقی اجازه نمی‌دهد که ما بگوییم نه بوش و نه صدام. نظر مخالفی است که فکر می‌کند این مسئله بیشتر شبیه مسئله افغانستان است و ما نباید زیاد هم ناراحت باشیم که حالا آمریکا به عراق حمله می‌کند و یک امکاناتی را باز می‌کند. برای کمونیست‌ها یک امکاناتی را باز می‌کند. و این بحث که مقاومت صورت می‌گیرد و جنگ از اشغال است، اینها بحثهای ناسیونالیستی است و ما کمونیست کارگری را تبدیل می‌کند به دنباله‌چه جریان‌ات مذهبی و جریان‌ات اسلامی در عراق، که از یک طرف مقابلش ما بحث می‌کنیم که اگر شما اینرا نبینید منفعل می‌شوید، و کمونیست کارگری باید مبارزه خودش را سازمان بدهد، و نه اینکه جزیی از مال بقیه بشود، غیره و غیره. بهر حال بحثی است. در این هم جناح بندی جالب است. در مراحل مختلفش فرق می‌کند. ارزیابی در جنگ، حمله آمریکا به عراق که اینکه مثل افغانستان است. رفیق علی جوادی یک طرف می‌ایستد و تقریباً همراهش رفیق حمه سور است که فکر میکنند بد نیست که صدام دارد می‌افتد و شعار نه بوش نه صدام شعار درست است. و ما باید مثل جنگ افغانستان به جنگ عراق برخورد بکنیم. و این طرفه قضیه تا آنجایی که یادم است من هستم و رفیق آذر ماجدی است که فکر می‌کنیم که این ماجرای عراق، لااقل در چهارچوب عمومی در منطقی بود که من توضیح دادم. باید ما سیاست فعالتری در پیش بگیریم. سیاست‌مان باید طور دیگری باشد. بهر حال در خود مورد اولش که جنگ مانند افغانستان نیست، دفتر سیاسی فکر کنم، با رای مخالف علی جوادی فقط، یا شاید تا آنجایی که اشتباه نکنم، فکر کنم که اسنادش در اینترنت، سیاستی را تصویب می‌کند که سیاست حزب می‌شود. که باید مخالفت کرد. باید به اصطلاح با این جنگ مخالفت کرد. اینکه شبیه جنگ افغانستان نیست. از مقوله همان جنگ اول علیه عراق است و غیره که با آن آشنا هستید. منتهی، بعدش که عراق اشغال می‌شود، دوباره این دفعه، یک صف بندی دیگری می‌شود، که عراق اشغال شده، و یک پدیده اجتماعی است، این ناسیونالیسم را می‌کشاند به میدان، مردم مبارزه خواهند کرد. ما باید فعال باشیم و غیره، که آن بحث دنباله‌چه مذهبی و غیره را به بار آورد، و یک به اصطلاح جدل بازی را، و مبارزه نامعلومی را تقریباً در سطح رهبری حزب باقی می‌گذارد. و در این جدل من، رفیق آذر ماجدی یک طرف هستیم. رفیق حمید تقوایی، اصغر کریمی یک طرف دیگر هستند با علی جوادی که می‌خواهم بگویم که الان درستی و غلطی اینها نیست. راجع به درستی و غلطی‌اش فردا شب، شاید صحبت بکنیم. می‌خواهم تصویری که بدهم این است که این بلوک بندی، که بالای حزب بوده در این مورد صدق نمی‌کند. به این بلوک بندی وقتی نگاه می‌کنید، بلوک بندی است که تا همین حالاش نگاه می‌کنیم. بلوک بندی حول مسئله لیدر است، بلوک بندی حول مسئله شورا و بلوک بندی است که بالاگرفتن بحث حزب و قدرت سیاسی در واقع یک معنی سیاسی دارد. و گرنه، بقیه‌اش هر کسی یک جایی ایستاده، هر کس کاری کرده و هر کس موضعی گرفته و هر کس جایی رفته است. بهر حال این عراق را هم می‌خواستیم بگویم که باز، این در اسناد است. باز می‌توانید به آن مراجعه کنید و ببینید که هر کسی چی گفته است. و هر کسی چه نظری داده و نوشته و یا بحث کرده در جلسه. که فکر کنم هم اسناد کتبی‌اش و هم اسناد شفاهی‌اش قابل دسترس هست، می‌شود به آنها رجوع کرد. بهر حال بر گردم به روال بحث. ما بحث کنگره چهار را داشتیم، که کنگره چهار با ابراز پیروزی از جانب یک جناحی عملاً، علیرغم آن بحث اولی که داشتیم که این کنگره باید چه طور کنگره‌ای باشد، و چطور باید اداره بشود، و چه نوع مصوباتی را باید در آن آورد، و بعد یک سیل قطعنامه شروع می‌شود و هر قطعنامه که فکر می‌کنم ممکن است به اصطلاح جدلی را بر بیانگیزد، یا سر یک جدل تندی را باز کند، می‌آید در کنگره. بعد لیست سخنران‌ها، لیست ترتیب رئیس جلسه، همه اینها بهم می‌خورد. و بعداش فضایی که بعد از کنگره است و تبلیغاتی که حول کنگره می‌شود. و تبلیغاتی که حول انتخابات می‌شود. جناح راست است، جناح چپ است. و جناح راست را منتسب می‌کنند به بحث‌های من در پلنوم ۱۶ و جلسات دفتر سیاسی، که مطلقاً هم، پاش نبوده. بهر حال، همه آنها را کنار هم می‌گذارید. بعد از کنگره، از یک جانب، با یک روحیه‌ای که گویا با یک جناح پیروز روبرو هستیم و از یک طرف دیگر، با یک عده‌ای که فکر می‌کردند که وارد یک رابطه سیاسی که رفتند در یک آکسیون سیاسی به اسم کنگره چهار و پارتیزان‌شان امروز پشت شان را خالی کرده، و امروز

فکر می کند که به ایشان کلک زده، روبرو بودند. و این خودش را، در عکس و العمل جلسه دفتر سیاسی بعد از کنگره نشان می دهد. جلسه بشدت متشنج می شود. و از جنبه‌های مختلف، بحث تندی بهم زده می شود. از جانب من و تعدادی از رفقا، و اینکه رو راست نبودند، و اینکه از سیاست ماکیاولی دفاع کردند. بجای اینکه بیایند کنگره انقلاب را سازمان بدهند، آمده بودند کنگره کودتا را سازمان بدهند، که نتوانستند، که خود این تبدیل شده به اینکه من گفته بودم کنگره انقلاب نیست، کنگره کودتا است. با اینکه بحث من این بود که شما آمده بودید کودتا سازمان بدهید و نتوانستید. این کنگره، کنگره حزب کمونیست کارگری ایران ماند. بهر حال احساس تلخی است که بعد از این ماجرا بوجود آمد. و احساس تلخی است که نسبت به عدم پایبندی به کلیه توافقاتی که آدم فکر می کرد، بوجود آمد. به هر حال، از آن طرف خوب، رفیق حمید بحث کرد که نواراش هست، که اینها را باز می گذاریم، لابد گوش می کنید. بحث کرد که سرتان کلاه رفته، خوب سرتان کلاه رفته، من لیدر شما نیستم. اگر دوست ندارید لیدر شما نیستم. و بحث حزب و قدرت سیاسی را بنظرم زد زیرش. و گفت که با این نمی شود حزب را اداره کرد. کتبی‌اش را هم بهر حال نوشته، حالا کجا جای می گیرد، حالا به اتان می‌گویم. بهر حال من آنجا، اگر من با عصابانیت حرفی زدم، تحلیل را از روی عصابانیت نمی‌شود داد. تحلیلی که رفیق حمید آنجا می دهد، قابل تأمل است. منتهی به هر حال جلسه متشنج می شود. آن جلسه بحث تلویزیون می شود. من پیشنهاد می کنم که تلویزیون ۲۴ ساعته با طرحی که من خودم فکر می کردم از اول شروع کردیم، اجازه بدهید، برویم جلو و ادامه کارش بدهیم. راهش بیاندازیم دو ساعتش نکنید. این یک طرح دیگری است. می شود کار کرد و می شود طرح را عوض کرد. و عملاً لیدر حزب، لیدرشیپ حزب موافقت نمی کند و حالت بسیار قطبی به خودش گرفته می شود. به هر حال در آن جلسه دفتر سیاسی من به این نتیجه رسیدم که، ماجرا اینه که، خودم را کاندید دفتر سیاسی نکنم از دو طرف غلط است. این تصویری که اینها، شکست خوردگان کنگره چهار هستند را به اصطلاح تأیید می کند. و این به ضرر حزب است، نه به ضرر یک جناح. آنچنان فضای حزب را ملتهب می کند، و آنچنان فضای حزب را از اینی که هست به اصطلاح آشفته تر می کند، که دیگر نمی شد جلوی هیچ چیز را گرفت، و بشدت مضر است. از یک طرف دیگر من فکر می کردم شاید دوباره رئیس دفتر سیاسی بشوم، بنوعی فضا یک مقدار آرام تری را، و به اصطلاح مسابقه کمتری را دامن بزنند. بهر حال من خودم را کاندید دفتر سیاسی کردم و در آن جلسه رای آوردم. ولی منتهی جلسه بشدت متشنجی بود، که بعدش هر دو طرف نسبت به آن، هر دو، حرفهایی که هر دو، به هم زده بودند، ابراز تاسف کردند. ابراز تاسف یک طرف و واقعیت قضیه بطرف دیگر. به هر حال بعد از آن جلسه، من تقاضای یک جلسه اضطراری دفتر سیاسی کردم، که جلسه تشکیل شد. در آن جلسه دوباره نشستیم بحث کردیم که داستان چی است. چرا کنگره اینجوری شد. چرا این بحث ها را می کنیم. چرا این بحثها اصلاً پا گرفت. و بنظرم رفقای در آن جلسه نقش مثبتی را بازی کردند، منجمله رفیق کاظم نقش مثبتی را بازی کرد. یا نگاه کردند که ما یک جنگی راه انداختیم. چپ ها که این ها راست اند، راست اند. جواب اینها بر می گردند یک چنین عکس العملی نشان می دهند و این واقعی نیست. و بحث هایی که در آء جلسه شد. بحثهای سازنده‌ای بود. بحثی در یک روحیه بهتری در حال پیشروی بود، و مبنایی شد برای نوشتن آن نامه مشترک که متن اولیه اش را من نوشتم و بعداً رفقا اصطلاحاتی را پیشنهاد کردند که واردش کردیم. که آن نامه مشترکی بود که بعداً در پلنوم به اتفاق آرا به تصویب رسید. نامه ای بود اعلام خاتمه این که، بلوک بندی نداریم. بلوک راست نداریم. بلوک چپ نداریم. و مبنای رابطه ما باید مبنای سیاسی باشد و یک تعداد بندهایی که بهر حال همه‌تان از آن مطلع هستید و خواندید. این نامه مشترک آمد بیرون و امید ما این بود که نامه مشترک مبنایی بشود برای آرام کردن فضا و برای اینکه اجازه بدهید که بحث های سیاسی در یک فضای درستی پیش برود. من شخصاً خودم تلاش کردم که بعدش چه در آن پلنوم، و چه در همان پلنوم ۲۰ که این نامه مشترک بتصویب رسید. نهایت تلاش را بکنیم که فضای مثبت چه نسبت به بحثهایی که، و بنظر من هیچ آوانسی نمی دهم که بگویم کاری که کردم عقیده به آن نداشتم. ولی بحث هایی که رفیق حمید آورده بود راجع به هویت پیدا کردن فعالین در داخل به اصطلاح همراه باشیم با هم، و فضایی مثبتی برایش درست کنیم. نسبت به قطعنامه کارگری آنجا که تلاش کردم فضای مثبتی را درست کنیم و اجازه ندهیم که به اصطلاح بر گردیم، مثل کش برگردیم به موقعیت قبلی و قبلتر. و سعی کنیم نقطه شروع مثبتی داشته باشیم. بعداً هم جلسه کادرهای کمیته کردستان بود که من و رفیق حمید شرکت کردیم. و باز آنجا همین ماجرا بود. من فکر می کردم روی ریلی افتادیم که باید همین حزب سیاسی‌مان را بسازیم. مجال بدهیم بحث هایی که مانده و بجای همه، بحثهایی که اصلاً اینکه بحث شد، باشد ضریبدر همه آن فاکتورهایی که اشاره کردم شد، مسابقه ای که برای لیدرشیپی و بحث قبلی و همه اینها شده، همه اینها برود کنار و یک بحث سالم سیاسی بکنیم و حزب را ببریم جلو. و نه برای اینکه ثابت کنیم کی درست می گوید و کی غلط می گوید. من فکر می کردم، حزب دیگر لیدر دارد. احتیاجی نیست به همچنین مسابقه‌ای. احتیاجی نیست که کسی اصلاً نگران چیزی بشود. در نتیجه برویم بحث هایمان را ادامه بدهیم و در یک فضای سالمی این بحث ها را بکنیم. منتهی این موقعیت بنظر من باز هم به بن بست می رسد به دلایل مختلف. نمونه هایش را می گویم کجا به بن بست می رسد. یکیش بحث انجمن مارکس است که راجع به حزب و قدرت سیاسی صحبت می کنم، که نوارهایش روی سایت انجمن مارکس هم هست.

که بنظر خودم بحثی را می‌کنم که منصور حکمت در کنگره دوم کرده است و باز آن هم نوارهایش موجود است، رفقای که علاقه داشته باشند می‌توانند مراجعه کنند و صحبت بکنند. آن بحث‌ها را باز می‌کنم. خیلی بحث اثباتی، بدون اینکه ارجاع بدهم به هیچ دعوی داخلی. چون همیشه فکر می‌کردم و هنوز هم فکر می‌کنم، می‌شد این حزب را و می‌شد این بحث‌ها را، بدون ارجاع به این دعوای روی پای خودش و در یک فضای مثبتی پیش برود. اجازه داد حزب هم کارش را بکند و تبدیلیش نکنیم به تسویه حساب کسی با کس دیگری. بحث بکنیم هر جا به نتیجه رسیدیم، بحث مان را بکنیم. بحث حزب و قدرت سیاسی را کردیم. بقیه بحث‌ها را هم بیاوریم. من شخصا تصمیم داشتم، این مسیر را پیش بردم. هر جا، به جایی رسیدیم که سند دیگری ببریم، خوب سند دیگری را می‌بریم. حزب حساس است. بارها گفتم بدم. هنوز هم اعتقاد داریم بار ما شیشه است و باید احتیاط کرد. باید مواظب بود. که به اسناد نگاه کنید که ضرب والمثل شده در دفتر سیاسی از بس من گفته‌ام بارمان شیشه است، و مواظب باشید. به هر حال اینها، بحث انجمن مارکس بود با یک عکس العمل بسیار عجیبی از طرف رفقا، از طرف رفیق حمید و از طرف رفقای که حالا خودشان بهر دلیلی فکر می‌کردند کجا ایستاده‌اند روبرو شد. که اسنادش موجود است. که بحث آنقدر عجیب بود که هر کس خبر نداشت که در حزب چه خبر است. اصلا تعجب کرده بود که چه خبره. چرا انجمن مارکس اینجوری شده چرا اینجوری عکس العمل نشان می‌دهند. این بحث‌ها چی است که آمده. چرا دیگر کسی حرف کس دیگر را گوش نمی‌کند. بنظر من مشکل مطلقا نه شخصی است و نه مشکل ایدئولوژیکی است به این معنی، و نه مشکل بد اخلاقی کسی است و نه مشکل پایبندی حتی بعدا فکر می‌کنیم عدم پایبندی به یک قول و قرار یا چیزی. اتفاقی که می‌افتد اینکه، آن تصویری که از حزب هست، تصویری است، که همان اول بحث به آن اشاره کردم، تصویری به اصطلاح مکتبی است از حزب که باید در آن وحدت نظر باشد و اگر وحدت نظری در آن نیست، اگر اختلافی داریم باهم، پس اختلاف جنبشی است. اختلاف طبقاتی است. باید از هم جدا بشویم. وجود یک حزب سیاسی، وجود یک حزب سیاسی اجتماعی در آن تعدد نظرات فرض است. در آن تعدد اتوریته‌ها فرض است. و در آن پدیده عوض شدن لیدر پدیده عادی است. در آن اینکه نظر بیاید و برود عادی است. این بنظر من در فرهنگ چپ، این پدیده تازه‌ای است. بحشم این نیست که کسی دیگر کرده ما بلد نیستیم. ما پیش قراول چپ در این جهت در ایران بعد از سالها، راستش چپ در اروپا هم، بعد از سالها بودیم. از فرقه‌های هم نظر ایدئولوژیک و انشعابات و اتحادات ایدئولوژیک و تئوریک پشت سر هم پر است. تاریخ چپ در اروپا، در ایران، همه اینها پر است. کسی که آمده یک حزب سیاسی را سازمان داده سنت ما بوده است. تلاش کرده یک حزب سیاسی را سازمان بدهد. و بنظر من این آخرش قدمهای که داشتیم می‌رفتیم، این را در مقابل ما قرار داده، بعد از منصور حکمت این حزب به عنوان یک حزب سیاسی تنها می‌تواند روی پای خودش بایستد. دیگر به عنوان یک فرقه و یا یک گروه ایدئولوژیک مطلقا نمی‌توانند ادامه کاری‌اش را حفظ کند. و به عنوان یک حزب سیاسی که مشخصاتش را قبل‌تر گفتم، می‌تواند متحد بماند. بنظر من این از جانب بخشی از رفقا مورد توجه قرار نگرفت. در نتیجه، از زاویه خودشان برای اینکه حزب را حفظ کنند، تصویرشان این بود که باید تسویه حساب تئوریک بشود، تسویه حسابی ایدئولوژیک بشود، تسویه حساب نظری بشود. در نتیجه روال بحث روی این بخت می‌افتد، ریل اوضاع روی این بحث می‌افتد. در نتیجه شما هر بحثی می‌کنید گویا داستان تسویه حساب با رویزیونیست‌هاست. داستان تسویه حساب باز است. داستان تسویه حساب با آدم‌هایی است که اینطور هستند یا آنطور هستند. باید، یا بد هستند و یا باید با ایشان این حساب را تسویه کرد. یا دو بنه است و چند بنی است و برگردیم یک بنی کنیم، هفت‌ه ای یکبار خودمان را. این سیری است که همه احزاب سنتی چپ رفتند جلو. هر روز، هر نفرشان به دو نفر تجزیه شده است. این مسیر در مقابل ما بوده و هست. مسیر تبدیل شدن به یک حزب سیاسی مثل هر حزب سیاسی دیگر که بتواند اتحادش را بر اساس کمونیسم کارگری حفظ کند و آن سنتها را نگه دارد و این هم در مقابل ماست. و بنظر من، نرفتن در این مسیر باعث شد که خصلت ایدئولوژیک پیدا کند کشمکش‌های ما. دیگر وقتی واقعیت خصلت ایدئولوژیک پیدا می‌کند، دیگر حقیقت اهمیت ندارد، بستگی دارد شما موضوع‌تان چی است. اگر من موضوع‌ام، مشهورم به اینکه مخالف انقلابم، دیگر من هرچی حرف بزنم و بگویم آفتاب از چیز در می‌آید، بعد یکی شروع کند مرا تکفیر کردن، که آفتاب گفت این است، اینرا نگاه کن که آفتاب از شرق درآمده. کسی که می‌داند آفتاب از شرق در می‌آید، سکوت می‌کند، چون منفعت ایدئولوژیک‌اش آنچور حکم می‌کند. و بنظر من اینها هیچ کدام از خصوصیات اخلاقی نیست، باید نگاه کرد. اینها خصوصیت جنبشی است و درست آن دوراهی است که جلوی حزب کمونیست کارگری ایران قرار گرفته است. دوراهی که می‌تواند انتخاب بکند. مهم نیست که تصمیم بگیرد که نظر من، نظر اکثریت است و یا نظر رفیق حمید نظر اکثریت است. فکر کنم در یک متنی، یکی از این دو تا را تصویب می‌کند. من فکر می‌کنم این حزب، یک حزب سیاسی است. فکر می‌کنم همانطور که گفتم احتیاجی نیست کسی برود. همه اینها قابل تحمل اند در یک حزب. در این حزب، در این حزب کمونیست کارگر، چلنج‌ها و مصاف‌ها و چالش‌هایی که در مقابل ماست. سوال این است که در مقابل ماست. باید جوابش را بدهیم. چپ دیگری نیست که از ما جلو تر باشد که از رویش یاد بگیریم. خودمان هستیم باید راهش را پیدا کنیم، بشرطی که باید بدانیم که داریم این مسیر را می‌رویم. بنظر من عدم تشخیص این مسئله و رنگ و بوی ایدئولوژیک زدن به این به اصطلاح لیدر شیپ این حزب، عملا جناحی‌اش

کرد. هیت دبیران اش را جناحی کرد. لیدر شیپ، این حزب را جناحی کرد. جناحی به این معنی که آوانس به یک جهت داده می شود و به جهت دیگر داده نمی شود. حقیقت ضریبدر تعلق جناحی می شود. این دیگر مستقل است از خوب و بدی من و یا هر کس دیگری. در این سیکل بیافتیم منطق دیگر بشما حکم می کند. مگر تصمیم بگیرید این چهارچوب، این فرم را بگذارید کنار و بیابید بیرون از آن. این بنظر من سیکل خودش را پیدا کرده و در نتیجه جلسات بالای حزب را، جلسات دفتر سیاسی حزب را رساند به یک جایی که بنظر من می توانست نرسد و نباید می رسید. بحث های دوباره، بحث هایی که رو آمد، اگر یک دور قبلی این بود که دفتر سیاسی، رهبری و رئیس دفتر سیاسی پست مهمی است، این دفعه کاملاً معکوس شد. گویا رئیس دفتر سیاسی شغلی نیست. رئیس دفتر سیاسی مسئول یکی از ارگانهاست. طرح اول تلویزیون، حتی مصاحبه باز کردن با آن، جزو الویت های تلویزیون است. یک نفره مسئول جلسات دفتر سیاسی است. ممکن است اینطور باشد. ممکن است اینطور نباشد. اینها را باید تصویب کرد. نمی شود روزی اینطور باشد، روزی اینطور نباشد. نظرم راجع به حزب سیاسی این است که اگر رئیس دفتر سیاسی نقشش این است، باید در هر شرایطی این باشد. اگر لیدر کارش این است، باید لیدر کارش آن باشد. مهم نیست کی لیدر حزب است. شما نمی توانید طرح تشکیلاتی اتان را بر اساس اینکه کی لیدر حزب است و با کی رئیس دفتر سیاسی است مرتب عوض کنید. این مشکلاتی را پیش آورد. یکی از بحث های دیگر که پیش آمد شاید خوب است به آن اشاره کنیم آن هم بحث مجدد تلویزیون است. ببینید رفقا، من اینها را نوشته در سایت هم قابل دسترس است. فکر می کنم تلویزیون ارگان خیلی مهمی است و فکر می کنم تلویزیون در سازمان حزب خیلی تاثیر می گذارد. فکر می کنم که اگر قرار است تولید کنندگان تلویزیون از میان دفتر سیاسی انتخاب بشوند حق این انتخاب را نباید نه تنها، به رئیس تلویزیون داد. حتی به لیدر حزب هم نباید داد. بخاطر اینکه کمیته مرکزی یک ارگانی را انتخاب می کند که نظارت بکنند بر کار لیدر حزب و آن وقت آن لیدر را مجاز می کند که از درون اینها یک فیلتری بگذارد، یک عده ای را به اصطلاح، یک موقعیت بهتری به آنها بدهد. این خطا است. این تناقض در خود است. لااقل بحث من در این سطح است. این اختیار زیادی است به یک نفر بدهیم. چه لیدر حزب باشد چه رئیس تلویزیون. این بحث را من بردم جلسه دفتر سیاسی، یک نفر هم به آن رای نداد. هم جناحی من هم به اصطلاح به آن رای ندادند. این معنی جناحی ندارد می خواهم بگویم جناح ها کجا شکل می گیرد و مخالفش صحبت کردم. خودم بنظم حرفم صائب است. بنظم تلویزیون نباید چنین حالتی را داشته باشد. صرف نظر از سازمانش، حالا پول در می آورد یا در نمی آورد و غیره. منطقش متناقض است. با همچنین اختیاری رای دادن به کسی، و متناقض است با رهبری جمعی در حزب. و بنظر من راههایی برایش پیشنهاد کردم. بهر حال این هم یکی از دیگر بحث هایی است که می خوانید و مراجعه می کنید. منتهی کنار این جلسه پالتاک رفیق حمید است که آنهم فکر می کند که نظرات سیاسی باید روشن شود. فکر می کند نظرات غلطی که هست باید افشا بشود. و بحثی که راجع به استراتژی حزب می گذارد. خوب در این بحث، خوب رفیق حمید حق دارد و ایرادی هم به حرفش نمی گیرم و منتهی رفیق حمید بر می گردد و بگوید خودش به اصطلاح گوشت و پوست به آن بدهد. ارجاع می دهد به یک بحث هایی که آن بحث ها را ظاهراً که در همان جلسه به آن اشاره کردم. بحث های من است و اینرا آویزان می کند به گردن یک عده دیگر. آویزان می کند به گردن یک عده دیگر منجمله رحمان و بقیه دیگر که اینها تند تر از رفیق حمید علیه آن بحث ها بحث کرده اند. و بنظر من این غلط بود. این فضای حزب را بیکهو بر می گرداند به جایی که دیگر آمدیم تسویه حساب ایدئولوژیک. واقعا رفیق حمید و رفقای فکر می کنند شرط نجات حزب تسویه ایدئولوژیک است. تسویه ایدئولوژیک اش، بنظر من بیرون کردن آنها منظورم نیست. این که مجبور بکنیم اگر نظرات متناقض داریم نمی توانیم به این شکل با هم در یک حزب بمانیم. این منطق است که دورش می افتیم و بنظر من مارا به یک جایی می رساند که اگر جلسات سیاسی را، آخرش را نگاه کنیم. اعتراض پشت اعتراض. دو ساعت جلسه دفتر سیاسی داریم. یک ساعتش این است دستور جلسه دفتر سیاسی راجع به چی باشد. نحوه تصمیم گیری راجع به رهنمود دفتر سیاسی، اعتراض پشت اعتراض. استهلاکهایی است که می دانیم از یک جایی دیگر می آید. منتهی استحکاک است. واقعیت این است که استحکاک است. واقعیت این است که دفتر سیاسی فاقد امکان تصمیم گیری می شود. بنظر من تیر آخر را به این ماجرا، به این که این وضعیت همین جوری ادامه پیدا کند برود جلو، ماجرای مهنوش موسوی را پیش می آورد. ماجرای مهنوش موسوی بنظر من ماجرای بشدت پیچیده‌ای است. درس آموز است برای حزب ما. نه به خاطر اینکه کسی از حقوقاش تخطی کرده یا نکرده، بلکه اتفاقاً بخاطر اینکه حزب سیاسی چه جوری می تواند کار کند. و یک فرقه ایدئولوژیک چطور می تواند کار کند. بخاطر اینکه چه جوری وقتی آدم فکر می کند از نظر سیاسی حق دارد می تواند ابزارهای تشکیلاتی را علیه کسی دیگر بکار بگیرد. ممکن است در چهارچوب حقوقاش باشد. من اصلاً بحث حقوق ندارم. مهنوش موسوی ظاهراً از سر اینکه با رئیس آزادی زن اختلاف دارد و کمپین گل رزی آمده بر کنار می شود. من اصلاً بحثی ندارم و تا بحال هم بحث نکردم و این اولین بار است که دارم من بحث می کنم. اصلاً بحث حقوق اختیاری ندارم. ممکن است سازمان آزادی زن کاملاً اختیار داشته باشد اینکار را بکند. سرسوزنی من به او ایراد سازمانی ندارم. ولی کس که رئیس به اصطلاح نشریه‌ای که این نفوذ را دارد و این شخصیت را دارد که به این دلیل کنار می گذارد، بنظر من فرقه‌ای برخورد می کند. عوارض اجتماعی تصمیم اش را نمی فهمد.

نمی فهمد که این سازمان اش را ضعیف می کند. و متوجه نیست و مهم نیست که شما حق داشته باشید. مهم نیست باید یک جور دیگر عمل می کردید. اینکه فورمول اش فمینیستی است یا بوده، هر چی فورمول بندی غلطی داده که بنظر من همه اینها جای حرف دارد، این روش درست نیست. شما اگر یک زن فمینیست صد در صد، می رفت فراخوان می داد، زنان را فراخوان می داد برای اینکه دفاع از کارگران بکنند، دستشان را می فشردید، اگر جنبشی نگاه می کردید. ولی اگر فرقه ای نگاهش کنید، بر کنارش می کنید. چون فورمول هایش زنانه است. فورمول هایش آب بر می دارد. و نه تنها این، و پای حزب را می کشید وسط. چون عضو هیئت دبیران حزب هستید میروید حزب را بسیج اش می کنید، و اگر کسی هم انتقاد می کند، بعدش پشت سرش یک سلسله ای از اتفاقات می افتد که من یک سوال از رئیس دفتر سیاسی می کنم که رفیق حمید ماجرا چی است. متاسفم که این اتفاق افتاده، ماجرا چی است. سیل نامه هایی را می بینید که الان روی سایت است. می توانید مطالعه کنید. اصلا دفتر سیاسی حق ندارد. اصلا چهارچوب اختیارات رئیس دفتر سیاسی نیست. حالا باشد یا نباشد، سیستماتیک برای اینکه دفتر سیاسی کنار زده بشود، هر کسی که انتقاد می کند جزو کمپینی جنگ سرد اسم گرفته می شود. رسماً کسانی که انتقاد می کنند مجبورشان می کنند که معذرت بخواهند چون حق دارند. رئیس هیئت دبیران ما فشار می آورد به آدم ها که از خودشان انتقاد کنند. معذرت بخواهند. پس بگیرند. شکایتشان را پس بگیرند. و رسماً جلوی جمعیت مردم دنیا، به گردن نصف این تشکیلات جنگ سردی را می بندند. خودشان را جای حزب می گذارند. و خودشان را جای همه چی می گذارند. اگر به یکی از رهبری حزب انتقاد می شود، به کل حزب انتقاد شده است. و دو تا سایت پرت که دو تا چیز پرت و پلا می نویسند، باعث می شود که یک سه ماه گردنمان باندرول جنگ سردی آویزان شود. از طرف مسئولیت این حزب و بفرستمان بیرون. و بعدش وقتی علنی در باره اش اظهار نظر بشود. من گفتم رئیس سازمان آزادی زن مختار است با رئیس دفتر سیاسی حزب مشورت بکند، نکند. سازمان مستقلی است. این اساسنامه ای که چاپ کردند، اساسنامه ای است که من ندیدم. دفتر سیاسی هم ندیده و خودشان حق دارند. من که نگاهش می کنم می بینم اساسنامه یک فرقه، مثل اسماعیلیه می ماند نه مثل یک سازمان توده ای. بنظر من سر تاپایش غلط است. و من باید چکار بکنم. باید بروم علنی حرف بزنیم، نزنیم؟ علنی شده، مهنوش موسوی باید چکار کند؟ رسماً کسانی که از جانب ارگان های حزب، رسماً طوماری امضا کردند به اسم اینکه لیست جعل کردند، متهم شدند و محکوم شدند. می خواهم بگویم که دور حق بجانبی، حق بجانبی فرقه ای آدم را به اینجا می رساند. هیچ از خبث و طینت کسانی که اینکار را می کنند، اینها در نمی آید، مطلقاً ندارد. آدم های انقلابی، شریف ترین آدمهای این کره زمین هستند. سرسوزنی به احترام اشان به شرافت سیاسی شان، به انقلابی گریشان سرسوزنی تردید ندارم. و فکر می کنم بهترین آدمها اند. منتهی وقتی شما در یک منطق در یک چهارچوب ایدئولوژیک - فرقه ای قرار می گیرید، ناچارید تصمیم اینطور بگیرید. خودتان حق اید، خودتان را جای حزب می گذارید. اگر به شما انتقاد کنند به کمونیست انتقاد شده، اگر به شما انتقاد بکنند، بگویند شما مرا سرکوب کردید، جنگ سردی هستید. و اگر بگویید شما نباید مردم را مجبور بکنید به خودشان انتقاد بکنند، شما مرجع دادخواهی در این حزب هستید. حتماً شما را منصوب کردند، به اینکه اگر کسی به آن ظلم شد بیاید دامن شما را بگیرد و شما نمی توانید بعنوان کسی که می آید به شکایت اول بیاید حمله بکنید و انتقاد بکنید و موظفاناً بکنید از خودشان انتقاد بکنند و تکفیر نامه بنویسند. بیایند و در ملا عام علیه آن چیزی که حتی خودشان به آن اعتقاد ندارند. فرض کنید مهنوش موسوی عقیده دارد که به خودش از جانب اصغر کریمی یا کوروش مدرسی ظلم شده. مجبورش کنیم بیاید در یک فضایی قرار اش بدهیم، بیاید در یک جلسه عمومی از من تعریف بکند. این پدیده بسیار بسیار مخرب است رفقا. فردا اگر ما قدرت را بگیریم ظلمی به کسی بکنیم، و بورژوازی به ما حمله بکند و بورژوازی آن ظلم را بدست بگیرد و شروع کند به افشا کردن ما، آن کسی را که به او ظلم شده بیاوریم در تلویزیون که به ظالم خودش، به اصطلاح از ظالم خودش تعریف کند و به طرفی که از او دفاع کرده حمله بکند، به او می گویند تواب رفقا. می دانم هیچ کس نمی خواهد اینکار را بکند. می دانم هیچ کس نمی خواهد اینکار را بکند. می دانم قلب همه با این حزب می طپد می دانم قلب همه از آزاری که به مورچه برسد درد می آید. منتهی اگر ما خودمان را از این سیستم ها نجات ندهیم، بنظر من سرازیر می شویم در این چاه. در این چاه حق بجانبی ایدئولوژیک، که چون من به لحاظ ایدئولوژیک حق دارم و چون من انقلابی هستم، فخر فروشی انقلابی می کنم. و فکر می کنم حق دارم هر ظلمی به هر کسی بکنم. تا این پدیده در بالای حزب ما، بنظر من، ما را به بن بست رسانده است. بالای حزب ما را به بن بست رسانده است. دیگر ما را به جایی رسانده که اگر کسی انتقادی داشته باشد فقط باید قیام کند. هیچ راه دیگری ندارد. این دفتر سیاسی را به بن بست رسانده است. فضای مضری است بنظر من حزب کمونیست کارگری اگر از این تونل همین جوری برود پایین. چیزی از آن باقی نمی ماند. مگر اینکه یک عده ای همت کنند و بخواهند نجات اش بدهند. رفقا این حزب کمونیست کارگری، بحشم آخرش است که دارم می کنم دیگر. فردا بحث مضمونی تر راجع به سیاست می کنم. رفقا حزب کمونیست کارگری با همه توافقاتش منهای اختلافاتش، اختلافاتش اصلاً سرسوزنی اهمیت ندارد، توافقاتش رفقا، توافقاتش مبنای یک حزب سیاسی شفاف رو به بیرون و فعال در انقلاب ایران است. سازمانده انقلاب ایران است. می تواند و باید این انقلاب را سازمان بدهد. جا برای همه در این حزب است، بشرطی که جای



را باز کنید. بشرطی که بعنوان یک حزب سیاسی با هم رفتار کنیم. نقطه مرگ ما، اینه که بعنوان فرقه ایدولوژیک با هم رفتار کنیم. کافر و غیر کافر بکنیم. شروع کنیم دوباره بحثی که فاندتا کمونیست کارگری اصلا از نقد اش شروع شده است، که ما فرقه مصلحین نیستیم. که ما فرقه ایدولوژیک نیستیم. تاریخ، تاریخ جدل های نظری نیست. تاریخ، تاریخ جنبش هاست. و اگر ما یک جنبش هستیم، این جنبش می تواند تحزب داشته باشد. رفقا، شما، من یا حمید تقوایی یا آذر ماجدی یا علی جوادی، رحمان حسین زاده، ثریا شهابی یا هر کسی دیگر را، مقالاتی را که رو به بیرون دارند می نویسند. حرفی که رو به جامعه دارند می زنند، قضاوت کنید. اگر شما به نتیجه رسیدید اینها متعلق به دو حزباند، باور کنید که دارید نتیجه گیری غلطی می کنید. با همین حرفهایی که امروز دارند می زنند. تلویزیون را باز کنید نگاه کنید. نشریات را بخوانید. اینها دو حزب نیستند. اینها یک حزب اند. اگر کسی اجازه نمی دهد، اگر چیزی اجازه نمی دهد اینها یک حزب بمانند، آن چیز فرقه گری است. فرقه گری ایدولوژیک است رفقا. حزب کمونیست کارگری راه نجات دارد. حزب کمونیست کارگری ایران جا برای همه دارد. حزب کمونیست کارگری ایران می تواند و باید متحد بماند. بشرطی که تصمیم بگیرد حزب سیاسی باشد. بشرطی که این پرش است که زمان منصور حکمت ما را تشویق می کرد پرش بکنیم. متاسفم امروز در غیاب منصور حکمت باید تنهایی این پرش را بکنیم. و تنهایی از روی این دره بپریم. دره ای که بطور قطع برای همیشه از چپ جدا خواهد کرد. از چپ مریخی جدا خواهد کرد. اینرا باید جرات داشت پرید. اینرا باید جرات داشت، باید گذاشت کنار. و این را باید جرات داشت دید که یک جنبش ایم یک حرکت ایم و باید در این حرکت ماند و باید در این جنبش ماند و باید این حزب را برد جلو. احتیاجی به تسویه هیچ کس نیست. در سیستم من همه جای می گیرند. سیستم من حزب سیاسی کمونیست کارگری است. یک حزب توده ای است که نه یکی دوتا اتوریته، صد تا اتوریته در آن جای می گیرد. تناقض ندارد، سرسوزنی تناقض ندارد. بشرطی که بخواهیم مثل یک حزب سیاسی با هم رفتار کنیم. بخواهیم بکنیم از آن سنت. بنظم نیروی عادت. فضایی که، افقی که به آن عادت کردیم، همه اینها ما را هل می دهد به سمتی که این گسست را نکنیم و روی آن مسیری که عادت کردیم، روی آن مسیری که همه ما سالها رویش کار کردیم. مسیری که بلدیم، قوانینش را بلدیم، زمین بازی که بلدیم، روی این بازی کنیم. بنظر من لااقل این تاریخچه نشان می دهد که ما نباید این راه را برویم. من از نظر خودم، می توانم سرم را بالا بگیرم و بگویم که برای حس اتحاد این حزب نه سر حسن اخلاقم، سر ایدولوژیک و یا آدم خوبی هستم مطلقا نه، من با این معیار ها ارزش گذاری نمی کنم. نه من یکی از بد اخلاق ترین و یکی از بد زبان ترین آدم های رهبری این حزب هستم ولی فکر کن تلاش کردیم روی این، بشرطی که قطب نمایان این باشد، چون قطب نمایان را به این ور داشتیم، سعی کردیم رهبریت این حزب را نگه داریم. شما پلنوم ۱۶ را نگاه کنید. شما پلنوم ۱۷ را نگاه کنید. شما پلنوم ۱۸ را نگاه کنید. شما کنکره ۴ را نگاه کنید. بحث شورای کادر های کردستان را نگاه کنید. هر کدام از اینها را نگاه کنید. لیدری را نگاه کنید. همه اینها را نگاه کنید. من به سهم خودم تلاش کردم و هنوز هم تلاش می کنم که باید این راه را رفت. و این بحث ام سازش نیست. می دانم که بعضی از رفقا اینرا بعنوان بی نظری، ضعف و اینکه نمی توانیم، نظر ندارند، نمی توانند پلاتفرم بنویسند، خط ندارند، اینها گرفتند. ولی اینها واقعیت ندارد. باید بعنوان حزب سیاسی ایستاد و باید بعنوان حزب سیاسی متحد شد. امروز مصافی که جلوی روی ماست این است که آیا می توانیم جواب این واقعیت را بدهیم. آیا می توانیم بعنوان یک حزب متحد بمانیم یا نه؟ من خوشبینم. فکر می کنم می شود، راه دارد. فکر می کنم راهش جلوبیمان است. دیگر قوانینش را بهتر از سابق می شناسیم و فکر می کنم جای برای همه هست. و فکر می کنم این حزب پتانسیلش را دارد، کادر هایش را دارد و خوش بینی اش را دارد و می تواند اینکار را بکند. و احتیاجی به هیچ جور تسویه حساب ایدولوژیک دارد و نه هیچ جور تسویه حسابی دارد. همه آدمهایی که در رهبری این حزب اند، کادر های بالای این حزب اند و بالای این جنبش اند و می توانند و بشرطی که از این، بشرطی که قوانین بازی رامتوجه بشوند. قوانین انقلاب جدید رامتوجه بشوند. حزب بعداز منصور حکمت را بشناسند. حزب بعداز منصور حکمت کلا یک پدیده دیگری است رفقا. قوانینش را باید فهمید و قوانینش را باید بکار بست و رفت بسمت یک حزب متحدتری. من هدفم این است که پلنوم متحدتری باشد از این سر. در آن قطعنامه ای، اینکه تز های من رای بیارود و یا حمید رای بیارود. برای من مهم است که تز های خودم. بعدش من بحکم را کماکان ادامه خواهم داد و حزب را ببرم به آن سمتی که کماکان فکر می کنم درست است، برود. منتهی از هر دو طرف می تواند برود و این حزب سیاسی بماند و می تواند از هر کدام طرف برود و این حزب منفجر بشود. و بشرطی که فکر می کنیم که تصویری که داریم یک فرقه ایدولوژیک است، یک گروه فکری است، و یک محفل فکری است. قوانین حرکتیمان را، افق مان را، و رفتارمان را و کدهای رفتاریمان را مطابق آن بگیریم. بهر حال من زیاد حرف زدم می دانم که خیلی هایتان دوست داشتید حرف بزنید. ولی همانطور که گفتم شیوه اداره این جلسات به این شکل خواهد بود که رفقای که سوال دارند حتما سوال هایشان را بفرستند. خوشحال می شوم جواب بدهم. رفقای که می خواهند اظهار نظر بکنند جلساتی بگذارند. شخصا باز می گویم، هم این گفته ها را از طریق سایت ها قابل دسترس می کنم و هم سوال ها و جواب ها را مقابل همه دسترس می کنم. و بعدا رفیق حمید هم اینکار را خواهد کرد. ما فردا شب جلسه ای داریم که آنوقت من بیشتر راجع به مضامین سیاسی همان که بحث سیاسی است و بحث خودم است و بحث

هیچ کسی دیگر نیست. بحث هیچ جناحی نیست. بحث هیچ جمعی نیست. بحث شخص خودم است و رفقا می توانند با آن موافق یا مخالف باشند. یک اسنادی خواهد بود که بعداً به پلنوم ارائه خواهیم داد برای اینکه تصمیم بگیرد. به هر حال مبنا آن اسناد خواهد بود و اینجا صحبت می کنیم. منتهی همانطور که گفتم نظر خودم است. کرونولوژیک را گفتم. چهار چوب خودم را گفتم که حزب را چه جوری می بینم. و شما می توانید به این اسناد رجوع کنید. به جلسات رفقای دیگر هم رجوع کنید. رفقای دیگر هم روایت خودشان را می دهند از این ماجرا و اسناد هم است. رفقا می توانند بر اساس اسناد و روایت و افق ۱ و اینکه هر کسی هر جریانی را چه جوری می بیند قضاوت خودشان را بکنند. بهر حال با تشکر از رفیق فاتح و با تشکر از همه اتان که در این بحث شرکت کردید شب خوشی را برایتان آرزو می کنم. فردا شب بحث مضمونی تر و سیاسی تری خواهیم داشت و دیگر دور می شویم از این کرونولوژی. من فکر کردم، باز می گویم که مجبور بودم این کرونولوژیک را بگویم برای اینکه یک تلنباری از اسناد دست شما آمده و دوست داشتم از جانب من یک جور چارتی باشد که کجا قرار می گیرد که خودشان قضاوت بکنند و خودشان اسناد را بخوانند و راجع به اینها بیشتر صحبت بکنیم. با تشکر از فاتح عزیز و همه اتان شب شما بخیر و خیلی متشکرم.

فاتح شیخ: رفیق کوروش خسته نباشی. رفقا خسته نباشید. من مجدداً اینجا اعلام می کنم گرچه از طریق ای‌مایل هم به شما خبر دادم که رفیق حمید تقوایی روز سه شنبه و چهارشنبه در همین ساعت یعنی ۹ تا ۱۲ به وقت لندن سمینار خواهد داشت. دو روز پشت سر هم سه شنبه و چهارشنبه ۲۰ و ۲۱ جولای. همچنین رفیق علی جوادی روز ۲۲ سمینار خواهد داشت، که به اطلاعاتان رسیده و رفیق رحمان حسین زاده ۲۹، تعداد دیگری از رفقا خواستند و در لیست هستند که بتدریج به اطلاعاتان خواهد رسید. رفقای دست بلند کردند. منتهی من همین جا دیگر این جلسه را تمام می کنم. با رفقای دیگر و با رفیق تقوایی هم من صحبت کردم. ایشان هم نظرش همین بود که من جلسه را اینجوری اداره کنیم. و این جلسات، جلسه‌های ویژه ای است. هیچ حکمی برای هیچ سمینار عمومی نیست ولی این جلسات را توافق می کنیم که حتی هر جلسه ای با توافق خود ارائه دهنده بحث این مسئله را قطعی می کنم. که آیا نوبت داده شود و یا داده نشود. رفیقی بخواهد اختیار با خودش است. ولی در حال حاضر فکر می کنم این روش درست تری باشد برای این سری از سمینارها و از همه رفقا خواهش می کنم این مقررات را در نظر بگیرند و توجه بکنند که ما بتوانیم کارمان را بکنیم. و همچنین خواهش می کنم در جلسات بعدی رفقا با اسم های شناخته شده لاقلاً برای من و بقیه رفقای که ادمین جلسه هستیم شناخته شده باشند، بیایند در جلسه شرکت کنند. خیلی ممنون از همه شما و برایتان شب خوب آرزو می کنم.

## دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی

### روایت تازه ای از داستان کهنه "هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده"

سمینار حمید تقوایی در نقد نظرات کورش مدرسی - بخش اول

این نوشته عینا از نوار بحث شفاهی پیاده شده است. متن شفاهی بحث نیز روی سایتهای حزب قابل دسترسی است.

۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴

صحبتهایی که من دارم دو بخش است. امشب من نقد سیاسی دیدگاه و بحثهایی که رفیق کورش مطرح کرده را اینجا مطرح می‌کنم. و فقط این نظرات را نقد می‌کنم. درست مثل یک نظری که در جامعه مطرح شده. می‌خواهم بگویم حزب، حزبیت، موقعیت من، موقعیت رفیق کورش، کادرها، تعدد نظرات در حزب، حزب چه می‌شود، بعد چه کار می‌کنیم و غیره، همه را می‌گذاریم کنار. از اینجا به اصطلاح انتزاع می‌کنیم، اینها را کنار می‌گذاریم و من یک سیستم نظری را نقد می‌کنم. همانطور که اگر یک آدم ناشناسی در یک یومیه ای مثلا فرض کنید روزنامه شهروند در اینجا اینها را می‌نوشت من چطوری نقدش می‌کردم، همین کار را خواهم کرد. بنابراین امشب فقط نقد نظرات است و این نظرات هم قبلا مآخذش را برایتان معرفی کرده‌ام. بحثهای مربوط به حزب و قدرت سیاسی، حزب و سرنگونی و غیره که مورد دوم است در روی اسناد، مباحث شورا و گفتم کدامهایش و همان نوار بحث ۴۵ دقیقه ای ۱۹ و ۲۰ اکتبر ۲۰۰۲ که آن هم روی سایت هست. امیدوارم رفقا اینها را خوانده باشند و شنیده باشند و آماده تر باشند برای طرح این بحث. من این نظرات را نقد می‌کنم. البته اینجا و آنجا هم اسناد دیگری هست که مهم هایش همین هاست. اساسا همینها است که خدمتتان عرض کردم. البته رفیق کورش آن موقعی که من این اسناد را معرفی کردم این سمینار را نداده بود الان بعد از سمینار وی خود محتویات سمینار هم یک منبعی است که امیدوارم خیلی از رفقا که اینجا هستند در سمینار رفیق کورش هم شرکت داشته و بحثهایش را شنیده باشند. این مجموعه را من به عنوان یک سیستم نظری نقد می‌کنم و همانطور که گفتم نه من در این بحث به عنوان حمید تقوایی نقشی در این حزب دارم و نه گوینده این بحثها، نه رفیق کورش هیچ نقشی در این حزب دارد. دو سیستم نظری است مستقل از گویندگانش که باید نقد شود و مقابل هم بحث کنند و این به نظرم من راه سالم و واقعی مناظره درون حزبی است. باید مکان حزبی، پستهای حزبی و غیره اینها را نادیده بگیریم و بحث را در چهارچوب فقط نقد، و نقد سیاسی و نظری پیش ببریم. و من امشب اینکار را می‌کنم.

اما خوب طبیعی است که این بحث، این نقد خارج از حزب داده نشده. یک بحث حزب بوده و بعد از مرگ نادر(منصور حکمت) اینها مطرح شده، کم کم به تدریج اسنادش جمع شده و به هر حال در حزب اتفاق افتاده. این است که باید در متن حزب و به عنوان یک دیدگاهی که در حزب کمونیست کارگری ایران مطرح می‌شود هم به آن نگاه کرد. و آنوقت دید که بحث چیست، جناح بندی بوده، نبوده، حزب تعدد نظرات است یا نیست، و غیره و غیره. و این کاری است که من در جلسه فردا می‌کنم. یعنی امشب در انتزاع از حزب و به عنوان یک سیستم فکری و نظری نقد می‌کنم همانطور که هر کسی می‌توانست، هر ایکس آدمی می‌توانست این بحثها را نوشته باشد در هر روزنامه و من به نقدش می‌نشستم. امشب اینکار را می‌کنم و فردا این را می‌گذارم بر کانتکتست و بر زمینه حزبی و آن وقت ببینیم در حزب چه گذشت. چرا این بحثها الان علنی می‌شود؟ چرا قبلا علنی نشد؟ و در پلنوم ۱۶ چه شد؟ کنگره ۴ چه شد؟ جلسات دفتر سیاسی و غیره و غیره. از جمله نکاتی که رفیق کورش در سمینار اولش مطرح کرد بر سر به اصطلاح کروئولوژی و تاریخچه مباحث. همه اینها را فردا شب بهش می‌پردازم. امشب فقط بحث من بحث نظری است.

قبل از شروع باز یکبار دیگر اینرا بگویم که رفقا من الان نظرات یک جناح را نقد نمی کنم. من اصلا قبول ندارم جناحی حول این نظرات هست. این را فردا شب مفصلتر صحبت می کنیم. حتی نظرات رفیق کورش مدرسی به عنوان رهبر حزب هم اینجا به آن وارد نمی شوم. من یک نظراتی که فرض کنید نوشته شده و امضایش هم پایش هست به دست من رسیده و من نظرات یک فرد معینی را، یک نوشته ها و حرفهای معینی را نقد می کنم و به همین خاطر به هیچ وجه بحث من نه شخصی هست و نه ذره ای شخصی اینجا نقد می شود، کوبیده می شود و یا تجزیه تحلیل می شود. یک سیستم نظری اینطور می شود. اگر می گوئیم یک سیستم نظری راست است آن سیستم راست است نه شخص گوینده آن. بحث من بر سر اشخاص نیست، بر سر گویندگان نیست. یک سیستم نظری را می خواهم نقد کنم. و میخوام با دست باز، فارغ و عمیق و هرچه به نظرم می رسد در نقد این بحث و حتی الامکان مستدل با رفرنس و دقیق بحث را مطرح کنم. می خواهم خواهش کنم بنابراین شخصی گرفته نشود، بحث جناحی نیست، بحث بانندی نیست و فعلا امشب حتی بحث درون حزبی هم نیست. بحثی است در نقد یک نظری است که نوشته هایش و گفته هایش را همه شما شنیده و خوانده اید و با هم شریکیم و من به همان ها رجوع می کنم و بحثم را با اجازه تان شروع می کنم.

این نظرات از ابتدا بگویم به نظرم از نقطه نظر سیاسی راست است. نظراتی کاملا راست. از نظر متدولوژیک متافیزیکی است. غیر مارکسیستی است. از نظر تنویریک یک التقاطی است از به نظر من لیبرالیسم چپ، منشویسم و کلا چیزی که در آن اساسا غایب است تز مبارزه طبقاتی و تز دولت طبقاتی است در این نظرات. من این را ادعا می کنم و امیدوارم امشب بتوانم نشان دهم که هم از نظر سیاسی و هم از نظر تئوری و هم از نظر متد چرا اینطور است.

شروع می کنیم. این بحث اولین بار در پلنوم ۱۶ مطرح شد و روی سایت هست و شما امیدوارم آن بحث پلنوم ۱۶ را شنیده باشید. در بحثهای کتبی هم به اندازه کافی به آنها رجوع شده. در آن بحث رفیق کورش اینطور مطرح می کند که جمهوری اسلامی در معرض فروپاشی است و دارد فرو می پاشد. البته با ضربه مردم و مردم یورش می کنند و جمهوری اسلامی فرو می پاشد. و بعد می گوید که سؤال آن است که بعدش چه می شود که خودش به این سؤال اینطور جواب می دهد که با فروپاشی جمهوری اسلامی دولت می افتد در دست نزدیکترین نیروی که به اصطلاح به قدرت هست که آن موقع بود دو خردادی ها. قدرت می افتد در دست دو خردادی های درون حکومت. و بعد رفیق کورش می گوید که باید از بالا و پایین دخالت کرد و باید پروسه شرکت در دولت را الان پیش رو گذاشت به منظور اینکه به مردم فرجه ای بدهیم برای اینکه در میدان بمانند. برای اینکه اینکار را بکنیم، اولاً باید یک بیانیه ای بدهیم، بیانیه آزادی ها و یا حقوق پایه ای مردم، آن موقع یک همچنین اسمهای می برد و رئوسش را می گوید: آزادی های بی قید و شرط، لغو مجازات اعدام و غیره و غیره. بیانیه ای بدهیم که این بیانیه را سعی کنیم سلطنت طلب، مجاهد و غیره بپذیرد. و می گوید که به نظرم مجاهد خیلی امکان دارد که بپذیرد. اگر اینها بپذیرند با آنها دولت تشکیل می دهیم و اگر نپذیرند خودمان تشکیل می دهیم. یک دولت موقت. این خیلی موجز و فشرده بحثی است که رفیق کورش آنجا می کند. مفصل نوارش هست، نوشته اش هست و رفقا می توانند به آن رجوع کنند ولی این اساس این بحث است. اساس این است که این اتفاق دارد می افتد. این نظرات را من نظراتی کاملا راست می دانم. چرا؟ نه به خاطر به اصطلاح دولت حجاریان و غیره بحثی که همه جا هست. به این کاری ندارم. حتی اگر اسم حجاریان هم برده نمی شد و گفته نمی شد باز این نظرات راست است. حتی اگر نمی گفت دولت می افتد بغل دو خردادی ها باز این نظرات راست است.

چرا راست است این نظرات؟ اجازه بدهید چند تا نکته دیگر هم اضافه کنم که بتوانم بحث را جمع و جورتر بکنم. بعد در نوشته هایش رفیق کورش صحبت را این طور می کند که یک فرمولی می دهد به اسم دولت موقت و یا دولت موقت انقلابی بعلاوه مجلس موسسان به اضافه رفاندم. می گوید این فرمول جواب میدهد. بحثش این است که یک دولت موقت تشکیل می شود، که این دولت مجلس موسسانی تشکیل میدهد برای تعیین نوع حکومت، بعد از یک مدتی که آن بیانیه ای که گفتیم، بیانیه آزادی سیاسی پیاده شد و غیره و بعد رفاندمی می گذاریم برای این که آن نظر مجلس موسسان به تایید مردم برسد و مردم رای بدهند. در بحثهای قبلی هم البته نافرمانی مدنی را هم رفیق کورش قبلاً آورده، پلاتفرمی که رد شده در بحثهای دفتر سیاسی و در ادامه بحثها هم بحثی می کند که قیام خشونت است یا خشونت تحمیل شده به ماست و راه دموکراتیک و متمدانه گذار قیام نیست چون قیام خشونت تحمیل شده است. این مجموع، همین حکمها و همین کلمات یعنی شما اگر تو خیابانهای تهران بروید و هر کس که با سیاست ایران اندک آشنایی دارد را ببینید (اسم هیچ کس را نبرید) و بگوئید یک حزبی هست که می گوید رژیم جمهوری اسلامی دارد فرو می پاشد و دولت موقتی تشکیل می شود، این دولت موقت یک مجلس موسسانی می گذارد که ممکن است در این دولت موقت مجاهد باشد، سلطنت طلب

باشد یا دوزخدادی های که نزدیک قدرتند و قدرت فوری افتاده بغلشان باشند، اینها باشند، یک حزبی هست که می گوید در این دولت شرکت می کنم یک مجلس موسسانی می گذاریم، نوع حکومت را تعیین می کنیم و رفرا ند می کنیم. و به این هم می گوئیم راه مسالمت آمیز و متمدنانه و دمکراتیک راه رسیدن به قدرت و می گوید قیام خشونت است و خشونت تحمیل شده است و در ضمن نافرمانی مدنی هم یک تاکتیک است که باید از پیش گرفت. اگر این شنونده آشنا باشد به سیاست در ایران می گوید لابد یکی از جمهوری خواهان ملی ایران را می گوئید. یکی از این احزاب باید باشند. یک جایی بین راه کارگر و اکثریت و خانباتهرانی. یک نیروئی اینجایا این حرفها را می زند. رفیق کورش می گوید که "مگر کلمات نجسند؟ این کلمات نجس نیستند، من این کلمات را بکار بردم با یک تنوری دیگری، با یک معنی دیگری، در یک جایگاه دیگری." تک تکش را می گوید. "رفرا ند مگر بد است. خودمان گفتیم رفرا ند. مجلس موسسان مگر بد است." بعد البته خودش می گوید مثل اینکه یک کمی هم بد است ولی در هر حال آلترناتیو دیگری نداشتم این را گذاشتم. "دولت موقت مگر بد است. قیام هم خشونت است خوب خشونت است. قیام خشونت می کند. نافرمانی مدنی هم مگر بد است خوب مردم دارند اعتراض می کنند و نافرمانی مدنی می کنند. کلمات که نجس نیستند."

به نظرم رفیق کورش متوجه نیستند که صحبت بر سر اصحاب دیکشنری نیست. انسکلوپدیستها با هم بحث نمی کنند، احزاب سیاسی با هم بحث می کنند. احزاب سیاسی با یک ترمهایی، با یک اصطلاحاتی، با یک تاکتیکهایی، با یک شیوه هایی تداومی می شوند، معرفی می شوند، معروف می شوند. شما اگر بگوئید قیام، اگر بگوئید انقلاب، اگر بگوئید شورا، اگر بگوئید بی خدایی، اگر بگوئید دولت سکولار، اگر بگوئید آزادی بی قید و شرط، می گویند این چه است. امروز که حزب کمونیست کارگری ایران است. یا در یک کشور ایکس می گویند یک نیروی چه رادیکال این حرفها را می زند. اگر بگوئید مجلس موسسان، رفرا ند، قیام خشونت است، نافرمانی مدنی، دولت موقت با شرکت چندین حزب راست و چپ و غیره. می گویند این یک حزب پارلمانی لیبرال چپی است که حداکثر این حرفها را می زند. همه جای دنیا همین را می گویند. کسی نمی آید در دیکشنری بگردد و کسی نمی آید از شما بپرسد که تنوری های پشتش چی هست. آیا تنوری های پشت مجلس موسسان شما همان است که مجاهد می گوید مثلا یا تنوری پشت رفرا ند شما همان است که آنها می گویند. که البته بعد نشان می دهیم که تنوری اش هم تازه همان است ولی حالا فعلا برای اینجای بحث به این مربوط نیست که تنوریش چیست. وقتی حزب توده فرض کنید می آید و با اسلام دعوایی نمی کند و آقای طبری اسلامی می شود و می رود در جمهوری اسلامی، می گویند حزب توده راست شد. همه می دانند طبری بی خداست همه می دانند یک تنوری های دیگری مثلا "تنوری دوران" حزب توده را برده درون جمهوری اسلامی نه اسلام صفوی یا علوی یا اسلام خمینی. همه این را می دانند. ولی این دیگر مهم نیست. در سیاست این دیگر مهم نیست چه تنوری هایی شما را به کجا رسانده. شما یک سناریوئی چیدید که جمهوری اسلامی می افتد، دولت می افتد در دست نزدیکترین نیرویش و ما می رویم در آن دولت شرکت می کنیم با یک بیانیه ای و آن بیانیه را پیاده می کنیم و سعی می کنیم پیاده شود. مجلس موسسان نوع دولت را تعیین می کند و این دولت را به رفرا ند می گذاریم و در کنار این می گوئیم این راه مسالمت آمیز و راه دمکراتیک است و قیام خشونت است و کنارش می گوئیم نافرمانی مدنی هم چه اشکالی دارد مبارزه ماست و جزیی از مبارزه است. اینها نظرات یک بلوک راست است، نظرات جمهوری خواهان و سلطنت طلبان و دوزخدادبان خارج از حکومت است. این ترمها معنی دارند اینطوری نیست که کلمات از روی دیکشنری معنی اش در می آید.

مثالی بزنم. دمکراسی. دمکراسی کلمه بدی است؟ خیلی هم مثبت تر از رفرا ند، خیلی هم مثبت تر از دولت موقت و خیلی هم مثبت تر از مجلس موسسان است و غیره. ولی ما دمکراسی را بکار نمی بریم در ادبیاتمان. می گوئیم آزادی. مدتهاست دمکراسی را بکار نمی بریم. چون می گوئیم این دمکراسی مهم نیست. شما بروید ببینید معنی دمو چیست و معنی کراسی چیست و بگوئید مردم سالار. این دمکراسی در کانتکست و چارچوب سیاسی امروز دنیا، این یک پرچم جنگ سردی علیه کمونیسم بوده است. همان بحثهای مفصلی که در بحث "دمکراسی، تعبیر و واقعیات" نادر (منصور حکمت) نوشته است. ما بکار نمی بریم این کلمه را. تازه این کلمه خیلی بی آزار ترست از همه کلماتی که کوروش سر هم کرده است. تازه ما دمکراسی انتزاعی را هم بکار نمی بریم نه در سیاست ایران، نه هیچ جای دنیا. در ادبیات ما دمکراسی نیست. می گوئیم آزادی. حتی دمکراسی شورائی را هم مدتهاست نمی گوئیم. نمی گوئیم دمکراسی شورایی. پس بحث بر سر کلمات نیست. با همین استدلال رفیق کورش می شود گفت، و می گویند در جنبش هم می گویند: چه اشکالی داره آقا با دمکراسی بدی؟ دمو یعنی مردم، کراسی هم یعنی سالار. یعنی حکومت مردم. مردم سالاری. با مردم سالاری بدی؟ خود بورژوازی، خود سلطنت طلبها می گویند مردم سالاری. اگر یکی بیاید و در ادبیات ما مردم سالاری بنویسد خوب همه می گویند که این دارد به راست متمایل می شود. مهم نیست در دیکشنری این کلمه چقدر بی آزار است. یا چقدر مترقی است. مهم

این است که در آن مبارزه سیاسی و در آن بک گراند و در آن کانتکتست چطوری به کار برده می شود. همه اینها که رفیق کورش می گوید، مجلس موسسان، فراندم، قیام خشونت است، نافرمانی مدنی، دولت موقت، همه اینها به وسیله جریان راست غیر سرنگونی خواه، اپوزیسیون پرو رژیم، اپوزیسیون پرو غربی بکار برده شده و معنی می دهند. لغات نجس نیستند ولی آن کانتکتست سیاسی همه است، لغات سیاسی هستند. با لغت شناسی و انسکلوپدی و دیکشنری سراغش نمی رویم. می رویم ببینیم در چارچوب سیاسی ایران این لغات چه معنی می دهند. حزب ما با شورا تداعی می شود. با انقلاب و آزادی های بی قید و شرط تداعی می شود. با سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت و اصلا جارو کردن مذهب از جامعه و با بی خدایی و ضدیت با مذهب تداعی می شود. و حزب آنها با گذار مسالمت آمیز و قیام خشونت است و فراندم و مجلس موسسان و دولت موقت و نافرمانی مدنی و غیره تداعی می شود. شما بگویید تئوری هایمان فرق دارد. نمی شود دست برد و ترم سیاسی طبقات و اقشار دیگر را برداشت تئوری دیگری زیرش گذاشت. تلقی عمومی در جامعه نه فقط در نزد آن طبقه، آن طبقه ای که آن حزب مال آن هست، در نزد افکار عمومی جامعه آن تلقی هست که آنها گفتند. من در پلنوم ۱۶ اولین بحث این بود که رفیق کورش مجلس موسسان صندلی اش اشغال شده. فراندم هم همینطور. نافرمانی مدنی هم حالا آنجا بحثش نبود. نافرمانی مدنی هم خیلی بیشتر. بحث هست و رفقا می توانند بروند ببینند. اینها، اینها را یک طبقه دیگری و یک جنبش دیگری بکار برده. اصلا ترمینولوژی مناسب آنهاست. بعد می بینیم چرا این ترم مال آنهاست. می بینیم چرا رفیق کورش هم اتفاقا با همان تئوری ها آنها را بکار می برد.

الان می روم سر همین نکته. حالا گیرم بگوییم باشد لغات مهم نیست و تئوری های مختلفی گذاشته شده. ببینیم رفیق کورش چه تئوری هایی را پشت اینها داشته. فراندم را بگیرید. رفیق کورش می گوید که فراندم می کنیم برای اینکه نوع حکومت را تعیین کنیم. خوب مگر سلطنت طلب چه می گوید؟ سلطنت طلب هم می گوید فراندم کنیم و حکومت تعیین کنیم. می خواهم بگویم تئوری اش هم زیاد فرقی ندارد. زمانش فرق دارد. رفیق کورش می گوید بعد از سرنگونی. این هم بگذارید توضیح بدهم. رفیق کورش خیلی جاها، در سمینارش هم بارها گفت من گفتم بعد از سرنگونی، بعد از سرنگونی. می دانم شما گفتید بعد از سرنگونی ولی سؤال این است که سرنگونی را به چه می گوید؟ در پلنوم ۱۶ سرنگونی را اینطوری تعریف کردید رژیم می رود و دولت می افتد دست نزدیک ترین نیرو. که خودتان گفتید دواخرادی های درون حکومتند. به این گفتید سرنگونی. خوب یعنی چی؟ یعنی زدن ولی فقیه دیگر. زدن جناح راست. خوب سلطنت طلبها هم به همین میگویند سرنگونی. شما عملا در پلنوم ۱۶، بعدا البته فرمول را دقیق کردید، ولی در پلنوم ۱۶ به زدن جناح راست و افتادن رژیم در دست دو خردادی ها که نزدیکترین نیرو به حکومتند، شما اینجا گفتید که خوب باید وارد بازی شد. یک دولت موقت تشکیل می شود نمی تواند بماند و باید رفت بیابیه داد و غیره. و حتی اگر این هم را نمی گفتید در هر حال اینکه فراندم برای تعیین نوع حکومت است مهم نیست بعد از سرنگونی و قبل از سرنگونی. هیچ جای دنیا نوع حکومت را با فراندم تعیین نمی کنند. مگر بعد از انقلاب، مثل فراندم جمهوری اسلامی یا فراندمهای دیگر. قیام و انقلاب هم که رفیق کورش گفت که اصلا اتفاق نمی افتد در ایران. که حالا وارد این بحث هم می شویم. نوع حکومت را فراندم تعیین نمی کند در هیچ جا. هیچ جای دنیا. من می دانم مثلا برای پیوستن به اروپای واحد فراندم می گذارند و برای نوع پول، پول را یورو کنیم یا نه کنیم فراندم می گذارند. در همین کانادا کبک برای جدائی از کانادا فراندم می گذارند. خودمان در کردستان گفتیم یک جایی می شود که ما فراندم را قبول داریم. اینها بله. فراندم در مقابل یک اتفاقات سیاسی که پاسخش آری یا نه است. نوع حکومت، بخصوص نوع نظام و حکومت را نمیتواند اصلا فراندم تعیین کند. نوع حکومت را هم نمی کند. نوع کابینه را هم نمی کند. کجای دنیا یک کابینه را با یک فراندم عوض کرده اند؟ رسوایی می شود، نخست وزیر استعفا می دهد، معاون می آید می گیرد تا چهار سالش تمام شود. فراندم نمی کنند. هیچ جای دنیا حتی کابینه را با فراندم تعیین نمی کنند. می گویند آقا انتخابات. چه برسد یک نظامی را، چه برسد یک سیستمی را، یک سیستم حکومتی را با فراندم عوض کنند. این توهم است. همان نقدی ست که ما به سلطنت طلبها داریم. یک گوشه نقد ما به فراندم سلطنت طلبها این نیست که زمانش مال قبل از افتادن جمهوری اسلامی یا بعدش است. آن هم تازه جمهوری اسلامی که افتاده به دامن نزدیکترین نیرویش که راستش زیاد فرقی نمی کند با قبلش و بعدش. بحث ما اصلا تازه هرچه باشد بر سر سرنگونی، بحث اساسی ما به سلطنت طلبان سر فراندم این نیست که شما چرا قبل از افتادن جمهوری اسلامی می گوئید و بعدش اشکائی ندارد. می گوئیم اصلا نوع حکومت با فراندم تعیین نمی شود. این پوچ است این توهم است. همچنین اتفاقی نمی افتد.

می خواهم بگویم بنابراین اگر به تئوری های پشت این هم نگاه کنید می بینید کاملا راست است. حالا مجلس موسسان را در نظر بگیرید. مجلس موسسان تعیین می شود معمولا تشکیل می شود برای اینکه قانون اساسی

یک حکومت را بنویسد. ولی یک حکومتی که تکلیفش فی الحال تعیین شده در عرصه دیگری. یک سیستمی که تکلیفش فی الحال معلوم شده، مجلس موسسان تشکیل می شود که قانون اساسی اش را بنویسد. مثل بعد از انقلاب مشروطه و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا خیلی انقلابها. مجلس موسسان هم نوع حکومت را هیچ جا تعیین نمی کند. این توهم تعیین نوع حکومت با این شیوه ها جایگاه اساسی دارد در فکر و نوشته هائی که من دارم نقد میکنم و بعدا به آن مفصلتر می پردازم. ولی در هر حال می خواهم تئوری مجلس موسسان هم تماما رایت است.

قیام خشونت است که دیگر اظهارمن الشمس است. من همان موقع در جواب رفیق کورش نوشتم رفیق کورش قیام خشونت نیست. حتی خشونت تحمیل شده به ما نیست. قیام را خشونت بوجود می آورد. و با خشونت سرکوبش می کنند. به همین دلیل دقیقا قیام خشونت نیست. اگر یکی تو گوش شما زد و شما جلوی دستش را گرفتید به شما نمی گویند خشن. اگر مقاوت کردی و زدیش زمین به شما نمی گویند خشن. اگر کسی با شمشیر به شما حمله کرد و شما با مشت خالی زدیش به شما نمی گویند خشن. می گویند از خودتان دفاع کردید در مقابل خشونت. اگر نمی کردید که می کشتند، می زدند. قیام در نهایت منطق سیاسی اش این است که مردم می خواهند رژیم برود نمی رود و می کوبد و سرکوبشان می کند و آنها علیه اش قیام می کنند. رفیق کورش می گوید قیام خشونت است و بعد بدتر از آن در مقابلش این را می گذارد که مجلس و فراندوم استراتژی گذار مسالمت آمیز و متمدنانه و دمکراتیک است. قیام هیچ کدام از اینها نیست. خوب سلطنت طلبان هم که همین را می گویند. چقدر راه است بین قیام تا انقلاب. من در نوشته ام هم گفته ام مگر می توانید شما بگوئید قیام خشونت است ولی انقلاب خشونت نیست. دیگر راهی نیست تا بسط این ایده به خود انقلاب. مگر سلطنت طلبان همین را نمی گویند؟ مگر آنها هم راه مسالمت آمیز و دمکراتیک و غیر خشونت آمیز را با فراندوم تعیین نکردند؟ شما هم همین کار را کردید دیگر. مگر نافرمانی مدنی جز این هست که راه مسالمت آمیز و دمکراتیکی است در مقابل خشونت؟ خوب شما هم که به قیام گفته اید خشونت. نافرمانی مدنی هم که در این سیستم هست. فراندوم هم که هست. حالا تئوری هایشان خیلی با هم فرق دارند؟ خیلی تئوری هائی که رفیق کورش می گوید انقلابی و رادیکال است پشت این کلمات؟ و تئوری های آنها دیگر راست است؟ این یک سیستم است در واقع. شما فقط جابجایی زمانی اش را عوض کردید. وگرنه فراندوم شما هم می خواهد نوع حکومت را تعیین کند، قیام هم از نظر شما خشونت است. مجلس موسسان شما هم جمع میشود باز نوع حکومت را تعیین کند. و گذار مسالمت آمیز و دمکراتیک و متمدنانه تان هم همین هاست. خوب من نمی دانم این تئوری چقدر فرق می کند با چیزی که مثلا ممکن است یک جمهوری خواه ملی به ما بگوید. پس این هم از نظر تئوریک.

ببینید یک نکته اینجا هست که رفیق کورش می گوید که، دولت فرو می باشد و نادر هم گفته که دولت فرو می باشد (بعد این رجوع ها به نادر را من بعدا بهش می رسم). می گویند نادر هم گفته دولت فرو می باشد و بعد انقلاب شروع می شود. این بعد انقلاب شروع می شود البته کم کم از نظر رفقا می رود کنار و فقط این می شود که دولت فرو می باشد. درست است که نادر گفته به احتمال زیاد احتمال این هست که دولت اول فرو بیاید و بعد انقلاب شروع شود ولی هیچ طرحی نادر نداده که وقتی دولت فرو می باشد چطوری برویم تو دولت! در نظر رفیق کورش دولت فرو می باشد و بعدش هم انقلابی نیست. می رویم در همین دولت و اسمش هم هست دولت موقت، دولت سوسیالیستی هم نیست. دولت حزب کمونیست کارگری هم نیست. می رویم در این دولت موقت با سلطنت طلب، با مجاهد، با آن نزدیکترین نیروهای که قدرت به بغلشان افتاده، می رویم تو حکومت! این کجاش چه ربطی دارد به بحث نادر! نادر وقتی می گوید انقلاب شروع می شود آیا انقلاب بر علیه ما شروع می شود؟ بحث نادر این است که آن انقلاب است که شما باید بروید، و تازه نوبت شماسست و تازه می رسد، تازه می گوید این جمهوری اسلامی که با یک ضربه ممکن است فرو بیاید، روزنه ایو فرصتی است که ما باید برویم آن انقلاب را رهبری کنیم تا به قدرت برسیم. رفیق کورش بحث را می کشد جلو و می گوید در همین فرو پاشی ما باید یک کاری بکنیم. و وقتی می خواهد یک کاری بکند اساس قضیه این است که به نظر من و این را عمیقا من می خواهم نشان بدهم. رفیق کورش دیپلماسی را با سیاست طبقاتی اشتباه می گیرد. با سیاست اشتباه می گیرد. ببینید رفقا مجلس موسسان، فراندوم، دولت موقت، نافرمانی مدنی حتی، اینها اجزا سیاست درستی هستند برای احزاب یک طبقه. طبقه حاکمه. طبقه بورژوازی. وقتی کابینه ها عوض می شود، اینها اجزا دیپلماسی هستند. اجزا مبارزه طبقاتی نیستند. در سیاست اینها به درد نمی خورند. نظامها اینطور زیر رو نمی شوند. انقلاب لازم است. یک دست به دست شدن طبقاتی قدرت لازم است. فراندوم و مجلس موسسان و دولت موقت، این راههای مسالمت آمیز و متمدنانه و دمکراتیک، اینها راههای احزاب بورژوازی برای تغییر کابینه هاست. برای تغییر حداکثر حکومتهای نظامی به حکومتهای پایبونی پارلمانی و بر عکس مثلا در امریکای لاتین. برای رفتن شاه با شاه دیگر و یا رئیس جمهور دیگر با حفظ نظام.

تازه برای این هم اگر تغییری کمی اساسی باشد انقلاب لازم است به این سادگی نیست. در هر حال این نوع تغییرات در بین خود طبقه حاکم است. من به این می گویم دیپلماسی. این دیپلماسی به درد تغییر دولت به معنی تغییر کابینه می خورد. تغییر حتی دولت تا آنجا که به نظام دست نزنند. به سیستم حکومتی، به نظام اقتصادی، به نظام اجتماعی دست نزنند. به درد اینها می خورد. و مدام دارند این کار را می کنند. احزاب می آیند و می روند. حکومتهای حزبی. حزب توری می رود حزب لیبرال می آید. حزب لیبر می رود حزب غیره می آید. دمکرات می رود محافظه کار می آید. در امریکا در اروپا در انگلیس در همه جای دنیا که پارلمان دارند احزاب اینجوری دست به دست می کنند قدرت را. این ماتریال، مجلس موسسان، فرمانده، دولت انقلابی و غیره و بخصوص تز قیام خشونت است و تز نافرمانی مدنی در این سیستم بکار می رود که به آن می گوئیم دیپلماسی. ببینید، کمونیستها و احزاب رادیکال انقلابی که می خواهند سیستم عوض کنند، می خواهند نظام را عوض کنند، در این بازی راهشان نمی دهند. رفیق کورش اصرار دارد که ما برویم در دولت که بحث قدرت سیاسی را این طور فهمیده که حزب باید برود در دولت و به دولت نگاه کنیم و غیره. باشد اینکار را بکنیم. ولی یک سؤال این است که آیا راهمان می دهند؟ بالاخره ما کمونیست هستیم، رادیکالیم، قیام گفته ایم، انقلاب گفته ایم، می خواهیم سرمایه را بر بیندازیم. راهمان می دهند در دولت؟ آیا در این بازی زانده نمی شویم؟ مثل حزب توده ته مانده جمهوری اسلامی نمی شویم؟ که مثل دستمال استفاده مان بکنند و بیاندازند دور؟ آیا مثل بابک زهرایی زانده بنی صدر نمی شویم؟ که مثل دستمال استفاده مان بکنند و بیاندازند دور؟ رفقا کمونیستهایی که خواستند وارد دیپلماسی بشوند همیشه کلاه سرشان رفته است. همیشه باخته اند. همیشه شدند پل به قدرت رسیدن بقیه. شده اند زانده. از این نوع چپا کم نداشتیم. در ایران از همین الان از بهمن نیرومند تا خان بابا تهرانی تا انواع شاخه های فدایی و غیره از این نوع چپ هائی هستند که وارد دیپلماسی شدند. رفقا بحث ما بر سر تغییر حکومت هست منتها تغییر حکومتی که قدرت را بدهد بدست حزب ما. حزب ما یک حزب کارگری است. قدرت را از دست یک طبقه در بیاورد و نظام را عوض کند. ما نمی خواهیم ولی فقیه بیاندازیم فقط. می خواهیم یک نظامی را عوض کنیم. اگر کسی فکر کند که کمونیستها در این بازی دیپلماسی می توانند اینکار را بکنند آن وقت دیگر پایش روی زمین نیست به هیچ وجه. توهم عظیمی دارد. و مبارزه طبقاتی و اصلا جوهر مارکسیسم و جوهر بحث مارکسیستی بر سر مبارزه طبقات و مکانیزمهای اجتماعی که نادر می گوید که به آنها برمی گردد، مکانیسمهای اجتماعی برای انقلابات و تغییر حکومتها را نمی بیند. مکانیسمهای درون طبقاتی اش را دیده. و وقتی می گویند (و من بارها این را گفتم) حزب و قدرت سیاسی، رفیق کورش و رفقای دیگری هم بعضی جاها در بحثشان استفاده می کنند، به بالا نگاه می کنند. پارلمان، کزیدورها، دولت موقت، مجلس موسسان، قانون اساسی، فرمانده، بیانیه ها، قواعد بازی، اینها را می بینند و فکر می کنند که بورژوازی با ما امضا می کند و رعایت میکند. نه عزیز من، بورژوازی می گوید یک حزب کمونیست دیگری گیر آوردم از نوع احزاب کمونیستی که مدام به من سرویس دادند و این هم یکی دیگرش. مثل "توده ای هستم و همراه امام". ما هم می رویم همراه سلطنت طلبان و مجاهد، بر فرض راهمان هم بدهند و قبولمان هم کنند، رفتیم تو زمین اون و شده ایم زانده اش. من حالا این را بیشتر باز میکنم.

در هر حال این به نظرم در تمام سیر نظری رفیق کورش از اول تا آخر می دود. تو تئوری حزب سیاسی اش هم همینطور است که من این را نشان میدهم. تو بحثهای دیگرش هم اینطور است که کلا دیپلماسی، یک حزب پارلمانی، ترمها، شیوه ها، روشها، اینها از آنجا می آید. و شروعش در همان پلنوم ۱۶ بود با این بحثی که کردم. بحث مفصلتر سر این الان کتبی هست رفقا می تواند به آن رجوع کنند. من وارد نمی شوم چون خیلی نکات هست که باید بپوشانم.

و بعد ما وارد بحثهایی می شویم که من گفته بودم به رفقا با آن رجوع کنند. بحثهای ۴۵ دقیقه ای. مقصودم نوار ۱۹ و ۲۰ اکتبر ۲۰۰۲ هست که آنجا مفصلا هرکدام ۴۵ دقیقه که عملا فکر کنم بیشتر، رفیق کورش و من نقطه نظرمان را بعد از آن بحثهای، بیانیه و منشور و غیره که در دفتر سیاسی گیر افتاده بود بالاخره گفتیم برویم بحث اساسی مان را بکنیم. جدا از سناریو و احتمالات و غیره هر کس نقطه نظراتش را بگوید. و رفیق کورش آنجا نقطه نظراتش را گفت. امیدوارم نوارش شنیده باشید من خلاصه اش را اینجا می گویم.

رفیق کورش می گوید انقلاب سلبی است. و این نتیجه را می گیرد که انقلاب یک انقلابی است بر سر آزادی و غیره. بر سر سوسیالیسم نیست. و یک دولت موقتی را بوجود می آورد این انقلاب، در این دولت موقت ما باید شریک شویم. و بعد با فرمانده می رویم سوسیالیسم را می آوریم. می گوید حتی اگر دولتی که بعد از فروپاشی به قدرت برسد دولت یگانه حزب باشد، به آن می گوئیم دولت موقت انقلابی. به آن نمی گوئیم سوسیالیسم. نباید بگوئیم دولت سوسیالیستی. حتی اگر خودمان تنها باشیم. این دولت سوسیالیستی نیست. و بعد این را باز می کند و می گوید چرا. چون اگر بگوئیم سوسیالیسم، مردم رم می کنند. مردمی که پشت شما جمع شدند پراکنده می شوند. شما اینها را برای آزادی زن، برای علیه



مذهب، علیه ظلم ملی و غیره و غیره جمع کردید. و برای آزادی بی قید و شرط جمع کردید و وقتی بگویید سوسیالیسم رم می کنند. و پراکنده می شوند بنابراین نمی شود گفت. رفیق کورش می گوید این نتیجه را از بحث سلبی اثباتی گرفته که مردم از سر سوسیالیسم شما را انتخاب نمی کنند از سر نه شما را انتخاب می کنند و چون این نه است بنابراین دولتی که شما تشکیل می دهید حتی اگر فقط خودتان باشید این دولت سوسیالیستی نیست. این دولت موقت است. خودتان باید به خودتان بگویید دولت موقت. و بعد این دولت موقت باید ۶ ماه صبر کند که این مردمی که از سر نه، از سر نه به مذهب، از سر نه به شونیسیم مرد سالارانه، از سر نه به خفقان و غیره پشت سر ما جمع شدند قانع بشوند به سوسیالیسم در یک مدت چند ماهی و بعد فراندم کنیم و سوسیالیسم را بیاوریم. این بحثی است که آنجا رفیق کورش دارد. خوب نقد من را هم امیدوارم رفقا شنیده باشند. نقد من هم این بوده که چرا وقتی ما بقدرت می رسیم به خودمان نمی گوئیم جمهوری سوسیالیستی؟ قرار نبود فقط انقلاب دمکراتیک سلبی باشد، انقلاب سلبی است. انقلاب کمونیستی هم سلبی است. حال کار ندارم بعد معلوم می شود در دیدگاه رفیق کورش اصلا انقلابی در کار نیست. این را بعدا به آن می رسیم. در بحثهای سمینارش می فهمم که اصلا انقلابی در کار نیست. سلبی \_ اثباتی معلوم نیست اصلا از کجا می آید چون انقلابی در کار نیست. ولی در هر حال فعلا آن بحثی که آنجا دارد این است که انقلاب دمکراتیک به اصطلاح سلبی است. این سلبی بودن اجازه نمی دهد سوسیالیستی باشد. چون سلبی است سوسیالیستی نیست. و بنابراین وقتی که به قدرت برسیم، بعد از افتادن جمهوری اسلامی، بعد از فروپاشی به قدرت برسیم، نباید بگوئیم. باید به خودمان بگوئیم دولت موقت. من می گویم خوب چه حزبی در دنیا به تنهایی به قدرت رسیده و به خودش گفت دولت موقت؟! و چرا فراندم کنیم و مردم را قانع کنیم. من بحثم آنجا این است که وقتی حزب ما به قدرت رسیده یعنی مردم چپ را انتخاب کرده اند. تمام شد دیگر. یک فاز از مبارزه طبقاتی، فاز مهمش تمام شده. حزب کارگری، کمونیستها به قدرت رسیدند حزب ما قدرت را گرفته، به خودمان هنوز می گوئیم موقت؟! این به رسمیت نشناختن پیروزی است. به رسمیت نشناختن اصلا قانون مبارزه است. رفیق کورش حتی آنجایی هم که با قدرت انقلاب، حالا خودش می گوید فرو پاشی، هر چیزی، حزب ما به تنهایی به قدرت رسیده باز محو دیپلماسی است. مقهور دیپلماسی است. باز شروع می کند به فراندم گذاشتن. می گوید ساکت، شلوغ نکنید. حتی اگر دولت موقت با باقی هم باشیم، به طریق اولی می گوئیم که باید فراندم کنیم و می گوئیم که شلوغ نکنید و قانع می کنیم به فراندم. من نمی دانم این کجای مبارزه طبقاتی است؟ رفقا این دیپلماسی حتی در خود بورژوازی هم به رسمیت شناخته نمی شود. اگر زور یکی برسد. پارلمان و همه اینها را رعایت می کنند برای اینکه احزاب تقریبا هم زور هستند در جامعه. یک حزبی سیاست معینی داشته باشد، بخش عمده جامعه را داشته باشد خوب هیتلر می شود دیگر. می شود نازیسم. می شود خونتاهای نظامی. می زنند زیر پارلمان و مارلمان و همه این قوانین بازیشان. زیر فراندم و مجلس موسسان و همه چیزشان می زنند. اساس سیاست رفقا، زور است. نیرو است در خیابانها. این را من گلویم پاره شد پلنوم بعد از پلنوم گفتم. نیرو در خیابانهاست، اساس قدرت ما در خیابان است. برای حتی احزاب بورژوازی هم قدرت از پارلمان نمی آید. اینکه چقدر ارتش و نیروی سرمایه پشتم باشد و بتوانم حکومت کنم، پارلمان را هم می بندم. مگر ندیدیم بارها. رفیق کورش به نظر من اساس دیدگاهش دیپلماسی قدرت (من به آن می گویم دیپلماسی قدرت) است، از بحث حزب و قدرت سیاسی رفیق کورش به نظرم فقط این را گرفته که این اصلا در بحث نادر نیست. غایب است. یک چیزی دیگر را گرفته به آن سنجاق کرده و آن هم دیپلماسی قدرت است. تا جایی که حتی وقتی خودمان یگانه به قدرت می رسیم به قول کورش باز هم به خودمان نمی گوئیم جمهوری سوسیالیستی. شروع می کنیم به فراندم با این توهم که مردم به سوسیالیسم قانع می شوند. توی مبارزه طبقاتی من را انتخاب کردند به قدرت رساندند حالا قرار است با ترویج چه جوری نمی دانم باید قانع شان بکنم! به سوسیالیسم باید قانع شان کنم. خوب بحث من آنجا این است که اگر اکثریت جامعه ایران زیر خط فقر است به سوسیالیسم قانع است دیگر. اگر نمی داند نمی شناسد. وقتی پیاده اش کنی دورت جمع می شود. یعنی چی پراکنده می شود اگر من سوسیالیست باشم. شرایط ابژکتیو پس آماده نیست در ایران؟ برگردیم به آن ترها؟ قدرت را گرفته ای، رادیو و تلویزیون دستت است، تمام ارگان دولتی دستت است، از بالا همه امکانات دستت است، هنوز می خواهی کم کم بگویی. نمی توانی به مردم بگویی دولت سوسیالیست هستی؟ همانجور که خمینی (سلبی بود خمینی هم دیگه) گفت تو گوش شاه می زنی تو گوش امریکا می زنی، بختیار باید بره، این باید بره اون باید بره، این حرفها را گفت و آمد قدرت را گرفت سه هفته بعدش هم فراندم کرد جمهوری اسلامی با ۹۵ درصد آرا دیگر. خوب من سوسیالیست هم می گویم این باید بره، تو گوش این می زنی، سلبی سلبی به قدرت می رسم می گوئیم جمهوری سوسیالیستی. می گویند رای نگرفتی؟ کی می گوید؟ بورژوازی چلنجم می کند دیگر. از رژیم افراد از تخت افتاده چلنجم می کنند. سازمان ملل چلنجم می کند. امریکا چلنجم می کند. می گویند رای نگرفت می گویم چشم این هم رای دیگر. ۹۹ درصد می گویند سوسیالیسم دیگر. مگر نادر در همان بحث سلبی اثباتی اش نگفت کسی که سلبی اش را با من آمده اثباتی اش را هم با ما می آید. رفیق کورش می گوید نه اثباتی اش فراری می دهد چون اینها سلبی با تو آمده اند اثباتی

فرار می کنند. باید برویم قانع شان کنیم. من هم به این گفتم فرار از پیروزی. به رسمیت نشناختن پیروزی. نفهمیدن و ندیدن پایه ای ترین به نظرم قوانین و مسایل مبارزه طبقاتی. اصلا ندیدن کل مبارزه طبقاتی. حالا بعد به این برمی گردم. این بحثی ست که در آن سمینار ۲۵ دقیقه ای رفیق کورش می گوید. من می خواهم بدانم کجای دنیا با فراندم کسی سوسیالیسم آورده رفقا؟ همان بحثی که کردم دفعه اول. ما داریم یک نظام حکومتی، اقتصادی و اجتماعی را زیر و رو می کنیم. یک نظام دیگر به جایش می گذاریم. با فراندم این کار را می شود کرد؟ بحث بر سر جابجایی کابینه ها نیست. بحث بر سر دست به دست شدن قدرت در دل یک طبقه نیست. دولت موقت می دانم خیلی جاها، دولت گذار داریم. دولت گذار خیلی داریم. دولتهای انتقالی. دولتهای موقت. ولی همه این دولتهای موقت وقتی تشکیل می شوند که قبلا تکلیف قدرت یک جای دیگری، در خیابان تعیین شده، یا در جنگ داخلی و یا در انقلاب و یا هر جوری تعیین شده و این دولت گذار فقط می آید مشروعیت فرمال و قانونی به آن بدهد. مثل فراندم برای کزای. مثل فراندمی که قرار است در عراق بکنند. مثل فراندمی که خونتاهای نظامی می کنند در امریکای لاتین بعد از ۶ ماه می گوید دولت گذارم، ۶ ماه صبر کن و فراندم هم نمی کند. ۶ ماه دولت موقت و بعد می دهد به یک کراواتی مثل خودش. این مثالهایی که در نوشته زدم اخیرا خواندم یادم است و به شما می گویم. در آن بحث، آنجا بحث من این بود: بابا جان فراندم، مجلس موسسان و دولت موقت اینها همه مکانیسمهای دست به دست شدن قدرت از یک طبقه به یک طبقه دیگر نیست. ما هم ممکن است دولت موقت، دولت گذار در شرایط انقلابی داشته باشیم منتها گذار از خودمان به خودمان. قرار نیست این دولت موقت وقتی تمام شد قدرت را برگرداند به سرمایه دارها. عکسش هم همینطور است. اگر آن زوری که اول آن دولت موقت را آورده اساسا با هژمونی بورژوازی و نیروهای بورژوازی است مطمئن باشید مجلس موسسانش، فراندمش، هر سیستمی، بورژوازی را به تخت خواهد رساند. به خاطر اینکه اگر نکنند کودتا می کنند علیه تان. نمی گذارند. مگر شوخی است مبارزه طبقاتی. مگر با بچه کودستانی طرفیم. مگر توهم داریم به این حرفها. این برای رفیق کورش نقشه عمل است ولی. اسمش را هم می گذارد دخالتگری در حکومت و بحث حزب و قدرت سیاسی و به بالا نگاه کردن. تمام بحث رفیق کورش تحت عنوان حزب و قدرت سیاسی به نظر من دیپلماسی قدرت است به همین معنی که گفتم. و بنابراین کاملا، کاملا غیر عملی است. و برای ما اگر ما برویم پاش ما را زانده احزاب بورژوایی می کند. دو راه شما دارید یا باید بروید بگذارید رادیکالیسمتان را کنار و با آن قوانین برقصدید که هنوز راهتان نمی دهند به خاطر گذشته کمونیستیتان حالا حالاها راهتان نمی دهند، یا باید بشوید یک نیروی منزوی ای که آن گوشه جامعه حرفهای هیروتی می زند و کسی هم به حرفش گوش نمی دهد. بنابراین فراندم، دولت موقت و مجلس موسسان معلوم است که اینها ابزارهای سیاسی معینی هستند و ترمهای معینی هستند تئوریهایی مختلفی هم می توانید پشتش بگذارید ولی تمام تجربه تاریخ، تئوری طبقاتی دولت، تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی همه اینها و همه تجربه به ما نشان می دهد که با این سیستمها، با این شیوه ها نمی شود نظامی را جابجا کرد. نمی شود حکومتی را جابجا کرد. نمی شود حکومتی را از دست یک طبقه به طبقه دیگری داد. در دل یک طبقه یک جاهائی چنین اتفاقاتی می افتد و هر روز هم دارد می افتد. من گفتم خمینی — بگذارید این را هم توضیح بدهم — من گفتم خمینی آمد سلبی به قدرت رسید بعد گفت جمهوری اسلامی به رای گذاشت و گفت نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه کم، جمهوری اسلامی، رای آورد ۹۵ درصد، رای شان هم درست بود و تقلبی هم در آن نبود. شد جمهوری اسلامی ایران. اتفاقی که افتاد شروع کرد پدر مردم را در آورد. مردم گفتند عجب غطلی کردیم بعد از ۶ ماه. یک عده که همان موقع می دانستند و به مردم می گفتند نکنید نکنید. مثل خود ما. توده مردم هم بعد از یک سال فهمیدند داستان چی هست. اما در مورد ما چی؟ مردم سرشان کلاه میروند؟ فرض کنید زنی که برای آزادی زن آمده من بیایم سوسیالیسم را برایش بیاورم، فرار می کند؟ سوسیالیسم را نه اینکه ترویج بلکه پیاده کنم. بروم به قول نادر در اولین اقدام، اتوبوس و آب و برق را مجانی کنم. ۹۰ درصد آن جامعه که زیر خط فقر است فرار می کند؟ می گوید آخ آخ اینها مالکیت را گرفتند؟! استثمار لغو کردند؟! قرار بود فقط زن آزاد بشود قرار نبود آب و برق مجانی بشود؟! این را می گوید؟ می گویم ببینید چقدر ذهنی است این قضیه! از سوسیالیسم فرار می کنند چقدر بی پایه است. و چقدر می افتد گوشه همان سیستمی که گفتم. در همان دیپلماسی نافرمانی مدنی، فراندم، مجلس موسسان البته معنی دارد مردم از سوسیالیسم فرار می کنند دیگر! چون مردم که آنها می گویند از خرده بورژوازی متوسط به بالاست. آنها همه فرار می کنند. این ترمها ترمهای آن طبقه است. همانها که قیام برایشان خشونت است از سوسیالیسم فرار می کنند. همانها که از نافرمانی مدنی فراتر نمیروند.

بگذارید نافرمانی مدنی را هم اینجا یک کمی دربار اش صحبت کنم. باز نوشته من هم هست روی این موضوع ولی این را هم بگویم. ببینید رفقا در نوشته من گفتم نافرمانی مدنی اساسش در کلمه مدنی است نه نافرمانی! می گوید نافرمانی ولی مدنی. اینطور نیست که این کلاس اول اعتصاب است خوب این را بگویم کلاس دومش را هم می گویم.

کسی که می گوید نافرمانی مدنی خواه ناخواه می گوید نامدنی اش بد است. که رفیق کورش هم می گوید یک جوری. قیامش را لااقل که مهمترین نامدنی است رفیق کورش می گوید متمدانه نیست. خشونت تحمیل شده به ماست. از طرف دیگر این طور نیست که هر زنی که چادر به سر نکند نافرمانی مدنی می کند. این کار را نمی کند. از خود زنی که چادر به سر نمی کند، حجاب بسر نمی کند در ایران پیرسید می گوید دارم جمهوری اسلامی را بهش دهن کجی می کنم. می خواهم بیاندازشم. دارم به این آخوندهای فلان فلان شده می گویم نه. نمی گوید من دارم قانون حجاب را زیر پا می گذارم. برای اعتراض! این زیادی پایپون زده است و همان سلطنت طلبها باید اینجور راجع به نافرمانی مدنی صحبت کنند. مردم این را نمی گویند. مردم به مبارزه شان نمی گویند نافرمانی مدنی. مدنی چیست؟ من دارم می زنم زیر آن! آخه اگر بگویند نافرمانی مدنی آن وقت اعتصابی که طبق قانون اعتصاب نیست نامدنی می شود دیگر. جلویش را می گیرند. شما می گویند نافرمانی مدنی و غیرمدنی هر دوشان را قبول دارید پس از همان اول چرا مدنی را گذاشتی. بگو نافرمانی. اصلا چرا نافرمانی؟ کسی فرمانی داده شما زیرش زده اید؟ شما زیر یک نظام دارید می زنید. با فرمان بدون فرمان. اصلا فرمانش را قبول ندارید. قانونش را قبول ندارید. نافرمانی مدنی در این کشورهایی که این توهم هست که قانون منافع عمومی را نمایندگی میکند و پیش همه رعایت می شود باز معنی دارد. در ایران که اصلا قانون نیست. از ترافیکش با پول حل می شود تا معاملات ملکی اش، تا اسم نویسی بچه مدرسه. اصلا قانونی در کار نیست. نافرمانی مدنی چی؟ قوانین را زیر پا بگذارید! کدام قوانین؟ خود کارمندان نافرمانی مدنی می کنند از صبح تا شب. رشوه می گیرند می زنند زیر قانون. قانونی در آن مملکت در کار نیست. یک کمی زیادی لوکس است این قضیه. حالا رفیق کورش می گوید نافرمانی مدنی که خوب چیزی نیست. خوب نافرمانی می کنیم دیگر. نه عزیز من این ترم معنی دارد. یعنی نافرمانی غیرمدنی نه. شما این لغت را بر می دارید می خواهید بگویند هم نافرمانی مدنی هم نافرمانی غیر مدنی. خوب بگو نافرمانی دیگر. اگر شما هم نافرمانی مدنی را قبول دارید هم نافرمانی غیر مدنی را، صفت مدنی اینجا چکار می کند؟ و بعد هم که همه سلطنت طلبها همین را می گویند. نافرمانی توده ای اش را هم که الان یک عده دیگر دارند می گویند. نافرمانی ها ضبط شد، برده شد، تمام شد. مگر ما نمی توانیم بگویم تظاهرات، اعتصاب، مبارزه، قیام، اعتراض؟ کمپین علیه حجاب داریم، کمپین علیه سنگسار داریم. هزار و یک جور کمپین داریم، مگر مجبور شده ایم بگویم یک جای گوشه قانونی زیر پا گذاشته شده؟ ما کل آن قانون را قبول نداریم. اصلا می گویم هر روز دارد قوانین زیر پا گذاشته می شود.

این هم راجع نافرمانی مدنی. می خواهم بگویم این نافرمانی مدنی هم چطور در آن دید قدرت دیپلماتیک است. قدرت از طریق دیپلماسی. و ترمهای دیپلماسی. و شیوه های دیپلماسی. و دخالت گری دیپلماسی. و این توهم که با این دیپلماسی بازی ها می شود قدرت را کمونیستها بگیرند. غیر ممکن است. شما را می کنند زانده خودشان بازیتان می دهند و بعد مثل دستمال مصرف شده می اندازنتان دور. چند هزار بار این بر سر کمونیستها آمده است؟

و بعد بحث دولت موقت هم یک چیزی بگویم. دولت موقت. ببینید ظاهرا به منصور حکمت استناد می شود به بحث دولت در دوره های انقلابی. منتها چیزی که رفقا می گویند و رفیق کورش می گوید ربطی به دولت در دوره های انقلابی ندارد چون اصلا انقلابی در کار نیست به قول خودش. یک فرو پاشی است که با چهار درجه تخفیف به آن می گوید انقلاب دمکراتیک. و مدام می گوید انقلاب نبود ها، انقلاب فوریه هم انقلاب نبود ولی حالا تخفیف میدهم بهش می گویم انقلاب. خوب اگر انقلابی در کار نیست پس دولت در دوره های انقلابی من سئوالم این است از کجا آمده؟ شما دارید دولت گذار، دولت موقت، دولت آشتی ملی، "ترانزیشنال گاوورمنت" را می گویند. این ربطی به دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت ندارد رفقا، هیچ ربطی ندارد. دولت نوع کرزای، دولت نوع عراق، دولتی که خونتای نظامی درست می کنند برای سه ماه و به مردم قول میدهند بعد از سه ماه انتخابات می گذاریم، اینها چه ربطی به دولت در دوره های انقلابی دارد؟ شما رفقا از دولت در دوره های ائتلافی صحبت می کنید. رفیق کورش در واقع صحبتش دولت در دوران ائتلافی است. دولت در دوران فروپاشی. دولت در دوران غیر انقلابی. دولت در دوران دیپلماسی. رفیق کورش از این صحبت می کند. دولت در دورانی انقلابی وقتی که انقلابی نباشد، بحثش هم به طریق اولی باید از پنجره بروید بیرون دیگر. بنابراین این دولت موقت را هیچ ربطش ندهید به بحثهای منصور حکمت. ربطی به این ندارد و من در این مورد بعد بیشتر صحبت می کنم.

و بعد در این بحثهای رفیق کورش می بینیم اصولا انقلابی در کار نیست. در بحثهای سمیناری اش رفیق کورش این را بیشتر باز کرد و عمیقتر هم گفت. اولی فرو پاشی است. رفیق کورش اصرار دارد و می گوید این انقلاب نیست. درست است که مردم ضربه می زنند، با ضربه مردم می افتد ولی فروپاشی است. انقلاب نیست. خوب باشد قبول می کنیم. رفیق کورش با تسامح و دو درجه تخفیف می گوید انقلاب دمکراتیک. قبول دارم این انقلاب نیست. خوب بعد چی؟ بعدش

هم با فرزندم می خواهیم برویم برای سوسیالیسم. انقلاب این وسط رفقا غیب شد! رفت تو کلاه و از کلاه کبوتر آمد بیرون! از انقلاب ایران شروع کردیم از مبارزه شروع کردیم، از تصرف قدرت به وسیله حزب شروع کردیم، انقلاب، کاراکتری که رفت بیرون و این بیشتر و بیشتر جایش را به دیپلماسی داد! پس ما در دوران دیپلماسی هستیم دیگر! یک فرو پاشی هست، بعدش هم یک فرزندم هست، بعدش هم سوسیالیسم می آید. بعد که می بینیم حالا نوبت کمونیست ها نیست. حالا با بحثهای بعدی اش هم می رسم. و بعد رفیق کورش اینجا می گوید قدرت حزب کمونیست کارگری معادل سوسیالیسم نیست. خوب اینطوری که شما می گوید حتما نیست. حتما معادل سوسیالیسم نیست. انقلابی در کار نیست اصلا. یک چپهایی هستند که از نوع شاید نمی دانم کی ها مثل بابک زهرانی که با بنی صدر رفت یا خان بابا تهرانی و بهمن نیرومند، یک نوع چپهای از این نوع ممکن است اینجوری حرف بزنند. آنها هم می گویند سوسیالیسم در کار نیست. آنها هم آرمانش را دارند. "بعدها فرا می رسد" یک دید مرحله ای که رفیق کورش اصرار دارد مرحله ای نیست (حالا سر سمینارهایش اینها را بحث می کنم که مرحله ای هست یعنی چی؟) در هر حال بحثی که رفیق کورش کرده تا اینجا این است که یک فرو پاشی هست که انقلاب نیست. بعدش هم یک فرزندم می کنیم می رویم به طرف انقلاب سوسیالیستی. انقلاب اجی مچی حذف شد. با یک چرخش دیپلماتیک انقلاب از پنجره رفت بیرون. ولی به جاش تا دلتان بخواهد فرزندم داریم، دولت موقت داریم، مجلس موسسان داریم، رای می گیریم داریم، نافرمانی مدنی داریم، انقلاب نداریم. نه بعدش نه قبلش. این چه ربطی دارد به بحث نادر وقتی گفت که ممکن است سناریو برعکس اتفاق بیافتد، اول جمهوری اسلامی بیافتد بعد انقلاب داشته باشیم؟ رفیق کورش که بعدش هم می گوید که انقلابی نیست. می گوید قوانین بازی را رعایت می کنند ما می رویم در آن دولت بیانیه مان را پیاده می کنیم، رای می گیریم، فرزندم می کنیم، سوسیالیسم می آید دیگر. مردمی که از سوسیالیسم فرار می کنند بعد از اینکه قانع شدند دور ما می مانند و سوسیالیسم را می آورم. پس انقلاب لازم نیست. انقلاب لازم نیست در این بحث. گفتم بحث حزب و قدرت سیاسی، تصرف قدرت، جمهوری سوسیالیستی و اینها نیست. بحث قدرت دیپلماتیک است. قدرت از طریق دیپلماسی.

و حالا بریم سر بحثهای سمینار کورش.

رفیق کورش می گوید تحولاتی هستند که کمونیستها را به قدرت نمی رساند. به این گفته اند انقلاب دمکراتیک. و بعد هم اصرار دارد می گوید این مرحله نیست، خصوصیت انقلاب یک جوری هست که دمکراتیک است. یعنی انقلابی داریم که خصوصیتش دمکراتیک است. من هم می گویم یک دید مرحله ای انقلاب داریم که بحث را ربط می دهد به اقتصاد. می گوید چون نیروهای مولده رشدش کافی نیست و غیره و غیره، (دید منشویکی کلاسیک)، بنابراین انقلاب دمکراتیک است. دید سه جهانی و غیره. رفیق کورش این را نمی گوید، ولی می گوید انقلاب مرحله ای است. خصلت انقلاب نشان می دهد دمکراتیک است. و این تحول دمکراتیک هم بنا به تعریف کمونیستها را به قدرت نمی رساند. بعد رفیق کورش می گوید که بچه ای که بدنی نیامده اسم برایش نمی گذارند. چون نادر در بحثش این را گفته. از پیش نمی شود گفت انقلاب دمکراتیک است یا سوسیالیستی است. انقلابی باید در حال جریان باشد. رفیق کورش میگوید همین انقلابی که هست انقلابی که در ایران بوجود آمده خصوصیتش سوسیالیستی نیست، دمکراتیک است. سوسیالیستی نیست. این کمونیستی نیست. این انقلاب کمونیست ها را نمی تواند به قدرت برساند. بنابراین دمکراتیک است. کمونیستها با انقلاب کمونیستی می آیند روی کار. بعد از وی می پرسیم که انقلاب کمونیستی کدام است؟ می گوید کمونیستی همان است که کمونیستها را به قدرت می رساند! چی شد؟ انقلاب، این انقلاب خصوصیتش دمکراتیک است، انقلاب دمکراتیک انقلابی است که کمونیستها را به قدرت نمی رساند. میگوئیم چشم می رویم دنبال انقلاب کمونیستی. انقلاب کمونیستی کدام است؟ انقلاب کمونیستی همان است که کمونیستها را به قدرت می رساند. دلبر جانان من برده دل و جان من، برده دل و جان من دلبر جانان من! حالا من باید چکار کنم؟ از این دور تسلسل چه جوری بیایم بیرون؟ رفقانی که در سمینار رفیق کورش بودند عینا این دو تعریف را شنیده اند. گفت انقلابی که کمونیستها را به قدرت برساند کمونیستی است. و انقلاب غیر کمونیستی و دمکراتیک بنا به تعریف کمونیستها را به قدرت نمی رساند. تمام شد رفت، تکلیف ما روشن شد! در ایران هم که این انقلاب فروپاشی است حالا رفیق کورش به ما تخفیف داده و به آن گفته انقلاب دمکراتیک قراره کمونیستها را به قدرت نرساند دیگر. و این بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت است؟! نه، این بحثی است که منصور حکمت در نقدش حزب و قدرت سیاسی را نوشته است. ببینید رفقا منصور حکمت چی گفت. گفت کمونیستهایی هستند که زور می زنند، فداکاری می کنند، مبارزه می کنند، سیانور زیر زبان می گذارند، بدبخت می شوند، انقلابی در می گیرد، می آیند بیرون و وقتی می گویند قدرت سیاسی، بهشان می گویند نوبت شما نرسیده است. این انقلاب انقلاب شما نیست. نیروهای مولده رشد نکرده اند. ضد امپریالیستی است، تضاد عمده نیست، تضاد فرعی نیست، خصلتش دمکراتیک است، و کمونیستها می گویند آه آره نوبت ما نیست باشد باشد. و می روند در غارشان تا ۲۵ سال دیگر. عینا این مثال را رفیق منصور دارد. حالا رفیق کورش هم یکی از آنهاست که می

گوید این انقلاب یکی از همان هاست. ما آمده ایم بیرون می گوئیم جمهوری سوسیالیستی، حکومت کارگری می خواهیم قدرت را بگیریم. رفیق کورش می گوید نه نه نوبت شما نیست این انقلاب خصلتش کمونیستی نیست. و بنابه تعریف انقلاب دمکراتیک کمونیست ها را به قدرت نمی رساند. می گوئیم بر گردم به غار می گوید نه نه نه. سفره دیپلماسی را جلوی من پهن میکند. می گوید نرو تو غار بیا بیا. می توانیم بریم مجلس موسسان بگذاریم، می توانیم بریم رفرا ندیم، می توانیم بریم نافرمانی مدنی شعار بدهیم و غیره. فقط مواظب باشیم از سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی حرفی نزنیم! انقلاب اصلا خشونت است اصلا اگر بود هم زیاد جالب نبود. قیام که خشونت است. یک راه دمکراتیک و متمدانه برایست دارم! نادر(منصورحکمت) می گوید کمونیستهای سنتی، یا می خواستند رادیکال باشند منزوی می ماندند یا می خواهند دخالتگر بشوند راست می شوند. سازش کار می شوند. خوب رفیق کورش منزوی نمی خواهد بماند، نمی خواهد ما را ببرد تو غار، ولی سیاست راست را جلوی ما می گذارد. دیپلماسی را جلوی ما می گذارد. این انقلاب من نیست بنا به تعریف. (حالا وارد همه اینها می شویم)، فروپاشی است و فروپاشی هم همانی است که به آن می گویند انقلاب دمکراتیک. این تعریف تعریف جدیدی از انقلاب دمکراتیک است و بنابراین انقلاب دمکراتیک هم که قرار نیست کمونیستها را به قدرت برساند. پس حرف جمهوری سوسیالیستی را لطفا نزنید. قدرت یگانه هم، تازه یگانه هم خودتان بگیرید نباید بگوئید سوسیالیستی چون مردم رم می کنند در این مرحله از سوسیالیسم، بنابراین چه خودتان به تنهایی به قدرت برسید و چه نه، سفره دیپلماسی را باید باز کنید شروع کنید به رفرا ندیم بازی، رای گیری و بیانیه دادن و غیره و غیره. این اتفاقی است که رفیق کورش به ما می گوید. خوب این یکی از همانهایی نیست که منصور حکمت "حزب و قدرت سیاسی" را در نقد نظراتش نوشت؟ تئوری های "کمونیستی" که مدام به ما می گویند نوبت شما نیست، انقلاب شما نیست، خصلتش نیست، مرحله اش نیست، تضاد عمده اش یک چیز دیگر است، نیروهای طبقاتی فراهم نیستند؟ رفیق کورش در آن بحث هم گفت شاطرها اعتصاب می کنند اگر ما برویم سوسیالیسم پیاده کنیم. مردم رم می کنند. همین حرفها را به ما زدند و نگذاشتند برویم قدرت را بگیریم دیگر. رفیق کورش البته نمی گوید برگردیم تو غار، فعال است. ببینید ما دو نوع تروتسکیست داشتیم در ایران. در دنیا هم. یک نوع تروتسکیست داریم مثل چپ ایتالیا، همان نوعی که نادر می گوید. می گوید جز انقلاب کمونیستی انقلابی نداریم. رفیق کورش هم می گوید جز انقلاب کمونیستی انقلاب دیگری نداریم. به من می گوید تو گفته ای "زنده باد انقلاب" غلط است و "انقلاب ما را فرامی خواند" غلط است، باید بگوئی انقلاب کمونیستی. می دانم بابک زهرایی هم می گفت انقلاب کمونیستی. منتها چون نوشتش فرا نرسیده بود رفت با بنی صدر. بابک زهرایی این کار را کرد دیگر اگر یادتان باشد. وحدت کمونیستی، چپ جبهه ملی که آناتومی را نوشته علیه شان منصور حکمت، می گفت انقلاب کمونیستی و انگار خیلی رادیکال است. می گفت انقلاب دیگری به غیر از انقلاب کمونیستی را به رسمیت نمی شناسم. خیلی ممنون! ولی انقلاب حاضر کمونیستی نیست. ضد مذهب است، علیه امریکاست، تضاد عمده اش یک چیز دیگر است، مرحله اش یک چیز دیگر است. به قول کورش خصلتش دمکراتیک است، اصلا فرو پاشی است. دمکراتیک هیچی، فرو پاشی است. پس نوبت من نیست. می خواهید فعال باشید بروید با بنی صدر این دوره دیگر. یا چپ ایتالیاست که می گوید انقلاب نیست برگردیم تو غارمان، نوبت ما هنوز نرسیده. هنوز نوبت حزب کمونیست کارگری ایران نرسیده تزه های رفیق کورش. در بحث نادر بیچاره مگر چیزی جز نقد همین نظرات بود در بحث حزب و قدرت سیاسی؟ حالا به اسم بحث قدرت سیاسی سفره دیپلماسی در مقابل ما پهن می کنید؟

و اما حالا خوب گیرم انقلاب دمکراتیک باشد. رفیق کورش می گوید که این انقلاب دمکراتیک است لنین هم گفته، اتحاد مبارزان هم گفته، اینها انقلاب مشخصی بوده و غیره. اولاً رفیق کورش نمی گوید وقتی ما انقلاب دمکراتیک را از برنامه برداشتیم چی بجایش آمد. کسی یادش هست؟ به جایش گذاشتیم انقلاب سوسیالیستی و بجای جمهوری دمکراتیک انقلابی هم گذاشتیم حکومت کارگری. و بعدش گذاشتیم جمهوری سوسیالیستی. اینها در بحثهای رفیق کورش معلوم نیست چه بر سرش آمده. نیست اینها. غایب بود. در تمام سمینارها و بحثهایش غایب اند. یکبار من ندیدم رفیق کورش از جمهوری سوسیالیستی در این مرحله، یا در این دوره صحبت کرده باشد. البته میگوئید باید جمهوری سوسیالیستی را بگوئیم. می گوید حکومت کارگری هم باید بگوئیم - ولی فقط باید بگوئیم. نقشه عملها، تاکتیکها، سیاستها، اینجا ختم نمی شود چون این دوره هنوز زود است. هنوز زود است رفقا. هنوز نرسیده موقعش. الان فقط می شود دیپلماتیک در قدرت شرکت کرد. هیچ جور دیگری نمی شود.

این یک. ثانیاً همان اتحاد مبارزان. کی تئوری اتحاد مبارزان راجع به انقلاب دمکراتیک این بود؟ کی تئوری بلشویکها این بود؟ تئوری لنین این بود در انقلاب دمکراتیک که نوبت کمونیستها نیست؟ می گفت انقلاب دمکراتیک به رهبری کمونیستها. کمونیستها می توانند و باید به قدرت برسند. باید در مبارزه برای دمکراسی هژمونی داشته باشند، حالا با

شریک بی شریک، با دهقانان مثلا دیکتاتوری دو طبقه. تمام جوهر لنینیسم دخالتگری است و اینکه طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر در راس آن تحولات باشد. کاری ندارم آن تحولات دمکراتیک است و خصلتش هرچی هست. انقلاب دمکراتیک به رهبری پرولتاریا" تز لنین است. در "خطوط عمده" اتحاد مبارزان هم صحبت از رهبری کمونیستها در انقلاب دمکراتیک است. کی گفته انقلاب دمکراتیک باشد کمونیستها به قدرت نمی رسند؟ این از کجا آمده؟ این تز را کی گفته؟ این منشویسم است دیگر. منشویسم مگر چیزی غیر از این بود. می گفت این انقلاب مرحله ایست و دمکراتیک است قدرت را بدهید دست بورژوا لیبرالها، کادتها، چه می دونم هر کی که بود. بدهیم به آنها. نوبت ما نیست. ما باید در اپوزیسیون بمانیم. رفیق کورش نمی گوید که در اپوزیسیون بمانیم ولی می گوید می رویم در قدرتشان ولی بالاخره قدرت ما نیست. قدرت به دست کمونیستها نمی رسد. این تز انقلاب دمکراتیک هم بر فرض قبول کنیم معلوم نیست چرا قرار است انقلاب دمکراتیک بنابه تعریف کمونیستها را به قدرت نرساند. یا فروپاشی. چرا فروپاشی نباید کمونیستها را به قدرت برساند؟ می گویم چرا و می تواند اینطوری بشود حتی. ولی با دیپلماسی نه البته. با دیپلماسی هیچ وقت شما به هیچ جا نمی رسید. با سیاست انقلابی می رسید.

اجازه بدهید حالا که بحث حزب و قدرت سیاسی شد دو تا یا چند نکته دیگر هم بگویم. ببینید بحث حزب و قدرت سیاسی، بحثی که همه جا ذکر می شود که نادر گفته با صد نفر هم می گیریم با یک میلیون هم می گیریم با نمی دانم ده درصد هم می گیریم. آن بحثی است که نادر دارد می کند در مقابل همین نوع دیدگاهها که می گویند نوبت ما نرسیده، مردم رم می کنند، خصلت دمکراتیک است نوبت ما نیست. نادر می گوید نه خیر این حرفها را نداریم با ده درصد هم می گیریم. بحث بر مجاز بودن، مجاز بودن گرفتن قدرت است. نه سر ممکن بودنش. امکان گرفتن قدرت را نادر آنجا صحبت نمی کند. سناریو گرفتن قدرت، نقشه عمل گرفتن قدرت از اینجا نمی گذرد. من این مثال را هم زدم یک جایی برای رفقا دیگری. ببینید ما در این جامعه همه ما مجازیم اتوموبیل بخریم. مجازیم. منتها شما بروید دم مغازه بگویید مجازم اتوموبیل بخرم که به شما اتوموبیل نمی دهند. می گویند پولش را داری؟ پس پیش شرط دارد باید رفت پول جمع کرد. ما مجازیم هر موقع بخواهیم قدرت را بگیریم ولی باید برویم نیرو جمع کنیم در جامعه. در جامعه. با دیپلماسی نیرو گیر نمی آید. در جامعه. خود بورژواها تو دیپلماسی همدیگر را برسمیت می شناسند به همان اندازه که لوله هنگش حزیشان آب ور می دارد تو طبقه خودش یا تو جامعه. تازه بورژوازی که وارد دیپلماسی می شود اینطوری به خودش نگاه می کند. چرا من را باید سر سفره دیپلماسی بنشانند؟ تا آنجا که نیرو دارم در جامعه، تا آنجا که قدرت دارم. اگر می خواهید حتی شریک قدرت بشوید. قبول دارم نجس نیست. مجلس موسسان نجس نیست، و همه اینها. به شرط اینکه استراتژی دیپلماسی خط شما نباشد. نتیجه جبری روش انقلابی شما باشد هر جا لازم شد تو پارلمان هم می رویم تو خوکدونی هم به قول لنین می رویم. این درست. ولی به شرط اینکه افق و چشم اندازتان و سیاست و نقشه شما برای رفتن به قدرت این مرحله بندی و این دیپلماسی نباشد. این را کار می کنیم. ولی کی در آن خوک دونی شما را راه میدهند؟ این دو طرف دارد. شما میروید می گویند به بورژوازی و آنها هم می گویند بفرما تو؟ بهمین سادگی؟ کی می گویند بفرما تو؟ به اندازه ای که قدرت داشته باشید در جامعه. با صد نفر، شما را راه نمی دهد کسی. اگر انقلاب نباشد شما را راه نمی دهند. این را بارها رفیق کورش اول می گفت. بعد یک تلاطم انقلابی اضافه کرد که تلاطم انقلابی می خواهد. نه، بدون انقلاب نمی شود. رفیق رحمان (حسین زاده) که تا همین امروز هم می گوید بدون انقلاب می شود. سؤال این است چه جوری بدون انقلاب می شود؟ جوابی که رفقا می دهند می گویند با دیپلماسی. کلمه دیپلماسی را نمی گویند ولی در واقع با دیپلماسی است. با دیپلماسی می رویم قدرت را می گیریم. می بینم که در نظر رفیق کورش انقلاب از پنجره پرت شد بیرون. اصلا انقلابی در کار نیست. اول فروپاشی است و بعد هم فراندم است. تا سوسیالیسمش هم می رویم همینجوری. با دیپلماسی. این در بهترین حالات توهم تام و تمام است. اصلا پای این سیاست روی زمین نیست. پای این خط روی زمین نیست. اشکال اساسی این دید این است که به نظر من انقلاب در آن غایب است. انقلاب تحلیلا در آن غایب است. در این سمینار اخیر که دیگر رسما و با فرمول بندی دقیق رفیق کورش رسما و واقعا انقلاب را گذاشت کنار. انقلاب را نمی خواهد. یک فروپاشی داریم، یک انقلاب دمکراتیک که بهش فعلا تخفیف می دهیم بعدش هم فراندم داریم. انقلابی در کار نیست. اگر این را هم نمی گفت، من تحلیلا این را بارها گفتم، من گفتم حلقه بین حزب و قدرت سیاسی انقلاب است. کمونیستها یا یک حزب سیاسی رادیکالی که می خواهد نظام را، نه فقط کمونیستها، هر حزبی که می خواهد یک سیستم عوض کند. اقتصادی - اجتماعی را عوض کند، اگر می خواهد فنودالیسم را بیاندازد، اگر می خواهد حتی نژاد پرستی افریقای جنوبی را هم بیاندازد، یعنی یک تغییر بنیادی در ریشه های اجتماعی - اقتصادی جامعه بدهد، انقلاب لازم دارد. انقلاب ضرورتش همین است. چرا؟ برای اینکه طبقه حاکمه با زبان خوش که نمی رود بساط جامعه را به هم بریزد. با زبان خوش قدرت را می دهد به کابینه بغل دستی اش. می دهد به جناح دیگر بورژوازی. شاید بدهد

حتی به جناحهای ضعیفتر بورژوازی در شرایط فوق العاده. به نمایندگان موقتش مثل خمینی در شرایط انقلابی ایران که بیایند انقلاب را خاموش کنند. به خرده بورژوازی. ولی دیگر به حزب چپ رادیکال که بخواهد سیستم را عوض کند که با دیپلماسی قدرت را نمیدهند. شما باید انقلاب کنی علیه اش. می کوبدت. برای تغییر نظام انقلاب می خواهید. برای گرفتن قدرت سیاسی انقلاب می خواهید. کجای دنیا کمونیستها بدون انقلاب آمده اند روی کار؟ که ما دومیش باشیم. این را در سمینار حزب و انقلاب گفتیم در تمام جلسات گفتیم، بحث کردیم. ولی هنور در این حزب دارند می گویند بدون انقلاب هم می شود. با دیپلماسی هم می شود. این رفقا، راست است. رفقا نه نیت راستی دارند و نه هیچی. ولی نتیجه عملی اش راست روی کامل تمام عیار است. رفتن تو زمین دیپلماسی بدون اینکه در خیابان نیرویش را جمع کرده باشی، وقتی استراتژی ات بر اساس دیپلماسی باشد وقتی بگویی این انقلاب مال کمونیستها نیست، خصلتش دمکراتیک است مال ما نیست بنابراین برویم تو حکومت شرکت کنیم که با دیپلماسی برویم طرف سوسیالیسم، بورژوازی یک لبخندی می زند و می گوید خوب باز از آن نوع دیگری یکی گیرمان آمد. یک سوپاپ اطمینانی گیرمان آمد. شش ماه با آن بازی می کنیم و بعد مثل دستمال مصرف شده می اندازیمش دور. اگر اصلا راحت بدند، اگر به تو نخندند. ته قضیه این است به نظر من. اساس این بحث این است که انقلاب درش غایب است برای همین من بحث سمینار حزب و انقلاب را گذاشتم. (این سمینار روی سایت حزب قابل دسترس است) سمینار حزب و انقلاب که همه بحث من سر همین است که مکان انقلاب کجاست. به نظر من حلقه اصلی بین حزب و قدرت سیاسی انقلاب است. بدون انقلاب حزب ما نمی تواند قدرت سیاسی را بدست بگیرد. این به این معنی نیست که در مجلسی شرکت نمی کنیم، پای ائتلافی نمی رویم با دولت موقتی، همه این کارها را می کنیم وقتی شرایط روزش باشد. ولی از امروز افتتان این نیست. مردم را اینطوری تربیت نمی کنیم. اینطوری نمی توانیم نیرو جمع کنیم. همان طوری که ما می گوئیم تازه خیلی بدتر از آن ولی یک مثال یک کمی شبیه این می شود مثل رفرم. رفرم برای ما خوبه و ما هر رفرمی را می رویم به استقبالش، ولی اگر افق من رفرم باشد، برای رفرم مبارزه کنم، چشم انداز رفرم را بگذارم و بعد بگویم مثلاً انقلاب خشونت است و رفرم متمدنانه است رفرمیستم دیگر. و بدتر از آن اگر فکر کنم با این رفرمها می توانم سوسیالیسم را بیاورم دیگر متوهمم. رفرم را بردارید بجایش بگذارید قدرت سیاسی. این اتفاق تو دیدگاهی که نقدش می کنم دارد می افتد. من قبلاً گفتم که به نظر من حزب و قدرت سیاسی بحثش اساساً در نقد چپی ست که از گرفتن قدرت فرار می کند. رفیق کورش در سمینارش می گوید اینطوری نیست خوب خیلی ها معلوم است قدرت می خواهند. حزب دمکرات قدرت می خواهد، نمی دانم مجاهد قدرت می خواهد، سلطنت قدرت می خواهد. رفیق کورش! بحث حزب و قدرت سیاسی در نقد آنها نیست بر عکس است. نادر می گوید هر چهار تا بورژوازی دور هم جمع می شوند می خواهند قدرت را بگیرند. بنی صدر، ته مانده های جبهه ملی، شاخه هشتم نمی دانم مشروطه چی ها اینها همه می خواهند قدرت را بگیرند، بی حزب و با حزب همه مدعی قدرت هستند. بعد می گوید نوبت کمونیستها که می رسد تئوری های خودمان را جلوی خودمان می گذارند دست ما را از پشت می بندند. می گویند مرحله اش نرسیده، تضاد عمده اش نرسیده، نیروهای مولد رشد نکرده، به قول شما خصلتش دمکراتیک است، نوبت شما نرسیده است. و تمام بحث حزب و قدرت سیاسی نقد این است. من این را گفتم. اساس بحث آنجا این است. این برای مجاز بودن برای اینکه هر موقع بخواهم قدرت را می گیرم. به فاز و مرحله و اینها - مرحله اقتصادی و یا سیاسی فرقی نمیکنند - به این مراحل کاری ندارم. رفیق نادر در نقد این حرفها بحث حزب و قدرت سیاسی را می گوید. و این منسجم است، می چسبد به بحث حزب و جامعه. در بحث حزب و جامعه هست که منصور حکمت سراغ مکانیزمهای اجتماعی می رود و مکانیسمهای اجتماعی قدرت اساسش را می گذارد انقلاب. اساسش را نمی گذارد دیپلماسی. دیپلماسی در آن بحث نادر هیچ جا جایی ندارد. نه در بحث حزب و قدرت سیاسی اش و نه در بحث حزب و جامعه اش. و برای همین پلاتفرمهایی که نادر می نویسد، پلاتفرم لیدر شیپش، یک پاراگراف بزرگ روی حزب و جامعه دارد. هیچی راجع به حزب و قدرت سیاسی ندارد. قطعهنامه کنگره ۳ راجع به حزب و جامعه دارد و حزب و قدرت سیاسی توش نیست. قطعهنامه کنگره ۳ سر انقلاب است، سر سوسیالیسم است، سر اینکه اکثریت مردم، اکثریت کارگران حتی باید بیایند بگویند سوسیالیسم تا بتوانیم برویم. به اینها هم بعداً می رسم ولی در عین حال می خواهم بگویم که من یک گوشه ای می خواستم بزنم به بحث حزب و قدرت سیاسی و اینکه بحث مجاز بودن، بحثی که ما در نقد چپ مریخی فراری از قدرت سیاسی داریم، را اشتباه میگیرند با نقش عمل برای گرفتن قدرت سیاسی. و این اشتباه تو بحثها هست. رفیق کورش حتی علنی اش را هم نوشته. یک مقاله ای دارد در شهروند، یک نوشته ای دارد رفیق کورش - امیدوارم رفقائی که این را خوانده اند یادشان بیاید فکر کنم سال ۲۰۰۲ بود یا ۲۰۰۳ بود رفیق کورش یک تابستانی اینجا بود و در شهروند که مصاحبه ای با وی کرده رفیق کورش می گوید که اولاً بدون انقلاب نمی توانیم بیایم روی کار و انقلاب لازم است. خیلی ممنون. بحثهای که در بحث حزب و انقلاب به آنها گفتم را آنجا رفیق کورش می گوید، اما نظر خودش را هم خیلی خوب می گوید. در یک قسمت بحث میگوید که یک راه دیگری هم غیر انقلاب هست و آن هم اینکه با ده هزار نفر بریم خانه سه نفر را بگیریم. رفسنجانی و خامنه ای و خاتمی و کارشان را تمام کنیم. بعد هم می گوید منصور حکمت گفته است. منصور حکمت یک همچنین چیزی گفته؟ این

نمونه فاحش عوض کردن و اشتباه گرفتن بحثی است که منصور حکمت در نقد مجاز بودن دارد با نقشه عمل گرفتن قدرت. من سؤال می‌کنم رفیق کورش خوب ما راههای مختلفی داریم، چپها برای گرفتن قدرت تئوری‌های مختلفی دارند. فرض کنید محاصره شهرها از طریق دهات، جنگ دراز مدت طولانی، جنگ چریک شهری، موتور کوچک و موتور بزرگ، انقلاب، قیام، اینها را داریم. این تئوری‌ها بالاخره معنایی دارند تئوری میدهند، ممکن است یکی توضیح بدهید چطوری با ده هزار نفر ما می‌گیریم؟ این ده هزار نفر روز می‌روند؟ شب می‌روند؟ مسلح اند؟ مسلح نیستند؟ یک حزبی که الان در شرایطی است که دو نفر را به هم وصل نمی‌کند و سازماندهی منفصل دارد ده هزار نفر چطوری دور هم جمع شدند؟ چطوری خبر شده اند؟ تو خیابانها راه می‌روند؟ آیا با هلی کوپتر از بالا نمی‌زنندشان؟ بعد از اینکه خانه رفسنجانی را گرفتند می‌گذارند به خانه دوم برسند؟ ارتش و سپاه پاسداران راه نمی‌افتد تا شلیک کند به آنها؟ انقلابی که در کار نیست که اگر انقلاب بود که دیگر تئوری ده هزار نفر نمی‌خواستیم می‌گفتی قیام می‌کنیم و مبارزه می‌کنیم و می‌رویم می‌گیریم دیگر. من می‌فهمم ابتکارهای اینطوری را در دل یک انقلاب برای یک جرعه زدن. چپ فدایی هم بالاخره یک تزی که داشت می‌گفت موتور کوچک جرعه ای ست که موتور بزرگ را با حرکت در می‌آورد. اینها بالاخره معنی ای می‌دهد. ولی انقلاب یک راه. راه دیگر با ده هزار نفر آن هم می‌رویم خانه سه نفر را می‌گیریم، این را دیگر نمی‌فهمم! رادیو و تلویزیونها و پادگانها را دست نمی‌زنیم می‌رویم خانه آن سه نفر را می‌گیریم؟ آن هم جمهوری اسلامی ده هزار تا سر دارد خانه هر کدام را بگیری هر کدام دیگرش ده تا سپاه پاسداران و کمیته زیر دستش هست. خویشی‌ها و چه می‌دانم امثال کروی را چه کار می‌کنید؟ حجابیان را چکار می‌کنید؟ سردار نمی‌دانم فلانی و سرکار بهمانی را چکار می‌کنید؟ خانه آنها را نمی‌گیرید؟ خوب می‌ریزند پدرمان را در می‌آورند که. و این ده هزار نفر چطوری راه می‌افتند اصلا من نمی‌فهمم این سناریو از کجا می‌آید؟ این نمونه مطلق اشتباه گرفتن بحثی در نقد چپی ست که می‌گوید مجاز نیستیم، مثل خود رفیق کورش که می‌گوید این انقلاب خصلتش دمکراتیک است و حزب کمونیست به قدرت نمی‌رسد. در نقد آنها نادر می‌گوید آقا جان با یک میلیون هم می‌روم و این عدد را پائینتر می‌آورم با صد هزار نفر هم می‌روم اگر بتوانم. بحث اکثریت و اقلیت نیست. این را اشتباه می‌کنید با آن.

رفقا وقتی انقلاب را می‌گذارید کنار در سیستمستان، خواه ناخواه نیتتان هر چه باشد به دو جا می‌غلطیم یا به سازش و ائتلاف، تزه‌های که رفیق کورش در پلنوم ۱۶ و بعد در بحثهای داخلی داد، یا به آوانتوریسم. از سر کوه سرازیر می‌شویم که بقول خودش که در مصاحبه با شهروند گفته، با ده هزار نفر می‌رویم خانه سه نفر را می‌گیریم. این انقلاب اینقدر غایب است که یک بحث دارد امیدوارم خوانده باشید در بحث شورا، رفیق رحمان می‌گوید، دقت کنید، می‌گوید پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است! نادر می‌گوید انقلاب سلبی است. انقلاب حذف شده جایز آمده پروسه تصرف قدرت سیاسی. چرا؟ چون راه‌های غیر انقلابی هم رفقا به آن معتقدند و اصلا معتقدند این می‌شود و این اصلا بیشتر می‌شود، توی فاز اول که حتما این می‌شود. و آنوقت این سلبی است. این چه ربطی به بحث دارد. من نمی‌فهمم پروسه تصرف قدرت سیاسی چه جوری سلبی است؟ مثلا با ده هزار نفر سلبی می‌رویم خانه سه نفر را می‌گیریم؟! یعنی چی اصلا این حرف؟! نادر اگر گفت سلبی، گفت انقلاب امری سلبی است. تازه گفت جنبش سوسیالیستی اثباتی است بحث بر سر هژمونی یک جنبش اثباتی یعنی جنبش سوسیالیستی، بر جنبش سلبی یعنی انقلاب است. لطفا بروید نوارها را گوش کنید. در بحث رفیق رحمان شده پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است. رفقا اینقدر این انقلاب بیگانه است با این سیستم که اسمش را هم نمی‌آورند. من پلنوم به پلنوم گفتم انقلاب، به من گفتند آژیتاتور! به من گفتند انقلاب ایدئولوژیک است. تو آژیتاتور و غیره. الان من می‌خواهم بگویم که خیلی خوب من آژیتاتور. رفیق کورش بعد می‌گوید که (به بحث‌های من اشاره می‌کند بدون اینکه اسم مرا بیاورد) می‌گوید "انقلاب ما را فرا می‌خواند" "زنده باد انقلاب" کدام انقلاب؟ من می‌گویم رفیق کورش همان انقلابی که مجله اکونومیست ۶ ما پیش نوشت در ایران انقلاب میشود. همان انقلابی که امام جمعه‌ها سه ماه یک بار در منبر، هر دو هفته یکبار در منبر دارند می‌گویند که دارد یک همه چیز به می‌ریزد! همان انقلابی که مردم می‌گویند امروز نه فردا دارد می‌آید در خیابان. همان انقلابی که یک عمر ما داشت را زدیم. همان انقلابی که منصور حکمت راجع به آن قطعنامه داد. همان انقلاب زنده باد. یعنی چی کدام انقلاب؟ این انقلاب کمونیستی نیست پس به درد نمی‌خورد؟ غارت سوپر مارکتهاست و کمونیستی نیست؟ این چه حرفی است؟ انقلاب ۵۷ کسی سوپر مارکت غارت کرد؟ هیچ کمونیستی ای هم نبود! کدام انقلاب، حتی در تحولات جنبش ملی نفت شهریور ۲۰ کسی سوپر مارکت غارت کرد؟ ضد انقلاب و شعبان بی‌مخ بود که آمد مغازه آتش زد. مردم مغازه آتش زدند؟ هیچ کمونیستی هم نبود. این چه حرفی است؟ این چه جور تحقیر انقلاب و تو سر انقلاب زدن هست؟ انقلاب کمونیستی نیست بعد از شما می‌پرسند انقلاب کمونیستی کدام است؟ انقلاب کمونیستی انقلابی که کمونیستها به قدرت می‌رسند. این که این همان گویی است. همان روز اول که در سمینار قبلی اش هم رفیق کورش در جواب بحث من گفت. گفتم این همان گویی است. این هیچ چیز نیست. این دور تسلسل است. انقلاب غایب است از این سیستم. دیپلماسی تصرف قدرت داریم و بس. ببینید انقلاب اینقدر



غایب است که پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است نه انقلاب. انقلاب اینقدر غایب است دولت در دوران انقلابی شده دولت موقت! که انقلابی هم پشتش نیست. و بعد می گویند نادر گفته نادر گفته. رفقا اسمش دولت در دوران انقلابی است شما اینرا کرده اید دولت در دوران ائتلافی. دیپلماسی را هم گذاشته اید جلوی من. انقلاب اینقدر بیگانه است! هر کی از انقلاب حرف بزند مداح انقلاب است! بگذارید این مداحی انقلاب را بگویم. به من خیلی گفتند آژیتاتور. الان دیگر رفیق کورش به من گفت که مداحی هم می کنی. اولاً مداحی انقلاب من می خواهم بدانم چه عیبی دارد؟ اولاً چرا به آن می گویند مداحی؟ چرا نمی گویند آژیتاتور؟ چرا نمی گویند آژیتاسیون انقلابی؟ کدام رهبر کمونیستی در دنیا بوده که آژیتاتور نبوده؟ تروتسکی؟ لینن؟ فیدل کاسترو؟ منصور حکمت؟ اینها هیچ کدام آژیتاتور نبودند؟ آژیتاسیون روی انقلاب حالا دیگر بد شده است؟ می دانید چرا بد شده است چون خود انقلاب مثل اینکه رنگی را در قلبی به حرکت در نمی آورد! و این آژیتاسیون می شود پوچ! همانطور که به ما می گفتند تریچه های پوک. می شود مداحی. "پایت روی زمین نیست! مگر نمی بینی انقلابی در کار نیست. اگر هم بشود سوپرمارکتها را به آتش می کشند. اگر هم بشود انقلاب کمونیستی نیست. من هیچ انقلابی را به غیر از انقلاب کمونیستی قبول ندارم. پس چرا مداحی می کنید؟" من می شوم مداح! و آژیتاسیون انقلابی می شود امری مذموم. و باید گذاشت کنار. به درد نمی خورد. ببینید در دیپلماسی هیچ کس آژیته نمی شود رفقا. دیپلماسی است. آرام، خونسرد، سخنرانی های مبسوط در مورد اینکه دولت ها کی می روند و کی می آیند و چه جوری صحبت می کنیم. رفیق کورش خودش ادعا می کند از بالا و پائین. باشد، از پایین که چیزی از ایشون نشنیده ایم از بالا یک ذره بین دست می گیرد می گذارد روی دولت و شروع می کند اول کی می افتد، در بغل کی می افتد، کی کجا می رود، دولت موقت چه و غیره. با دقت مینیاتوری تصویر می کند و ما هم بازیگر این صحنه ایم و قوانین را روشن می کنیم. سر انقلاب، یک نسیم انقلاب به ما می خود و کافی است. از این بیشتر بگویند مداحی کردید! مداحی که گفتم اصلاً عیبی ندارد، حالا بر فرض عیب دارد من می خواهم بگویم کدام یک از مقالات من مداحی بوده است. رفقا روی انقلاب در این دوره بعد از نادر بیشترین مقالات را من نوشته ام. مداحی است؟ تزه های که من دادم کدام است؟ من گفتم جنبش سرنگونی به جنبش انقلابی تبدیل شد و این معانی مشخصی دارد. یک معنی اش این است که دیگر اینکه به رژیم چه بگویم مهم نیست مهم این است که در کنار انقلاب باشید یا نه. این یکی از مداحی های من. تز بعدی من گفتم جنبش کارگری، من گفتم ظاهرش اقتصادی و مطالباتی است ولی مضمونش این نیست. این ظاهر اقتصادی و مطالباتی بیشتر توازن قوای جنبش کارگری و رژیم را نشان می دهد تا مطالبات واقعی را. این جنبشی است متعلق به جنبش سرنگونی جنبش اقتصادی کارگری. این مداحی دوم. من گفتم که حزب و جامعه در ایران. من گفتم کمپینها، تشکلهای، شخصیتها. من راه نشان دادم که چطوری این را بسازیم. در جنبش کارگری، در جنبش زنان در جنبش جوانان. و جامعه جواب داده. نمی گویم همه اش حرفهای من بوده، جامعه نشان داده مقدارش کار ما بوده و مقدارش از نظر ابژکتیو جامعه به آغوش ما آمده. انقلاب ما را فرا خوانده است. تزه های ما را فرا خوانده است. رفیق کورش به همه اینها و آن مقاله ای که تیتزش را گفت این حرفها در آن زده شده است، میکوید مداحی. سخنرانی آلمان هم که مقاله بعدش نوشتم و رفقانی که از آلمان هستند می دانند بحث را. حلاجی کردم. من پلنوم بعد از پلنوم گفتم انقلاب را بگذارید روی میز حلاجی کنیم. آاناتومی انقلاب لازم داریم. رفیق کورش آاناتومی دولت را جلوی ما می گذارد. آاناتومی نیروهایی که دولت بعدی که ما نیستیم را تشکیل می دهد و ما چطوری برویم با آنها بازی کنیم. این دیپلماسی است. این دیپلماسی قدرت است نه بحث حزب و قدرت سیاسی. اگر کسی می خواهد قدرت سیاسی برای کمونیستها را بگیرد آاناتومی انقلاب را لازم دارد. شناخت قانونمندی های انقلاب آن چیز است که نادر می گوید. مکانیزمهای اجتماعی تصرف قدرت. این مکانیسمها را باید رفت شناخت. مقاله به مقاله اینکار را کردم. به من گفتند آژیتاتور. به من گفتند مداح! الان می فهمم چرا گفتند مداح. تو سیستمی که انقلاب نباشد از انقلاب حرف زدن تریچه پوک است. حرف مفت است. آژیته نمی شوند با این حرفها. آدمهای دیپلمات که از انقلاب آژیته نمی شوند. انقلاب اگر خشونت است و اگر غیر متمدنانه است، کسی که آژیته می کند مداح است دیگر. همان حرفی را به من می زنند که دیپلماتهای کریدرهای قدرت به هر انقلابی می زنند. شما مداحید. شما راه نشان نمی دهید. رفیق کورش می گوید راه نشان نمی دهی، مداحی. اینها که گفتم راه نبود؟ یک قلم حزب و جامعه در ایران راه به کسی نشان نداد؟ وارد این بحثها فردا می شوم رفقا این فقط یک اشاره به آن بود.

رفقا چند نکته دیگری مانده که فکر کنم زیادی خسته شدید نزدیک دو ساعت صحبت کردم. استراحت می دهیم. خیلی ممنون که حرفهای مرا گوش کردید سر صبر و تکست نزدیک. خیلی متشکرم.

نکته دیگری که میخواستم تحت عنوان همین بحث انقلاب و حزب و قدرت سیاسی به آن اشاره کنم بحثی است که رفقا از جمله رفیق رحمان حسین زاده یکی دو بار مطرح کرده اند. رفیق رحمان در شورای کادرهای کردستان، همین آخرین

کنفرانس که منم در آن حضور داشتم گفت "منصور حکمت به این دلیل روی کومله سرمایه گذاری کرد که کومله خیره شده بود بقدرت". فعلا به اصطلاح "سرمایه گذاری" کاری ندارم که ترم جالبی نیست. چیزی که میخواهم تاکید کنم اینست که آنچه منصور حکمت را واقعا به کومله جلب کرد و نقطه قوت کومله بود به نظر من اجتماعی بودن کومله بود و نه خیره شدنش به قدرت. این خیره شدن بقدرت را من راستش زیاد نمی فهمم. کومله که کاندید ریاست جمهوری مسعود رجوی بود، کدام خیره شدن بقدرت؟ اصلا در آن دوره مساله قدرت سیاسی مطرح نبود به شکل امروز. منصور حکمت به این فکر نبود. این را فردا بیشتر باز میکنم که چطور دوره ها را قاطی میکنیم و مسائل و مقولات و موضوعات و تزهای یک دوره را عقب و جلو میبریم و به دوره دیگری تسری میدهیم. و فکر میکنیم که چون الان بحث حزب و قدرت سیاسی برای ما خیلی مهم است در سال ۵۸ هم ذهن منصور حکمت را این گرفته بود و از آنطرف هم کومله خیره شده بود بقدرت و غیره. اولاً کومله بقدرت خیره نشده بود ثانيا همانقدر هم که شده بود نقطه قوتش نبود چون کم نبودند نیروهایی که بقدرت خیره شده بودند. فراوان بودند. نکته مهم این بود که کومله یک جریان رادیکال اجتماعی بود که بر میگرده به بحث حزب و جامعه. که همانطور که قبلا هم گفتیم اساس بحث آنجاست. امیدوارم وقت بشود بعدا بیشتر راجع به این صحبت کنم. در یادداشتهایم دیدم این نکته جا افتاده خواستم این توضیح را بدهم و بعد بروم دنبال ادامه بحث.

در بحث گفتیم که چطور در نظراتی که دارم نقد میکنم دیپلماسی و مانورهای دیپلماتیک جای انقلاب و سازماندهی انقلاب مردم را میگیرد. منظورم این نیست که در این دید انقلاب اصلا جایی ندارد. انقلاب یک زمینه ایست که زیاد به آن کاری نداریم، آنجا هست، مفروض و داده شده است، معلوم است که ما انقلابی هستیم. هر وقت صحبت شده میگویند معلومه، معلومه که ما انقلاب را سازمان میدهیم اینکه گفتن ندارد، این کار را که میکنیم. ولی ظاهرا سازماندهی انقلاب و مردم و رهبری انقلاب و غیره کاریست که خیلی ساده و روتین است و اسمش هم دخالتگری نیست، اسمش تبلیغ و ترویج است اما تا بحث عمل و دخالت و سازماندهی و کاری بجز تبلیغ و ترویج بمیان می آید کار رو به بالا و دیپلماسی است، رو به انقلاب و مردم هیچ کار عملی، هیچ نوع تاکتیکی، هیچ نوع شناختن و بکار گرفتن مکانیسمهایی لازم نداریم. میخواهم بگویم انقلاب در این دیدگاه هست ولی یک زمینه ایست که هر وقت لازم باشد اسمش را میبریم مثل بحث تلاطم انقلابی که در تزهای سمینار آخرین رفیق کورش میگوید تلاطم انقلابی لازم است - که البته رفیق رحمان میگوید اینهم لازم نیست. آن پشتها یک تلاطم انقلابی لازم است تا من بتوانم این مانورها را در جلوی صحنه بدهم. و بعد نمیگوید آن تلاطم انقلابی قوانینش چی است و چطور باید برویم و این تلاطم را تبدیل کنیم به یک انقلاب واقعی و چطور سازماندهی و رهبری کنیم. بحث سازماندهی و رهبری انقلاب غایب است در این دید. این بحث از این طرف مطرح شد. بحث رفقا رهبری و سازماندهی انقلاب نیست و حتی اسم انقلاب را نمی آورند در بحثهایشان. پروسه تصرف قدرت است و این پروسه اساسا دیپلماسی و رابطه با احزاب و با بالا است. انقلاب هم مثل شورا (به بحث شورا بعدا میپردازیم) از نظر رفقا بودن و نبودنش علی السویه است. اگر باشد خوب است، ما اگر هم نباشد یک جور دیگر میرویم قدرت را میگیریم.

اما اجازه بدهید در ادامه همین دید و همین بحث دیپلماسی که گفتیم به تز حزب سیاسی را هم که رفیق کورش چندین بار به آن اشاره کرده و بر آن تاکید دارد بپردازیم.

رفیق کورش میگوید حزب سیاسی حزب تعدد نظرات و وحدت عمل است و بخصوص حزب بعد از منصور حکمت دیگر باید حتما اینطور باشد. و اگر این تعدد نظر را قبول نکنیم یک فرقه ایدئولوژیک هستیم. یعنی در این نظریه بین ایدئولوژی و نقشه عمل هیچ فاصله ای نیست، من قبول دارم فرقه ایدئولوژیک نباید بود. زمان منصور حکمت هم نباید میبودیم، زمانی هم که بقول کورش قائد داشتیم نباید میبودیم. ولی آیا یک نظر سیاسی واحد هم نباید داشته باشیم؟ تعدد نظرات یعنی چی؟ تعدد تئوری ها را تا حدی می فهمم ولی تعدد نظرات سیاسی چطور ممکن است؟ آیا بین ایدئولوژی و عمل، سیاست و تاکتیک و اهداف سیاسی و استراتژی سیاسی نیست؟ اگر حزبی بخواهد سر اینها نظر واحدی داشت باشد باز هم فرقه ایدئولوژیک است؟ میتوانیم مثلا استراتژی های مختلف بقدرت رسیدن داشته باشیم؟ تاکتیکهای مختلف داشته باشیم و هنوز وحدت عمل داشته باشیم؟! چطور چنین چیزی ممکن است؟! میدانم ایدئولوژی و یا حتی تئوری مستقیما به عمل نمیرسد، ولی تئوری از حلقه سیاست رد میشود، از حلقه تاکتیک رد میشود، از حلقه نقشه عمل رد میشود و میرسد به عمل. خوب چطور وحدت عمل دارید وقتی اینها همه مختلفند؟ میخواهم بگویم این حزبی که درش تعدد نظرات هست اصولا چطور میتواند دست به عمل بزند؟

کورش میگوید حزب سیاسی و پشتش را هم میدهد به بحث از گروه فشار تا حزب سیاسی منصور حکمت ظاهرا. ولی این بحث همانقدر به منصور حکمت ربط دارد که دیپلماسی قدرت به بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت ربط داشت. یعنی کاملا بی ربط است. حزب سیاسی منصور حکمت حزب تعدد نظرات نیست. درست است که درش باز است و همه میتوانند عضو شوند ولی منصور حکمت میگوید کادرهای این حزب مارکسیستند و رهبری یک خط دارد و یک سیاست دارد و رادیکال است، میخواهد از یک روزنه کوچک حزب را بقدرت برساند، باید نبضش کاملا باهم بزند، این تعدد

نظرات در کادرها و رهبری اگر باشد که دیگر معلوم نیست اصلا چطوری و کجا میخواهیم برویم! فرقه ایدئولوژیک نباشیم اما از ایدئولوژی تا عمل ده ها حلقه است که به آن میگویند سیاست، استراتژی، تاکتیک، خط سیاسی، چشم انداز سیاسی، افق، اهداف سیاسی، شعارها. روی اینها هم تعدد نظرات اشکالی ندارد؟ این حزب بدره هر چیزی بخورد بدره انقلاب نمیخورد. رفیق کورش این تعدد نظرات را میگوید بعلاوه مدرنیسم. حزب مدرن باشد و ضوابط داشته باشد، آئین نامه ها معلوم باشد و غیره و لیدر هم داشته باشد ( بحث لیدر را بعدا واردش می‌شویم). این میشود حزب سیاسی منصور حکمت! منصور حکمت حزب سیاسی را اصلا با اینها تعریف نمیکند. این مدرنیسم و ضوابط و غیره در بحثهای دیگر منصور حکمت هست ولی حزب سیاسی او حزبی است که پرچم سوسیالیسم را میگوید در وسط میدان شهر. پرچم انقلاب را بلند میکند، مدعی قدرت است و در پی جلب اجتماعی طبقه کارگر در یک سطح سراسری است و نه فقط در سطح رهبری محلی. اساس رهبری اجتماعی و سراسری است و راجع به این بارها صحبت کرده ایم و ده ها تز و قطعنامه داده ایم. در قطعنامه های کنگره ۴ آمده و در این قطعنامه پیشنهادی من در مورد استراتژی آمده و در هزار و یک مقاله آمده. که از نظر منصور حکمت یک حزب سیاسی یعنی چی. حزبی که نمیخواهد برای اینکه قدرت سیاسی را بگیرد سازش کار بشود و برای اینکه رایکال بماند منزوی شود. حزبی که رادیکالیسم را توده ای میکند. حزب رهبران. حزب رهبران عملی، حزب رهبران اجتماعی، حزب که خودش را اجتماعا مطرح میکند و مدعی قدرت است، حزب علنی کار که پرچم خودش، پرچم انقلاب سوسیالیستی را در میدان شهر میکوبد و نه پرچم مجلس موسسان را. حزبی که فعالین و رهبران عملی را بخود جلب میکند. و شخصیتهای سرشناسش را دارد. این حزب سیاسی منصور حکمت است. احزاب چپ سنتی هیچکدام اینطور نیستند. من نمی فهمم حزب تعدد نظرات بعلاوه یک سری قوانین و مناسبات از کجای این بحث در می آید؟ میدانم در حزب تئوریهایی مختلف میتواند باشد ولی اگر آن تئوریهایی مختلف به استراتژیهای مختلف و به تاکتیکهای مختلف ختم شود که دیگر وحدت عملی بجا نماند. اینطور شده است، در همین حزب ما دارد در جلوی چشممان اتفاق میافتد. این ربطی به حزب سیاسی ندارد. حزب سیاسی اسمش با خودش است باید حول یک سیاست باشد، یک حزب رادیکال باید بدنه اش یعنی کادرایش همراه رهبری مثل یک قلب واحد بزند، نبضش با هم بزند. حول یک استراتژی و سیاست و تاکتیک واحد. تئوریهایش مختلف باشد و ایدئولوژی هم اصلا مطرح نیست و اعضایش هم همه باشند. ولی اساس همه بحث درها را بروی اعضا باز کنیم نادر، حزب کادرها بود. این کادرها باید مارکسیست باشند و هم خط و هم افق باشند. با خودشان و با رهبری. این حزب تعدد نظرات به نظر من نمیتواند انقلاب را رهبری بکند. چنین حزبی بدره رهبری انقلاب نمیخورد. یکی از مغرب میکشد و یکی از مشرق. حزبی که وارد انقلاب میشود حزبی که میخواهد رهبر و سازمانده انقلاب باشد باید بدنه کادرایش و رهبریش مثل یک گلوله منسجم باشد و متحد باشد حول تئوریهایی معینی و استراتژی معینی. حول کمونیسم کارگری و تئوریهایی حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه منصور حکمت. حزب باید مارکسیست باشد و نقد عمیقی به جامعه داشته باشد. بحث حزب سیاسی منصور حکمت بر اینها مبتنی است. اینکه منصور حکمت قائد ما بود و رفت پس حالا حزب سیاسی چیز دیگریست این را هم من خوب نمیفهمم. پس تا وقتی منصور حکمت بود حزب سیاسی نمیتوانستیم داشته باشیم؟ تعدد نظرات را شرط حزب سیاسی تعریف کردن به نظر من پوچ و بی ربط است.

در مورد حزبی که به انقلاب ربطی نداشته باشد این حرفها را میشود زد. احزاب پارلمانی میتوانند هزار یک جور نظر داشته باشند چون مساله رای و انتخابات است. کاندید واحدی باید داشته باشند و کار زیادی نمیکند غیر از اینکه بروند توی پارلمان و کابینه و با یکی سازش کنند و با یکی ائتلاف کنند. میخواهم بگویم سفره دیپلماسی را که جولیمان پهن کنید آنوقت تعدد نظرات اشکالی ندارد، ولی اگر حزب میخواهد مثل یک گلوله منسجم بدل جامعه بزند و رهبر و سازمانده انقلاب بشود، بله آنوقت حتما نباید فرقه ایدئولوژیک باشد، ولی بهمین خاطر باید حول سیاست و تاکتیک و استراتژی واحدی کار کند. ممکن است دو خط در حزب باشند ولی این دیگر جزو تعریف حزب نیست، آن خط مسلط باید مارکسیست و رادیکال باشد. میتوانیم بگوئیم چندین نظر در حزب است اما یک نظر خط را تعیین میکند، یک نظر پشت فرمان حزب است، آن نظر معین دیگر باید مارکسیست و کمونیست کارگری باشد، اگر نباشد که دیگر چه حزب سیاسی و مدرنی؟ این که قوانین و ضوابط داشته باشیم، مدرن باشیم، مناسبات داشته باشیم و غیره، همه اینها سر جای خودش درست. ولی تعریف حزب سیاسی که این نبود. حزب سیاسی حزبی است که برای کسب قدرت سیاسی بجنگد و بتواند قدرت را بگیرد و قدرت را حفظ کند. و برای اینکار باید نبض واحدی داشته باشد. تز حزب سیاسی رفیق کورش از آنجا که اساس تعدد نظرات و قوانین بازی است نمیتواند حزب انقلاب باشد. انقلاب را که بگذاریم کنار این حزب مشکلی نخواهد داشت. میتواند حزب پارلمانی خوبی باشد.

بحث دیگری هست در این استنباط خاصی که از بحث حزب و قدرت سیاسی و از حزب سیاسی هست. در این استنباط فعال محلی و کادر حزب در محل نمیداند چکار باید بکند. بی وظیفه است. فقط یک کارهای روتینی باید بکند و بس. مثل راه انداختن خانه حزب و پخش نشریات و ازینقبیل. اینهم باز مبیند که با احزاب پارلمانی جودر در میآید.

این احزاب در محل کار زیادی ندارند جز کمپینهای انتخاباتی هر ۴ سال یکبار. در این تزاها هم می‌خواهم ببینم اعضا بجز پخش عکس لیدر چکار میکنند؟ تمام بحثهایی که مربوط میشود به مکانیسمهای انقلاب، شناختن این مکانیسمها و در دست گرفت آنها و سازماندهی انقلاب، رهبری انقلاب همه اینها یک بخش در محل انجام میشود. اما اگر نخواهید انقلاب سازمان بدهید زیاد به محل احتیاجی ندارید. من این را بارها در بحثهایم گفته‌ام که رفقای که از حزب و قدرت سیاسی این تصور را دارند حرفی برای فعال محلی ندارند.

رفقا من دیگر صحبت‌م را تمام میکنم. یک جمع‌بندی از صحبت‌هایم بکنم. من در اول بحث گفتم که این نظرات از نظر سیاسی راست است، از نظر تئوریک التقاطی است، چیزی بین منشویسم و لیبرالیسم چپ است، کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی است و از نظر متدولوژی هم متافیزیکی است. امیدوارم نشان داده باشم که چرا این تزاها از نظر سیاسی راست است. از نظر تئوریک کمی بیشتر توضیح میدهم. ببینید تئوریهایی که در پشت این نظرات مطرح میشود اساسا التقاطی است. چرا اینطورست؟ برای اینکه با تئوری مارکسیستی بخصوص مارکسیسم منصور حکمت نمیشود این نظرات را فرموله کرد. خیلی سخت است. در نتیجه مجبورید شما التقاطی و اکلکتیک بروید از این گوشه و آن گوشه حرفهایی را بردارید. شیوه رجوع به منصور حکمت هم نقل قول جملات بریده از متن است. مثلا منصور حکمت میگوید ما با اقلیت قیام میکنیم و مقصودش فعالین و رهبران عملی طبقه کارگر و مردم انقلابی است مقصودش اینست که همه طبقه انقلاب و قیام نمیکند اقلیتی از فعالین آن هستند و غیره. بعد از این بحث این در می‌آید که ما حزب اقلیتی! و تا قدرت را نگیریم اکثریت نمیشویم! معنی عملیش چیست؟ چرا این را می‌گوید؟ معلوم نیست. بعد یک مقاله از رفیق نادر می‌آوریم که ما حزب اکثریتیم. بعد رفقا میمانند که چی شد؟ یا نادر گفته با ۱۰ درصد هم اگر بتوانیم قدرت را میگیریم و بعد در قطعنامه دیگری نادر میگوید باید اکثریت طبقه کارگر بیاید زیر پرچم سوسیالیسم تا قدرت را بگیریم! حالا تکلیف چیست؟ ظاهرا نادر تبدیل میشود به یک سری نقل قولهایی که مدام یکدیگر را نقض میکنند و مجبور میشویم بگوئیم "منصور حکمت ده سال قبل دیگر قبول نیست. منصور حکمت کنگره دوم با قبل از آن فرق دارد، بحثهای شورا مال پانزده سال پیش است و کهنه شده و غیره" مجبوریم این کار را بکنیم. وگرنه منصور حکمت به یک آدم التقاطی تبدیل میشود که به مناسبتها و شرایط حرفهایش را مدام عوض کرده است و ما هم بدخواه یک نقل قول را بر میداریم و نقل قول دیگر را کنار میگذاریم. اما از منصور حکمت بعنوان یک سیستم فکری و یک متدولوژی و یک تئوری منسجم این حرفها استنتاج نمیشود. نص صریح منصور حکمت در همان نوشته حزب و قدرت سیاسی جواب این نوع استنتاجات را داده، بحث او مکانیسمهای اجتماعی کسب قدرت و انقلاب است. اینکه این انقلاب کمونیستی نیست و نمیتوانیم سوسیالیسم را بیاوریم در هیچ جای منصور حکمت نیست. اینکه انقلاب دموکراتیک است و ما را بقدرت نمیرساند اصلا ربطی به منصور حکمت ندارد. منصور حکمت نه تنها سال ۲۰۰۰ و کنگره ۲ بلکه منصور حکمت قبل از انقلاب ۵۷ هم تزاهاش این نبود. که کمونیستها بقدرت نمیرسند و باید برویم با بقیه دولت موقت درست کنیم. از منصور حکمت منسجم اینها در نمی‌آید. ولی از دولت در دوره های انقلابی، انقلابی را بزنید، به دولتت صفت موقت بدهید، آنوقت میتوانید تبدیلت کنید به بحثهایی که میبینیم. اینجوری میشود از منصور حکمت هر چیزی نتیجه گرفت! بحث انقلاب سلبی است را تبدیل کنید به "پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است" و بعد هم از بحث سلبی نتیجه خودتان را بگیرید که چون سلبی است سوسیالیستی نیست، بله اینجوری میشود آدم حرف خودش را بزند و به گردن منصور حکمت بیاندازد! منصور حکمت گفته انقلاب سلبی است نه اینکه انقلاب دموکراتیک سلبی است. با اینهمه میگویند چون انقلاب سلبی است پس دموکراتیک است. ظاهرا انقلاب سوسیالیستی انقلابی است اثباتی! می‌خواهم بگویم اینجوری به منصور حکمت اتکا میکنند. چه دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت و چه بحث سلبی و اثباتی و بحث حزب و قدرت سیاسی او ربطی به این حرفها ندارد، ربطی به حزب اقلیت و تز با ده هزار نفر خانه سه نفر را میگیریم ندارد و غیره.

یک نکته را باید اینجا بگویم. گاهی از نادر نقل قولهای شفاهی میشود. که بعدا خود نادر بر اساس این بحثهای شفاهیش مقاله نوشته است. حرفهایش را ادیت کرده و فرمولبندیها را دقیق کرده است. وقتی مقاله هست ما محق نیستیم باز هم به بحث شفاهی رجوع کنیم. اگر آن جملات شفاهی که در کتبی نیست خصلت نمای نظرات اوست چرا در مقاله نیامده؟ نمیگویم این جملات غلط است، در کانتکست بگذارید آنها هم درست است ولی کسی که مدام مجبور میشود برود از بحث شفاهی وقتی نسخه کتبی آنها وجود دارد نقل قول بیاورد رجوع درستی به منصور حکمت نمیکند. این نوع گفته های شفاهی که در ادیت و متن کتبی که بر اساس این گفته ها خود نادر نوشته نیامده است، سندیت ندارد. مثلا منصور حکمت کل بحث حزب و قدرت سیاسی را بعنوان یک زیر تیتر مقاله حزب و جامعه آورده است حالا اگر مدام به سخنرانش رجوع کنیم شیوه درستی نیست. تئوری و سیاست و متدولوژی منسجم منصور حکمت را باید شناخت و این راهنمای کار ماست. می‌خواهم بگویم این اکلکتیسیسم و این التقاطی گری تئوریک ازینجا ناشی میشود که مارکسیسم منصور حکمت و اصولا مارکسیسم این نوع نظرات را تایید نمیکند. انقلاب من چندین بار گفته‌ام که جوهر و قلب مارکسیسم است.

نه تنها بعنوان ایده های انقلابی. دقیقا چون ایده های انقلابی است، روشها هم باید انقلابی باشد. ایده های انقلابی را کسی با پارلمان نمیتواند پیاده کند. نمیشود. مساله فقط این نیست که غلط است، مساله اینست که ممکن نیست.

از نظر متدولوژیک این نظرات متافیزیسیم است بخاطر اینکه میگوید انقلاب کونیستی نیست پس کمونیستها نمیتوانند بقدرت برسند. این سؤال متافیزیکی است. این جوابی است که کائوتسکی، آن موقع که هنوز اتوریتیه سوسیال دموکراسی جهانی بود، به این سؤال داده است که آیا انقلاب آتی روسیه دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟ کائوتسکی جواب میدهد این سؤال متافیزیکی است. لنین در یکی از نوشته هایش به این اشاره میکند و ما هم در دوره انقلاب ۵۷ خیلی به این نوشته رجوع میکردیم. برای اینکه متدولوژی لنین را در برخورد به انقلاب توضیح بدهیم. این شیوه متافیزیکی است بخصوص وقتی این دور تسلسل را جلوی ما میگذارد که خصلت انقلاب دموکراتیک است و لذا کمونیستها را بقدرت نمیرساند و انقلاب کمونیستی هم آنست که ما را بقدرت میرساند! این دیگر عین متافیزیسیم است. متافیزیسیم که هیچ اصلا یک تناقض منطقی در خود است. این هم از نظر متد.

رفقا من دیگر بیشتر وقتتان را نمیگیرم. فقط چند توضیح را تکرار میکنم. من در این بحث فقط یک نظر را نقد کردم نه رفیق کورش را و نه هیچ گروه وجناحی را. و نه حتی بعنوان نظری در حزب. من یک نظریه را نقد کردم همانطور که اگر آنرا در یک روزنامه ای میخواندم نقدش میکردم. به همین خاطر هیچ تخفیفی در این انتقاد ندادم. به نظر من این راه اصولی و درست مبارزه نظری است. من هیچ تخفیفی ندادم و این نظر را کوبیدم ولی میخواهم روشن باشد که من یک نظرات معینی را گفتم راست است. نمیگویم رفیق کورش راست است و حتی نمیگویم رفیق کورش در همه نظراتش راست است. یک نظرات معینی را نقد کردم. میدانم رفیقی که این نظرات را دارد خیلی جاها انقلابی عمل کرده است. فردا اینها را بحث میکنم. امروز خارج از چارچوب حزبی صحبت کردم. فرض کردم رفیق کورش کسی است به اسم ایکس و نظراتش را نقد کردم. آنها نوشته های معینی، بحثهایش بر سر استراتژی تصرف قدرت و انقلاب را و نه همه نظراتش را. دهها نوشته و سمینار در مورد مسائل دیگر هم رفیق کورش دارد که من با آنها موافقم. میخواهم این روشن باشد. زحمت را کم میکنم. روز و شب همه شما بخیر!

## نامه به اعضا داخل

شهلا دانشفر

رفقای عزیز

در دو ساله اخیر مباحث و مجادلات مهمی در حزب جریان داشته است که امروز به جدا شدن تعدادی از اعضای کمیته مرکزی حزب منجر شده است. موضوع اختلاف اساسا مساله اختلاف نظر در رهبری حزب حول مساله انقلاب و تصرف قدرت سیاسی بوده است.

اختلاف در واقع امر به حزب بعد از منصور حکمت برمیگردد. بلافاصله بعد از دست دادن منصور حکمت بحث بر سر رهبری و شیوه رهبری حزب و داشتن لیدر داغ شد. دو نظر حول این مساله شکل گرفت. یک نظر بر این عقیده بود که بلافاصله پس از منصور حکمت تعیین لیدر زود است. درست است که داشتن لیدر رکنی از بحث حزب و جامعه است و درست است که جای منصور حکمت پر شدنی نیست و حزب لیدر لازم دارد، اما بلافاصله بعد از منصور حکمت بهترین شکل کار رهبری جمعی است و بگذاریم رهبران حزب بطور اجتماعی این جایگاه را پیدا کنند و این اتوریتته را در حزب بدست آورند. طرح زودرس آن از همین اکنون در حزب شکاف ایجاد میکند. اشاره کنم که منصور حکمت خود قبل از درگذشتش طرحی را برای رهبری جمعی نوشته و به تصویب رسیده بود و طرفداران رهبری جمعی مدافع طرح منصور حکمت در این مورد بودند. نظر دیگر بر این عقیده بود که خیر اکنون اوضاع جامعه متحول است و یک رکن بحث حزب و جامعه داشتن رهبر و لیدر است و ما نباید فکر کنیم که جای منصور حکمت پر میشود و باید همین الان لیدر انتخاب کنیم. و طبعاً کسانی که این بحث را داشتند لیدر مورد نظر خود را نیز در نظر داشتند. این بحث در پلنوم ۱۶ قطبی شد. بخصوص اینکه در آنجا کورش مدرسی بحثی ارائه داد که در واقع پلاتفرم او برای لیدر شدن وی در حزب بود. بحث او با مخالفت جدی تعداد زیادی از اعضا کمیته مرکزی و شرکت کنندگان در پلنوم روبرو شد و بحث سیاسی او بحث لیدرشپی را تحت الشعاع قرار داد. در نتیجه همانجا قراری داده شد که انتخاب لیدر را به پلنوم بعد موکول کنیم. بحث کورش در این پلنوم بحثی راست و غیر منتظره بود. اساس بحث او این بود که در استراتژی حزب برای کسب قدرت سیاسی یک خلاء وجود دارد و ما باید این خلاء را جواب دهیم. جواب کورش این بود که جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است. اولین دولتی که بعد از جمهوری اسلامی روی کار بیاید دولت موقتی است که ما نیز در آن شرکت میکنیم و از دولت ائتلافی صحبت کرد و گفت حتی اگر ما قدرت را بدست گیریم دولت موقت تشکیل میدهیم. و استراتژی خود را دولت موقت+ مجلس موسسان+ و رفراندوم تعریف کرد. او میگفت که حتی اگر ما قدرت را بگیریم کسانی که با ما آمده اند از سر سوسیالیسم نیامده اند و نیاید سوسیالیسم را اعلام کنیم. سوسیالیسم باید به یک رفراندوم که بعدا برگزار میشود موکول شود. بحث بر سر اینکه حتی ما اگر قدرت را بدست بگیریم سوسیالیسم را اعلام نمیکنیم و مجلس موسسان و رفراندوم و دولت موقت با حتی بخش های از دوم خرداد بحث راستی بود که به مباحث حادی در کمیته مرکزی دامن زد. او همین نظرات را در تاریخ بصورت قطعنامه ای به هیات دائم ارائه داد. سند مربوط به این قطعنامه را برایتان میفرستم. او در این قطعنامه از جمله گفت: "شرایطی است که جمهوری اسلامی به دست نزدیکترین نیروی موجود در میدان خواهد افتاد. نیروئی که درست همزمان با از هم پاشیدگی اوضاع دولت را میتواند اعلام کند، اهرم های باقی مانده دستگاه دولتی را در اختیار دارد. این شانس بیش از هرکس شامل بخشی از خود دستگاه دولت جمهوری اسلامی میشود - اساسا بخشهایی از دو خرداد که قطعاً تلاش خواهند کرد بر موج اعتراض مردم سوار شوند (حجاریان) و غیره میتوانند تلاش کنند نقش یلتسین در کودتای ارتش را بازی کنند). این دولت قطعاً هم دامنه اقتدار محدودی خواهد داشت و هم سرعت جای خود را به دولت های بعدی با ترکیب متفاوت خواهد داد. یک فاکتور مهم در این رابطه سیاست آمریکا و جناح راست بورژوازی است. تلاش آنها برای تشکیل نوعی پارلمان یا دولت در تبعید در صورت تحقق میتواند در ترکیب دولتهائی که به قدرت میرسند موثر باشد."

در ادامه بندهای این قطعنامه از تشکیل دولت موقت و حتی دولت حجاریانی که ما میتوانیم در آن شرکت کنیم صحبت کرد و بعنوان راه حل همانطور که گفتم دولت موقت+ مجلس موسسان و رفراندوم را راهی برای پاسخگویی به

استراتژی حزب دانست. او حتی میگفت حتی اگر ما دولت را تشکیل دهیم دولت موقت است و باید فراندوم بگذاریم چون کسانیکه با ما آمده اند از سر سوسیالیسم با ما نیامده اند و اگر بگوییم جمهوری سوسیالیستی اگر بگوییم سوسیالیست رم خواهند کرد.

بعد از پلنوم این مباحثات ادامه داشت و برای نوشتن قطعنامه مربوط به حقوق پایه ای مردم حمید تقوایی پیش نویسی را پیشنهاد کرد و عملاً قطعنامه پیش نهادی حمید تقوایی رای آورد و در آن جایی برای دولت موقت و مجلس موسسان و فراندوم نبود. ما با مخالفتهایمان مانع وارد شدن این بحث راست در سیاست حزب شدیم. پس از نوشتن قطعنامه این مباحثات در دفتر سیاسی ادامه یافت و کورش مدرسی بحث سیستماتیکی بر سر این موضوع داشت که در پاسخ به او حمید تقوایی و دیگر رفقا صحبت کردند. (اسناد این مباحثات بعداً بصورت علنی چاپ خواهد شد). در این نشست که در دسامبر ۲۰۰۲ بود کورش مدرسی دوباره بر بحث های خود تاکید گذاشت. بدنبال این مباحثات در پلنوم ۱۷ بحث لیدرشیپی طرح شد. دو طرف بحث رهبری جمعی و تعیین لیدر بحث های حادی داشتند. تا جاییکه حمید تقوایی اعلام کرد از آنجا که این بحث دارد حزب را شقه میکند بسیار خوب من هم موافق این هستم که لیدر انتخاب کنیم. در انتخاب لیدر با اختلاف یک رای کورش مدرسی لیدر حزب شد. مشکل کورش در دوره لیدرشیپی این بود که او لیدر بدون پلاتفرم بود. زیرا بحث های سیاسی او با مخالفت اکثریت کمیته مرکزی عقب زده شده بود و خودش بارها اعلام میکرد که به راحتی نمیتواند بنویسد و یا نظراتش را بگوید.

ما در همان پلنوم ۱۷ اعلام کردیم که ضروریست این مباحثات از محدوده دفتر سیاسی خارج شود و به کمیته مرکزی و مشاورین کمیته مرکزی داده شود که با مخالفت رفقا روبرو شد. بعد از پلنوم ۱۷ باردیگر هنگامیکه حمید تقوایی قرار مربوط به دستور گذاشتن تبلیغ فشرده شوراهای را ارائه داد بالا گرفت. دوباره همان طیفی که از لیدرشیپی کورش حمایت میکردند در مخالف با قرار شوراهای مطلب نوشتند. این موضوع متحیر کننده بود که در حزب کمونیست کارگری ایران بر سر شوراهای بحث چنین ابعادی بیابد (اسناد آنرا برایتان ارسال خواهم کرد) استدلال رفقا این بود که تاکید بر شوراهای بر روی گرفتن قدرت سیاسی توسط حزب سایه می اندازد و قدرتگیری حزب را کم رنگ میکند. ما حزب کمونیست کارگری قدرت را میگیریم. شرط گرفتن قدرت شوراهای نیست. ما اگر قدرت را بگیریم حکومت حزب کمونیست کارگری ایران را اعلام میکنیم. در پاسخ استدلال میکردیم که شورا و حزب آلترناتیو نیستند. ساختن شوراهای پیش شرط کسب قدرت نیست. اما برای اینکه بتوانیم قدرت را نگه داریم باید شوراهای را ساخت. باید توده ها را متشکل کرد و از همین امروز. بعلاوه ما اگر قدرت را بگیریم از همان روز که قدرت را گرفتیم جمهوری سوسیالیستی را اعلام میکنیم و ارکان آن شورا است. بار دیگر بحث شورا به بحث استراتژی حزب کشیده شد. این بحث ها روشن میکرد که حتی "حکومت حزب کمونیست کارگری" که رفیق کوروش مدرسی مطرح میکرد، آن شکلی است که حزب با آن میتواند با نیروهای دیگر و در دولت موقت شرکت کند. در نظرات کورش انقلاب، قیام مردم، تشکلهای توده ای هیچکدام جایی نداشت. برای اینکه اساس نظر او بر روی دیپلماسی و حل و فصل مسائل از بالا سوار بود. او در بحث هایش از گذار مسالمت آمیز و متمدنانه صحبت میکرد. اساس بحث او دیپلماسی کسب قدرت سیاسی بود. او حتی در بحث های قبلی که سند آنرا براتیان مینویسم نافرمانی مدنی را بعنوان شکل اعتراض علیه جمهوری اسلامی طرح کرد که در تقابل با این بحث تاکید کردیم که در نافرمانی مدنی تاکید اساساً بر مدنی بودن اعتراض و در تقابل با اعتصاب و حرکت اعتراضی مردم است و این طرح سنت دارد. دوم خرداد دارد همین را میگوید. در هر حال در همین دوره بود که وقتی صحبت از انقلاب میشد. صحبت از اینکه سیر محتمل اوضاع ایران انقلاب است. در مخالفت با این بحث صحبت میکردند و میگفتند که شما انقلاب را مقوله میکنید. باید فروپاشی را دید. و وقتی پاسخ میدادیم که اگر خود را برای انقلاب آماده کنیم برای فروپاشی و هر آلترناتیو دیگر نیز خود را آماده کرده ایم بحث های حاد میشد. این مباحثات با شدت ادامه داشت، تا اینکه تحت فشار این مباحثات کورش مدرسی اعلام کرد که تصمیم گرفته است که به نفع حمید تقوایی از لیدرشیپی حزب کناره بکشد. کنگره ۴ حزب تشکیل شد. کنگره ۴ با عظمت و با شکوه بر گزار شد. قطعنامه های آن که اساساً از سوی حمید تقوایی و چپ ارائه شده بود با استقبال کادرهای حزب و با اتفاق آراء به تصویب رسید. کادرهای حزب نقش سیاسی و رادیکالی در این کنگره ایفاء کردند. در اولین پلنوم بعد از کنگره حمید تقوایی با اتفاق آراء لیدر حزب شد.

کنگره ۴ با عظمت و با شکوه بر گزار شد. قطعنامه های آن که اساساً از سوی حمید تقوایی و رفقای چپ ارائه شده بود با استقبال کادرهای حزب و با اتفاق آراء به تصویب رسید. کادرهای حزب نقش سیاسی و رادیکالی در این کنگره ایفاء کردند. در اولین پلنوم بعد از کنگره حمید تقوایی با اتفاق آراء لیدر حزب شد. کنگره بزرگی مانند کنگره ۴ تشکیل شد. مصوبات آن به اتفاق آراء رای آورد اما بعد از کنگره این رفقا مخالفت و کارشکنی را شروع کردند. در دومین جلسه بعد از کنگره که در ماه ژانویه تشکیل شد رفقای که اکنون به صف استعفا پیوسته اند، به بهانه اینکه در راهروهای کنگره بحثهایی شده است، مخالفت خود را با کنگره نشان دادند و در ادامه همین بحث کوروش مدرسی خطاب به طرفداران کنگره

و جناحی که ما آنرا جناح چپ حزب میخوانیم با پرخاشگری گفت "این کنگره کنگره کودتا بود"

بعد از کنگره ۴ حمید تقوایی بحث های مهمی در رابطه با حزب و جامعه در ایران و تعیین بخشی به چپ در ایران و بحث رهبران عملی داشت که شما همه در جریان آن هستید. این بحث و قطعنامه مربوط به آن که تلاشی جدی برای پاسخ دادن به چگونگی اجتماعی شدن حزب و کمونیسم بود، عملا از نظر این بخش از رهبری حزب کنار گذاشته شد و آنرا تنها یک بحث سبک کاری تلقی کردند که جای مهمی ندارد. در مورد تبلیغ شورا نیز در رهبری حزب اختلافاتی بروز کرد. قطعنامه ای مبنی بر ضرورت تبلیغ وسیع شوراها نیز یک موضوع دیگر اختلاف بود. این رفقا با این قطعنامه نیز تحت عنوان اینکه مطرح کردن شورا ها حزب را تضعیف میکند و حزب و قدرت سیاسی را به کناری می نهد، مخالفت کردند و عملا مانع تصویب این قطعنامه شدند. اختلافات در زمینه های دیگری نیز بروز کرد که نشان میداد دو درک اساسا متفاوت از انقلاب، از کمونیسم از استراتژی قدرت گیری طبقه کارگر وجود دارد.

این ها مباحث مهمی بودند که کل هویت ما را زیر سؤال میبرد. این نگرشی بود که مشغله آن شرکت در دولت موقت، دیپلماسی، گذار متمدنانه و کسب قدرت سیاسی بدون انقلاب بود، نگرشی بود که میگفت ما حتی اگر قدرت را بگیریم نمیتوانیم سوسیالیسم را اعلام کنیم. از قیام بعنوان خشونت صحبت میکرد. این نگرش در حزب جایی نداشت. ما گفتیم اسناد را به کادرها و اعضا بدهیم و برویم کنگره و اعضا انتخاب خود را بکنند. گفتیم این کمیته مرکزی دیگر نمایندگی کادرهای حزب را نمیکند. بطور واقعی کادرهای حزب در کنگره ۴ نشان دادند که رادیکال و چپ هستند.

در هر حال در جولای ۲۰۰۴ سایت ویژه اسناد باز شد و همه بحث ها را برای دسترسی کادرها بر روی این سایت گذاشتیم. کادرها نقش فعالی در این مباحثات ایفاء کردند. سمینارهایی حول این مباحثات برپا شد. کورش طی دو سمینار از اساس نظرات قبلی خود دفاع کرد. و ضرورت تشکیل جمهوری دموکراتیک بجای جمهوری سوسیالیستی را مورد تاکید قرار داد.

رفقای مستعفی در عین داشتن این نظرات و به فلج کشاندن رهبری حزب، وقتی کادرها فعالانه در این بحثها شرکت کردند، حاضر به بحث و تبادل نظر و دفاع یا رد نظرات خود نشدند و بحثها و نقدهای اکثریت کادرها را تحت عنوان "تست ایدئولوژیک" و تفتیش عقاید و غیره مورد تخطئه قرار دادند و این بحثها را به بن بست کشاندند. وقتی ما لزوم تشکیل کنگره را مطرح کردیم که این بحثها را به سرانجامی برساند و حزب را از این وضعیت بیرون آورد و بتوانیم رو به بیرون به فعالیت هایمان فعالانه ادامه دهیم، آنها بیانیه ای دادند و اعلام کردند که به کنگره نخواهند آمد و تنها اگر در پلنوم کمیته مرکزی نظرات آنها مورد تایید قرار گرفت در حزب میمانند و حزب را آنطور که میخواهند سازمان میدهند و گرنه حزب را ترک خواهند کرد. این علیرغم این بود که قبلا تشکیل کنگره را ضروری اعلام کرده بودند اما اکنون که متوجه شدند اکثریت کادرها با نظرات آنها بطور جدی مخالفند و آنها را راست میدانند حاضر به رفتن به کنگره نشدند.

به این ترتیب وضعیت اختلافات به بن بست کامل رسیده بود و نه ادامه بحث ممکن بود و نه رفتن به کنگره و پلنوم. آنها عملا کنگره چهار را قبول نداشتند، تصمیمات پلنوم را به شرط پذیرش نظراتشان می پذیرفتند و کنگره پنج را هم تحریم کرده بودند.

سرانجام با اعلام تشکیل کنگره از سوی حمید تقوایی، کورش در سمیناری اعلام کرد او و جناحش از حزب میروند و حزب خود را تشکیل میدهند و پس از آن لیستی از کسانی که با او از حزب میروند را اعلام کردند و در واقع از حزب انشعاب کردند.

رفقا من سعی کردم خلاصه ای از آنچه در این دو سال گذشته است را برایتان بازگو کنم. گزیده ای از اسناد را برایتان میفرستم. در عین حال شما میتوانید به سایت مخصوص اعضا بروید و خودتان این اسناد را مطالعه کنید.

در هر حال این رفقا رفتند اما حزب به جای خود باقیست. حزب به محکمی حزب به کار خود ادامه میدهد. واقعیت



اینست که از دل این مباحثات حزب متحد تر، محکم تر و راسخ تر بیرون آمده و با تشکیل کنگره ۵ باری دیگر این حزب بر خط منصور حکمت و مصوبات کنگره های تا کنونی آن تاکید خواهد گذاشت.

رفقا امروز در شرایط متحول ایران بیش از هر وقت باید تلاش کرد و نگذاشت که این جدایی در فعالیت ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی و به پیروزی رساندن سوسیالیسم خلیلی وارد کند. باید بیش از هر وقت تلاش کنیم و اظهار وجود سیاسی داشته باشیم. انتظارم اینست که بیشتر از هر وقت در سرنوشت حزب دخالت داشته باشید. نظراتتان را برای کنگره ۵ حزب بنویسید و با همدیگر فعالیتی فشرده را به پیش ببریم.

دستتان را بگرمی میفشارم

## نامه سرگشاده به

### رفیق ریوار احمد لیدر حزب کمونیست کارگری عراق

در رابطه با حمایت از انشعاییون از حزب کمونیست کارگری ایران

اجازه بدهید مراتب تاسف عمیق و انتقاد و اعتراض شدید خود را نسبت به اعلام پشتیبانی یکجانبه شما از بخش انشعایی از حزب کمونیست کارگری ایران اعلام کنم. این یک موضع گیری کاملاً غیر اصولی و غیر مسئولانه است. دو حزب ما همواره بعنوان احزاب متعلق به جنبش کمونیسم کارگری روابط گرم و نزدیک و رفیقانه ای داشته اند. سوالی که با دیدن بیانیه حمایت شما از بخش منشعب حزب ما برای هر کس و بویژه اعضا و کادرهای حزب شما مطرح میشود اینست که چه شده که ناگهان حزب ما جای خود را به بخش منشعب داده است؟ در اهداف و سیاستهای ما تغییری داده شده است؟ و یا همان یک صفحه بیانیه اعلام موجودیت حزب انشعاییون به شما نشان داده است که پرچم منصور حکمت در دست آنهاست؟ بر مبنای همان یک صفحه تشخیص داده اید که مردم ایران باید به حزب منشعب به پیوندند؟!

رفیق ریوار با کمال تاسف باید بگویم که این موضع گیریهای حزب شما با ابتدائی ترین اصول سیاسی حاکم بر روابط بین احزاب مغایر است. هیچ حزب سیاسی و اجتماعی جدی که برای خود و احزابی که با آنها مناسبات نزدیکی دارد احترام قائل است بر اساس بحثها و اختلافات درونی احزاب، مباحثاتی که هنوز جامعه از آن بی خبر است، موضعگیری نمیکند. من در اینجا به مضمون این اختلافات نمیپردازم. تبیین رسمی حزب ما از ماهیت سیاسی این اختلافات در بیانیه حزب آمده است و با انتشار اسناد مباحثات بزودی حقانیت این تبیین بر همه روشن خواهد شد. حزب شما نیز قاعدتا میبایست تا انتشار علنی این مباحث صبر میکرد و سپس موضع سیاسی اتخاذ میکرد. نظر شما در مورد اختلافات درونی حزب ما هر چه باشد، نمیباید در موضعگیری رسمی حزب شما نسبت به انشعاب کوچکترین تاثیری میداشت. منافع مشترک جنبش کمونیسم کارگری و دو حزب ما چنین حکم میکرد که تا روشن شدن شدن اختلاف نظرات در سطح جامعه از حمایت از انشعاییون خودداری میکردید. این موضع اصولی مسلماً وحدت و انسجام صفوف حزب خود شما را نیز بهتر میتوانست حفظ کند. امیدوارم به عمق اشتباهی که کرده اید پی ببرید و سریعاً آنرا تصحیح کنید.

با احترام

حمید تقوائی دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

۲۵ اوت ۰۴

## در جواب به نامه سرگشاده رفیق حمید تقوایی لیدر حزب کمونیست کارگری ایران

اعتراض و انتقادنامه‌تان را خواندم. در این باره اجازه دهید من هم ابتدا تاسفی عمیق‌تر از تاسف، انتقاد و نارضایتی شدیدتر خودم را در قبال موضع و روش و اقداماتی اعلام کنم از طرف شما بدون توجه به درخواست رهبری حزب ما و مخالفت اکثریت اعضا کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و کادرها و اعضا و دوستان حزب، در پیش گرفته شد و یک جدایی تلخ و زودرس و ناخواسته بر حزب تحمیل کرد و ضربهای کاری به حزب منصور حکمت و کل جنبش کمونیسم کارگری وارد آورد.

شما موضع ما را غیر اصولی و غیر مسئولانه قلمداد میکنید اما معیارتان برای اصولی و مسئولانه چیست؟ شما در سمینار شب ۲۱ اوت، حزب و همه معیارها و ارگانهایش را منحل اعلام کردید از بالای سر کمیته مرکزی پریدید و تصمیماتی گرفتید که در حدود اختیارات و صلاحیتتان نبود. بی توجه به اصول و ملاکهای حزبی، یکجانبه و بدون نظرخواهی از کسی، تجمع اعضا حزبتان را جایگزین کنگره کردید و هیچ راهی برای هیچ راهحلی باقی نگذاشتید. من متوجه نیستم که از نظر شما کجای اینها اصولی و مسئولانه است! واضح است که اگر این کارهایتان را اصولی و مسئولانه بدانید، دیگر باید موضع مسئولانه ما در واکنش به این روشها و دفاع ما از سنتهای منصور حکمت را غیر اصولی و غیر مسئولانه بدانید از این بابت گلهای ندارم.

در مورد اینکه دو حزب ما همیشه بعنوان دو حزب متعلق به جنبش کمونیسم کارگری، مناسبات رفیقانه و نزدیک داشته‌اند و اکنون گویا برای همه سؤال است که چرا ناگهان حزب شما نزد خود ما را به بخش انشعابی داده است...؟ رفیق حمید بدو باید بگویم که حزب ما هیچ حرف جدیدی در باره حزب شما و مناسبات گرم و نزدیک و رفیقانه پیشین مان نزده است. صحبت از ارتباط با شما نیست، ما نمیخواهیم ارتباطمان بهم بخورد و مناسبات گرم و نزدیک رفیقانه مان میتواند باقی بماند. اما برای من تعجب آور است که میخواهید این تصویر را بدهید که بجز صدور یک بیانیه یک صفحه‌ای هیچ اتفاقی نیفتاده است! یک حزب عظیم رفیق و برادر ما از هم پاشیده است و انشعاب بزرگی در جنبش ما روی داده است، نه تنها کادرها و اعضا هر دو حزب، بلکه میلیونها انسانی که توجهشان به جنبش ما و منصور حکمت معطوف بوده است، این رویداد را نظاره میکنند و این فقط شماست که تمام رویداد را در صدور یک بیانیه یک صفحه‌ای میبینید! این چه تحلیل و چه منطقی است؟!

واضح است که شما از ما ناراحتید که ما حزب کمونیست کارگری ایران\_ حکمتیست را چنین توصیف کرده‌ایم که پرچم منصور حکمت را برافراشته است. در این مورد هم مانند جواب نامه قبلی من میخواهید وانمود کنید که ما سر خود و بدون اطلاع از مباحثات و فقط بر مبنای یک اطلاعیه چنین موضعی اتخاذ کرده‌ایم. بهتر است این روش را کنار بگذارید. نه شما و نه هیچ فرد سیاسی‌ای نباید فکر کند که رهبری حزب ما بدون اطلاع از همه مباحثات و اختلافات، از همه جدالها و کشمکش‌ها پای موضعگیری بر سر چنین موضعی می‌رود. دستکم خود شما میدانید که ما از همه چیز اطلاع داریم و هرچند بسیار با تاخیر اما خودتان اسناد را در اختیار کمیته مرکزی حزب ما گذاشته‌اید و رفقای ما مباحثات و جهتگیریها و اختلافات آگاهی کامل پیدا کرده‌اند. بر این مبنای ما موضع خود را تعیین کرده‌ایم.

این دومین بار است که برای شما نامه مینویسم اما بگذارید برای خواننده نامه سرگشاده‌تان روشن‌تر باشد که من تا کنون پنج نامه برای شما و رهبری حزب فرستاده‌ام که مضمونشان تلاش و کوشش و پیشنهاد برای حفظ وحدت حزب بوده است. همچنین در این باره حضوری و تلفنی با شما صحبت کرده‌ام. سرانجام در پی ابتکار مسئولانه ۲۲ عضو کمیته مرکزی حزب، روز ۲۱ اوت همراه با دفتر سیاسی حزیمان مشترکا نامه ششم را برایتان ارسال کردیم. از شما خواستیم که آن ابتکار را رد نکنید. گفتیم که این آخرین فرصت است، بگذارید از دست ندهیم! این بجای خود که چند ساعت بعد، عملا در خواست ما را رد کردید و فرصت را به باد دادید. اما رفیق حمید آنچه بتوان جابجایی نامید که به این نامه‌ها داده‌اید تنها یک بار و چند سطر است با مضمون که دخالت نکنید دست روی دست بگذارید تا من کارم را به سرانجام قطعی برسانم. حال آنکه اکنون میخواهید چنین وانمود کنید که ما بدون اطلاع از حقیقت اختلافات موضع گرفته‌ایم و میبایست منتظر بمانیم! شما این موضع ما را مغایر با ابتدایی‌ترین اصول سیاسی حاکم بر مناسبات احزاب قلمداد میکنید و باین ترتیب میخواهید به

خواننده القا کنید که این اولین حرف و اولین موضع ماست. در این باره لازم است بگویم که اولاً ما پیشتر با حزب مشترک هر دو طرفتان مناسبات نزدیک داشته‌ایم، اکنون که دو بخش شده نمی‌شود شما برای ما تعیین کنید که شما را ادامه همان حزب سابق و بخش دیگر را راست و منحرف بدانند. مناسبات نزدیک با شما نمیتواند برای ما شرط تعیین کند که از حزب دیگری که به تشخیص ما پرچم منصور حکمت را برافراشته است، حمایت نکنیم. مناسبات دوستانه با شما متضمن این نیست که ما دوست دیگری نداشته باشیم و یا شما برایمان دوست تعیین کنید. ثانیاً با این جدایی تحول بزرگی در حزب کمونیست کارگری ایران روی داده است و نمیشود انتظار داشته باشید که گوئی سنگ از سنگ تکان نخورده است و بنابراین تحلیل حزب ما از حزب کمونیست کارگری ایران باید دست نخورد و باید بر بخش دیگر خط بطلان بکشیم! بویژه که من و پنج رفیق دفترسیاسی حزب کمونیست کارگری عراق خود از کسانی هستیم که در این تحول از شما جدا شده‌ایم و در تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست شرکت کرده‌ایم.

در جوابتان به سومین نامه‌ای که برای شما ورهبری حزب فرستاده‌ام، از حزب ما خواسته بودید در موضعگیری عجله نکند و در انتظار بماند تا مسائل به سرانجام نهایی خود برسد و آنگاه موضع خود را روشن کند! من به شما جواب دادم که ما خود را در قبال سرنوشت حزب برادر و هم جنبشی‌مان مسئول میدانیم و مصمم هستیم قبل از اینکه کار از کار گذشته باشد، برای اجتناب از خطری که با آن مواجه است، دخالت کنیم. اما متحیرم که این بار شما حتی به توصیه قبلی خودتان هم وفادار نیستید، از اینکه کار را به سرانجام نهایی رسانده‌اید و جدائی را هم تحمیل کرده‌اید، باز هم می‌گوئید علی‌القاعده میبایست موضعتان را به بعد از انتشار علنی موکول میکردید! نمیدانم منظورتان کدام قاعده است، چرا ما که از همه چیز اطلاع داریم باید نظاره‌گر درب و داغان کردن حزب هم جنبشی‌مان باشیم و دم بر نیاوریم و موضع نگیریم؟ ما که در جریان همه میباحثات و اختلافات هستیم، منتظر چه حقیقت و حقایقی باشیم که با انتشار علنی میباحثات برایمان روشن شود؟

حقیقت اینست که شما موضع ما را به نفع خود نمی‌بینید، ازینرو هر بار به بهانه‌ای از ما میخواهید که سکوت کنیم، موضع نگیریم و در قبال ویران کردن حزب منصور حکمت هیچ واکنشی نداشته باشیم. ما هم مسئولیت خودمان را درست بر خلاف این نظر شما ارزیابی میکنیم. رفیق حمید! نمیشود برای ما نقش قاضی یا داور میان دو تیم فوتبال قائل باشید، ما خود در حزب منصور حکمت و کمونیسم کارگری بازیکن و طرف هستیم، منصور حکمت به ما یاد نداده که تماشاچی باشیم و دخالت نکنیم. در طول ۸-۹ سال، منصور حکمت دائماً در حزب ما دخالت فعال میکرد، در قبال هیچ کشمکش درونی هم برای یک لحظه بیطرف و بی‌حرف نمیمانند. کورش و رحمان که در رهبری حزب ما او را نمایندگی میکردند و بنا به پیشنهاد او به عضویت کمیته مرکزی در آمدند، برای یک لحظه هم در قبال جدالهای درونی حزب ما موضع بیطرف نداشته‌اند. ما دخالتگری جانبدارانه را از منصور حکمت آموخته‌ایم. لطفاً از ما نخواهید این سنت را فراموش کنیم. رفیق حمید مناسبات گرم و نزدیک و رفیقانه میان دو حزب، مناسبات دو حزب منصور حکمت بود. اکنون شما میخواهید مطابق « اصول حاکم بر مناسبات احزاب » به این مناسبات برخورد کنید و حدود و موازین برای دخالت ما تعیین کنید. میخواهید مانند مناسبات دوستانه احزاب دیگر به آن نگاه کنید. اما مناسبات ما دوستانه نبود، هر دو طرف در هر دو حزب صاحب خانه بودیم. مناسبات ما دیپلماتیک نبود رفیق عزیز، با چنین معیاری به آن برخورد نکنید و در قالب مناسبات دوستانه و نرمال میان دو حزب قرار ندهید که متعاقباً ما را به عدول از آن متهم کنید.

همچنین راجع به اینکه می‌گوئید مصالح مشترک جنبش‌مان و هر دو حزب ایجاب میکرد که تا روشن شدن اختلافات در سطح جامعه از موضعگیری و حمایت از بخشی که جدا شده‌اند اجتناب کنیم، برای من روشن نیست که چرا مایی که جزئی از جنبش و واقف بر همه مسائل هستیم باید همراه و مانند مردمی که از ماجرا بیخبرند موضع بگیریم! رفیق حمید! یک حقیقت را باید پذیرید و گریز از آن بیهوده است. اینکه ما به عنوان حزب کمونیست کارگری عراق عیناً مانند شما، خود را در قبال حزب کمونیست کارگری ایران صاحب حق و مسئول میدانیم. بنابراین دقیقاً از وقتی که شما در پالتاک و در رادیو انترناسیونال، روایت خودتان را از رویداد به جامعه ارائه کردید، دیگر نه فقط حق بلکه وظیفه ما هم هست که روایت و موضع خودمان را در همان سطح اعلام کنیم. چرا که جامعه میخواهد که در مورد این تحولات و این رویداد که به حیات سیاسی و سرنوشت ما ربط مستقیم دارد موضع خود را روشن کنیم. من بر خلاف نظر شما مصالح جنبش و حزبهایمان را در سکوت و عدم موضعگیری نمی‌بینم و چنین کاری را خودکشی سیاسی و عدم وفاداری به منصور حکمت میدانم. اما در باره این گفته شما که سکوت و بیطرفی ما میتواند وحدت و انسجام حزبمان را بهتر حفظ کند، من میفهمم شما چه می‌گوئید رفیق حمید و پیام شما را گرفتم. اما مطمئن باشید که هیچگاه وحدت و انسجام حول سکوت و بی موضعی در قبال تحول بزرگی نظیر آنچه اتفاق افتاده است، حفظ نمیشود. اگر صحبت از درخواست و تمایل حزب ماست، این درخواست روزمره شمار زیادی از کادرهای حزبمان بود که موضع خود را در قبال این جدال روشن کنیم و ساکت نماییم. به درست نقد داشتند که از رویدادها عقبیم و دیر موضع گرفتیم. اما به نظر میرسد دستی که حزب کمونیست کارگری ایران را دو

شقه کرد، حزب عراق را هم دارد تهدید میکنند. ما عزم خود را برای رودررویی با آن جزم کرده‌ایم. اگر قرار بر در میان بودن چنین تهدیدی باشد، ضروری است که با آن مقابله کنیم. پرهیز از مقابله بیهوده است. لازم است روشن باشد که چنین نیتی خطای بزرگ و ناموجهی در قبال حزب و جنبش منصور حکمت است. امیدوارم پی بردن به عمق اشتباه بزرگ قبلی‌تان، به شما برای تکرار نکردن چنین اشتباهاتی کمک کند.

با نهایت احترام ری‌بوار احمد  
دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق  
۲۰۰۴\_۸\_۲۷

## پاسخ به نامه سرگشاده مورخ ۲۷ اوت رفیق ریوار لیدر حزب کمونیست کارگری عراق

پاسخ شما به نامه سرگشاده اول من بیشتر مرا متقاعد کرد که موضعگیری دفتر سیاسی شما در قبال انشعاب در حزب ما عجولانه و کاملا اشتباه بوده است. شما در این نامه تمام اعتراض و نارضایتی خود را به سمینار پالتاکی درون حزبی من، که در آن نامه پیشنهاد برقراری پلنوم را نپذیرفتم متمرکز کرده اید. من پاسخ این نوع ارزیابی از انشعاب را در آخرین شماره انترناسیونال داده ام. در اینجا تنها اشاره به این واقعیت بدیهی را کافی میدانم که تقدم و تاخر پلنوم و کنگره و یا غیرقانونی بودن و نبودن تصمیم من علت انشعاب نبود. از مدت‌ها قبل از نامه ۲۲ نفره مورد اشاره شما رفیق کورش و ۲۰ نفر از اعضای کمیته مرکزی اعلام کرده بودند که اگر پلنوم پلاتفرم آنها را تصویب نکند حزب را ترک خواهند کرد. اعلام کرده بودند که کنگره مراسم تدفین حزب است و به آن نخواهند آمد. من در برابر این نوع برخورد غیر اصولی به پلنوم و کنگره مدام بر این پافشاری کردم که تهدید به انشعاب را از سر حزب بردارید، به پلنوم و کنگره بیایید و از رای اکثریت تبعیت کنید. متأسفانه رفقا بر سر حرف خود ماندند و حزب را ترک کردند. جالب است که حالا من مسئول انشعاب زودرس در حزب قلمداد میشوم! کسی که خود این انشعاب زود رس را انجام داده مستحق حمایت یکجانبه است و کسی که در حزب مانده و مدام انشعاییون را به ماندن فراخوانده برهم زنده حزب است! رفیق ریوار من باید از شما بپرسم "این چه تحلیل و منطقی است"؟!

پرسیده اید معیار من برای اصولی گری و برخورد مسئولانه چیست. معیار اصولی گری من گردن گذاشتن به رای پلنوم و کنگره است، مشروط نکردن پذیرش تصمیمات پلنوم به موافقت با خود است، احترام به کنگره بعنوان عالیترین مرجع حزبی است، احترام به کنگره فوق العاده در شرایط بن بست کمیته مرکزی است، معیار من تبعیت بی قید و شرط اقلیت از اکثریت است. رفقای که حزب را ترک کردند متأسفانه همه این اصول را زیر پا گذاشتند و رفتند.

رفیق ریوار به نظر میرسد که شما و دیگر رفقای عضو دفتر سیاسی شما موقعیت خود بعنوان کادرهای حزب ما را از موقعیتتان به عنوان رهبران حزب ک ک عراق تفکیک نمیکنید. بعنوان کادرهای حزب ما در جریان بحثها قرار گرفته اید و بعد بعنوان رهبران حزب عراق موضع گرفته اید. من این نوع موضعگیری را غیر اصولی و در انتظار جامعه غیر قابل دفاع خواندم و نه موضعگیری شما به عنوان یک کادر حزب ما و یا یک فعال جنبش کمونیسم کارگری. شما خیلی خوشحال میشوم در ظرفیت یک کمونیست، مستقلا از موقعیتتان بعنوان لیدر و یا اعضای دفتر سیاسی حزب ک ک عراق، نظراتان در مورد اختلافات سیاسی در حزب ک ک ایران را بدانم. البته اگر اینطور که این روزها مد شده این درخواست من حمل بر تفتیش عقاید نشود! من تا امروز نمیدانم شما یا هر یک از اعضای دفتر سیاسی حزب شما و یا حتی اکثر رفقای جدا شده نظرشان راجع به مسائل سیاسی مورد اختلاف چیست. رفیق ریوار شما که از همه چیز اطلاع دارید باید بدانید که در برابر رفقای که در قبال اختلاف نظرات سیاسی سکوت کرده و سکوتشان را تا سطح "مقابله با تصفیه ایدئولوژیک" تثویز کرده بودند این من و رفقای همفکر من بودیم که همه را به "دخال جانبدارانه" فرا میخواندیم، و با "تفتیش عقیده ممنوع" جوابمان را میدادند. لطفا ضرورت موضع داشتن و جانبدار بودن را به من یادآوری نکنید. وقتی نوشتم صبر کنید تا بحثها به نتیجه برسد و بعد موضع بگیرید روشن است که منظور من موضع گیری شما بعنوان حزب بود و نه افراد. اینکه شما بخاطر عضو بودن در کمیته مرکزی ما از همه چیز اطلاع داشته اید شما را مجاز نمیکند که بعنوان حزب ک ک عراق در قبال انشعاب و حزب جدید بطور یکجانبه اعلام موضع کنید. رابطه این حزب جدید با مباحث درون حزب هنوز نامعلوم است. من و هیچیک از اعضای رهبری حزب ما هنوز واقعا نمیدانم مواضع و تزه‌های رفیق کورش تا چه حد در سیاستها و پراتیک حزب جدید منعکس خواهد شد. در جامعه هم هنوز هیچکس این را نمیداند. حزب جدید رسماً و علناً تنها اطلاعیه اعلام موجودیت داده است و اعلام موضع رسمی و علنی حزب شما هم تنها میتواند بر همین مبنا باشد و بس. این هیچ ربطی به دخالتگری و موضعگیری شما بعنوان فعال جنبش کمونیسم کارگری و یا اعضای ک م حزب ما ندارد. بعنوان حزب هم حتما باید در مورد اختلافات سیاسی بین این دو حزب موضع بگیرید اما هر زمانکه در سطح جامعه این اختلافات روشن شد. و آنهم نه بر مبنای نامه‌ها و سمینارهای داخلی و مسائل تشکیلاتی، بلکه بر اساس سئوالهای بسیار جدی و حیاتی که بر سر انقلاب و سوسیالیسم و استراتژی تصرف قدرت در صفوف ما مطرح است. مناسبات بین حزب ما و شما را در نهایت موضعگیریتان نسبت به این مسائل سیاسی شکل خواهد داد.

نکته دیگر اینکه من هیچوقت از شما نخواستیم ام علیه حزب جدید موضع بگیریم. حتی حزب ما هم چنین موضعی ندارد. ما مواضع و نظرات رفیق کورش را راست و متناقض با خط و برنامه منصور حکمت میدانیم و ده ها صفحه نوشته و ده ها ساعت سخنرانی در نشان دادن و اثبات این نظر داریم که در سایتهای حزب در دسترس عموم است. با این حال اعلام کرده ایم که حزب جدید را بر اساس آینده اش قضاوت میکنیم و نه مباحث گذشته. این تنها موضع اصولی و روشن و قابل دفاع است. حزب شما نه تنها چنین موضعی نگرفت، بلکه با قرار گرفتن در کنار انشعابیون، با اعطای پرچم منصور حکمت به این حزب و فراخواندن مردم ایران به پیوستن به این حزب، عملاً این شقاق و انشعاب را در جنبش کمونیسم کارگری شدید تر کرد. کسی که انشعاب را زود رس میداند و از من برای عدم جلوگیری از آن شدیداً انتقاد میکند خود نباید آستین بالا بزند و به آتش اختلاف و جدائی دامن بزند. کدام را باور کنیم. نارضایتی شدیدتان از انشعاب زدرس را و یا گذاشتن تمام وزن حزب ک ک عراق در طرف منشعبین را؟

توصیه من برای حفظ وحدت جنبش کمونیسم کارگری و حزب ک ک عراق را چنین تعبیر میکنید که " به نظر میرسد دستی که حزب کمونیست کارگری ایران را دو شق کرد، حزب عراق را هم دارد تهدید میکند". از این که چنین قضاوت سیاه و بدبینانه ای نسبت به من و عملکرد من دارید بی نهایت متاسفم. به نظر میرسد شیطان سازهایی مک کارتی ایستی منشعبین از مخالفینشان به حزب شما هم سرایت کرده است. امروز این شما هستید که در کنار تهدید کنندگان به انشعاب و "دستی که حزب کمونیست کارگری ایران را دو شقه کرد" قرار گرفته اید و شما هستید که با اتخاذ چنین موضع غیر اصولی ای صفوف حزب خودتان را دچار تلاطم کرده اید. در کنار آنهایی که ماندنشان با حزب را منوط به پذیرش یک ادعای ناممکن مک کارتی ایستی علیه حزب کردند، و بعد هم بالاخره تهدید به انشعابشان را عملی کردند و رفتند ایستاده اید و مرا به "تهدید به انشعاب" متهم میکنید؟! بسیار برایتان متاسفم. موضعتان را اصلاح کنید. تهمت زدن بمن ممساله ای را حل نمیکند.

تنها نکته مثبت در نامه شما اعلام اینست که میخواهید مناسبات گرم و رفیقانه و نزدیک بین دو حزب ما باقی بماند. امیدوارم این نیت خیر در موضع گیریهای حزب شما نیز منعکس شود. تا کنون که در جهت عکس حرکت کرده اید. اگر بر همین روال ادامه بدهید هیچ نوع مناسباتی بین دو حزب ما باقی نمیماند.  
با احترام

## سندی تازه برای آرشیوی کهنه (در باره بیانیه ۲۱ عضو کمیته مرکزی)

محسن ابراهیمی

### بیانیه جدایی

بیانیه ۲۱ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری، مستقل از و علیرغم تعارفات زایدش، بیانیه جدایی است. این بیانیه، مبنای اصلی کنار هم قرار گرفتن ۲۱ عضو کمیته مرکزی در لحظه جدایی است. این بیانیه، نه گفتن به ماست که جهت گیریهای سیاسی مورد نظر رفیق کورش در پلنوم ۱۶ را مغایر با مبانی فکری و سیاسی حزب کمونیست کارگری دانستیم و نقدش کردیم. به این معنا، این بیانیه نه گفتن به جهت گیریهای پایه ای سیاسی حزب کمونیست کارگری است.

این بیانیه، در مورد اختلافات سیاسی که در پلنوم ۱۶ آغاز میشود سکوت میکند. سکوتی کامل، زیرکانه و حسابگرانه. اما سکوت سرشار از ناکفته هاست مخصوصا اگر این سکوت بر سر اختلافات سیاسی باشد. ناکفته هایی که یکبار در همان پلنوم ۱۶ بر زبان آمد و در اسناد بعدی روی کاغذ نوشته شد و طوفانی بر پا کرد که تا امروز ادامه دارد. آثار این اختلافات باید کاملا دفن شوند و این خاصیت دوگانه دارد: هم میخواهد ۲۱ نفر را تا اطلاع ثانوی دور هم نگه دارد. و هم توجه اعضا و فعالین و علاقمندان به حزب را از اختلافات واقعی سیاسی دور کند. دقیقا به همین دلیل این بیانیه نمیتواند به عنوان مبنای اتحاد، مدتی طولانی دوام بیاورد.

میتوان روی کاغذ و موقتا سر چیزهایی سکوت کرد. اما سکوت در جامعه ای ساکن دوام میآورد. جامعه ای که راه میروند سکوت هر جمعی را دیر یا زود میشکند. آنهم جامعه ای مثل ایران که بسرعت راه میروند. بیرون از بیانیه ۲۱ نفر، جامعه واقعی تحولات سیاسی را همچنان از سر میگذرانند. و خیلی هم با سرعت از سرمیگذرانند. جنبشهای واقعی در تحرکند و خیلی هم با شتاب در تحرکند. انسانهای واقعی نیازمند جهت گیری سیاسی هستند و در جامعه پرتحرکی مثل ایران امروز بیش از هرزمان دیگر نیازمند جهت گیری سیاسی هستند. و درست به همین دلیل، همین ۲۱ عضو کمیته مرکزی بسرعت در مقابل همان سؤالاتی قرار میگیرند که فقط سرنخهای پاسخ به آن سؤالات در پلنوم ۱۶، دو خط کنونی را در مقابل هم قرار داده است. آن موقع دیگر نمیتوان تنها با گفتن اینکه "آن نظرات مربوط به گذشته است" و "من هم با آن نظرات اختلاف داشتم" دور هم ماند. مگر اینکه این بار این ۲۱ رفیق رسماً پشت آن نظرات بروند، و آن نظرات را - این بار بدون مانع حمید تقوایی و هم نظرانش - به پلاتفرم سیاسی تبدیل کنند و راهشان را به "طرق دیگر" ادامه دهند. و ما از این "طرق دیگر" خاطره خوبی نداریم.

### قطار حزب در ایستگاه پلنوم ۱۶

چرا به اینجا رسیده ایم؟ بیانیه ۲۱ نفر به این سؤال دو جواب دارد. یک جواب مفصل. یک جواب بسیار گذرا. و اتفاقاً جواب گذرا مربوط به موضوع پایه ای است: اختلاف بر سر استراتژی حزب.

جواب مفصل:

"سیر حرکت حزب کمونیست کارگری را میتوان به حرکت یک قطار در شیب تند یک کوه مقایسه کرد. سنت حکمتیستی در این حزب میکوشد حزب را به جلو سوق دهد و آنرا به قله برساند. در مقابل، چپ فرقه ای و سنتی با اتکا به نیروی عادت و دیدن دنیا از دریچه تنگ مقولات و مفاهیم چپ سنتی حاشیه ای و غیردخالته تمام ترمزها را کشیده



است و تمایل دارد که قطار را در همان میدان آشنا و اطمینان بخش سنتهای گذشته نگاه دارد. حزب کمونیست کارگری یک گذشته و یک آینده دارد. جدال دائمی در این حزب جدال میان این گذشته و این آینده بوده و هست."

بیانیه ادامه میدهد که از دست رفتن منصور حکمت، حکمتیسم، "لکوموتیو و لکوموتیوران قطار حزب را از دست میدهد. "چپ سنتی" که "متعلق به گذشته حزب" است "احساس گشایش" میکند. توازن قوا در حزب به نفع این چپ عوض میشود و نهایتاً مقاومت این چپ سنتی حزب را دچار بحران کنونی میکند.

جواب گذرا:

"اختلاف پایه ای ما با سنت مقابل در اساس اختلاف بر سر استراتژی حزب است." در کل بیانیه به این وجه اختلاف که "پایه ای" هم هست فقط یک پاراگراف کوچک اختصاص داده شده است. اگر اختلاف پایه ای ما بر سر استراتژی حزب است چرا بیانیه ای که قرار است مبنای پلاتفرم سیاسی رفقای باشد که میخواهند در قالب دیگر راهشان را ادامه دهند از بغل این اختلاف "پایه ای" اینقدر چکی رد میشود؟ دلیلش روشن است. هر چقدر پاسخ به این سؤال کش داده شود همانقدر جا برای کش دادن بازی با موجودی به نام "چپ سنتی" تنگ میشود.

در جواب مفصل، بیانیه موجودی ساخته است به نام "چپ سنتی" و دوست دارد به نمایندگی از "آینده حزب" با این موجود که گویا متعلق به "گذشته حزب" است دوئل کند. نمیتوان با موجودی ساختگی دوئل کرد و دست آخر پیروز هم شد. چکی رد شدن از پاسخ به اختلاف پایه ای بر سر استراتژی هم دقیقاً به خاطر مشغول ماندن و مشغول نگه داشتن حزب در این دوئل با موجودی ساختگی است.

برگردیم به پاسخ مفصل بیانیه: همان شیب تند و قله و قطار و ترمز و ...

لازم است در مورد این "قطار" و این "قله" و این "شیب تند" و این "ترمز" کشیدنیهای "چپ سنتی"، این "احساس گشایش" و این "گذشته و آینده حزب" دقیقتر شویم که کلمات کلیدی جواب مفصل به سؤال چرا به اینجا رسیده ایم هستند.

کاملاً با بیانیه موافقم که آن لحظه ای که قطار حزب در شیب تندی لکوموتیو رانش را از دست میدهد، احساس گشایشی بوجود میآید. احساس گشایش برای چه خطی؟ احساس گشایش برای خطی که اگرچه در بیرون از حزب همیشه فعال بوده است اما در حزب جایی نداشته است: خط راست. این "چپ سنتی" از گذشته حزب نبود که آینده حزب را زیر سؤال میبرد. این خط راست، سنتهای سیاسی راست از گذشته و امروز جامعه است که آینده حزب را در مقابل علامت سؤال قرار میدهد. پاسخهای سنتی راست به سئوالهای پایه ای سیاسی است که در درون اظهار وجود میکنند. و البته سنت چپ در حزب، دوره این احساس گشایش را کوتاه میکند.

دو سال پیش است. جامعه ایران به سرعت حرکت میکند. جنبش سرنگونی نیرو میگیرد. چپ قوی تر میشود. قطار حزب به شیب تند تحولات سیاسی میرسد. و درست در همین لحظات، با کمال تأسف و درد، لکوموتیو ران توانای حزب دیگر در میان ما نیست. قطار حزب به ایستگاه پلنوم ۱۶ میرسد. تاکتیکها و استراتژیهای که متعلق به سنت راست است از یکطرف و سنت چپ کمونیستی از طرف دیگر در این ایستگاه که اتفاقاً در شیب تند تحولات سیاسی قرار دارد در مقابل هم قرار میگیرند. راست، که در فقدان لکوموتیو ران اصلی حزب، احساس گشایش کرده است ترمزهای این قطار را در این شیب تند میکشد. برای مسافری این قطار از ریل تازه ای حرف میزند. فروپاشی نیم بند جمهوری اسلامی را بعد از سرنگونی مینامد. از امکان شرکت در دولت موقتی با ترکیب دوم خردادیهای مثل حجازیان صحبت میکند. از شروطی که میتواند راه ما را به چنین دولتی باز کند صحبت میکند. از اینکه نباید با اعلام اجرای فوری برنامه کمونیستی مردم را رم داد سخن میگوید. میخواهد قطار حزب را وارد ریل تازه ای کند. و البته با سد "چپ سنتی"، یعنی همان سنت چپ کمونیستی حزب مواجه میشود. و چه خوب که این "چپ سنتی" در مقابل این سنت راست قد علم میکند و میخواهد قطار حزب را در همان سنت حزب کمونیست کارگری نگه دارد. در گذشته ای نگاه دارد که کل آینده ما به عنوان حزب کمونیست کارگری رویش بنا شده است. اگر این چنین نمیشد، ما امروز به جای آن "قله" در ته دره ای سیاسی، همسایه تازه وارد اکثریت و بقایای دوم خرداد میشدیم. میبیند که اختلاف بر سر گذشته و آینده حزب است. اما نه آنچنان که بیانیه ۲۱ تعبیر میکند. بلکه گذشته کنگره دوم، گذشته کنگره سوم، گذشته کنگره چهارم در مقابل آینده ای قرار میگیرد که به همه چیز شبیه است جز به مصوبات و جهت گیریهای این کنگره ها. چه

خوب شد که "گذشته" حزب در مقابل "آینده" اش ایستاد. و الا آینده تیره ای حزب را در کامش میکشید.

به این ترتیب، سناریوی "چپ سنتی" در مقابل حکمتیسم زیادی قلابی است. سناریویی است که ساخته شده است تا خواننده را مشغول کند. آنقدر مشغول کند که کسی متوجه نشود که بیانیه ۲۱ نفر وقتی به آن "اختلاف پایه ای" ما، یعنی "اختلاف بر سر استراتژی حزب" میرسد پا روی گاز میگذارد و با شتاب رد میشود. این سناریو ساخته شده است تا به آن اختلاف پایه ای نپردازد چون هر جمله بیشتر در مورد آن اختلافات پایه سیاسی، دیوار این سناریوی ساختگی "گذشته و آینده" را بیشتر فرو میریزد.

### ما به کنگره نمی آییم!

حمید تقوایی و همفکرانش اعلام کرده اند که کنگره اعضا ضروری است تا به عنوان عالیترین مرجع حزب در مورد اختلافات سیاسی حزب که دو سال است در جریان است تعیین تکلیف کند. بیانیه ۲۱ نفر اعلام میکند ما در این کنگره شرکت نمیکنیم. چرا؟ چون این کنگره "مراسم تشییع جنازه حزب کمونیست کارگری، مراسم به خاک سپاری افسانه (افسانه؟!)" منصور حکمت است. مبارزه برای بی حیثیت کردن کمونیسم است. اصلا این کنگره یک "سناریوی سیاه" است.

بعدا به شگرد تبلیغاتی ۲۱ عضو کمیته مرکزی برمیگردم. اینجا فقط این سوال طرح میشود که چرا و چگونه نمایندگان اعضای یک حزب سیاسی، آنها حزب کمونیست کارگری جمع میشوند و جنازه حزبشان را تشییع میکنند؟ چه بر سر این اعضا آمده است که ۲۱ عضو کمیته مرکزی، این تصویر عاشورایی را از خلیقات و رفتار سیاسی شان میدهند؟ چرا این اعضا نمیتوانند پلاتفرم دو خطی که امروز در مقابل هم قرار گرفته اند را بشنوند، در موردش اظهار نظر کنند، و دست آخر از میان آن پلاتفرمها یکی را انتخاب کنند؟ رهبری حزب را بر اساس همان پلاتفرمها انتخاب کنند؟ چرا این اعضا و کادرها که برای مبارزه به خاطر جامعه کمونیستی عضو و کادر این حزب شده اند به کنگره میایند تا کمونیسم را بی حیثیت کنند؟ چرا اعضا و کادرهایی که حزبشان را صمیمانه دوست داشته اند و دوست دارند، حزبشان بخشی از زندگی‌شان شده است به کنگره میایند تا همان حزبشان را "دفن اجتماعی سیاسی" کنند؟

حکمت این تصویر دراماتیک امام حسینی از کنگره حزب چیست؟ چرا تصور میکنند ما اعضا و کادرهای حزب که مدتهاست نه تنها دبستان بلکه حتی راهنمایی را تمام کرده ایم به این تصاویر هراس انگیز باور کنیم؟ موضوع بسیار ساده است: ۲۱ عضو کمیته مرکزی حساب کتاب بلدند. چرتکه انتخاباتیشان خوب کار میکند. حس تناسب دارند. احساس کرده اند عضو و کادر این حزب کالای "ما حزب میسازیم" را به عنوان پلاتفرم سیاسی از کسی قبول نمیکنند. و اگر به کنگره بیایند باید پلاتفرم سیاسی بنویسند. و اگر پلاتفرم سیاسی‌شان را بر اساس تزه‌های پلنوم ۱۶ بنویسند و به کنگره بیاورند و به رای بگذارند میبازند. و تمام این داستان غم انگیز "تشییع جنازه حزب" در کربلایی به نام کنگره برای اجتناب از چنین واقعیتی ساخته شده است. این واقعیت اگر برای ۲۱ عضو کمیته مرکزی "سناریوی سیاه" است؛ برای اعضا و کادرهایی که خط سیاسی حزبشان بر اشخاص مقدم است یک سناریوی سیاسی است، یک شاخص ابتدایی هر حزب سیاسی مدرن است.

### "ما" و پلنوم ۱۸

در بیانیه ۲۱ نفر جمله ای وجود دارد که حقیقتا با مهارت کم سابقه ای تنظیم شده است. اما در تنظیم این جمله فقط یک واقعیت ساده فراموش شده است که موضوع آن جمله، جلسه ای از کمیته مرکزی است که در کنار ۲۱ نفر امضا کننده بیانیه، ۲۵ نفر دیگر اعضا کمیته مرکزی هم حضور داشتند و هنوز هم عضو کمیته مرکزی هستند.

آن جمله چیست؟ بیانیه میگوید: "در پلنوم ۱۸ ما عمیقترین و تندترین نقد را به نتیجه رای گیری پلنوم کردیم". همین؟ کدام رای گیری؟ کدام نتیجه؟ کدام نقد؟ چه اتفاقی در پلنوم ۱۸ رخ داده بود که سزاوار این "عمیقترین و تندترین نقد" بوده است؟ خالقین این اتفاق به کدام خط متعلق هستند؟ سر اینها نباید حرف زد. بیانیه ای که با ژست "فضای حزب را امن میکنیم" پیش میاید باید در مورد مبتکرین ناامن کردن فضای حزب سکوت کند. باید از این اتفاق با یک جمله مبهم که فقط "ما"یش مبهم نیست بگذرد. مخصوصا که این "ما" در مقابل "آنها" که بیانیه را امضا نکرده اند نوشته شده است. برای فرد بی اطلاع قاعدتا این "آنها" بوده اند که کاری انجام داده اند که موضوع "عمیقترین و تندترین نقد" این ۲۱ نفر "ما" بوده است. و این "آنها" هستند که احتمالا حتی نقدی هم نکرده اند. گفتم این جمله با مهارت تنظیم شده است. اما برای اطلاع خواننده بی

اطلاع لازم است این اتفاق را حد اقل در چند سطر معرفی کرد.

در پلنوم ۱۸ چه اتفاقی افتاد؟ آن نتیجه رای گیری چه بود و چه ارتباطی به این "ما" دارد؟ خیلی ساده با رای بلوکی-محفلی، شهلا دانشفر و مینا احدی از دفتر سیاسی بیرون افتادند. قاعدتا به خاطر نقش مهم هم شهلا و هم مینا در حزب و بیرون از حزب، این موضوع مورد توجه پلنوم قرار گرفت. این مهم بود چون تا آن موقع با اینکه هیچ تعدادی از کمیته مرکزی رسماً و علناً فراکسیونی اعلام نکرده بودند اما با رای بلوکی-محفلی تعدادی را کنار گذاشتند. این سنت "بازی با رای" مورد نقد حمید تقوایی قرار گرفت. اکثریت قریب به اتفاق حاضرین حتی "ما" ۲۱ نفر هم در این نقد شریک شدند. روشن است که این محفل اشباح نبود که بازی با رای را سازمان داده بود. این اعضای از کمیته مرکزی بودند که با رای بازی کرده بودند. این هم روشن است که کسی دوست ندارد هم نظر صاحب صلاحیت سیاسی اش را از عضویت در دفتر سیاسی کنار بگذارد. معلوم بود بلوک اعلام نشده مخالفین سیاسی این دو رفیق به جای منفعت حزب، بازی با رای را انتخاب کرده اند. میبینید که علیرغم تصویری که این جمله کوتاه ماهرانه میدهد، روش رفقای از میان همین "ما" که گویا در پلنوم ۱۸، "عمیقترین و تندترین نقد" را به نتیجه رای گیری کرده اند مورد نقد بوده است. میبینید که اختصاص یک جمله کوتاه و مبهم به این اتفاقی که موضوع "عمیقترین و تندترین نقد" بوده است، فقط برای تغییر جای "ما" و "آنها" برای خوانندگان نامطلع تنظیم شده است.

### قلبها را باید جریحه دار کرد تا مغزها از کار بیافتند!

یک رکن تبلیغاتی این دوره خط کورش مدرسی انگشت گذاشتن بر روی یکی از مهمترین وجوه عاطفی کادرها و اعضای حزب است. میدانند حزب کمونیست کارگری برای اعضا و کادرها عزیز است. میدانند اعضا و کادرها با تمام وجود این حزب را به عنوان ابزاری برای رهبری انقلاب کمونیستی عمیقاً دوست دارند. به جزئی از زندگیشان تبدیل شده است. پس باید لولویی به نام فروپاشی حزب درست کنند و در مقابل اعضا و کادرها به چرخش در بیاورند و با تمام توان حمید تقوایی و هم نظرانش را مجرم برهم ریختن چنین حزبی اعلام کنند. جای تعجب نیست که رفقای هم خط کورش به هر سمتی میچرخند، در مورد هر موضوعی مینویسند، هر تصمیمی میگیرند، با هر تصمیمی مخالفت میکنند، از هر دری حرف میزنند دست آخر از "فروپاشی حزب" سر در میاورند: اگر پلاتفرم ما در پلنوم ۲۱ رای نیاورد راهمان را جدا میکنیم چون حزب فرومیپاشد! به کنگره ۵ نمی آییم چون مراسم تشییع جنازه حزب است! دادن اسناد به اعضا و کادرها بد است چون نسخه فروپاشی حزب است! درخواست حمید تقوایی برای دخالت کادرها ماجراجویی است چون حزب را فرومیپاشاند!

به نوشته ها و سمینارها و بیانیه ۲۱ نفر دقت کنید. جابجا، لحظه به لحظه، یک در میان این عبارات را خواهید دید: شورش کادرها، فروپاشی حزب، ماجراجویی، فروپاشی حزب، شورش چپ سنتی، فروپاشی حزب، بی حیثیت کردن رهبری حزب، فروپاشی حزب، تصفیه سیاسی، فروپاشی حزب، انقلاب ایدئولوژیک، فروپاشی حزب، انقلاب فرهنگی، فروپاشی حزب، چپ مریخی، فروپاشی حزب، سناریوی سیاه، فروپاشی حزب، تشییع جنازه حزب، فروپاشی حزب، دفن اجتماعی-سیاسی حزب، فروپاشی حزب ... و البته یک درمیان اسم حمید تقوایی هم باید آورده شود تا با دیدن "فروپاشی حزب" حمید تقوایی تداعی شود و با دیدن اسم حمید تقوایی فروپاشی حزب تداعی شود.

این جملات را باید آنقدر گفت و آنقدر تکرار کرد و آنقدر شنید که عاطفه ها تحریک شوند، قلبها جریحه دار شوند، روحها تسخیر شوند، نفرتها آزاد شوند، انزجارها جان بگیرند و بالاخره عقلها منجمد شوند و سیاستها فراموش شوند و آنگاه همه شرایط آماده شود که ۲۱ ناجی بیانیه صادر کنند که که ای مردم "نیروهای مخرب حزب آزاد شده اند و باید دوباره زیر کنترل در آیند."! (باور کنید این جمله عیناً از بیانیه ۲۱ نفر نقل شده است) که ای کادرها و اعضا ما میاییم و "فضای حزب را امن میکنیم."

و چقدر مشتمز کننده است که تمام این جنگ روانی فقط و فقط به این خاطر است که توجه حزب از یک حقیقت بسیار ساده منحرف شود: که در حزب کمونیست کارگری اختلافات جدی سیاسی وجود دارد. که در حزب کمونیست کارگری نظرات و جهت گیریهای سیاسی راست در مقابل سد حمید تقوایی و هم نظرانش مواجه شده اند. که کادرهای حزب کمونیست کارگری بعد از عمری مبارزه نخواستند و نمیخواهند به خدمه دست چندم احزاب راست تبدیل شوند.

و باز هم چقدر رقت انگیز است که ۲۱ ناجی متوجه نیستند که مترسکها فقط کلاغها را میترسانند. کادرهای حزب

کلاغ نیستند. آدمهای صاحب تشخیص اند. نظر دارند. حق اظهار نظر دارند. این آدمهای صاحب تشخیص را با مترسک "فروپاشی حزب"، با مترسک "شورش چپ سنتی" نمیتوان و نباید به سکوت واداشت.

### دنیای تیره جرج ارول!

این تشابه قابل تاملی است که همه کسانی که با سیاستهای راست از احزاب چپ جدا میشوند قبل از هر چیز این چپ را استالینیست، پل پوتیست، اهل انقلاب فرهنگی، عاملان انقلاب ایدئولوژیک، مشتاقان کلاه بوقی، حامیان انزجار نامه نویسی و سرکوبگر معرفی میکنند. و لابد میدانند کل تاریخ جنگ سرد سرشار از این نوع تهاجم تبلیغاتی علیه کمونیسم بوده است. لشکری از سیاستمداران و ادبا و نویسندگان و شعرا و "افشاگران" کمونیسم از درون، انبوهی از ادبیات ضد کمونیستی در این مورد خلق کرده اند. میدانند این تبلیغات زمان طولانی فضای سیاسی جهان را پرکرده بود و تا چند سال بعد از فروپاشی شوروی همچنان برای "بی آبرو" کردن کمونیسم برو بیایی داشت.

سمینارهای این رفقا پر از چنین ادبیاتی است. همین امروز رفیق رحمان حسین زاده در سمینارش در این مورد سنگ تمام گذاشت. و البته قبلا رفیق کورش با پرتاب روشهای استالینیستی و پل پوتیستی به رفیقی که سالیان دراز و ظاهرا با همین روشها در راس ماشین حزب بوده است این راه را هموار کرده بود. و همه میدانند "گناه" این رفیق تنها یک چیز بود: از یک کادر شاکی محترمانه خواسته بود به روابط و صحبتهای خصوصی اشخاص وارد نشود و شکایتش را رسماً به مراجع رسمی حزب ارائه کند. نه کورش مدرسی و نه هیچکدام از ما در هیچ موقعیت حزب مجاز نیستیم با زندگی و شخصیت سیاسی انسانها اینچنین بازی کنیم. این شخصیت شکنی همراه با تصویر سرکوبگر دادن از روابط و روشهای درونی حزب کمونیست کارگری هیچ چیز نیست جز یک حرکت سازمان یافته تبلیغی برای عقب راندن چپ در حزب.

بیانیه ۲۱ نفر این شخصیت شکنی و این تصویرسازی جنگ سردی را به سطح رسمی ارتقا داده است.

رمان ۱۹۸۴ را خوانده اید؟ اگر نخوانده اید حتما سری به این کتاب بزنید. این رمان شاهکار جرج ارول، نویسنده ای که در صدر این نوع "افشاگری" از کمونیستها قرار دارد است. این کتاب همچنین شاهکاری در میان ادبیات ضد کمونیستی از این نوع است. یکی از منابع مهمی است که دنیای انسانی ای را که کمونیستها برایش مبارزه میکنند با چیره دستی تمام تیره و تار نشان داده است. یکی از منابع مهمی است که نسلهایی را به کمونیسم و ایده های کمونیستی بدبین کرده است.

خواننده بیخبر از مناسبات درونی حزب کمونیست کارگری، با گوش دادن به سمینارهای کورش و هفکرانش، با خواندن بیانیه ۲۱ نفر دقیقاً به همان دنیای ۱۹۸۴ میرسد که گویا مدتهاست در درون حزب کمونیست کارگری تجربه میشود: دنیای تفتیش عقاید، دنیای انزجار نامه نویسی، دنیای پرسشنامه ایدئولوژیک، دنیای تخریب شخصیت، دنیایی که در آن سر آدمها کلاه بوقی میگذارند، دنیای سرکوب و ...

۲۱ عضو کمیته مرکزی مطمئن باشند که وقتی بیانیه شان علنی شود، آرشیداران مالیخولیای بازمانده از جنگ سرد آنرا قاب طلا خواهند گرفت و به عنوان اخیرترین سند "افشاگرانه"، در قفسه گرد گرفته اسناد دوران جنگ سرد علیه کمونیستها جای خواهند داد. ۲۱ عضو کمیته مرکزی که خوب میدانند مدرن و آزاد بودن مناسبات سیاسی درونی حزب کمونیست کارگری یکی از مشخصه های برجسته این حزب است هنوز از دادن این بیانیه وجدان سیاسیانشان آزوده نشده است؟

### این تبلیغات عاریه ای است

این تبلیغات بیانیه، تبلیغات قبلی در سمینارها و نوشته ها در مورد شخصیتها را به نتیجه نهاییش میرساند. لازم است برای دادن تصویری همه جانبه تر اشاره ای به آن تبلیغات شخصیت شکنانه بشود.

در جوامع بورژوایی همیشه اقشار عقب مانده ای وجود دارند که تحت تاثیر اخلاقیات عقب مانده سنتی هستند. و احزاب راست، مخصوصاً در دوره انتخابات روی این اقشار حساب ویژه ای باز میکنند. آمریکا نمونه بارزه چنین جامعه ای است و حزب جمهوریخواه نمونه برجسته چنین حزبی است. شاخص این اقشار و احزابی که قلب این اقشار را هدف قرار

می‌دهد اخلاقیات عقب مانده است. این اقشار معمولاً از لحاظ فرهنگی مسخ شده هستند و به همین دلیل موضوع فاسدترین تبلیغات سیاسی قرار می‌گیرند.

مقاطع پیش از انتخابات، این جنگ روانی بر سر شخصیتها - دقت کنید جنگ روانی بر سر شخصیتها و نه بحث سیاسی بر سر سیاستها - اوج می‌گیرد. بی اراده، مردد، ماجراجو، بی اخلاق، دورو، ریاکار، توطئه گر، جعل کن، دروغگو و ... اینها کمترین القابی است که در آرشو انتخاباتی حزب جمهوریخواه به وفور پیدا میشود. و در کنار این القاب، جنگ سوابق راه می‌افتد. مدالهای افتخار بر سینه‌ها برق می‌زند. سوابق به میان کشیده میشود. تاریخ افتخارات به سی ان ان راه باز میکند. و در بلیشوی مدالها و سوابق و تاریخها سر چیزهایی البته بی کلاه میماند: پلاتفرمها و سیاستها. و اصلاً تمام هدف از اول همین است. دنیای مدالها و سوابق و تاریخها دنیای مه آلود است. دنیای جلوگیری از انتخاب سیاسی بر اساس تشخیص سیاسی است. برعکس، دنیای پلاتفرمها و سیاستها، دنیای انتخاب سیاسی است.

این روش تبلیغاتی با کمال تعجب پیش چشمان ما پیاده میشود. سمینارها و نوشته‌های رفقای هم خط کورش سرشار از این شیوه است. باز هم رفیق رحمان حسین زاده در سمینار امروز در این مورد سنگ تمام گذاشت.

به نوشته‌ها و سمینارهای این خط مجدداً سر بزنید. علاوه بر برخ کشیدن سوابق، تصویرسازی اخلاقی از طرف مقابل، خط تبلیغاتی غالب است. و البته و به دلایل قابل فهمی، فعلاً هدف اصلی این تبلیغات - و البته نه تنها هدف - رفیق حمید تقوایی است. اغلب آن الفاظی که در بالا اشاره کردم، صریح و ضمنی و البته با دست و دل‌بازی حیرت‌انگیزی به سمت حمید تقوایی پرت شده است و میشود. این یک جنگ تبلیغاتی آگاهانه و سازمانیافته است که دو رکن دارد. شخصیت سازی برای شخصیت شکنی. اول باید القاب عاریه‌ای از کمپین تبلیغاتی احزاب بورژوا را به حمید تقوایی چسباند تا بعد بتوان شخصیت حمید تقوایی را شکست. اول باید شخصیت حمید تقوایی را شکست تا بعداً لیدری حمید تقوایی را نامعتبر اعلام کرد.

ما خوشبختانه حزب کمونیست کارگری جامعه آمریکا نیست. اعضا و کادرهای حزب هم اقشار عقب مانده این جامعه نیستند. حمید تقوایی هم کاندید انتخاباتی حزب دموکرات نیست. شما هم البته اعضا حزب جمهوریخواه نیستید. به همین دلیل رفقای عزیز، بهتر است از شگردهای تبلیغاتی حزب جمهوریخواه دست بکشید. نظرات حمید تقوایی و هم نظرانش را هر چقدر دوست دارید نقد کنید. این خوب است. این سیاسی است. این انسانی است. این به نفع حزب است.

## معمای پلنوم ۲۱

"کسی حق ندارد مشروعیت و صلاحیت ارگانهای آن (حزب) و بویژه کمیته مرکزی را نفی کند."  
"هیچ ارگانی نمیتواند آن (کمیته مرکزی) را دور بزند و یا فاقد اعتبار معرفی کند."  
"ما به شایستگی و صلاحیت کمیته مرکزی در این انتخاب باور داریم. تصمیم کمیته مرکزی، از هر طرف که باشد، برای ما محترم و مشروع است."

اینها عین جملات بیانیه ۲۱ نفر است. و البته جمله زیر هم عین جمله‌ای از بیانیه است:  
"اگر پلنوم به این پلاتفرم (یعنی پلاتفرم ۲۱ نفر) رای ندهد، ... ناچاراً راه ما از هم جدا میشود."

معنای واقعی این تناقض چیست؟ یعنی این که ما ۲۱ نفر در صورتی از تصمیمات پلنوم تبعیت میکنیم که به پلاتفرم ما رای دهد. و اگر به پلاتفرم ما رای ندهد از آن تبعیت نمیکنیم. یعنی از دیگران میخواهیم پلنوم را دور نزنند و اما خودمان در صورت مغایرت تصمیم پلنوم با خواست ما از روی تصمیماتش میپیریم. یعنی در حرف میگوییم "تصمیم کمیته مرکزی از هر طرف که باشد برای ما محترم و مشروع است"، اما در عمل اگر این تصمیم مغایر با خواست طرف ما باشد به آن عمل نمیکنیم.

معلوم نیست چگونه میتوان هم به "شایستگی و صلاحیت کمیته مرکزی در انتخاب" قسم خورد و هم اگر این انتخاب، مغایر با انتخاب مورد نظر ۲۱ نفر باشد آنرا زیر پا گذاشت؟ چگونه میتوان هم تصمیم کمیته مرکزی را از هر طرف که باشد "محترم و مشروع" دانست و هم اگر این تصمیم مغایر با پلاتفرم ۲۱ نفر باشد از آن تبعیت نکرد؟

شوخی نکنید رفقای عزیز. معانی "شایستگی" و "صلاحیت" و "محترم" و "مشروع" در یک حزب سیاسی با معانی این کلمات در خوش و بش های ریاکارانه و کدخدامنشانه روستایی و حجره های بازار خیلی متفاوت است. شما که در بیانیه تان میگویید "مقامات و نهادهای آن (حزب) در قبال پلاتفرمها مصوب مسئول هستند" قاعدتا باید این تفاوت را خوب درک کنید. در حجره های بازار با این کلمات جنس به همدیگر قالب میکنند. در مناسبات کدخدامنشانه روستایی با این کلمات سر هم کلاه میگذارند. در یک حزب سیاسی اگر کمیته مرکزی شایسته و صالح است، اگر تصمیماتش محترم و مشروع است یعنی باید از آن تبعیت کرد. یعنی نباید از پیش تصمیم محترم و مشروع این کمیته مرکزی شایسته و صالح را در صورت مغایرت با خواست شما نامشروع و نامحترم و غیرقابل تبعیت اعلام کرد. و شما دقیقا همین کار را کرده اید. شما گفته اید اگر کمیته مرکزی به پلاتفرم ما رای ندهد - و البته این یعنی اکثریت کمیته مرکزی با پلاتفرم ما مخالفت کند - ما راهمان را جدا میکنیم. یعنی ما از رای و تصمیم اکثریت تبعیت نمیکنیم.

یک نکته حاشیه ای اما مهم: بارها و بارها گفته اید و رفیق رحمان حسین زاده در سمینارش صریحا این را گفت که منصور حکمت هم در اختلافات درونی حزب کمونیست، پلنوم را در مقابل یک انتخاب قرار داد. این قیاس هیچ جایی ندارد. کار خودتان را با اقدام منصور حکمت مقایسه نکنید. میدانید چرا؟ حداقل چند جلد از کتابهای منصور حکمت مستقیم و غیر مستقیم در توضیح و تبیین اختلافات سیاسی اش با خط مقابل است. منصور حکمت در مورد هر کدام از عرصه ها و جنبه های نظری، استراتژیک، تاکتیکی و سازمانی اختلافاتش با خط مقابل صدها صفحه نوشت و وقتی اعضا و کادرهای حزب را در مقابل انتخاب قرار داد معلوم بود این اعضا و کادرها چه چیزی را قرار است انتخاب کنند. شما میخواهید بر اساس یک جنگ روانی سازمانیافته بر سر دوروییها و دروغها و زیگراگ زدنها و حرف عوض کردنها، کادرها انتخاب کنند!

### "اپورتونیسیم مستتر"، شجاعتهای قابل تحسین!

بیانیه میگوید: "در پلنوم ۱۷ در مقابل چرخش حمید تقوایی ما تنها از شجاعت او تمجید کردیم و اپورتونیسیم مستتر در متد او را نقد نکردیم." خیلی اشتباه کردید. کسانی که اپورتونیسیم چه مستتر و چه عیان را نقد نمیکند خودشان اپورتونیسیت عیان هستند.

بیانیه نمیگوید این چرخش چه بوده و این "اپورتونیسیم مستتر" چیست. و نمیگوید اگر در پلنوم ۱۷ متوجه این "اپورتونیسیم مستتر" شده بودند چرا آنرا نقد نکردند؟ کدام منافع، کدام حسابگریها باعث شد کوتاه بیایند؟ و نه تنها کوتاه بیایند بلکه با علم به "اپورتونیسیم مستتر" از شجاعت ایشان تمجید هم بکنند! معلوم نیست چرا باید در یک حزب سیاسی، شجاعت یک اپورتونیسیت را تمجید کرد و با اپورتونیسیم این شجاع مماشات کرد؟! و اگر کسی چنین رفتاری بکند خودش اپورتونیسیت نیست؟

### در خاتمه

در بیانیه ۲۱ عضو کمیته مرکزی، یعنی بیانیه جدایی از حزب کمونیست کارگری، ذره ای از احساس مسئولیت در قبال حزب و سرنوشت سیاسی حزب وجود ندارد. این بیانیه برای اجتناب از درگیر شدن در مباحث سیاسی ای که از پلنوم ۱۶ حزب را در برگرفته است تنظیم شده است. این بیانیه برای دور کردن اذهان کادرهای حزب از مباحث سیاسی، با بی مسئولیتی تمام عیار یک دنیای جرج ارولی از مناسبات دورن حزب به نمایش گذاشته است. این بیانیه، نا آگاهانه پا در دنیای تبلیغی احزابی گذاشته است که کارشان "بی آبرو" کردن احزاب کمونیستی و کمونیسیم است. این بیانیه، اعلام رسمی بی اعتباری تصمیمات بالاترین ارگانهای حزب کمونیست کارگری، یعنی کمیته مرکزی و کنگره است. این بیانیه، بیانیه تهدید برای تمکین است. این بیانیه، عواطف را تحریک میکند، عقلها را دست کم میگیرد. این بیانیه، شخصیتها را میشکند، سیاستها را پنهان میکند. این بیانیه، حزیت را در حرف تحسین میکند، حزیت را در عمل نقض میکند. این بیانیه، ارگانهای حزبی را مشروع اعلام میکند، تصمیمات این ارگانها را نامشروع میداند. این بیانیه، نا آگاهانه و علیرغم میل امضا کنندگانش، سندی را در اختیار کیفترین دشمنان کمونیسیم میگذارد که علیه کمونیسیم بکار بگیرند. این بیانیه، برخلاف نیت امضا کنندگانش، سندی تازه ای برای تبلیغات ضد کمونیستی بر جای میگذارد.

این بیانیه، سندی تازه برای آرشیوی کهنه است!

۱۵ اگوست ۲۰۰۴

## بیانیه ۲۱ نفر بیانیه «برون رفت» از حزب کمونیست کارگری !

این نوشته زمان انتشار داخلی بیانیه ۲۱ نفر، قبل از جدایی آنها نوشته شده است.

### آذر ماجدی

بیانیه گروه ۲۱ نفره، بیانیه اعلام موجودیت و انشعاب این گروه از حزب کمونیست کارگری است و بهمین عنوان هم باید با آن برخورد کرد. این بیانیه مصرف داخلی حزبی ندارد، برای خارج حزب نوشته شده است. باید رفتن از حزب را انقلابی جلوه داد، پس باید ماندن در حزب را عین فرقه گرایی، ضد انقلابی و ضد کمونیستی خواند. باید به رسم و روال مرسوم بر سر حزبی کوبید که داریم ترکش میکنیم. رفتگان و ترک کنندگان انقلابی باشند و باقیمانده فرقه ای و مهجور. باید بر سر مال بکوبند تا حرکتشان عین انقلابیگری و قهرمانانه جلوه کند. قبلا دیده ایم، قبلا تجربه کرده ایم، گروه دیگری را هم مشایعت کردیم. و علیرغم اینکه آنها گل و لجن بسمت ما پرتاب کردند ما برای آنها آرزوی موفقیت کردیم. «شورشگران آوریل» آن زمان رفتند و همانطور که منصور حکمت پیش بینی میکرد هزیمت نصیب شان شد. باصطلاح «حکمتیست» های امروز ما هم خواهند رفت و ما امیدواریم که روزی در انقلاب در کنار هم ظاهر شویم. دنیا بزرگ است برای همه ما جا دارد. جای یکدیگر را تنگ نکرده ایم. راستش بعد از بیانیه این گروه ۲۱ نفره یکبار دیگر ایمان آوردم که «خداحافظ رفیق» منصور حکمت که خطاب به مستعفیون نوشته شد، یک کلاسیک کمونیستی است. سطر به سطر آن انگار که امروز نوشته شده است و در پاسخ به این گروه.

بیانیه ۲۱ نفره مصرف خارجی دارد. پرتاب کردن الفاظ «تصفیه ایدئولوژیک»، «انقلاب ایدئولوژیک»، «انقلاب فرهنگی»، پرتاب کردن این الفاظ ضدکمونیستی به طرف بخشی از رهبری حزب کمونیست کارگری، به ادامه دهندگان حزب کمونیست کارگری، به باقی ماندگان، به کسانی که پرچم حزب کمونیست کارگری را برافراشته نگاه داشته اند و برافراشته نگاه خواهند داشت، مصرف خارجی دارد. در بازار ضدکمونیستی بیرون از حزب خریدار دارد. این پلاتفرم سیاسی آنها است. این الفاظ بدنال استالینیست، پولوپوتیست و تواب کننده میاید. از یک دست و یک نوعند. ضدکمونیستی اند، جنگ سردی اند. با این پلاتفرم در بازار ضدکمونیستی بیرون از آنها به گرمی استقبال خواهد شد. کسانی که قبلا ما را پولوپوتیست و استالینیست خطاب میکردند، از جمله حزب دمکرات و راه کارگر، کسانی که پیش از این ما را فرقه و سکت خطاب میکردند، کسانی که پیش از این میگفتند که لیدر ما حکم قائد ما را دارد، این دوستان را به گرمی در آغوش خواهند گرفت. این بیانیه مصرف خارجی دارد.

حتی وقتی روش های خود را به ما نسبت میدهند نیز برای مصرف خارجی است. وگرنه ما که در درون حزب میدانیم که چه کسی فضا سازی، تحریف، انزجار نامه نویسی و ترور شخصیت کرده است. بالاخره یا گیرنده این تصاویر بوده ایم و یا دادنده آن. از خودمان که شک نداریم. در روز روشن در دالان ها تصویر سازی و شیطان سازی شده است. همه مان دیده ایم. ما که قربانی و موضوع این ترور شخصیت و فضا سازی و شیطان سازی بوده ایم که میدانیم چه کسانی به این روشها متوسل شده اند. در واقع امر این روشها متناسب با سیاستهایی است که اتخاذ شده است. سیاست های راست بناگزیب چنین روش هایی را نیز با خود دارد. تعجیبی ندارد. و وارونه زدن و و روشهای مذموم خود را به طرف مقابل نسبت دادن نیز درست متناسب با این سیاست هاست. و این کار نیز در این بیانیه مصرف برون حزبی دارد.

### پلاتفرم سیاسی

در این بیانیه اعلام موجودیت حتی یک پاراگراف درباره اهداف و برنامه سیاسی این گروه وجود ندارد. بیانیه اعلام موجودیت است ولی تماما حمله به باقی ماندگان در حزب کمونیست کارگری است، تماما حملات ضد کمونیستی به آنهاست. با زبانی که این روزها در حزب بسیار «مد» شده است، «سلبی» است.

تمام این مجادله حاد و تند در حزب کمونیست کارگری حول نظرات راستی که توسط کورش مدرسی ابراز شده، آغاز گشت. از قبل از پلنوم ۱۵، از زمان بیماری منصور حکمت، از زمانی که منصور حکمت نتوانست در زندگی حزب نقش فعالی

بازی کند، رفیق کورش آغاز به تدوین سیاست و تاکتیک برای حزب کرد و از همان زمان سیاست های راستی را در مقابل حزب قرار داده است. ولی به یمن مبارزه بخشی از رهبری این حزب این سیاست ها هیچگاه به سیاست های رسمی حزب بدل نشد، علیرغم اینکه حاملین آنها بمدت یکسال لیدر حزب بود. این سیاست ها اگر توسط حزب اتخاذ میشد، الان مدتها بود که حزب کمونیست کارگری از هم پاشیده شده بود، چند شقه شده بود. قبل از اینکه جمهوری اسلامی فروپاشد تا تاکتیک مجلس موسسان، رفراندوم، دولت ائتلافی و موقت حجاریان یا سلطنت طلبان شکل بگیرد، حزب کمونیست کارگری فرو می پاشید. اختلاف سیاسی، اختلافات بر سر افق و اختلاف بر سر مبانی هویتی حزب کمونیست کارگری موضوع این جدال حاد و تند در حزب است. ولی این بیانیه اعلام موجودیت حتی اشاره ای به آنها نمیکند. پاسخی به آنها نمیدهد. این بیانیه، باین معنا، کاملاً غیرسیاسی است. از هر موضعگیری و اعلام اصول سیاسی خالی است.

میگویند یک انتخاب سیاسی در مقابل همه قرار دارد. میگویند باید انتخاب کرد. این انتخاب سیاسی چیست؟ چگونه میتوان به این بیانیه و این گروه پیوست؟ باید به این حملات ضدکمونیستی، به این بی اعتبار کردن کمونیسم پیوست، راه دیگری نیست. انتخاب سیاسی دیگری این بیانیه در مقابل شما نمیگذارد. هیچ چیز اثباتی، هیچ هدفی، هیچ پلاتفرم سیاسی ای در آن وجود ندارد. باید به لجن مال کردن کمونیسم پیوست.

### فرقه در تقابل با حزب سیاسی

ادعا میشود که آنها که میخواهند بروند خواهان حزب سیاسی اند، آنها که باقی میمانند فرقه ایدئولوژیک و سکت اند. این هم ادعایی است. توضیح سیاسی و تئوریک شان چیست؟ چرا باقی ماندگان شده اند سکت و فرقه ایدئولوژیک؟ باین خاطر که در یک حزب مارکسیستی و کمونیستی آمده اند و یک سری نظرات راست را نقد کرده اند نظرات راستی بر سر افق و آینده و احتمال پیاده کردن سوسیالیسم، انقلاب دو مرحله ای، استراتژی کسب قدرت، تاکتیک های سیاسی در پروسه کسب قدرت، در مورد آرایش حزبی، و روش ها و شیوه مبارزه کمونیستی و مسائلی از این دست. و بر سر اینها یک جدال مهم نظری و سیاسی برافه افتاده است. واقعا که دنیا وارونه شده است. این دوستان در وارونه جلوه دادن حقایق بد طولایی دارند. طبق این بیانیه، کسانی که تماما به نقد سیاسی و نقد سیاست ها روی آورده اند فرقه ایدئولوژیک و سکت شده اند. کسانی که هیچ پاسخ سیاسی نداده اند، بجای دفاع از سیاست های معین به سابقه ها ارجاع داده اند، بجای دفاع سیاسی، حمله عاطفی و هیستریک کرده اند، بجای نقد سیاست ها و مباحث طرف مقابل به شخصیت آنها حمله کرده اند و شیطان سازی کرده اند، حزب سیاسی اند و حکمتیست شده اند. این هم مزاحی است. دوستان! کسی این ادعاها را از شما نمیخرد. اینها فقط مصرفش در بازار ضد کمونیستی خارج از حزب است.

دوستان عزیز «حکمتیست» ما میگویند بحث و جدل نظری و سیاسی بر سر امکان یا عدم امکان سوسیالیسم در جامعه ایران، ماهیت انقلابی که در ایران در شرف وقوع است، استراتژی کسب قدرت حزب کمونیست کارگری، دست بردن به تاکتیک های طبقات دیگر، در یک کلام بر سر افق و استراتژی کمونیستی و مارکسیستی در یک حزب کمونیستی و مارکسیستی فرقه گرایی است، مائوئیسم است، انقلاب ایدئولوژیک است. بحث نظری را ایدئولوژیک نامیده اند تا بتوانند منتقدان را فرقه ایدئولوژیک بخوانند. اگر از رفیق عضو رهبری حزب، از لیدر سابق و امیدوار به به پست لیبری پرسیده شود در مورد این مسائل چه نظری دارد و چگونه فکر میکند، میگویند دارید تفتیش عقاید میکنید، پرسشنامه ایدئولوژیک پخش کرده اید. حزبی که بر مبنای مارکسیسم ساخته شده است. حزبی که قرار است بر ستون فقرات کادری مارکسیستش بجلو برود و پیاده کردن سوسیالیسم را تضمین کند، در چنین حزبی حتی نمیشود از عضو رهبری پرسید راجع به امکان پذیری سوسیالیسم چه فکر میکند. این انقلاب ایدئولوژیک و تفتیش عقاید و استالینیسم نامیده میشود. و جالب اینجاست که اینها خود را حکمتیست هم مینامند. اگر از این «حکمتیست» های عزیز پرسید درباره «مارکسیسم و جهان امروز»، «مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری»، «تفاوت های ما»، و تازگی ها حتی «یک دنیای بهتر» چه فکر میکنند، به تفتیش عقاید و انقلاب ایدئولوژیک متهم میشود. اگر از رفیق عزیز «حکمتیست» مان که اعلام میکند نصف کسانی را که او سوسیالیست کرده است الان دارند پرسشنامه جلوی میگذارند، پرسید، رفیق عزیز شما چگونه این جماعت را سوسیالیست و مارکسیست کردید، بدون اینکه انقلاب ایدئولوژیک کنید، چه پاسخ میدهد؟ از دستاوردهای این «حکمتیست» های جدیدالتاسیس اینست که مبارزه نظری، مبارزه فکری، مبارزه سیاسی را مبارزه ایدئولوژیک، و تفتیش عقاید مینامند. در جنبش و حزبی که مبارزه نظری، فکری و سیاسی در آن جایگاه بسیار رفیعی داشته است، در حزب و جنبشی که لیدر آن، منصور حکمت، همواره بر استحکام مارکسیستی، آموزش مارکسیستی، بر مارکسیست کردن کادرها، بر ستون فقرات مارکسیستی و بر مبارزه نظری و فکری و سیاسی تاکید بسیاری داشت، این یک پدیده نوظهور و بدیع است. و از آن بدیع تر و مضحک تر حکمتیست خواندن خود است. در این دنیای وارونه و عجایب هر چیزی ممکن است.



### کنگره کلاه بوقی

گفته میشود که در این کنگره قرار است به سبک انقلاب فرهنگی مائوئیستی کلاه بوقی بر سر عده ای گذاشته شود. گفته میشود که این کنگره مراسم تشییع جنازه و بخاک سپاری کمونیسم کارگری است. اینها ادعاهایی است که خود این رفقا باید دلیلش را توضیح بدهند. من که هرچه فکر کردم نتوانستم بفهمم که چرا کنگره حزب کمونیست کارگری، بالاترین مرجع تصمیم گیری حزب، مراسم تشییع جنازه و بخاک سپاری حزب کمونیست کارگری است. چرا باید اعضا و کادرهای حزب بیایند در کنگره ای حزب را بخاک بسپارند؟ دیوانه شده اند؟ عقل خود را از دست داده اند؟ این چه اظهارات پوچی است؟ حتی خودتان را هم قانع نمیکند. نگران نتایج کنگره هستید، چون میدانید که در اقلیت هستید، چون میدانید که اکثریت حزب نظرات شما را قبول ندارند و روشهایتان را محکوم میکنند. از نتایج آراء میترسید. همیشه ترسیده اید. تمام سازشهایی را هم که در این بیانیه به آن اشاره میکنید و جزء افتخاراتتان میشمارید، بخاطر رای بوده است. قبل از کنگره ۴ در هراس از دست دادن رای در انتخابات کمیته مرکزی، کورش مدرسی اعلام کرد که کاندید هیچ پستی در تشکیلات نخواهد شد و میروید و نظراتش را مینویسد. هنوز فصل اول نظراتش به رشته تحریر درنیامده، کاندید رئیس دفترسیاسی شد، و طرح استیضاح لیدر را برشته تحریر درآورد. بخاطر نجات رای تان در کنگره ۴ عقب کشیدید تا وقتی آنها از آسیاب افتاد، بدنبال لایبیم و کار در دالانها که در آن استادید برای پست لیدری خیز بردارید. نامه مشترک را هم بهمین منظور قاپیدید، از ترس رای در پلنوم ۲۰. الان هم از کنگره ۵ میترسید باین خاطر که بخاطر علنی شدن مباحث سیاسی این دو ساله دیگر لایبیم و محفلیم برد خود را از دست داده است. از رای میترسید، باین خاطر آنرا مراسم تشییع جنازه کمونیسم کارگری نامیده اید. این بزرگ بینی جالب توجه ای است. «اگر من در کنگره رای نیآورم این مساوی تشییع جنازه و بخاک سپاری حزب کمونیست کارگری است.» ولی «مراسم بخاک سپاری افسانه منصور حکمت» که در این بیانیه به آن اشاره شده واقعا زشت است. رفقای که خود را حکمتیست هم مینامید! واقعا شرم آور است. راجع به منصور حکمت چنین صحبت میکنید؟ عباراتی را که سایت های ضد حزب و ضد منصور حکمت درباره آن قلمفرسایی میکنند را بعاریه میگیرید. این دیگر سقوط کامل است. این سقوط قرار است تا کجا ادامه یابد؟

و اما کلاه بوقی. کلاهتان را قاضی کنید. بحث های هر دو طرف روی یک سایت قرار داده شده است. رفقا از دو طرف سمینار گذاشته اند، تازه رفقا کورش و رحمان هم هر وقت اراده کرده اند توی صف زده اند و چند برابر رفقای مقابل سمینار گذاشته اند. در یک مبارزه سیاسی باز و علنی چرا یک طرف مدعی اینست که بر سرش کلاه بوقی گذاشته شده است؟ چرا یک طرف معتقد است که دارند از او افشاء گری میکنند؟ چرا یک طرف مدعی است که کتاب بحران خلیج اش را چاپ کرده اند؟ بحث های خود شما، بقلم خود شما، به زبان خود شما روی سایت است، چرا من کلاه بوقی سرم نرفته است و سر شما گذاشته شده است؟ چرا من افشاء نشده ام و شما شده اید؟ چرا این بحث ها بحران خلیج شماست و ما بحران خلیج چاپ کن؟ این موقعیت بالاتر در مباحث چرا سهم ما شده است و موقعیت قربانی سهم شما؟ وقتی های و هوی و هیاهو میکنید، به این فکر کرده اید که این سیر استدلال (اگر بشود آنرا استدلال نامید) بضرر خود شماست. من تنها نکته ای که میتوانم در مورد این اظهارات بگویم، اینست که لابد در نظرات شما یک کلاه بوقی هست که وقتی عیان میشود بر سر شما کلاه بوقی گذاشته میشود، لابد قابل افشاء گری هست که صرف علنی کردن آن حکم افشاء گری از شما را دارد، لابد از جنس بحران خلیج هست، که دادن آنها به کادرهای حزب شما را در بحران خلیج می اندازد. ممکن است برای کسانی که دوستان دارند، و عاطفی در کنارشان قرار گرفته اند، این مظلوم نمایی رای جمع کند، ولی در مبارزه باز سیاسی در حزب و جامعه و در میان کادرهای مارکسیست و کمونیست این حزب این اظهارات تاسف آور است.

### قبل از کنگره ۴ و بعد از کنگره ۴

یکی از تم هایی که در صحبت ها و نوشته ها و در این بیانیه گروه ۲۱ نفره عنوان شده است مقایسه فعالیت های حزب قبل و بعد از کنگره و دوران لیدری کورش مدرسی و حمید تقوایی است. اعلام میشود: در دوره اول حزب فعال و موفق بوده، در دوره دوم پاسیو و شکست خورده.

اولا، این ارزیابی درست نیست. ایرادات و کم و کاستی های بسیاری به دوره قبل از کنگره وارد است. اگر ما ۵۰ درصد دید تیز و بیرحم منصور حکمت را داشتیم این ایرادها را هم میدیدیم. نوارهای پلنوم ۱۴ روی سایت هست گوش دهید. کارمان بعد از کنگره ۴ هم پاسیو و ناموفق نبوده است. یک نمونه مهم آن راه اندازی تلویزیون است که اکنون در ایران سر و صدای بسیاری کرده است و جامعه را کاملا قطبی کرده است. نامه هایی که علی جوادی و خود من از ایران دریافت میکنیم کاملا تاثیر عمیق و تعیین کننده تلویزیون را در ایران نشان میدهد. تزه های سیاسی رفیق حمید تقوایی که تشکیلات و جنبش ما را در داخل بر ریل دیگری قرار داد، نقش خود رفیق حمید در تشکیلات حزب در خارج که در هر سمینار و کنفرانس و مجمع حزبی که شرکت کرد، افق و هم دلی و شور بی سابقه ای ایجاد کرد و تشکیلات را به حرکت

درآورد، کمپین های موفق مان بخصوص در مقابله با اسلام سیاسی، همگی نشانه ها و نمونه هایی از موفقیت این دوره حزب است، که اگر با چوب لای چرخ مواجه نشده بود ابعاد آن بسیار چشمگیرتر و وسیع تر نیز میشد. ولی حتی در آن تصویر اغراق شده هم این دوستان ترجیح میدهند که نقش رفقای مقابل را در موفقیت های آن دوره فراموش کنند، ۱۸ تیر، ۱۶ آذر و جریان عبادی-اسلو که لحظات مهم و تعیین کننده ای در حیات حزب بودند را دوستان طور دیگری مینویسند و ارائه میدهند. از قرار «راوی سنی است.» نقش رفقا اصغر کریمی، حمید تقوایی، علی جوادی، مینا احدی و خود من قرار است از تاریخ پاک شود. در بسیاری از این لحظات مهم رفیق کورش غایب بود. (به سمینار رفیق اصغر کریمی رجوع کنید تصویر کامل تری میگیرید).

### یک نکته پایانی

یکی از نکات خنده دار و جالب این بیانیه که واقعا باعث مزاح میشود، مائوئیست خواندن طرف مقابل و حکمتیست خواندن خود است. در سمینارهای کادرها در یوتبوری و کپنهاگ که من برای صحبت با رفقا رفته بودم، متوجه شدم که این رفقا بطرز جالب و ترسناکه ای توجیه و توضیح این حکم بامزه را در صحبت های منصور حکمت در پلنوم ۱۴ یافته اند. نقد تند و تیزی که منصور حکمت در آن پلنوم از رهبری سیاسی - اجرایی وقت کرد را رفقا اینگونه تعبیر کرده اند که ما چه سنتی هستیم و آنها حکمتیست. واقعا خنده دار است. در آن زمان منصور حکمت لیدر حزب بود و هیات دبیران شامل اصغر کریمی، آذر ماجدی، کورش مدرسی، آذر مدرسی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، مریم نمازی و فاتح بهرامی بود. (امیدوارم اسم کسی را از قلم نیانداخته باشم). این نقد تیز و تند منصور حکمت دامن همه ما را میگرفت، خطاب به همه ما بود. چطور شد که این رفقا تصمیم گرفتند این نقد را متوجه اصغر و من و علی جوادی و سایر رفقا کنند؟ ما بشویم چه سنتی و این رفقا حکمتیست؟ یک موضوع واقعا خنده دار اینست که حمید تقوایی را مائوئیست خطاب میکنند. رفیق حمید تقوایی بعنوان پرچم دار مبارزه علیه مائوئیسم و پوپولیسم در تاریخ ایران و در تاریخ کمونیسم اسمش ثبت شده است. منصور حکمت هم این را بارها بطور رسمی و غیررسمی اعلام کرده است. حالا آیا حمید تقوایی خواب نما شده است که پس از نزدیک به ۳۰ سال مبارزه یکدفعه مائوئیست شود؟ دوستان جدیتان نمیگیرند! جدی باشید. رفقا مزاح نکنید! این مبارزه و جدال جدی است. جدی به مسائل پاسخ دهید. و یکبار دیگر صمیمانه ازتان میخوام که منصور حکمت را راحت بگذارید. در حق او چنین نکنید. «افسانه منصور حکمت»، تصویر راست و اعتصاب شکن از او دادن و حالا باین شکل ناپسند و زشت خود را حکمتیست خطاب کردن، واقعا بی انصافی در حق اوست. او را راحت بگذارید. صرف رجوع و استناد به بحث های رسمی او بروشنی نشان میدهد که چقدر این ادعا ها پرت است. وارد بحث های غیررسمی هم که غیراصولی است بشویم.

۱۹ اوت ۲۰۰۴

## چرا سوسیالیسم منشعبین را تهییج نمیکند

محمد آسگران

"در خیابان و در حالی که مردم سنگر گرفته اند، شعار مردم بیابید سوسیالیسم را بسازیم کسی را به دور خود جمع نمیکند. کسی را به حمله به سنگری نمی‌کشاند. کسی را تهییج نمکند.

این سطور از نشریات جریان‌ات سلطنت طلب نیست. نوشته حجاریان و گنجی نیست. به قلم سحابی و عبادی نیست. حزب توده و اکثریت شاید برای نویسنده و رهبر ایشان پیغام خوش آمد گویی فرستاده اند، اما خود جرات نوشتن چنین اراجیفی را ندارند. این از نشریات منشعبین است. نویسنده آن محمد فتاحی عضو کمیته مرکزی آنها است. تا همین جا واضح است که سوسیالیسم، رفقای سابق ما را نه تهییج میکند و نه به حمله به سنگری میکشاند. معلوم شد که مردم از سوسیالیسم رم نمیکنند. این جریان انشعابی است که از سوسیالیسم رم کرده است. درافشانیهای این چنینی نه علیه ما، بلکه علیه مردمی است که در تهران و دیگر شهرهای ایران شعار سوسیالیستی سر داده اند. این شروع حمله به جوانه های انقلاب سوسیالیستی در ایران است.

دشمنی کور آنها علیه حزب کمونیست کارگری اگر قابل درک باشد، پرت کردن این اتهامات علیه مردم و کمونیستهایی که زیر تیغ رژیم اسلامی قرار دارند، غیر قابل باور است. اما این واقعیتی است که رخ داده است. این ادامه راهی است که کورش مدرسی از دو سال پیش آغاز کرده است.

بطور قطع هر انسانی از موضوعات معینی ناراحت و از موضوعات دیگری به هیجان میاید. هر انسانی بر اساس تفکر، فرهنگ، گرایش، آرمان و اهدافی که دارد، با شنیدن و یا دیدن موضوعاتی عکس العمل خاصی نشان میدهد. در دنیای امروز اخبار و گزارشات متعددی روزانه انسان را تحت تاثیر قرار میدهد. کسی باشنیدن مبارزه و اعتراض رادیکال مردم به وجد می آید، و کسانی تنشانشان به لرزه می افتد.

کسانی با شعار فراندوم تهییج میشوند، کسانی از آن نگرانند. کسانی از شعار "سوسیالیسم به پاخیز برای رفع تبعیض" تهییج میشوند، کسانی از آن رم میکنند.

این داستان تفاوت ما با انشعاییون نیز هست. ما هنگامی که شنیدیم شعار سوسیالیسم دوی درد مردم و سوسیالیسم به پاخیز برای رفع تبعیض، در تظاهراتهای تهران برای اولین بار سر داده شده است، نه تنها تهییج شدیم، بلکه آنرا نشان از وجود یک جنبش قوی رادیکال و سوسیالیستی ارزیابی کردیم. آنرا نشانه نفوذ حزب کمونیست کارگری دانستیم. این هم واقعیتی است که رفقای سابق ما ناراحت شوند و آنرا کم تاثیر و انحرافی ارزیابی کنند. زیرا قول داده بودند که سوسیالیسم مردم را رم بدهد. هنگامی که متوجه این جنبش اجتماعی میشوند نگرانند که تئوریهای آنها درست از آب در نیامد. پس باید آنرا تخطئه کنند. باید آنرا شعار تعداد معدودی قلمداد کنند. حق دارند آنرا انحرافی ارزیابی کنند. زیرا در جامعه نه کسی پرچم فراندوم را در این اعتراضات برداشت و نه کسی فکر کرد قدرت میوه ای است که به دامن حجاریان می افتد. نه کسی برای اینها تره خورد کرد که در خانه بنشیند و نه انقلاب دمکراتیک آنها رونقی یافت. بنا بر این عکس العمل طبیعی آنها باید این باشد.

اینها حق دارند همین مردم که با شعار رادیکال و سوسیالیستی به خیابان آمده بودند را عامل پراکنده کردن مردم و انحرافی قلمداد کنند. نگرانند سوسیالیسم چرا مردم را رم نداده است.

در جریان اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری ایران کورش مدرسی مباحثی را مطرح کرد که در سنت حزب ما غریب و نامانوس بود. همان موقع اکثریت قاطع کادرها و اعضای حزب در مقابل آن ایستادند. ما آن سیاستها و ترها را راست و غیر سوسیالیستی ارزیابی کردیم.

گفتیم کسی که میگوید سوسیالیسم مردم را رم میدهد سخنگوی یک گرایش راست در تقابل با حزب کمونیست کارگری است. گفتیم کسی که میگوید این انقلاب خصلت دمکراتیک دارد و کمونیستها را به قدرت نمیرساند از سیاستها و سنتهای منصور حکمت فاصله گرفته است. گفتیم کسی که میگوید "حکومت حزبی"، در مقابل حکومت شورایی قرار گرفته است. گفتیم کسی که میگوید اگر حزب کمونیست کارگری به قدرت برسد نباید سوسیالیسم را عملی کند زیرا مردم را رم میدهد، خودش از سوسیالیسم رم کرده است.

اکنون از ناراحتی به خود می پیچند چرا مردم در تهران شعار سوسیالیسم دوی درد مردم سر داده اند. چرا رم نکرده

اند. چرا پرچم سوسیالیسم را برداشته اند. و...

گفتیم این دیدگاه، از سوسیالیسم و منصور حکمت که برای اجرای برنامه های سوسیالیستی تعجیل داشت فاصله گرفته است. گفتیم کسی که حزب و شورا را در تقابل باهم و آلترناتیو هم میداند، از سنت ما کمونیستهای کارگری فاصله گرفته است. و....

در نتیجه این جدال مدافعین آن دیگه فضای حزب را بر خود تنگ دیدند و رفتند. در جریان آن مباحث که حدود دو سال طول کشید، ما گفتیم که تزه های راست در این حزب نمیتواند جا باز کند. در جریان جدلهای سیاسی درون حزب گفتیم کادرهای مارکسیست محکم به محکمی حزب می ایستند و جواب این تزه های کهنه را میدهند. این اتفاق افتاد. از این مهمتر و قویتر اتفاقی بود که در شهرهای ایران افتاد. مردم برخلاف اینها با پرچم سوسیالیسم به خیابان آمدند. اینها حق دارند که نگران شوند. حق دارند به آن مردم بتازند که چرا شعار سوسیالیستی داده اند. حتی جریانات راستتر این جرات را به خود نداده اند. اما این دوستان قدیمی ما گویی میخواهند راه چند ساله را چند ماهه طی کنند. همان راهی که مهتدی و عمر ایلخانیزاده طی کردند، اینها با شتاب بیشتری دارند طی میکنند. این اتفاق برای بسیاری شاید غیر قابل باور باشد، اما در مدت کوتاهی که از سوسیالیسم و انقلاب آزاد شده اند، مانعی در مقابل خود نمی بینند، و قدم به قدم حرف دلشان را دارند مینویسند، نباید برای کسی جای شک و دودلی باقی گذاشته باشند. همین سطوری که من نقل کرده ام برای شکست و بی آبرویی یک جریان کافی است. اما جریانی که بی هویت است باید تلاش کند در مکان معینی برای خود هویت بسازد.

مشکل جریان انشعابی همین بی هویتی است. سرگردان و بی خط دارند سر به درو دیوار میکوبند. از یک طرف فکر میکنند باید از اعتبار کمونیسم کارگری برای خود کلاهی بدوزند و از طرف دیگر علیه سوسیالیسم و مردمی که با پرچم سوسیالیستی به خیابان آمده اند کف میچرانند.

از یک طرف میخواهند از تاریخ افتخارات حزب بهره ببرند، و از طرف دیگر پیام نزدیکی و دست دوستی به طرف کسانی مثل شیرین عبادی دراز میکنند، و به او امید میبندند.

واقعی این است که این جریان سرگردان و بی هویت است. تناقضات آنها هم از همین جا ناشی میشود. اوایل خط کورش مدرسی در میان آنها مدافع روباز و سر راستی نداشت، اما اکنون به تدریج آن سیاستها دارد قدم به قدم بر این جریان مسلط میشود. پوسته چپ را دور انداخته و هسته راست افراطی خوراک روزانه فعالین آن شده است.

جریان انشعابی از حزب اوایل مرتب تکرار کردند که کورش مباحثی را دو سال پیش طرح کرده و اکنون حزب کمونیست کارگری به ناحق آن تزه را زنده کرده است. گفتند آن مباحث مدافعی ندارد. گفتند این جنگ قدرت است. گفتند کسانی که از عملی کردن سوسیالیسم فوری دفاع میکنند، چپ سنتی هستند. گفتند اینها نمیخواهند قدرت را بگیرند. گفتند بعد از متلاشی شدن جناح راست رژیم اسلامی قدرت سیاسی در ایران میوه ای است که به دامن دوم خردادیهای نوع حجاریان می افتد و ما باید شریک آنها شویم. گفتند کسانی که از ضرورت فوری سوسیالیسم حرف میزنند مائوئیست هستند. و.... همه این تئوریهای کهنه را خواستند به حزب منصور حکمت بفروشد.

هنگامی که متوجه شدند این کالاهای بنجل در حزب ما خریدار ندارد راهشان را جدا کردند و رفتند.

اکنون با مشاهده مباحث بعد از جدایشان همگان متوجه حقانیت مباحث ما و موضعگیریهای حزب کمونیست کارگری میشوند. محمد فتاحی یکی از اعضای کمیته مرکزی جریان انشعابی پته همه توجیهات آنها را روی آب انداخته و راه فرار آنها را بسته است. من همیشه گفته ام که محمد فتاحی مثل بقیه آنها اهل دیلماسی نیست حرف دل آنها را بدون تعارف بیان میکند. او بلد نیست حرف محافلشان را در زورق پیچد. حرفهایی امروز محمد فتاحی تکرار همان حرفهای کورش است. خودش هم اذعان کرده است حزب تازه تاسیس، حزب کورش است. اگر فاتح شیخ و رحمان حسین زاده خواستند این تزه را به دو سال قبل حواله دهند، امروز محمد فتاحی آنها را به وضوح تکرار کرده است. باید از محمد فتاحی تشکر کرد که این چنین صریح و بی پرده حرف دل همه جناح راست را بیان کرده است.

توجه کنید محمد فتاحی نوشته است:

"در خیابان و در حالی که مردم سنگر گرفته اند، شعار مردم بیابید سوسیالیسم را بسازیم کسی را به دور خود جمع نمیکند. کسی را به حمله به سنگری نمکشاند. کسی را تهیج نمکند. کسی را علیه چیزی نمیشوراند، برعکس مردم را متفرق میکند. در دل یک جنبش همگانی که اکثراً سوسیالیست نیستند، شعارهایی در دفاع از جمهوری سوسیالیستی و سوسیالیسم نفعی به پیشبرد حرکت نمیکند. مردم اینجا نه برای سوسیالیسم، که برای خواستهای دیگری به میدان آمده اند. مردم علیه اسلامون به خیابان میایند. علیه استبداد میایند علیه فقر و فلاکت میایند، علیه تبعیض و نابرابری به خیابان میایند، و... بدون اینکه الزاماً سوسیالیست و کمونیست باشند. زنی که علیه سیاست ضد زن اسلامی است، معلمی که علیه فقر و تبعیض است، دنبال شعار آزادی و برابری به صف میشوند و به سوسیالیستها میپیوندند، ولی دنبال شعار اثباتی سوسیالیسم دوا می درد است به خط نمیشود. این شعار تنها درد چند نفر شعار دهنده تسکین میدهد که شعاری برای خود داده اند. از محمد فتاحی

(تاکیدات از من است.)

رفیق محمد فتاحی در نوشته خود، ما را به مائویست متهم کرده است. تنها استدلال ایشان این است که ما از سوسیالیسم و انقلاب دفاع کرده ایم. و اعتراضات اخیر با پرچم سوسیالیسم ما را تهییج کرده است. پس مائویست هستیم؟! اجازه بدهید که یک نکته را بدون تعارف و دوستانه به فتاحی بگویم ایشان فکر نمیکنم کتابی از مائو خوانده باشد. همچنانکه به احتمال قوی مارکس را هم نخوانده است. یا در بهترین حالت نفهمیده است. ایشان چون تصمیم گرفته است حرفهای کورش را تکرار کند نجوید آنها را روی کاغذ آورده است. کورش به جای آنها این کتابها را خوانده و تفسیر میکند.

من میدانم که ایشان آدم برابری طلبی است. از نابرابری رنج میبرد. اما متأسفانه از متد مارکس منصور حکمت چیزی نفهمیده است. مارکسیست نیست. طوطی وار حرفهای کورش را نشخوار کرده است. کسی که متد مارکس و منصور حکمت را فهمیده باشد، از شعار سوسیالیستی مردم به هراس نمی افتد.

همچنانکه قبلاً نوشتم اینها نه از زاویه ناسیونالیستی بلکه از سر تجربه عملی و پراگماتیسمشان به چادرهای کومله قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران برگشته اند. این نستالژی را مهتدی از زاویه کرد بودن و ناسیونالیست بودنش تجربه کرده است. اینبار پراگماتیسم و فاصله گرفتن از مارکس و منصور حکمت سوسیالیسم را برای اینها بی ارزش کرده است. فکر میکنند هنوز وقتش نیست. زیرا مردم علیه اسلام، علیه حجاب، و علیه فقر و استبداد به میدان آمده اند هر کس پرچم سوسیالیسم را دست آنها بدهد مرحله انقلاب را نفهمیده است. پس سوسیالیسم مردم را تهییج نمیکند. به حمله به سنگری نمیکشاند و... اینها احساس خودشان را بیان میکنند.

اما بیخبر از درد مردم و بی نیاز به جواب رادیکال، و دور از فضای شهر، خودشان را به کوههای کردستان رسانده و ساز و نقاره خودشان را میزنند. راه حل، افق و دید اینها دهقانان روستاهای است که میشناسند، و چوپانها و دست پینه بسته هایی است که از سرعت و پیشرفت دنیای امروز محرومشان کرده اند. اینها از فضای شهرهای کردستان که همپای دیگر شهرهای ایران دارد به سمت یک تغییر و تحول ریشه ای میروند. موضوع کار خود قرار نداده اند. توقعات روستا های محروم از زندگی مدرن را دارند بیان میکنند.

اینها به دنبال عقب مانده ترین اقشار جامعه افتاده اند، و مدعی هستند که سوسیالیسم برای آنها زود است. و تهییجشان نمیکند.

این حق آنها است که چنین فکر کنند و بروند بار دیگر دنیای از دست رفته شان را باز بیازمایند. اما محق نیستند که مردم مدرن و شهری امروز را سرزنش کنند که چرا شعار سوسیالیستی سر داده اند. کسی که به غار باز گشته نمیتواند میلیونها انسان شهری و مدرن با توقعات بالا را به غارنشینی قانع کند. جامعه راه خودش را میروند. حزب کمونیست کارگری پیشا پیش این جامعه شهری و با اتکا به طبقه کارگر مدرن و آگاه میخواهد انقلاب آتی را به پیروزی برساند و غارنشینیان را هم نجات دهد.

۱۹ اکتبر ۲۰۰۴

## ترور شخصیت روش سیاسی گرایش راست

علی جوادی

در هفته گذشته تنی چند از "پیکارگران گرایش راست" من را شخصا مورد "لطف" بسیار خود قرار دادند. همانطور که تاکنون رفقا حمید تقوایی، آذر ماجدی، اصغر کریمی، و مینا احدی را مورد "الطاف" بی حد و حصر این صف قرار گرفته‌اند. از قرار حمله و ترور شخصیت من در سرلوحه فعالیت‌های هفته گذشته این رفقا قرار داده شده بود. هر چه از اتهام و افترا در قلم داشتند به طرف من پرتاب کردند. شیطان سازی کردند. کمپین ترور شخصیت و نفرت براه انداختند. جعل کردند. افترا زدند. قصد بازنویسی و تکرار این "شاهکارهای" ادبی - سیاسی شان را ندارم. در طول تاریخ بارها و بارها کمونیست‌های شناخته شده مورد حملات این چنین زشت و شنیعی قرار گرفته‌اند. مسلما مورد من هم از این قاعده مستثنی نیست. این "الطاف" حتما محصول پیشروی و محبوبیت کمونیسم در جامعه است.

برای رفقایم ثریا شهابی، محمد فتاحی، محمد جعفری، ایرج فرزاد، مجید حسینی، اسعد کوشا، یدی کریمی، عبدالله شریفی، سعید کرامت، عبدالله دارابی، جلال برخوردار و همچنین کورش مدرسی که شخصا نقش هماهنگی و هدایت این کمپین را عهده دار بود، عمیقا متاسفم. برایشان آرزوهای بهتری داشتم. هیچگونه کله شخصی از این رفقا ندارم. همیشه شخصا دوستشان داشتم. همیشه در قلبم جا داشتند. امیدوارم که مدت زیادی در این جایگاه "رفیع اخلاقی" قرار نگیرند. اما نقد و تفاوت سیاسی مساله دیگری است.

ما مقابله به مثل نخواهم کرد. من هیچگونه پاسخی به حملات هیستریک این رفقا نخواهم داد. اگر دوست دارند میتوانند با خیال آسوده بیشتر بنویسند. اما چنین رفتاری را شخصا در شان حزب کمونیست کارگری و خودم نمیدانم. این روشها جایی در سنت کمونیستی و مبارزه سیاسی حزب منصور حکمت ندارد. ما در مبارزه درون حزبی به روشی سیاسی عمل کردیم. بحث کردیم. سمینار گذاشتیم. تئوریهای راست در "کسب قدرت سیاسی" را به نقد کشیدیم. از عاجل بودن سوسیالیسم و از ضرورت فوری سازماندهی و رهبری انقلاب کارگری و ایجاد حکومت کارگری دفاع کردیم. اما در عوض گرایش راست به شانناژ و جو سازی و هوچی گری پرداخت. و این روش یکی از بارزترین شیوه های گرایش راست در جدال درون حزب کمونیست کارگری در این دوره است. به کمپین ترور شخصیت، اعمال فشار عاطفی به افراد، سابقه سازی، شایعه پراکنی، جعل نظرات، اهانت و افترا بر علیه چپ متوسل شدند. این ابزار عمده این گرایش در مبارزه درون حزبی است.

توسل به شیوه های عقب مانده و توطئه گرانه توسط راست کاملا قابل پیش بینی بود. در جریان جدال راست و چپ در حزب کمونیست ایران هم ما شاهد روی آوری گرایش راست به چنین شیوه های منحطی بودیم. این سقوط اخلاقی در مبارزه سیاسی محصول در غلطیدن به نظرات راست است. از علائم همیشگی حرکت راست روانه است. این بار هم این گرایش راست در سال ۲۰۰۴ نشان داد که تا کجا حاضرند سقوط کنند. از جهاتی واقعا دیدنی بود.

اما در این راه تنها و منزوی هستند. دارند تشریف میبرند. هر چه بیشتر و با صدای بلند تر فریاد بزنند، هر چه بیشتر جو سازی کنند، ضعف و عجز سیاسی خود را به نمایش میگذارند. هر چه بیشتر توهین میکنند، بیشتر افترا میزنند، بیشتر خوراک تبلیغاتی برای ضدیت با کمونیسم و حزبیت فراهم میکنند و بیشتر عقب ماندگی و دوری خود را از آرمانخواهی و انسانگرایی سوسیالیستی به نمایش میگذارند.

اما خوشبختانه بکارگیری این روشها چندان هم موثر نبوده است. نتوانسته است مقبولیتی در حزب ایجاد کند. بر عکس به ضد خود تبدیل شده است. صفی عظیم از کادرهای حزبی در مقابل این حرکت راست و تلبورات متعدد آن ایستادگی کردند. جنگیدند. شرایط و زمینه های ایزوله کردن و طرد این نقطه نظرات و روشهای مذموم را فراهم کردند. به همه کادرهای حزب که از کمونیسم و منصور حکمت و حزبیت کمونیستی و سنت مبارزه سیاسی سالم قاطعانه دفاع کردند، صمیمانه درود میفرستیم.

زنده باد حزب کمونیست کارگری

زنده باد سوسیالیسم \_ فورا

زنده باد منصور حکمت

۲۲ آگوست ۲۰۰۴

این مطلب قبل جدایی منشعبین از حزب کمونیست کارگری نوشته شده است.

## فراخوان برگزاری کنگره پنجم

از: حمید تقوایی

به: اعضا و کادرهای حزب

موضوع: تشکیل کنگره مستقیم اعضا و کادرها

تاریخ: ۲۲ اوت ۲۰۰۴

رفقای عزیز

کنگره پنجم حزب در تاریخ ۱۸ و ۱۹ سپتامبر در آلمان برگزار خواهد شد. این یک کنگره ویژه است که با هدف پاسخگویی به وضعیت خاص و نامتعارفی که اختلاف نظرات درون حزب بوجود آورده است تشکیل میشود. یک ویژگی این کنگره در اینست که همه اعضا و کادرهای حزب با حق رای میتوانند در آن شرکت کنند. بعبارت دیگر این کنگره نمایندگان نیست، کنگره مستقیم خود اعضاست. و بی واسطه و مستقیماً آرا و نظرات اعضا و کادرهای حزب را نمایندگی میکند.

ویژگی دیگر کنگره در نحوه فراخواندن آنست. کنگره ۵ بوسیله من بعنوان لیدر حزب و با اتکا به نظر اکثریت کادرها و اعضای حزب فراخوانده میشود. کنگره با پاسخ مثبت اکثریت اعضا و کادرهای حزب به این فراخوان قانونیت پیدا خواهد کرد. در شرایط متعارف کنگره را کمیته مرکزی فرا میخواند اما در حالتی که علیرغم خواست اکثریت کادرها و اعضای حزب کمیته مرکزی تمایل به برگزاری کنگره ندارد باید نظر اکثریت کادرها و اعضا اعمال شود. این یک اصل پایه ای هر حزب و سازمانی با رهبری انتخابی است و دلیل آنهم روشن است: رهبری که اکثریت حزب را پشت سر خود ندارد بطور اصولی نباید و عملاً نمیتواند رهبری کند. برسمیت نشناختن حق اکثریت اعضا برای فراخواندن کنگره نه تنها ناقض اصل تبعیت اقلیت از اکثریت است و راه را برای رشد بوروکراسی و سوء استفاده از ماشین حزبی برای سلطه بر اعضا باز میگذارد بلکه از لحاظ عملی نیز حزب را در بحران و انفعال فرو میبرد. خوشبختانه حزب ما هنوز در چنین شرایطی قرار ندارد اما برای آنکه به این وضعیت دچار نشویم برگزاری فوری کنگره حیاتی است.

کنگره ۵ وظیفه دارد بحثها و اختلاف نظرات موجود را از نظر سیاسی و تشکیلاتی به سرانجام برساند و حزب را حول قطعنامه و سیاستهای مصوب خود متحد و منسجم کند. این تنها راه برون رفت حزب از شرایط نامتعارف حاضر است. من از همه رفقا میخواهم که در این کنگره ویژه که نقش حیاتی در سرنوشت حزب خواهد داشت شرکت کنند.

زنده باد حزب

به امید دیدار در کنگره ۵

حمید تقوایی

۲۲ اوت ۰۴



از: حمید تقوایی

به: اعضای حزب

موضوع: اسناد اختلافات سیاسی در رهبری حزب

تاریخ: ۲۲ اوت ۲۰۰۴

رفقای عزیز

به احتمال زیاد تا کنون کمابیش در جریان اختلاف نظرات در دفتر سیاسی حزب قرار گرفته اید. این مباحث از پس از درگذشت نادر حول مسائل اساسی ای نظیر رهبری جمعی و فردی، سرنگونی و فروپاشی جمهوری اسلامی و تاکتیک ما بعد از فروپاشی، حزب و انقلاب، حزب و قدرت سیاسی، تبیین تحولات جاری در ایران، شوراها، مساله قدرت گیری کمونیستها، و مسائل دیگری در این زمینه در میان رهبری حزب شروع شد. دو ماه قبل این بحثها در اختیار کادرهای حزب قرار داده شد و اکنون به پیشنهاد من و تصمیم دفتر سیاسی اسناد کتبی و شفاهی بحثهای سیاسی دفتر سیاسی حول مسائل فوق در اختیار اعضای حزب نیز قرار میگیرد. این اسناد به منظور مطلع شدن شما از سیر مباحث و اختلاف نظرات در رهبری حزب است و در هر شهر و واحد حزبی در سمینارهای حضوری با شرکت کادرهای حزب در مورد آنها بحث و تبادل نظر خواهد شد. همانطور که مطلعید در تاریخ ۱۸ و ۱۹ سپتامبر کنگره وسیع و مستقیم اعضا و کادرهای حزب با هدف جمعبندی و نتیجه گیری سیاسی و تشکیلاتی از این مباحث برگزار میشود. از اینرو مطلع شدن شما از این مباحث کاملاً ضروری است. امیدوارم این فرصت را داشته باشید که این اسناد را با دقت مطالعه کنید، در جلسات بحث و تبادل نظر شرکت کنید و در کنگره ۵ که در سرنوشت حزب ما اهمیت تعیین کننده ای دارد حضور بهم برسانید.

زنده باد حزب

به امید دیدار در کنگره ۵

حمید تقوایی

۲۲ اوت ۲۰۰۴

## بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران پیرامون انشعاب بخشی از کمیته مرکزی

روز ۲۴ اوت ۲۰۰۴ بخشی از اعضای کمیته مرکزی حزب اعلام انشعاب کردند. این انشعاب وقتی از نظر این رفقا اجتناب ناپذیر گردید که در پی دو ماه مبارزه نظری وسیع و شفاف با شرکت فعال و پرشور کادرهای حزب، مواضع انشعاییون با مخالفت وسیع و همه جانبه اکثریت بالای کادرهای حزب روبرو گردید. رفقای انشعایی که اکثریت آنها بارها عدم تعهد خود را به کنگره و رای اکثریت اعلام کرده بودند در آخرین مرحله حاضر نشدند به کنگره مستقیم اعضای حزب بعنوان یک راه حل فوری و سریع که توسط حمید تقوایی لیدر حزب فراخوانده شد بیایند و به رای و تصمیم اکثریت گردن بگذارند. آنها ضمن ارائه تصویری سرتاپا وارونه و دروغین از جریان مباحثات درونی سرانجام انشعاب را برماندن ترجیح دادند.

حتی نگاهی کوتاه به اسناد جدال های درونی حزب ما (که اکنون در سایت روزنه در اختیار عموم قرار دارد) نشان میدهد که این انشعاب از موضعی راست صورت گرفته است. مضمون مباحث و مواضع انشعاییون که بطور پیگیر از جانب رفیق کوروش مدرسی مطرح میشود، چه در زمینه برنامه و استراتژی و چه تاکتیک و تحزب و سبک کار، عملاً خلاف برنامه حزب کمونیست کارگری، مواضع مصوب و اعلام شده کنگره های تاکنونی حزب و مبانی کمونیسم کارگری و مباحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی است. این مواضع عملاً بازگشتی به کمونیسم های بورژوایی و سنت های راست و شناخته شده ای است که نمی خواهد همین امروز و در دل انقلابی که علیه جمهوری اسلامی و اوضاع موجود در میگیرد، برقراری جمهوری سوسیالیستی و تحقق فوری سوسیالیسم را در دستور قرار دهد.

این جریان انشعایی مصداق این واقعیت تلخ دهه های گذشته است که چگونه کمونیست هایی که خواسته اند با دست شستن از رادیکالیسمشان بخیال خود فعال و اهل عمل بشوند، خواسته اند بجای انقلاب و کارگران و مردم انقلابی "به قدرت خیره بشوند"، ناگزیر عملاً به دنباله احزاب اصلی بورژوایی و پادوهای بازی قدرت تبدیل شده و سرانجام قربانی و یا به حاشیه رانده شده اند. تاریخ چه در ایران و در جهان نمونه چنین احزابی را بسیار بدست داده است. اگر حزب انشعاییون بخواهد به خطی که کورش مدرسی نمایندگی میکند ادامه بدهد سرنوشتی بجز این نخواهد داشت.

در پلنوم ۱۶ حزب که برای اولین بار تزه های کوروش مدرسی مطرح گردید مخالفت قاطع اکثریت کمیته مرکزی و کادرهای حاضر، و حتی بسیاری از رفقای که امروز جزو انشعاییون هستند را برانگیخت. از پلنوم ۱۶ تا کنگره چهارم جدال های نظری حادی در سطح دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب در جریان بود تا اجازه ندهد این خط راست بر مواضع رسمی حزب مسلط شود. کنگره ۴ پیروزی خط رسمی حزب و کمونیسم کارگری منصور حکمت بود. و همه این رفقا، گرچه امروز برخی میگویند از سر مصلحت بوده است، به قطعنامه سیاسی کنگره رای دادند. بعد از کنگره چهارم رفته رفته این جریان عرصه را به خود تنگ دید و عملاً به مقاومت در مقابل اجرا و پیشبرد قطعنامه کنگره چهارم و متمم عملی آن در پلنوم بیستم (قطعنامه هویت اجتماعی دادن به رهبران عملی چپ) دست زد. شکایت و شکایت کشی و مقاومت عملی و عدم پیشبرد سیاست های مصوب به عرصه اصلی فعالیت آن تبدیل شد و در نتیجه فعالیت ارگانهای رهبری حزب، دفتر سیاسی و هیات دبیران را فلج کرد. انتشار مباحث دفتر سیاسی در بین کادرهای حزب مخالفت قاطع اکثریت کادرهای حزب را با مخالفین خط رسمی برانگیخت. چشم انداز رای نیاوردن در انتخابات کنگره و در رهبری حزب بسیاری از این رفقا را به موضعی سوق داد که امروز اتخاذ کرده اند: انشعاب و تشکیل یک حزب جداگانه.

حزب جدیدی که انشعاییون تشکیل داده اند از همین ابتدا تناقضات بنیادی را در خود حمل میکنند. از یکسو به «یک دنیای بهتر» و منصور حکمت قسم میخورد و از سوی دیگر بنا به شهادت اسناد مباحثات درونی حزب ما و بویژه تزه های رهبر این انشعاب، کوروش مدرسی، عملاً و در دنیای واقع از آن طرفه میروند. این موضع حتی در بیانیه اعلام موجودیت چند خطی حزب انشعاییون منعکس است. گفته میشود که این حزب «تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد». مانیفست کمونیست حدود ۱۶۰ سال پیش اعلام کرد: اولین قدم در انقلاب کارگری

سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر (و صد البته توسط حزب سیاسی اش) است. دوستان فقط دستکاری کوچکی در این حکم مانیفست کرده اند: تصرف قدرت سیاسی شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است! یعنی انقلاب اجتماعی بعد از تصرف قدرت سیاسی صورت خواهد گرفت! سوال اینست که چه کسی، چگونه و در چه پروسه ای تصرف قدرت کرده است؟ این حواله کردن انقلاب سوسیالیستی به بعد از تصرف قدرت بر این تز نخ نمای چپ بورژوازی، که رفیق کورش صریحا در مباحثات درون حزبی بیان کرد، بنا شده است که "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" و انقلاب سوسیالیستی "در شرایط حاضر" غیر ممکن است. این شیوه تصرف قدرت، و حتی شریک شدن در قدرت، علیرغم آنکه نقطه قوت خود را امکانپذیری و برخورد به سیاست بعنوان "هنر ممکن" میداند، کاملا تخیلی و در عالم واقع غیر ممکن است. حتی اگر از کمونیسم و آزادی و برابری تماما دست بشوئید و به کمونیسمی از نوع حزب توده تبدیل شوید، حتی اگر بجای انقلاب دیپلماسی قدرت و تزهائی مانند نافرمانی مدنی و مجلس موسسان و تشکیل دولت موقت با بازمانده های حاصل از فروپاشی جمهوری اسلامی و فراندوم و غیره را در برابر خود قرار بدهید - یعنی دقیقا تزهائی که در پلنوم ۱۶ کورش مدرسی مطرح کرد و تا روز استعفا مدافع آن بود - باز سرنوشتی بهتر از امثال حزب توده نخواهید داشت. دست شستن از رادیکالیسم، متکی کردن استراتژی تصرف قدرت بر چیزی بجز انقلاب، راه میان بری به قدرت نیست، سریعترین راه برای منزوی شدن در میان کارگران و مردم انقلابی است.

ما امیدواریم کمونیست هایی که اکنون متاسفانه در صف انشعاییون هستند متوجه کلاه گشاد کلاسیکی که طی دهه ها سر کمونیست های رادیکال رفته است بشوند. حزب انشعاییون با پلاتفرم و ترکیب امروزی اش میتواند یک جمع سیاسی ناهمگون و پر از تناقض باشد و اختلافات و کشاکش ها در اولین نقطه عطف سیاسی و حتی پیش از آن در بین آنها بالا بگیرد. در هر حال اگر روی خطی که کوروش مدرسی بروشنی نمایندگی میکند، و در همین بیانیه اعلام موجودیت به خورد کمونیستهای ما داده شده، سیر کند جایگاه این حزب در قطب راست جامعه خواهد بود.

واضح است که حزب کمونیست کارگری هیچ علاقه ای ندارد که انشعاییون بیش از این به راست بچرخند. به هر درجه ای که این رفقا به «یک دنیای بهتر» متعهد بمانند نزد ما اعتبار و احترام خواهند داشت. بهر درجه ای که علیه جمهوری اسلامی مبارزه کنند نزد ما احترام خواهند داشت. اما از یک جهت حزب رفقای انشعایی برای ما متفاوت از احزاب دیگر است و آن اینکه میخواهد سیاست هایش را تحت نام کمونیسم کارگری و حکمتیسم عرضه کند. ما موظفیم که اجازه ندهیم حتی کوچکترین راست روی تحت نام حکمت و کمونیسم کارگری توجیه شود. ما اینرا تضمین میکنیم و اجازه نمی دهیم راست و کمونیسم بورژوازی که منصور حکمت از در بیرون کرده بود حالا تحت نام خود او از پنجره وارد شود. ما قاطعانه از منصور حکمت دفاع خواهیم کرد!

و بالاخره انشعاب اخیر اعلام شکست قطعی موضعی راست در حزب کمونیست کارگری بود. علیرغم لطماتی که این انشعاب به ما تحمیل میکند، بیرون رفتن خط راست در عین حال نیروی ما را ده چندان میکند. تا همین جا انسجام و اتحاد و عزمی که بین کادرهای حزب بر سر مواضع تاکتونی حزب بدست آمده است یک پیشروی بزرگ و منبع انرژی و تحرکی عظیم است. در واقع حزب کمونیست کارگری در آستانه یک انقلاب عظیم در ایران یک آمادگی وسیع و شورانگیز برای ایفای نقش خویش بدست آورد. دست آورد دیگر این جدال با خط راست این بود که عملا حزب ما بیش از پیش به یک حزب علنی و شفاف و متکی بر اراده آگاهانه کادرهای کمونیست سوق یافت. جدال های اخیر نشان داد که هرچه علنیت و شفافیت بیشتر باشد، هرچه حزب بیشتر در دسترس مردم باشد، و هر چه بیشتر بر کادرهای کمونیست اتکاء کند بهتر از خودش دفاع میکند. در جریان این جدال ها حزب صاحب یک رهبری منسجم و متحد کمونیستی شد و نشان داد که چگونه چنین رهبری کمونیستی کلید همه پیشروی ها است. تا قبل از این انشعاب تلاش رهبری حزب این بود که اجازه ندهد موضعی که هر کدامش میتوانست باعث از دست دادن پایه های اجتماعی حزب در بین کارگران، زنان و جوانان شود، حاکم گردد. اکنون حزب با انسجام و اتحادی که بدست آورده است با تمام قوا رو به همین پایه اجتماعی کار خواهد کرد و ابعادی به مراتب عظیم تر و پر قدرت تر از موجودیت فعلی اش بدست خواهد آورد. این حزب اکنون چند گام به آن حزبی که پیروزی کمونیسم را در ایران ممکن کند، نزدیکتر شده است. کنگره پنج حزب حضور این حزب را با صدائی رسا تر و محکم تر از همیشه به جامعه اعلام خواهد کرد.

زنده باد منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۵ اوت ۲۰۰۴، ۴ شهریور ۱۳۸۳

## منصور حکمت یکبار دیگر پیروز شد!

نامه ای خطاب به اعضا و فعالین حزب در ایران

حمید تقوائی

رفقای عزیز

حتما تاکنون از انشعاب در حزب مطلع شده اید. و این خبر بیشک بسیاری از شما را متعجب و نگران کرده است. حزبی که همین چندی پیش در کنگره با شکوه و یکپارچه اش با استقبال انقلاب ایران رفت و رهبری و سازماندهی انقلاب را در دستور قرار داد، حزبی که در آخرین پلنومش سازماندهی انقلاب را تا سطح رهنمودها و نقشه عملهای روشن و جامع بسط داد و راه را برای بمیدان آمدن فعالین چپ در ایران هموار کرد، حزبی که با تلویزیون کانال جدید میلیونها چشم را بخود خیره کرده است، از چنین حزبی یک عده جدا میشوند. چرا؟ چه اتفاقی افتاده است؟ خودشان میگویند "چون حزب پاسیو شده! مائوئیست شده! چپ سنتی شده! نشریاتش را کسی نمیخواند و تلویزیونش را کسی نمیبیند! رهبری حزب خط و رهنمود عملی ندارد، تفتیش عقاید و تصفیه ایدئولوژیک میکند! آژیتاتور و مداح انقلاب است. میخواهد انقلاب سواری کند. بحث حزب و قدرت سیاسی را نفهمیده است. حزب سیاسی را نفهمیده است. کل کمونیسم کارگری را نفهمیده است. ... اینها را گفتند، یک ادعاینامه تماما جنگ سردی و مک کارتیستی علیه حزب صادر کردند و رفتند.

اما دلیل واقعی جدائی آنها این ادعاها نیست، اینها دلایلی است که بعد از مورد نقد قرار گرفتن نظراتشان و در حال عقب نشینی و طفره رفتن از پاسخگویی به این انتقادات به ذهنشان رسید. اینها توجیهاات جدائی است و نه دلایل آن. بقول منصور حکمت هیچکس موقع ترک یک حزب آنرا به عرش اعلی نمی رساند.

انشعاب در حزب ما بدنبال دو سال اختلاف نظر در رهبری حزب بر سر مسائل پایه ای سیاسی صورت گرفت. در محور این مباحث راه بقدرت رسیدن حزب قرار داشت. منشعبین در اطلاعیه جدائیشان تنها در یک جمله به این اختلاف پایه ای اشاره میکنند و کل بیانیه را به پلنوم و کنگره و قانون شکنیهای تشکیلاتی من اختصاص میدهند. اما مساله تماما در همان جمله است. حقیقت اینست که پس از مرگ منصور حکمت نظراتی بوسیله رفیق کورش مدرسی در حزب ما مطرح شد که بیشتر شاخه چپ جنبش دو خرداد را نمایندگی میکرد تا خط منصور حکمت را. این نظرات اولین بار، زمانی که منصور حکمت در بستر بیماری بود، در دفاع از نافرمانی مدنی، سپس در پلنوم ۱۶ در رابطه با مساله فروپاشی رژیم و دولت موقت، بعد در بحثهای داخلی دفتر سیاسی حول قطعنامه حق مردم در تعیین حکومت و بیانیه حقوق سیاسی، در بحثهای دفتر سیاسی حول شورا و بالاخره در شکل کامل و تئوریزه شده آن در سمینارهای داخلی حزب در ماه قبل بوسیله رفیق کورش بیان شد. اسناد این مباحثات اکنون روی سایت حزب [www.wpiran.org](http://www.wpiran.org) در دسترس همگان است. شما را بخصوص به "مباحثی در مورد حزب و سرنگونی جمهوری اسلامی"، "نوار جلسه دفتر سیاسی در مورد مباحث مربوط به حزب و سرنگونی جمهوری اسلامی"، "سمینارهای مرکزی کورش مدرسی و حمید تقوائی ۱۷ تا ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۴" و "سمینارهای حمید تقوائی در مورد "حزب و انقلاب" و "تصرف قدرت سیاسی" رجوع می‌دهم.

نظرات طرح شده از جانب کورش به تازها و ایده هائی رجعت کرد که ۲۵ سال قبل مارکسیسم انقلابی با نقد آنها پا بعرضه گذاشته بود: انقلاب دموکراتیک کمونیستها را بقدرت نمیرساند، سوسیالیسم زود است، قیام خشونت تحمیلی است، راه متمدنانه تصرف قدرت مجلس موسسان و فراندوم است، انقلابی در کار نیست، حاصل تحولات جاری فروپاشی و دولت موقت است، حتی اگر به تنهایی بقدرت برسیم باید از اعلام سوسیالیسم خودداری کنیم، مردم برای خواستهای دموکراتیک به خیابان آمده اند و نه سوسیالیسم، سوسیالیسم مردم را رم میدهد و .... اینها نظراتی بود که به عنوان نتایج بحث "حزب و قدرت سیاسی" و نظرات منصور حکمت "جدید"، منصور حکمت بعد از کنگره دوم، بیان میشد.

بخشی از رهبری حزب قاطعانه در برابر این نظرات ایستاد و اجازه نداد به سیاست و مصوبات حزبی تبدیل شود و بخشی دیگر کج دار و مریز، نیمه موافق و نیمه مخالف، با آن مدارا کرد و عاقبت وقتی این نظرات در میان کادرها علنی شد و مورد نقد وسیعی قرار گرفت، ترجیح داد حزب را ترک کند.

مبنای این نظریه حذف انقلاب از استراتژی قدرت سیاسی و بعبارت دیگر توهم رسیدن بقدرت بدون انقلاب است. این بینش به ناگزیر یا به سازش طبقاتی و راست روی آشکار و یا به آواتوریسم منجر میشود. و کورش مدرسی به هر دو این نتایج رسید. جانشین کردن انقلاب با فروپاشی و حکومت کارگری با دولت موقت ائتلافی، و کنار گذاشتن سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان هدف فوری حزب پس از تصرف قدرت یک نتیجه این نوع "خیره شدن بقدرت" و چشم پوشیدن از انقلاب بود. استنتاج دیگر این بود که میشود با ده هزار نفر خانه سه نفر، خامنه ای و خاتمی و رفسنجانی را گرفت و کار رژیم را یکسره کرد! بعبارت دیگر سازش و ائتلاف و یا کودتا نقشه عمل این دیدگاه برای رسیدن بقدرت است. طبیعی است که وقتی انقلاب را کنار بگذارید دیگر جایی برای تغییر نظام و دست بدست شدن طبقاتی قدرت سیاسی نماند، قدرت سیاسی به کابینه دولتی و راه رسیدن به قدرت هم به راههای رایج بورژوازی برای تغییر کابینه، به دیپلماسی قدرت، به سازش و ائتلاف و یا کودتا، تنزل میکند. روشن است که دیگر حرفی از زیر و رو کردن نظام موجود و سوسیالیسم نمیتواند درمیان باشد.

اپوزیسیون راست رژیم در جامعه مدتهاست همین نوع طرحها و سیاستها را مطرح و دنبال میکنند. از نافرمانی مدنی تا مجلس موسسان و رفراندوم و ناممکنی سوسیالیسم پرچم کهنه و رنگ پریده راست در جامعه است. اما در صفوف ما این نظرات ناگزیر بود یک توجیه چپ و مارکسیستی برای خودش پیدا کند و این تلاش عبث هم میباید تحت نام منصور حکمت صورت میگرفت. تلاش شد این نظرات را با توسل به بحث "حزب و قدرت سیاسی" و "دولت در دوره های انقلابی" و "سلبی و اثباتی" او به خورد ما بدهند. دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت را به دولت در دوران ائتلافی تبدیل کردند، از حزب و قدرت سیاسی دیپلماسی شرکت در کابینه را فهمیدند، بجای انقلاب "پروسه تصرف قدرت" را نشانند، از سلبی بودن انقلاب، دموکراتیک بودن آن را نتیجه گرفتند، از "حزب دولت را تصرف میکند" نتیجه گرفتند که "شورا لازم نداریم!" منصور حکمت را به قدیم و جدید تقسیم کردند، تحریف کردند و درهم پیچیدند تا حقانیت خود را نتیجه بگیرند و آنجا که نتوانستند صریحا گفته های او را نقض کردند. منصور حکمت میگفت ما نماینده اکثریتیم، رفقا میگویند ما حزب اقلیتیم و تا بعد از تصرف قدرت اقلیت خواهیم ماند، منصور حکمت میگفت برای رسیدن بقدرت باید به مکانیسمهای اجتماعی قدرت نظیر انقلاب و شورش و اعتصاب و تظاهرات و قیام دست برد، رفقا میگویند بدون انقلاب هم میشود بقدرت رسید، با ۱۰ هزار نفر میرویم خانه سه نفر را میگیریم! منصور حکمت میگفت زیپ هر انسانی را که بکشید یک سوسیالیست میباید رفقا میگویند سوسیالیسم مردم را رم میدهد! منصور حکمت میگفت سوسیالیسم فورا رفقا میگویند سوسیالیسم بعدا! منصور حکمت میگفت جمهوری سوسیالیستی رفقا میگویند حکومت موقت. اساس بحث منصور حکمت در "حزب و قدرت سیاسی" نقد چپی است که مدام میگوید هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده و رفقا میگویند انقلاب حاضر دموکراتیک است، هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده! میخواستند این آنتی حکمتیسم را بجای حکمتیسم به ما بفروشد! اما در صفوف ما خریداری پیدا نکرد.

چنانچه این نظرات، حتی گوشه ای از آن به سیاست حزب تبدیل میشد، حتی اگر معلوم میشد که بحث در مورد نافرمانی مدنی و رفراندوم و مشارکت با بقایای جمهوری اسلامی در دولت موقت و عدم امکان پیروزی کمونیستها در تحولات اخیر و رم کردن مردم از سوسیالیسم و غیره در رهبری حزب ما باز و قابل بررسی است، چیزی از حزب ما بجا نماند. تمام آن اعتبار و پایگاه اجتماعی که ۲۵ سال مبارزه روی خط رادیکال و ماکسیمالیستی منصور حکمت برای حزب و جنبش ما کسب کرده بود به باد فنا میرفت، کارگران و جوانان و زنان انقلابی از ما روی بر میگرداندند و حزب ما تا سطح جریانی در حاشیه چپ دو خرداد تنزل میکرد.

اما چنین نشد چون ما اجازه ندادیم. اکثریت کادرهای حزب در یکی از حادثترین مبارزات نظری در تاریخ جنبش ما بمیدان آمدند و جنگیدند و پرچم منصور حکمت را بر افراشته نگاهداشتند. این نظرات کوبیده شد و شکست خورد و مدافعین آشکار و پنهان آن حزب را ترک گفتند. این نبرد جزئی از مبارزه وسیعتر ما بود با سیاستها و دیدگاه های راست در سطح جامعه. تلفات ما در این نبرد کم نبود، اما از آن پیروز بیرون آمدم، و اکنون به کنگره میرویم تا این پیروزی را تثبیت کنیم. بسیاری از رفقای که صفوف ما را ترک کردند قربانیان این نبرد اند. جای آنها در صفوف ماست و ما امیدواریم هر چه زودتر به این واقعیت پی ببرند و بازگردند.

انشعابون حزب تازه ای تاسیس کرده اند. ما نقد خود به نظرات راست کورش را به این حزب سرایت نمیدهیم و این حزب را بطور ابژکتیو و بر اساس سیاستها و پراتیکش در جامعه قضاوت خواهیم کرد. اما از هم اکنون اعلام میکنیم که حزب جدید اگر بخواهد این نظرات را مبنای سیاست و عملکرد خود قرار بدهد با تمام قوا در برابر آن خواهیم ایستاد.

رفقا! حزب ما، حزب منصور حکمت، محکم و استوار بر جای خود ایستاده است. بقول منصور حکمت ضربه ای که

ما را از پای در نیاورد، محکم ترمان خواهد کرد. منشعبین می‌خواهند این تصویر را بدهند که حزب به هم ریخته و منحل شده است. گویا اعضای حزب ما هر یک چندین بار ما را ترک کرده و چندین بار به حزب جدید پیوسته اند: یکبار بعنوان عضو کمیته مرکزی، یکبار بعنوان عضو کمیته کردستان، یکبار بعنوان عضو کمیته مریوان، یکبار بعنوان کادر حزب در سوئد و ...! گویا کمیته ها از ما جدا میشوند و به آنها می‌پیوندند! گویا اکثریت رفته و حزب را برای اقلیت گذاشته است. حتی رسماً انحلال حزب را اعلام کرده اند! اینها همه پروپاگاندا تو خالی ایست که برای "جمع آوری نیرو" ناشیانه سر هم بندی شده است. دوره این تبلیغات کودکانه میگذرد و روسیاهی به ذغال میماند. حزب ما کمی کوچکتر اما استوار تر و منسجم تر از گذشته پشاپیش کارگران و مردم انقلابی و در برابر جمهوری اسلامی و کل اردوی ضد انقلاب به پیش خواهد رفت.

منشعبین رفتند و حزب و سیاستهای منصور حکمت را بجا گذاشتند. کنگره پنجم یکبار دیگر پرچم این سیاستها را بر خواهد افراشت یکبار دیگر بر این سیاستها، بر انقلاب و سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی، بر ضرورت سازماندادن و رهبری انقلاب، تاکید خواهد گذاشت. جای همگی شما در این کنگره تاریخی خالی خواهد بود. اما من مطمئنم که کنگره همگی شما، همه فعالین و کمونیست و چپ در ایران، در جنبش کارگری، در میان زنان، در میان جوانان، در دانشگاهها و مدارس، در میان معلمان و پرستاران و در میان صفوف مردم معترض و انقلابی ایران را نمایندگی خواهد کرد. کنگره ما عملاً به دنیا نشان خواهد داد که "ضربه ای که ما را از پای در نیاورد، بمراتب تقویتمان خواهد کرد"!

دستتان را به گرمی می‌فشارم و برای همه شما در مبارزه مشترک و خطیری که با جمهوری اسلامی و تمام اردوگاه ضد انقلاب به پیش میبریم آرزوی موفقیت و پیروزی دارم!

۳۱ اوت ۲۰۰۴

## برعکس نهند نام زنگی کافور نظری بر اطلاعیه اعلام موجودیت حزب منشعبین

حمید تقوائی

جمعی از رفقای مستعفی از حزب کمونیست کارگری ایران در اطلاعیه ای تشکیل حزبی تحت نام "حزب کمونیست کارگری-حکمتیست" را اعلام کرده اند. بخش اعظم اطلاعیه تکرار اهداف و سیاستهای حزب کمونیست کارگری است و در نگاه اول خواننده آشنا با حزب ما درک نمیکنند که چرا این رفقا از ما جدا شده و حزب دیگری تشکیل داده اند. اما با کمی دقت، با دیدن جمله ای در اطلاعیه که در واقع سر نخ همه اختلافات سیاسی موجود در حزب ما را بدست میدهد، متوجه میشوید که تفاوت این حزب جدید با حزب منصور حکمت در چیست. اطلاعیه میگوید "حزب کمونیست کارگری \_ حکمتیست ایجاد یک حزب سیاسی مدرن، اجتماعی و توده ای کمونیستی در ایران و تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد". عبارت دیگر رفقا هدفشان سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است اما بعد از تصرف قدرت! یعنی فعلا و در مبارزه علیه جمهوری اسلامی رفقا قصد سازماندهی انقلاب سوسیالیستی را ندارند، بلکه میخواهند بعدا، بعد از تصرف قدرت سیاسی، انقلاب اجتماعی طبقه کارگر را سازمان بدهند. در برابر این تز مشعشع "انقلاب سوسیالیستی بعدا" که یک جزء اصلی و همیشگی کمونیسم منصور حکمت نقد و افشای آن بوده است، دو سوال مطرح میشود: اولاً در حال حاضر و در مقابل جمهوری اسلامی میخواهید چگونه بقدرت برسید؟ پروسه تصرف قدرت سیاسی بدون انقلاب سوسیالیستی چیست؟ و ثانیاً چطور میخواهید بعد از تصرف قدرت انقلاب سازمان بدهید؟ انقلاب علیه کی؟ علیه دولت خودتان؟!

مضمون اختلافات سیاسی در رهبری حزب ما حول همین نوع مسائل پایه ای بوده است. مساله استراتژی حزب برای تصرف قدرت، حزب و انقلاب، حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی، و مسائل پایه ای دیگری در این زمینه. حزب ما همیشه خواهان سوسیالیسم فوری و بلاواسطه و رهبری و سازماندهی تحولات انقلابی موجود و حاضر برای رسیدن به این هدف بوده است. در برنامه و در تمام ادبیات ما هدف ما سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری فوری جمهوری سوسیالیستی اعلام شده است. ما میخواهیم در همین تحولات موجود، در همین انقلابی که دارد جلوی چشمان ما در ایران شکل بگیرد، طبقه کارگر و بخش وسیعی از مردم را که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند بمیدان بیاوریم و آزادی و برابری و حکومت کارگری را برقرار کنیم. برای ما انقلاب علیه جمهوری اسلامی سوسیالیستی است، ما با رهبری و سازماندهی جنبش سرنگونی آنرا به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل میکنیم و برقراری سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی هدف فوری و بلاواسطه ما در این انقلاب است. برای حزب ما شرط تصرف قدرت سازماندهی انقلاب سوسیالیستی است و نه برعکس.

آنچه در یک جمله در اطلاعیه این رفقا آمده فشرده خط و نظری است که طی دو سال گذشته و بویژه دو ماه اخیر از جانب جناح چپ حزب مورد نقد قرار گرفته است. رفقا در واقع حزب ما را ترک کردند چون از پاسخ دادن به این نقد ناتوان بودند. اسناد مباحثات درونی حزب هم اکنون روی سایت حزب و انترناسیونال و روزنه در اختیار همگان است. این اسناد بروشنی نشان میدهد که مواضع مطرح شده از جانب رفیق کورش مدرسی یک دیدگاه راست و کاملاً مغایر با سیاستهای حزب ما را نمایندگی میکند. برخی از این مواضع و تزاها که صریحاً بوسیله کورش مدرسی مطرح شده چنین است:

\_ تحولاتی که امروز در ایران در حال جریان است یک انقلاب نیست، بلکه تحولاتی است که به فروپاشی جمهوری اسلامی منجر میشود و حداکثر میتوان آنرا یک انقلاب دموکراتیک نامید. در انقلاب دموکراتیک بنا به تعریف کمونیستها بقدرت نمیروند.

— بعد از فروپاشی جمهوری اسلامی باید با نیروهائی که قدرت به دامان آنها میافتد و با سایر نیروهای اپوزیسیون در یک دولت موقت ائتلافی شرکت کرد.

— حتی اگر حزب ما به تنهایی بقدرت برسد نباید سوسیالیسم را اعلام کنیم. سوسیالیسم مردم را رم میدهد و نیروهای پشت سر ما را که برای خواستههای دموکراتیک جمع شده اند پراکنده میکند.

— قیام یک خشونت تحمیلی است. راه متمدنانه دولت موقت+مجلس موسسان+ رفراندوم است.

و ...

این نظرات به روشنی با همه مبانی نظری و برنامه ای ما، با برنامه "یک دنیای بهتر" و کلیه سیاستهای تاکتونی حزب و با جوهر و اساس دیدگاه نظری و سیاسی منصور حکمت در تناقض آشکار است، این کمونیسم کارگری نیست، کمونیسم غیر کارگری و دیدگاه عمیقاً راستی است که تمام کمونیسم کارگری در نقد و رد آن شکل گرفته و رشد کرده است.

اینها محور اختلافات سیاسی در درون حزب در دو سال گذشته بوده است. درگذشت منصور حکمت این فرصت را برای ارائه این بینش و تزه‌های راست توسط رفیق کورش مدرسی فراهم کرد. جناح چپ حزب قاطعانه در مقابل این سیاست ایستاد و اجازه نداد این سیاست ها که با جوهر کمونیستی و رادیکالیسم حزب کمونیست کارگری در تناقض آشکار بود، به سیاست حزب تبدیل شود. با اینهمه بخشی از اعضای کمیته مرکزی در مقابل این بینش سکوت و مماشات کرد و بتدریج به بلوکی در مقابل جناح چپ حزب تبدیل شد و نهایتاً راه جدائی در پیش گرفت.

من امیدوار بودم نظراتی که بوسیله رفیق کورش مدرسی در حزب ابراز شد و رفقای دیگر مستعفی صریحاً از آن حمایت نمیکردند، به خط حزب جدید تبدیل نشود. ظاهراً این امید عبثی بوده است. اطلاعیه اعلام موجودیت این حزب سنگ اول را کج گذاشته است. امیدوار باشیم تا ثریا نرود دیوار کج.

۳۰ اوت ۲۰۰۴



## عروج و خروج راست از حزب کمونیست کارگری زمینه ها، توجیهات، عاقبت

فاتح بهرامی

سرانجام پس از دو سال بحث بر سر اختلافات سیاسی درون حزب کمونیست کارگری ایران که بدنبال درگذشت منصور حکمت در رهبری حزب رخ داد و پس از کنگره چهارم تا امروز که به اوج خود رسید، ۲۴ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب استعفا دادند و در بیانیه ای با امضای ۴۵ نفر از اعضا و مشاورین کمیته مرکزی اعلام حزب دیگری کردند. هرچند از هم اکنون و با علنی شدن اسناد مباحثات درونی مربوط به این اختلافات بر همگان روشن است که این انشعاب یک انشعاب راست از حزب کمونیست کارگری است، اما از آنجا که حزب کمونیست کارگری بعنوان حزب طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران نقطه امید اساسی برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی و برپائی یک جامعه انسانی است، این واقعه در ابتدا ممکن است برخی از دوستداران حزب را در مورد وحدت و یکپارچگی حزب نگران کند، بخصوص اینکه گروه منشعب برای شانه خالی کردن از زیر بار دلایل عقب نشینی و ناکامی خود در تبدیل کردن سیاستهای راست به اهداف و پراتیک حزب ما تصویر وحدت طلبانه از خود به اعضای حزب و جامعه میدهد که گویا عدم توجه ما به آن آنان را وادار به استعفا از حزب کرده است. اما شکی نیست که دوره این نگرانی بسیار کوتاه خواهد بود، جامعه به واقعیات سرسخت در عرصه سیاست واقف است و به جایگاه احزاب سیاسی و سیاستهایشان نگاه کرده است و گروه منشعب را هم در همین متن ارزیابی خواهد کرد. قطعاً میشد این انشعاب صورت نگیرد، میشد این رفقا در حزب بمانند و به ادامه خط کمونیسم کارگری و منصور حکمت پایبند میشدند، میشد روی خط رادیکال و کمونیستی کنگره ۴ که پس از درگذشت منصور حکمت برگزار شد بمانند، اما متأسفانه چنین نشد. کنگره چهارم حزب را محصول "سازش" دانستند و برایشان "نمایش وحدت" بود و سرانجام بلوک این رفقا، که اکثرشان با سیاستهای مطرح شده راست و مغایر با برنامه و خط منصور حکمت توافق نداشتند اما در مقابل آن سکوت و مماشات کرده بودند، تصمیم گرفتند که بروند و متأسفانه زیر بیانیه ای برای تشکیل حزیشان امضا گذاشتند که در یک جمله جوهر همان سیاستهای راست را منعکس میکند.

قطعاً بحث درباره دلایل این انشعاب و روندهائی که به آن منجر شد مفصل است. در اینجا من تلاش میکنم بطور مختصر به چند نکته اساسی در این روند اشاره کنم و از آن نتیجه بگیرم که علیرغم لطمه اندکی که به لحاظ از دست دادن نیرو در درون حزب و در کوتاه مدت بما تحمیل میشود، اما حزب ما قوی تر و منسجم تر بر خط کمونیسم کارگری خواهد ایستاد و نه تنها این از دست دادن نیرو را جبران خواهد کرد بلکه در عرصه سیاست در ایران قدرتمند تر کمونیسم کارگری را نمایندگی خواهد کرد. چند نکته اساسی که میخواهم به آنها اشاره کنم اینها هستند: به سرانجام رسیدن تاثیرات مرگ منصور حکمت در حزب ما و زمینه ها و دلایل عروج نظرات راست در حزب کمونیست کارگری، نگاه راست به مساله انقلاب و تصرف قدرت سیاسی، نحوه رجوع به منصور حکمت و اشکال ظریف به زیر سوال بردن منصور حکمت و نظرات وی، واکنش منشعبین به نقد سیاسی چپ و دلایل آن، و برخی نکات دیگر.

### زمینه های عروج نظرات راست در حزب

درباره دلایل و زمینه های عروج نظرات راستی که به موارد آن اشاره خواهم کرد و پرچم آن توسط رفیق کورش مدرسی در حزب بلند شد باید به دو نکته اساسی اشاره کرد: فقدان منصور حکمت، و اوضاع سیاسی ایران و چشم انداز انقلاب و ارزیابی از موقعیت حزب برای تصرف قدرت سیاسی. منصور حکمت "قائد" نبود. او یک رهبر و سازمانده کمونیست و یک مارکسیست بزرگ دوران معاصر بود که پس از لنین در تاریخ جنبش کمونیستی کارگری به میدان آمده بود. منصور حکمت به اعتبار بیش از بیست و پنج سال مبارزه بی امان علیه بورژوازی و انواع کمونیسم بورژوائی و تلاش موفق برای قدرتمند کردن کمونیسم در ایران در عرصه تئوری و سیاست و پراتیک انقلابی و کمونیستی به یک اتوریته معنوی و سیاسی عظیم در حزب ما و در جامعه تبدیل شده بود. دو حزب را در تندبیبج های مهمی که پرچم های غیر کمونیستی در آن بلند شده

بود عبور داده بود و وجودش اطمینان خاطر برای رهبری حزب بوجود آورده بود و خود او دایما از این اطمینان خاطر اظهار نارضایتی میکرد. ناگهان رفت و چشم انداز یک زلزله شدید را در حزب ایجاد کرد. اما در عین حال آنچه از گنجینه بزرگی که از ثنوری و سیاست و سنت بجا گذاشته بود ما را به نگهداشتن حزب و ادامه راهش امیدوار کرده بود و چنین شد، کنگره چهارم حزب آنرا اثبات کرد، اثبات حقانیت و تاثیر کارش بود. از طرف دیگر اینهم معلوم بود که اگر اختلافی بروز کند، هر طرف به منصور حکمت رجوع خواهند کرد، زیرا هر خط و نظری که در حزب منصور حکمت عروج کند و اگر نخواهد مستقیما و علنا علیه آن بایستد نمیتواند هم در حزب و هم در جامعه بدون رجوع به او خود را چپ و رادیکال معرفی کند. اینهم چنین شد. گروه منشعب امروز اسم حکمت را به حزیش میچسباند تا برای طرح سیاست راست در حزب و توجیه آن بتواند ثنوری بترشد. "نافرمانی مدنی"، طرح بازی دیپلوماسی و رعایت قواعد بازی با احزاب بورژوائی برای شرکت در یک "دولت موقت" بر اساس "رفراندوم" و "مجلس موسسان" و اصرار بر راه حل "متمدنانه" در مقابل انقلاب و قیام بعنوان "خشونت تحمیلی"، تز "اعلام سوسیالیسم زود است" در شرایطی که حتی حزب ما به تنهایی بقدرت برسد، و ارزیابی قدیمی و منشیویکی از انقلاب و نظیر اینها اگر منصور حکمت زنده بود امکان طرح در حزب نداشت و اگر کسی آنرا با منصور حکمت مطرح میکرد قطعا در مقابل نقد منصور حکمت و اشاره ای به "مسیر بیست ساله" مجبور میشد فوراً از حزب برود، تجربه دو بار یکی در زمان جدائی از حزب کمونیست ایران و بار دیگر در آوریل ۹۹ را همه به یاد داریم. اما در غیاب منصور حکمت این مساله دو سال طول کشید. در واقع درگذشت منصور حکمت و خلا این اتوریته سیاسی در حزب امکان داد که سکوت سرشار از ناگفته ها شکسته شود و راهی باز شود برای پر کردن "خلا در استراتژی ما" که محمل طلایی طرح این نظرات راست در مقابل سنت منصور حکمت شد. اما این به تنهایی دلیل کافی برای عروج این پرچم نیست، چون نه توطئه ای در کار بوده و نه شخص کورش مدرسی بطور کلی راست بوده است، و اینجاست که فاکتور مهم و اصلی دیگر یعنی اوضاع سیاسی ایران و موقعیت حزب وارد میشود. در غیاب منصور حکمت، چگونگی وارد شدن به "قسمت گود استخر سیاسی" میتواند جوابهای متفاوت و همراه با دست انداز داشته باشد، دست اندازی که عبور از آن بدلیل عدم حضور منصور حکمت ممکن است ساده نباشد و چنین شد.

اما قبل از وارد شدن به این فاکتور دوم یک نکته مهم است. اگر این درست است که طرح این نظرات و سیاستها از راست بودن علی العموم رفیق کورش نیست و طرح بحثهایی همچون "اقدام به پیاده کردن سوسیالیسم در همان ابتدای بقدرت رسیدن خود ما مردم را ضرب اول از ما دور میکند" در تمام بیست سال گذشته در حزب ما بیسابقه بوده است، آنگاه سوال اینست که این نظریه راست و مولفه های دیگر آن که در بالا به آن اشاره شد چرا در حزب ما سر بلند میکند؟ جواب بسادگی اینست که اولاً این نظرات و شعارها در خارج حزب ما پرچمش برافراشته است و جنبشهایی آنرا حمل میکنند و احزاب سیاسی گوناگونی وجود دارند که هویتشان را اینها تشکیل میدهد. ثانياً ما، بعنوان یک حزب بزرگ اجتماعی و نه یک فرقه حاشیه ای، با دیوار چین از جامعه جدا نمیشویم. این جنبشهای فعال در جامعه روی ما فشار میگذارند و بخصوص، و این مهم است، وقتی که کورش مدرسی انقلابی را در چشم انداز نمیبینند و یا وقتی در هنگام عقب نشینی از آن بعنوان انقلاب دمکراتیک حرف میزند که کمونیست ها را بقدرت نمیرساند، و بالاخره این نکته که بنظر من حزب را در موقعیتی نمیبیند که بتواند این انقلاب را رهبری و سازماندهی کند تا کمونیسم را پیروز کند، آنگاه دو راه بیشتر برایش باقی نمیماند: یا باید به چپ حاشیه ای تبدیل شود که خلوص ایدئولوژیکش را حفظ کند و رادیکال بماند یا اینکه بخواهد اجتماعی شود و نقش ایفا کند اما در سوسیالیسمش آب بریزد. هر دوی اینها در تاریخ احزاب چپ بوفور یافت میشود. کورش مدرسی دومی را انتخاب میکند چون نمییخواهد حاشیه ای بماند. اما مساله اینجاست که این نظرات مستقیما در مقابل منصور حکمت قرار میگیرد، در مقابل بحث "آیا کمونیسم در ایران میتواند پیروز شود" و در مقابل کنگره سوم حزب و قطعنامه هائی که منصور حکمت در کنگره سوم به تصویب رساند. و سرانجام بعد از دو سال کشمکش هنگامی که در اولین سمینار خود در ۴۰ روز قبل بعد از علنی شدن اسناد در میان کادرها از بحثهای خود قاطعانه دفاع میکند و تنوریزه هم میکند، آنگاه در مقابل کنگره چهارم و قطعنامه های آن هم قرار میگیرد. تمام تلاش منصور حکمت در این سالها این بود که کمونیسم را با تمام رادیکالیسم و ماکزیمالیسمش توده ای کند. صحبت این بود که کمونیسم در ایران شانس دارد و جامعه به ما روی میاورد و کمونیسم میتواند اجتماعی شود و قدرت شود، صحبت بر سر امکان پیروزی کمونیسم بود و نه بر سر امکان رم کردن از سوسیالیسم و اعتصاب شاطرها و اسلحه برداشتن دهقانان بدلیل پیاده کردن سوسیالیسم!

#### اوضاع سیاسی ایران و مبانی اختلافات

حتی اگر مباحث "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" و "نافرمانی مدنی" و "مجلس موسسان + رفراندوم + دولت موقت"

هم مطرح نمیشد، نفس زیر سوال بردن انقلاب حاضر برای به قدرت رسیدن کمونیسم تماما یک نظریه راست است. منصور حکمت در بحث "آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود؟" به دو جنبه برای بقدرت رسیدن ما تاکید میکند. یکی انتخابات و یکی انقلاب. در مورد انتخابات میگوید اگر یک انتخابات کاملا آزاد وجود داشته باشد و سه ماه امکان فعالیت آزاد سیاسی برای ما باشد مردم در انتخابات ما را انتخاب میکنند. این تاکید بر جایگاه حزب کمونیست کارگری و ارزش و اهمیت آن برای مردم است، تاکید بر این است که جامعه بین چپ و راست ما را انتخاب خواهد کرد بشرط اینکه ما خود را بتوانیم در دسترس قرار دهیم و قدرتمند باشیم. اما بلافاصله تاکید میکند که نمیگذارند، در انتخابات یا تقلب میکنند و یا دو روز بعد کودتا میکنند و از اینرو راه اصلی بقدرت رسیدن ما را انقلاب میدانند. کورش مدرسی در مقابل این بحث قرار میگیرد، دو سال پیش از فروپاشی حرف زد، سپس عقب نشینی کرد و گفت منظورم از فروپاشی شبیه انقلاب فوری بود و بالاخره گفت اگر هم انقلابی باشد دمکراتیک است که بنا بتعریف کمونیستها را بقدرت نمیرساند و او طرفدار انقلاب کمونیستی است! این بحث نه تنها آشکارا مقابل بحث "آیا کمونیسم میتواند پیروز شود" و مباحث و قطعنامه های کنگره سوم حزب است بلکه تا آنجا که به رابطه کمونیستها و انقلاب برمیگردد از بیست سال پیش ادبیات حزب ما جواب این بحث را داده است و از جمله بطور مفصل در نقد وحدت کمونیستی این مباحث مطرح شده است. سوال اینست که چه اتفاقی افتاده است که از یکطرف انقلاب حاضر دمکراتیک میشود و بجای حرف و سیاست تاکتونی ما درباره نقش کمونیستها در یک انقلاب حاضر صحبت از تشکیل دولت موقت با شرکت سایر احزاب بورژوازی میشود، و از طرف دیگر در این انقلاب آن نیروهای بورژوازی که خواهان انقلاب هستند کدامند که این انقلاب را دمکراتیک کرده است؟ اگر بحث بر سر مرحله بندی انقلاب در چهارچوب نظری و کلاسیک چپ تاکتونی نیست و همچنین بحث بر سر رشد نیروهای مولده نیست، که حرف کورش مدرسی هم این نیست، پس چه عاملی است که انقلاب حاضر را بزعم وی دمکراتیک کرده است که کمونیستها را بقدرت نمیرساند؟ در این بحث علاوه بر اینکه نقش حزب کمونیست کارگری در این انقلاب خط زده میشود، تنها عامل برای تبدیل انقلاب سوسیالیستی به انقلاب دمکراتیک میتواند ترکیب نیروها و طبقات و اقشار اجتماعی شرکت کننده در انقلاب باشد. و این بطور کامل و دقیق در بخش دیگر تر کورش مدرسی که در جلسه دفتر سیاسی اکتبر ۲۰۰۲ مطرح میشود و نوار آن اکنون در دسترس عموم است فرموله میشود. در این بحث اشاره میشود در انقلاب یا تحولی که با قدرت مردم ما را بتهنایی به قدرت میرساند نباید فوراً به پیاده کردن اجزاء برنامه سوسیالیستی خود اقدام کنیم. زیرا نیروهائی که پشت ما جمع شده اند بدلائل دیگری مانند آزادیهای سیاسی و غیره پشت سر ما آمده اند و اگر چنین اقدام سوسیالیستی بکنیم ضرب اول از پشت ما کنار میروند و علیه ما میایستند. باین ترتیب روشن میشود که در سیستم نظری منسجم کورش مدرسی این نیروهای شرکت کننده در انقلاب هستند که باعث میشود انقلاب را دمکراتیک کند و "بنا بتعریف کمونیستها را بقدرت نمیرساند." آیا منصور حکمت از این ترطلاتی غافل مانده بود؟ و سوال مهم این است که چرا در این انقلاب حاضر طبقه کارگر غایب است؟ غایب است چون اگر طبقه کارگر حضور داشته باشد و حزب سیاسی طبقه کارگر هم که در راس انقلاب است، آنگاه حتما کورش میپذیرد که دیگر این طبقه کارگر نیست که از سوسیالیسم رم میکند. این غیبت طبقه کارگر از کجا آمده است؟ چون اکنون در حالت دفاعی است؟ مگر شما نمیدانید که طبقه کارگر بنا به موقعیت اقتصادی اش و معمولا تجربه هم از جمله انقلاب ۵۷ نشان میدهد که هنگام تعیین تکلیف اساسی درباره تحولات مربوط به قدرت سیاسی به میدان میاید؟ بعلاوه در طرح و استراتژی شما چرا تلاش برای سازماندهی و به میدان آوردن طبقه کارگر با پرچم سوسیالیستی اش که منصور حکمت چند بار در قطعنامه های کنگره سوم و در پیام حزب به کارگران از آن صحبت میکند، وجود ندارد؟ نمیشود با یک چرخش قلم طبقه کارگر را از صحنه انقلاب خط زد و گفت که نیروهائی که پشت ما آمده اند از سوسیالیسم رم خواهند کرد. قطعنامه "طبقه کارگر و قدرت سیاسی" که در کنگره چهارم و پلنوم بیستم تصویب شد تلاش دیگری بود در راستای همان تلاش منصور حکمت در کنگره سوم. واقعا میتوانید توضیح دهید که در متن تزهائی که مطرح کرده اید فرق "انقلاب اجتماعی" با انقلاب سوسیالیستی وحدت کمونیستی چیست که او هم انقلاب حاضر آزمون را سوسیالیستی نمیدانست؟

اما لازم است به وجه دیگری از تقابل مستقیم بحث های کورش مدرسی با نظرات منصور حکمت اشاره کرد، در مورد همین نیروهای رم کننده از سوسیالیسم. منصور حکمت باز هم در بحث آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود بر وجه دیگری از بحث سلبی - اثباتی که بنظر میرسد رفقای منشعب خیلی طرفدار آن هستند به یک نکته اساسی اشاره میکند: میگوید وقتی جامعه با "نه" شما آمد با "آری" شما هم خواهد آمد. حرفش بر سر اینست که باید آنچنان قوی بشوی که به نماینده "نه" مردم تبدیل شوید و در اینصورت وقتی که شما را انتخاب کردند، یعنی بین چپ و راست چپ را انتخاب کردند، آنگاه به برنامه های شما هم آری خواهند گفت. پس میگوید مردم از سوسیالیسم ما رم نمیکنند! این مردم در متن تحول انقلابی در جامعه پشت سر حزب کمونیست کارگری آمده اند، هرچند که مانیفست و ادبیات کمونیسم کارگری را نخوانده باشند، اما میدانند که این حزب یک حزب کمونیستی است و طرفدار سوسیالیسم فوری است، آری آنها هم بنابراین به

سوسیالیسم خواهد بود، ضرب اول نه تنها پراکنده نمیشوند بلکه در دفاع از حزب و در مقابل مقاومت راست مقاومت و جانفشانی خواهند کرد. گذشته از اینها راستش با یک حساب ساده دو دو تا چهار تا هم تز کورش مدرسی نامعتبر است. شروع به پیاده کردن اجزای سوسیالیستی برنامه، طبق همان طرح منصور حکمت که نیازهای اساسی جامعه را از دست بازار خارج کنیم، یعنی مثلا غذا و مسکن و ترانسپورت و بهداشت و آموزش پرورش و امثال آن را مجانی کردن، باعث میشود ۹۰ درصد جامعه فقر زده و به لحاظ اقتصادی به فلاکت کشیده شده ایران ده برابر در دفاع از حزب کمونیست کارگری با تمام قوا در مقابل مقاومت جریانات رنگارنگ بورژوازی بجنگند، اگر باور ندارید اینرا از مردم بپرسید. حتی آن دهقان که در مثال شما اسلحه علیه ما برمیدارد، با انجام اقداماتی در جهت پیاده کردن اجزای سوسیالیستی برنامه ما ده برابر وضع زندگی اش بهتر از آن میشود که تکه زمینش را داشته باشد ولی در یک سیستم مبتنی بر استثمار و بازار و پول زندگی کند.

اما یک نکته هم راجع به اوضاع سیاسی ایران باید گفت، بخصوص اینکه در این اواخر در توجیه مباحث کورش مدرسی از جمله رحمان حسین زاده به این اشاره کرد که گویا "کانتکتست" بحث پلنوم ۱۶ رفیق کورش و در اسنادی که اکنون در دسترس است، در نظر گرفته نشده و منظور وی همان شرایط سناریوی سیاه بوده که منصور حکمت هم درباره آن صحبت کرده بود! بحث سناریوی سیاه چند سال قبل از عروج جنبش سرنگونی بود که علاوه بر بحث مربوط به مسلح بودن دار و دسته های اسلامی و سایر نیروهایی که در جریان فروپاشی رژیم به نیروهای سیاه تبدیل میشوند، یک فاکتور اصلی آن استیصال مردم در مقابل آن وضعیت بود، و بحث سناریوی سیاه این بود که حزب ما باید شرایطی را برای اجتناب از این سناریو بوجود بیاورد. اما از زمان روی کار آمدن خاتمی صحبت از عروج جنبش سرنگونی شد و منصور حکمت در انترناسیونال دوره قدیم شماره ۳۰ از بمیدان آمدن جنبش توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی حرف زد، در آنجا از احتمال انقلاب حرف زده شد. علاوه بر این دو سال بعد ۱۸ تیر و قیام مردم را داریم، و همین اوضاع سیاسی است که باعث میشود ما سخنرانی ها و قطعنامه های کنگره ۳ را از منصور حکمت بشنویم. بعد از آن و ۱۸ تیر ۴ سال بعد هم پیشکش چون پلنوم ۱۶ و بحث های کورش قبل از آن بود. اکنون سوال اینست که بحث "کانتکتست" سناریوی سیاه در استراتژی کورش برای رفتن به سمت قدرت سیاسی از کجا آمده است؟ چرا جنبش سرنگونی و هرچه بیشتر به چپ چرخیدن جامعه و گسترش اعتراض علیه جمهوری اسلامی جای خود را به استیصال مردم در دوره سناریوی سیاه میدهد؟ بعدا به توجیحات رفقای که درباره این مباحث کردند نکات دیگری را اشاره خواهم کرد.

بنابراین مبانی اختلافات حادی که در رهبری حزب کمونیست کارگری بوجود آمد بر سر استراتژی تصرف قدرت سیاسی است و نظرات راستی که اشاره شد علیرغم عقب نشینی در دور اول این اختلافات بتدریج منسجم تر و همه جانبه تر شد. اولین بارقه های این نظرات در جلسه ای در دفتر سیاسی قبل از برگزاری پلنوم ۱۵ مطرح شد که هنوز منصور حکمت زنده بود اما بدلیل بیماری قادر به شرکت در جلسه نبود، یعنی طرح قرارری درباره "نافرمانی مدنی" همراه با قرارهای دیگری درباره تامین رهبری حزب در کوتاه مدت از طرف کورش مدرسی که هر دو با نقد جدی مواجه شدند و کنار گذاشته شدند. سپس مباحث مربوط به شرکت در دولت موقتی که بالاتر اشاره کردم در پلنوم ۱۶ حزب مطرح شد و بعدا بصورت اسنادی مکتوب شدند. در پلنوم ۱۶ در کنار این بحث مربوط به اوضاع سیاسی ایران بحث دیگری هم درباره حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت توسط کورش مدرسی مطرح شد که در واقع تئوری تحزب سیاسی تاکنونی حزب را عوض میکرد و بجای "وحدت نظر و اراده" در حزب خلاف جریان کمونیستی که مورد تاکید منصور حکمت بود بر "تعدد نظرات و وحدت اراده" تاکید داشت. معلوم شد که نظراتی خارج از جنبش کمونیسم کارگری در حزب کمونیست کارگری سر بلند کرده که میبایست تئوری تحزب جدید باید برای آن جا باز کند. و بالاخره در این پلنوم بحث رهبری مطرح شد که ناظر بر برگشتن مجدد به طرح لیبر بود که منصور حکمت پس از بیماری آن را کنار گذاشت و بحث رهبری جمعی را برای حفظ وحدت رهبری مطرح کرده بود. این بحث در پلنوم ۱۶ بدلیل اختلاف بر سر آن به سر انجام نرسید اما در پلنوم ۱۷ تصویب شد. بدنبال، اختلاف بر سر قرارری در گرفت که خواهان تبلیغ شورا بود، "زنده باد شوراها". بحث شورا بطور کامل با مقاومت و مخالفت بلوکی که حول بحث رهبری در پلنوم ۱۶ همراه کورش مدرسی شکل گرفته بود مواجه شد. کل بحث که اسناد آنهم اکنون علنی است این بود که تبلیغ شوراها بنفع حزب نیست و ذهن مردم را مغشوش میکند! بدنبال آن و در متن بحث شورا، بحث مجدداً به نقطه اصلی یعنی اختلاف بر سر بحث حزب و قدرت سیاسی کشیده شد. در واقع هسته اصلی این اختلافات درون رهبری حزب حول بحث استراتژی حزب برای تصرف قدرت سیاسی متمرکز بود که در ابتدا با مباحثی که اشاره شد شروع شد، و در انتها هم حول آن و جایگاه انقلاب در این استراتژی به اوج خود رسید. در واقع این بعد از

اتفاقی بود که در پلنوم ۱۸ افتاد و بلوک مقابل در اوج تفاهم و وحدت نظر در پلنوم و ارزیابی مثبت از فعالیت دوره گذشته در یک عمل هماهنگ و از قبل طراحی شده دو نفر از اعضای کمیته مرکزی را با اتکا به رای بلوکی کنار گذاشتند و کورش مدرسی بدنال آن و در واقع برای جلوگیری از ضربه خوردن رای هم بلوکی هایش در کنگره ۴ اعلام کرد که در دور بعد لیدر حزب نخواهد شد. بدنال آن و پس از برگزاری کنگره چهارم شمارش معکوس شروع شد. اینجا باید اشاره کنم که در متن این اختلاف اساسی بر سر سیاست و در این اواخر، بحثهایی که حول برکناری سردبیری نشریه آزادی زن، شکایات، و بمیان کشیدن سابقه مبارزاتی رفقا مطرح شدند که به مجرائی تبدیل شدند برای تشدید اختلافات از جانب منشعبین در جهت بی اهمیت کردن اختلافات سیاسی و برجسته کردن این مسائل. این وضعیت پس از علنی کردن مباحث سیاسی در میان کادرهای حزب و سپس اعلام برپائی کنگره ۵، با رفتن این رفقا خاتمه یافت.

### واکنش به اختلافات سیاسی

در دور آخر اختلافات درون حزب، مباحث عجیبی در سمینارها و نوشته های منشعبین در تحلیل و توجیه این اختلافات رخ داد که قابل باور نیست. در مقابل تاکید رفقای چپ در نقد بحثهای راست گفتند که این "انقلاب ایدئولوژیک" است. گفتند این بحثها "سه کلمه" (منظور مجلس موسسان + فرزندم + دولت موقت است) بود که یکیش از سر ناچاری بوده و یکی را هم پس گرفته و البته روی دولت موقت هنوز تاکید داشتند. در پاسخ به نقد این سیستم نظری، پرچی که بر اساس آن در جامعه جنبش ها و احزاب سیاسی راست در فعالیت هستند، اطلاق "سه کلمه" حیرت آور است. این را حتی توجیه کوکانه هم نمیشود نامید، طفره رفتن از پاسخ به نقد سیاسی، عدم صراحت در نقد یا در دفاع آن، و در نهایت بی مسئولیتی در قبال حزبی است که اعتبار و نفوذش را از رادیکالیسم و ماکزیالیسم کمونیستی اش گرفته است. جالب این بود که علیرغم دفاع قاطع کورش مدرسی از هسته اصلی این بحث و اضافه کردن بحث انقلاب دمکراتیک به آن و توجیه کردن بحث سوسیالیسم زود است، میگفتند که این بحثها مربوط به دو سال پیش بوده و چرا امروز به آن بند کرده اید؟ جالبکه زمانی این رفقا نیز معتقد بودند که "کمونیست ها عار دارند که نظراتشان را پنهان کنند"، وقتی از رفقای هم بلوک کورش در مورد این نظرات میپرسیدی جوابشان این بود که "تفتش عقاید" نکنید. انقلاب ایدئولوژیک، تست ایدئولوژیک و تفتیش عقاید و امثال آن موضوع دهها نوشته و نامه را تشکیل میدهد که در پاسخ به منتقدین سیاسی این نظرات سیاه شده بود. خود "انقلاب ایدئولوژیک" در پاسخ به نقد چپ از این نظرات بسیار جالب است. منصور حکمت گفته بود که دنیا صحنه جدال مکاتب نیست و تاریخ واقعی تاریخ جنبش های اجتماعی و طبقاتی است. و اکنون در صحنه سیاست ایران با جنبش های واقعی و احزاب سیاسی واقعی متعلق به این جنبش های بورژوازی بر میخورید که همان پرچی را بدست دارند و حول آن نیرو جمع میکنند که مشابه آن در حزب کمونیست کارگری بلند شده است، آنگاه انگشت بدهان میمانید که چگونه نقد این پرچم به انقلاب ایدئولوژیک مفتخر میشود. گویا فقط نقد به مثلا سازمان اکثریت و جمهوریخواه و سلطنت طلب درباره پرچم راستشان حقانیت دارد و اگر در یک حزب کمونیستی مشابه آن سیاست و تاکتیک مطرح شد کسی نباید چیزی بگوید. به این توجه نداشتند که اگر این سیاستها با نقد و ایستادگی چپ مواجه نمیشد و کنار نمیرفت و به سیاست حزب تبدیل میشد اکنون از پایه طبقاتی و اجتماعی حزب کمونیست کارگری چیزی نمانده بود. حتی در مقابل پیشنهاد تصویب یک قرار مبنی بر اینکه این نظرات متعلق به جنبش و حزب کمونیست کارگری نیست، بدون اشاره به اسم و نام رفیقی، با تفتیش عقاید جواب میدادند. گویا اینها فقط عقایدی هستند که کسی در پس ذهنش داشته است و نه سیاستی که میخواست استراتژی تصرف قدرت را مطرح کند. و امروز میبیند که در اطلاعیه اعلام موجودیت حزبشان کل این بحث را در یک بسته بندی بظاهر چپ به پلاتفرمشان بدل کرده اند: پیش شرط تحقق انقلاب اجتماعی در گرو تصرف قدرت سیاسی است، انقلاب علیه خود که معنی ندارد، بنابراین نحوه تصرف قدرت سیاسی است که بند را آب میدهد.

در متن این اختلافات و جوابهای این رفقا نکات متعددی وجود دارد که پرداختن به همه آنها حوصله را سر میبرد. اما به یک جنبه مهم آن باید اشاره کنم که بسیار عجیب است، مساله "کرد و فارس". در جریان مباحث شنیده میشد که این بحثها باعث شد کسانی موضوع را به اختلاف کرد و فارس بدل کنند. من مانده بودم که در حزب ما چگونه چنین بحث ارتجاعی میتواند مطرح شود. در رهبری حزب هیچ جانی قطعاً چنین بحثی مطرح نشده بود و این رفقا هم چنین ادعائی ندارند. اما کورش مدرسی در اولین سمینارش در ۴۰ روز پیش اشاره کرد که من قبلاً هم گفته ام که این بحث چپ و راست را مطرح نکنید، رفقای که با من تداعی میشوند با این بحثها مخالف بوده اند (منظور همان فرزندم و مجلس موسسان و دولت موقت و مردم از سوسیالیسم رم میکنند است) و این لباس به تنشان نمیروند و اگر شما این لباس را به تنشان بکنید جامعه مهر "کرد" را به پیشانی آنها میچسباند. بگذریم که تا آنوقت نه در نوشته ای و نه در جلسه ای کسی به این رفقا "جناح راست" نگفته بود و نمیبایست گفته میشد. اما حتی فرض کنید که گفته شده، سوال اینست که فرزندم، نافرمانی مدنی، مجلس

موسسان، دولت موقت، رم از سوسیالیسم کدامیک عنصر "کرد" را در خود دارد. رفراوندوم چه ربطی به کرد دارد و بقیه هم هیچ ربطی ندارد. و در نتیجه معلوم نیست که اگر کسی به رفقای هم بلوک کورش مدرسی جناح راست گفته بود چرا جامعه باید مهر "کرد" به آنها بچسباند؟ من در سمینارم از کورش مدرسی خواستم که این را توضیح دهد که با توجه به این نکات به چه دلیل محل تولد رفقائی از طرفداران خودش را به جامعه معرفی میکند؟ جوابی نداد. پس از این بحث کورش در واقع سر نخ این نکته نوعی معلوم شد. این بحث و این تحلیل کورش مدرسی در واقع تبدیل به این شده که گویا طرف مقابل بحث ارتجاعی کرد و فارس را دامن میزند. عجیب نیست؟ عجیب است بخاطر اینکه منصور حکمت و خود کورش مدرسی به عبدالله مهدی که گفته بود بمن ناسیونالیست میگوئید چون محل تولدم را میدانید جواب داده بودند. منصور حکمت گفته بود که سالها تلاشمان این بود که شما محل تولدت یادت برود. عجیب است که با این سابقه در مورد این بحث و با توجه به اینکه موضوع مورد اختلاف در حزب هیچ ارتباطی به ناسیونالیسم کرد نداشت، کورش مدرسی از محل تولد این رفقا حرف میزند و البته در پوشش انتقاد از طرف مقابلش که به آنها جناح راست نگوئید. لابد کورش مدرسی اینرا بخوبی میداند که هر بحثی در نقد یک نظر و خط راست لزوما رجوعش به ناسیونالیسم نیست. من هنوز دلیل این بحث برایم روشن نیست اما آنچه میشود استنباط کرد اینست که در پوشش این بحث دارد طرف مقابل را به چیزی متهم میکند که خود مطرح میکند و باید پرسید که آیا اینهم روشی برای متحد نگاه داشتن این رفقا در یک بلوک است؟ امیدوارم چنین نباشد.

در انتها باید به نحوه ای که این رفقا به منصور حکمت نیز رجوع کردند اشاره ای بکنم. بالاتر نشان دادم که طرح کورش مدرسی و استدلالات وی چگونه در مقابل نظرات منصور حکمت قرار میگیرد. در مباحثی که در این دوره صورت گرفت به اشکال مختلفی چه بشکل مستقیم و چه غیر مستقیم منصور حکمت زیر سوال برده میشد. از جمله منصور حکمت به دوره های مختلف تقسیم میشد، بحثهای منصور حکمت از کانتکست واقعی اش خارج میشد و پیوستگی تاریخی نظرات وی زیر سوال قرار میگرفت. حتی مستقیما رحمان حسین زاده در سمینار "حزب و انقلاب" حمید تقوائی بطور عجیبی به این نکته اشاره کرد که منصور حکمت در مواردی خود را نقد کرده است و مشخصا اینرا در بحث حزب و قدرت سیاسی مطرح میکرد. یا مباحث منصور حکمت راجع به شوار به دوره گذشته حواله میشد و اعتبارش برای امروز بطور ضمنی زیر سوال میرفت. حتی کورش مدرسی در این اواخر در یکی از سمینارهایش برای دفاع از بحث "رم از سوسیالیسم" به نقل از منصور حکمت اشاره به جلوگیری از اعتصاب کارگر را مطرح کرد. این قطعا یک جعل است و نیازی به توضیح در مورد آن نیست، آنچه که مربوط به این اشاره کورش مدرسی میشود مربوط است به بحث منصور حکمت درباره "رفاه فورا" که آنرا در متن بحث خارج کردن نیازهای اساسی جامعه از زیر دست بازار مطرح میکند و مطلقا صحبتی از این اشاره کورش مدرسی وجود ندارد. این بحث منصور حکمت در دو سمینار "آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود" و "مبانی کمونیسم کارگری" مطرح شده است که هر دو بطور علنی در اختیار مردم قرار دارد و در سایت منصور حکمت وجود دارند. اینها البته بنظر من از سر قصد و با نیت زیر سوال بردن منصور حکمت نبوده بلکه محمضه ای که این رفقا در جریان اختلافات سیاسی پیش آمده دچار آن شده بودند آنها را ناگزیر میکرد که برای توجیه و یا در مواردی برای اثبات حقانیت حرفشان به تحریف و یا انتساب نکات غیر واقعی و نادرست به منصور حکمت نیز بشوند و یا تفسیر دلخواهی خود را از مباحث وی بدهند. این روش بدون شک در درجه اول لطمه به حیثیت سیاسی خود منسعبین است چون منصور حکمت را میشود خواند و فهمید. بنظر میرسد با راهی که منسعبین در نظر گرفته اند هر چه بیشتر مجبور میشوند که تئوریهها و نظرات منصور حکمت را زیر سوال ببرند.

انشعابيون با اطلاعیه اعلام موجودیتشان نشان دادند که به نظرات کورش مدرسی که تاکنون در مقابل آن سکوت و مماشات کرده بودند محللق شده اند، بعید است که معنی آن جمله بیانیه و ارتباطش با نظرات راست مورد نقد را نفهمیده باشند. این موضوع آینده این گروه بعنوان حزبی که چه باقی بماند را بطور جدی زیر سوال قرار داده است، حکمتیست پیش کش. در کوتاه مدت ممکن است چنین بنظر نیاید اما کورش مدرسی یک سیستم نظری منسجم دارد که از دو سال پیش تعمیق شده و نظرات وی به بیانیه حزیشان هم راه پیدا کرده است.

با توجه به اینکه حزب منسعبین هنوز خود را به منصور حکمت متصل میکند لازم است که هر نوع راستروی و تحریف منصور حکمت از جانب آنها را در مقابل جامعه گذاشت و نقد کرد و نباید اجازه داد مبانی فکری و پراتیکی و دستاوردهای منصور حکمت در این میان مورد تعرض قرار بگیرد. منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری امید طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران و کل بشریت برای رهائی از نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است، باید از منصور حکمت و از حزب او، حزب کمونیست کارگری ایران، دفاع کرد.

## انقلاب بعد از سرنگونی! و خانه نشینی پوپولیسم نو

حمید نقوائی

ما پس از انشعاب و تشکیل حزب جدید بوسیله منشعبین در بیانیه ای اعلام کردیم که حساب این حزب را از نظرات و مواضع منشعبین جدا میدانیم و حزب جدید را بر اساس سیاستها و مواضعی که اتخاذ میکند ارزیابی خواهیم کرد. اکنون هر چه بیشتر از آن تاریخ میگذرد بیشتر روشن میشود که متأسفانه چنین تمایزی وجود ندارد. حزب جدید در راهی پا میگذارد که رفقا خواستند پرچم سفیدش را در حزب ما بلند کنند و نتوانستند. پرچم "انقلابی در کار نیست" و "سوسیالیسم مطلوب مردم نیست!" نقد شدند، در جواب درمادند، هیستریک به همه چیز و همه کس تاختند، و رفتند.

این حملات هیستریک به حزب و شخصیت‌های حزب ما در نشریات و سایتهای حزب جدید همچنان ادامه دارد. گویی بدون فحش و تهمت و لیچارگویی علیه حزب ما امرشان نمیگذرد. می‌خواهند علیه هخا موضع بگیرند، به مردم "رهنمود" بدهند که "در خانه بنشینید"، نشریه زنان منتشر کنند، سازمان پناهندگان را ترک کنند، سایتشان را راه بیاندازند و خلاصه دست به هر اقدامی می‌خواهند بزنند، باید اول حمله ای به ما بکنند و فحشی به حزب و رفقای سابق خودشان بدهند. چرا اینطور است؟ چرا این دوستان، که ظاهراً خیلی هم بر اجتماعی دیدن مکان احزاب تاکید دارند، اینقدر فرقه ای و غیر اجتماعی عمل میکنند؟

به نظر من مشکل این رفقای سابق ما معرفتی و یا اخلاقی نیست، مشکلمان بی هویتی سیاسی است. حمله به ما و نفرت پراکنی علیه شخصیت‌های حزب ما چسب درونی حزب جدید است. این حزب بحران هویتی دارد. رهبرانش بر مبنای نظراتی از حزب ما جدا شده اند که نه خودشان و نه کسی در صفوف حزبشان – و نه اصولاً هر کس که خود را چپ بداند – قادر به دفاع از آن نیست. این نظرات در بیانیه حزب جدید (بجز در عبارت بسیار گویا و افشا کننده ای که انقلاب را به بعد از تصرف قدرت احاله میکند و پائین تر به آن میپردازم)، مسکوت مانده است و در نوشته هایشان هم صریحاً ابراز نمیشود. البته در موضع گیریهای مثل قضیه هخا و رهنمود مشعشع "مردم در خانه بنشینید" دم خروس این بینش راست بیرون میزند اما رسماً و علناً پلاتفرم حزب جدید بر این بینش مبتنی نیست. این البته در خود فاکتور مثبتی است. نمیشود نظرات و تزهائی نظیر "انقلابی در کار نیست" و "توبت کمونیستها نیست" و "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" و دیگر نظرات مشعشع رهبران انشعاب و حزب جدید را بر سر در حزب آویزان کرد و مدعی حکمتیسم هم بود! همان بهتر بگویند "این حرفها را کسی نزده" و "مقصودمان درک نشده" و "تفتیش عقاید نکنید" و برای نشان دادن تمایزشان با چپ سنتی به همان جمله "انقلاب بعد از تصرف قدرت" بسنده کنند. این در خود فاکتور مثبتی است اما این مسکوت گذاشتن بینش خود رهبران حزب جدید را با مشکل دیگری روبرو کرده است. این سؤال در برابر آنها قرار گرفته که علت وجودی این حزب چیست؟ چرا جدا شدید و چرا حزب ساختید؟ تفاوت‌هایتان با حزبی که ترک کردید در چیست؟ چه چیزی صفوف این حزب جدید را متحد میکند؟ پاسخ، اگر قرار باشد تزها و مواضع مطرح شده از جانب رهبران انشعاب را بروی خودمان نیآوریم، همانست که رهبری حزب جدید مجذبه مشغول آنست: نفرت پراکنی نسبت به حزب کمونیست کارگری و حمله شخصی به رهبران و شخصیت‌های آن! بیانیه صادر کردن و دامن زدن به یک هیاهوی جرج اورولی و مک کارتیستی علیه حزب و رفقای سابق خودشان! سوء نیتی در کار نیست، دوستان سیاسی اند و خوب میدانند چه میکنند. حزبی ساخته اند و باید حفظ و تغذیه اش کنند، باید حزب داری کنند. و ظاهراً راهش را هم پیدا کرده اند. عرض خود می‌برند و زحمت ما میدارند.

اما ما وارد این میدان نمیشویم. ما بر خلاف این دوستان به حملات هیستریک شخصی برای توجیه وجودی خود نیازی نداریم. پاسخ این نوع حملات را هم نمیدهیم. حرف و نقد سیاسی ما روشن است. عرصه نبرد ما نقد تئوریک و سیاسی دیدگاه و بینش راست تحت لوای کمونیسم و منصور حکمت است. در پلمیک درونی حزب کار ما همین بود و از این پس

نیز در نقد مواضع و سیاستهای حزب جدید همین شیوه را به پیش خواهیم برد. ما همانطور که در بیانیه حزب در مورد انشعاب اعلام کردیم، وظیفه داریم از آنجا که حزب جدید خود را کمونیست کارگری و حکمتیست مینامد با حساسیتی دو چندان سیاستها و مواضعش را مورد بررسی و نقد قرار بدهیم. در عین حال فعالیت حزب جدید تحت نام حکمتیسم و این واقعیت که رفقای سابق ما عضو این حزیند، ما را نسبت به لحن و شیوه این نقد نیز به همان درجه حساس و مراقب میکند. وارد شدن به میدان جنگ سردی علیه رفقای سابقمان و تکرار افتراات و اتهامات نخ ما شده ضد کمونیستی علیه آنها، هر اندازه هم که با سیاستهایشان مخالف باشیم، شیوه کار ما نیست. امیدواریم دوستان ما نیز چنین روشهایی را کنار بگذارند.

من در ادامه این نوشته دو مورد از موضع گیریهای حزب باصطلاح حکمتیست را بررسی میکنم و امیدوارم نشان بدهم که تا چه اندازه حکمتیسم یک نام بی مسمی برای این حزب است. مورد اول یک تز پایه ای و استراتژیک است که در بیانیه اعلام موجودیت حزب آمده و انقلاب را به بعد از تصرف قدرت سیاسی احاله میکند، و مورد دوم موضع تاکتیکی این حزب است در قبال هخا.

### بحث بعد از مرگ شاه

"حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ... تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد." این بند اطلاعیه اعلام موجودیت حزب رفقای سابق ما، خیلی مفید و مختصر کنه بینش راست این حزب را اعلام میکند. دوستان انقلاب را به بعد از تصرف قدرت سیاسی احاله کرده اند. انقلاب بعد از تصرف قدرت، درست مثل وعده های انتخاباتی در غرب و یا "بحث بعد از مرگ شاه" در دوره انقلاب ۵۷، یعنی انقلاب هیچوقت. یعنی انقلاب وقت گل نی! کسی علیه خودش انقلاب نمیکند. نمیشود اول قدرت سیاسی را گرفت و بعد انقلاب کرد. مگر بخواهید دنده عقب حرکت کنید! و یا مقصودتان از انقلاب اجتماعی طبقه کارگر چیزی شبیه انقلاب سفید آریامهری باشد. ممکن است گفته شود بحث بر سر انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است و نه هر انقلابی. اما بستن این صفات به انقلاب هم مزایای سیاسی خودش را دارد. دوستان سنگ بزرگ برداشته اند که نزنند. "امروز، در این اوایل جمهوری اسلامی و انقلاب اجتماعی طبقه کارگر؟! الحق که انسان باید بقول منصور حکمت از آن کمونیستهای افراطی کله شق یکدنده، و یا بقول دوستان ما چپ سنتی فرقه ای مریخی، باشد که فکر کند همین امروز میشود انقلاب اجتماعی طبقه کارگر را سازمان داد. رفقای سابق ما "واقع بین" شده اند. آنان نیز مانند وحدت کمونیستی و امثال بابک زهرانی سابق ادعا میکنند که به هیچ نوع انقلابی بجز انقلاب کمونیستی باور ندارند و حرفهای هوایی نمیزنند. دوستان پا بر زمین سفت کردورهای قدرت گذاشته اند، و با واقع بینی بجای انقلاب سواری، دیپلماسی سواری میکنند. صفت اجتماعی و طبقه کارگر آمده است تا کار را غیر ممکن جلوه بدهد. همانطورکه برای امثال وحدت کمونیستی همین خواص را داشت. سنگ بزرگ علامت نزدن است.

اما اجازه بدهید برای روشن شدن بیشتر بحث قبول کنیم که قصد دوستان سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر بعد از سرنگونی است. در این صورت، اگر تفتیش عقاید نباشد باید از دوستان پرسید همین امروز برای سرنگونی جمهوری اسلامی چه باید کرد؟ اگر سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر در دستور نیست، چه کاری در دستور است؟ سازماندهی انقلاب غیر کارگری؟ انقلاب غیر اجتماعی طبقه کارگر؟ انقلاب دموکراتیک؟ یا شاید اصلا انقلابی در کار نیست، یک فروپاشی داریم که با دو درجه تخفیف میشود انقلاب دموکراتیک خواندش و تازه آنهم بنا به خصلتش کمونیستها را بقدرت نمیرساند. شاید در این دوره غیر انقلابی باید بطرق دیپلماتیک بقدرت رسید؟ احتیاجی به حدس و گمان و تفتیش عقاید نیست. نگاهی به مواضع دوستان انشعابی در بحثهای داخلی حزب ما پاسخ را روشن میکند.

خاصیت دیگر احاله انقلاب به بعد از تصرف قدرت، موکول کردن سوسیالیسم به محال است. معنی واقعی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر اعلام و پیاده کردن فوری سوسیالیسم پس از تصرف قدرت سیاسی است. حزبی که خود انقلاب را میخواهد تازه بعد از تصرف قدرت سازمان دهد، در واقع میگوید پیاده کردن سوسیالیسم در دستور نیست. کسی که کار امروز را به فردا موکول میکند، هم کار امروز و هم کاری که فردا باید کرد را تعطیل میکند! امروز دوره انقلاب نیست و فردا هم دوره پیاده کردن سوسیالیسم نیست! مساله واقعی، برای یک فعال جنبش کمونیسم کارگری و برای هر انقلابی کمونیستی که پایش روی زمین است و به توهم تصرف قدرت بدون انقلاب دچار نشده، اینست که چگونه باید با سازماندهی و رهبری انقلاب بقدرت رسید و چه طور باید پس از تصرف قدرت سوسیالیسم را عملی کرد و به اجرا در آورد. اما نه این و نه آن، هیچیک در برنامه دوستان ما نیست. با یک عبارت پردازی ظاهرا رادیکال در مورد "انقلاب اجتماعی طبقه کارگر" هم سازماندهی



انقلاب، همین امروز و برای تصرف قدرت، از دستور خارج میشود و هم اجرای سوسیالیسم در فردای تصرف قدرت سیاسی. همان بینش و همان نظرات است. همان "سوسیالیسم مردم را رم میدهد"، همان "انقلابی در کار نیست"، همان "توبت کمونیستها نیست"، همان نظرات است که در بسته بندی جدید و ظاهراصلاح تری در بیانیه اعلام موجودیت حزب رفقای سابق ما اعلام میشود.

دوستان این حرفها ربطی به حکمتیسم ندارد، اینها از بینش و دستگاه فکری ناشی میشود که منصور حکمت عمری را بر سر نقد و طرد آن از صفوف جنبش کمونیستی گذاشت. این احیای لیبرالیسم چپ و پوپولیسم در برخورد به انقلاب و سوسیالیسم است. دوستان نام آنتی حکمتیسم بیشتر برارزنده حزب شماست.

### هخا و فراخوان درخشان "درخانه بنشینید"

اگر در بیانیه اعلام موجودیت باید بینش پوپولیستی دوستان در مورد انقلاب و سوسیالیسم را از لابلای عبارات بیرون کشید، در موضع آنان در مورد حرکات اعتراضی اخیر مردم این بینش راست به صراحت و تمام قد به میدان آمد(یا در واقع در خانه نشست!). رفقای سابق ما از اینکه یک ناسیونالیست دست راستی فراخوان تظاهرات داده است به این نتیجه درخشان رسیدند که مردم باید در خانه بنشینند. به این نتیجه رسیدند که مردم بخاطر توهم به هخا و تحت تاثیر نفوذ اپوزیسیون راست اعتراض میکنند و وظیفه انقلابی شان را در این دیدند که جلوی حرکت مردم بایستند. ناگهان بیاد تظاهرات تاسوعا و عاشور علیه شاه افتادند و به حزب ما تاختند که مثل چپ سنتی آن دوره میخواهیم انقلاب سواری کنیم!

هر دم از این باغ بری میرسد. لابد وقتی قرار باشد سکوت و مخفی کردن عقاید نشانه اجتماعی بودن و غیر فرقه ای بودن قلمداد شود، فراخوان هیچ کاری نکنید هم باید عین انقلابیگری و دخالتگری بحساب بیاید. بخصوص که این فراخوان این حسن را دارد که خانه نشینی اکثریت مردم را میشود بحساب خود گذاشت و احساس مجاهدت کرد! آیا این اولین بار بود که یک نیروی راست فراخوان یک حرکت اعتراضی میداد؟ آیا بارها و بارها مردم به فراخوان شخصیتهای دو خردادی و نهادهایی نظیر دفتر تحکیم وحدت به خیابانها نریخته بودند؟ و در تمام این موارد هم اعتراض مستقل خودشان را نکرده بودند؟ آیا کل خیزش ۱۸ تیر با اعتراض به بسته شده روزنامه دو خردادی سلام شروع نشد؟ در کدامیک از این موارد ما مردم را به خانه نشینی دعوت کردیم؟ ما حتی در انتخابات مجلس اسلامی به مردم نگفتیم از خانه بیرون نیائید. حتی در انتخابات دور اول ریاست جمهوری خاتمی اعلام کردیم که رای مردم به او بخاطر ضدیتشان با ولی فقیه است و این رای را به حساب نفوذ و قدرت جنبش دو خرداد ننوشتیم. باید پرسید چه چیزی عوض شده که امروز در شرایطی که نفوذ چپ و کمونیسم کارگری بیشتر از گذشته و نفوذ راست بسیار کمتر شده است باید اعتراض مردم را بحساب راست بنویسیم و از حرکتشان جلوگیری کنیم؟! چیزی عوض نشده است، جز خط و بینش رفقای سابق ما. حزبی که معتقد است انقلابی در کار نیست و در دوران فروپاشی به سر میبریم ناگزیر به این نتیجه هم میرسد که راست دست بالا را دارد و حرکت انقلابی مردم را یکجا بحساب اپوزیسیون راست میگذارد. هیچ حزب و نیروی سیاسی و هیچ بخشی از مردم معترض هخا را باندازه منشعبیون عزیز ما جدی نگرفت و برایش اعتبار نخرید. هخا را با خمینی سال ۵۷، و ما را با چپ سنتی آن سالها مقایسه میکنند! حس تناسب هم خوب چیزی است! حتی اپوزیسیون راست چنین تصویری از جایگاه خود و حزب ما ندارد که رفقای سابق ما میخواهند بدست بدهند. اما حتی اگر اینطور باشد و چپ و راست همان نسبت واژگونه ای را داشته باشند که رفقای ما مدعی هستند باز معلوم نیست چرا باید مردم را به خانه نشستن دعوت کرد. آیا در انقلاب ۵۷ چپ باید به مردم میگفت در خانه بنشینند چون خمینی دست بالا را دارد؟ آیا انقلاب ۵۷ بخاطر نفوذ و هژمونی اسلامی در آن قابل حمایت و دخالت از جانب کمونیستها نبود؟

از اینجا تا این نتیجه که انقلاب ۵۷ اشتباه بود و مردم نباید انقلاب میکردند راه چندانی نیست. این نوع نقد انقلاب کاریست که سلطنت طلبان لس آنجلس نشین همیشه مشغول آن بوده اند. همان نیروهایی که در ۱۸ تیر امسال نیز به مردم گفتند در خانه بنشینید و باقالی پلو بخورید. ظاهرا تفاوت موضع دوستان سابق ما با اپوزیسیون راست در همین باقالی پلوست. بر سر دعوت به خانه نشینی دعوائی ندارند. ایستادن جلوی حرکت مردم یک نتیجه این دید متافیزیکی و فالتیستی در مورد انقلاب است. نتیجه دیگر، راه دیگری که اکتیویستهای "غیر سنتی" که خودشان میخواهند بخانه نروند و در میدان سیاست باشند در پیش میگیرند، دخالت از بالاست. نتیجه ای که امثال بابک زهرائی گرفتند و سر از دفتر

بنی صدر در آوردند. دوستان ما هم نمیخواهند خودشان بهمراه مردم بخانه بروند و دیپلماسی دخالت از بالایشان را از هم اکنون حاضر و آماده کرده اند. اگر چه سنتی چیزی را درباره انقلاب ۵۷ نفهمید همین نکته بود که این انقلاب ربطی به اسلام و خمینی و نیروهای خلقی از این قبیل نداشت. انقلابی بود علیه دیکتاتوری شاه که طبقه کارگر ستون فقراتش بود و کسی مثل منصور حکمت سخنگو و نماینده اش. دوستان ما اگر همین خط را در ارزیابی از انقلاب ۵۷ و حرکات اعتراضی امروز مردم ادامه بدهند از همانجا سر در میآورند که منصور حکمت در نقدشان تاریخ شکست نخوردگان را نوشت. حرکت مردم را بحساب هخا نوشتن تنها کاریکاتوری است از نظرات و نیروهای سیاسی چپ و راستی که کل تاریخ شکست نخوردگان در مقابله با آنها شکل گرفته است.

اما موضع رادیکال و عملی و فعال و دخالتگر در برخورد به جریان هخا همانست که همیشه حزب ما در برخورد به چنین مواردی داشته است: نقد جریانات راست و در همانحال دعوت مردم به اعتراض مستقل خود در شکافها و محملها و بهانه هائی که بالائی ها برای دخالت مردم بوجود می آورند. اگر قبلا شعار آزادی و برابری در مقابل دعوت به سکون و باقالی پلو خوردن از جانب راست در خیابانها داده میشد، این بار ما شاهد شعار "سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض" و "سوسیالیسم دوی درد مردم" در خیابانها بودیم. هخا گفت لباس سفید بپوشید و گل بدهید و از نافرمانی مدنی خارج نشوید و رفقای سابق ما گفتند در خانه بنشینید و با این وجود مردم به خیابانها آمدند و شعار دادند سوسیالیسم بپا خیز. دوستان میگویند "عجیب است! دروغ است! جعلی است! غلو است! تنها یکنفر شعار داده! سوسیالیسم کسی را تهییج نمیکند!" برآستی رقت انگیزست. موضع "انقلابی در کار نیست"، "چپ در این انقلاب شانسی ندارد" و "مردم از سوسیالیسم رم میکنند" خواه ناخواه یک حزب و جریان سیاسی را به انکار واقعیت میرساند. اگر قرارست انقلاب سوسیالیستی را بعد از تصرف قدرت سیاسی سازمان داد بنابراین امروز نمیشود در خیابانها سوسیالیسم بپاخیز گفت. حتما دروغ میگویند. اگر قرار باشد رژیم فرو بپاشد و انقلابی در کار نباشد، پس بهترست مردم در خانه بنشینند و اعتراض نکنند، و بالاخره اگر قرار باشد چسب داخلی حزبمان را حفظ کنیم باید حتما در مخالفت با رفقای سابقمان موضع بگیریم! هخا کاریکاتوری از راست مستاصل بود، و رفقای سابق ما متأسفانه در این میان تصمیم گرفتند که در نقش کاریکاتور چپ وارد میدان شوند(یا در واقع در خانه بمانند). عاقبتشان به خیر باشد.

## منشعبین و بیانیه دست راستی و مک کارتیستی

### اصغر کریمی

اولین شماره نشریه منشعبین از حزب کمونیست کارگری با یک بیانیه دست راستی و ضدکمونیستی منتشر شد. این بیانیه، بیانیه ۲۱ نفره، پرچم منشعبین در مبارزه سیاسی درون حزب بود و اکنون به سیاست رسمی آنها در مقابل حزب کمونیست کارگری و به بخشی از هویت سیاسی و ایدئولوژیک آنها تبدیل شده است.

قبلا طی مطلبی درمورد این بیانیه نوشته بودم که این بیانیه برای بسیج راست علیه کمونیسم است. باروت راست ترین تریبون های جهانی علیه کمونیسم است. یک بیانیه تماما جعلی، با سخیف ترین اتهامات علیه کمونیستهای شناخته شده، و علیه حزب کمونیست کارگری است. از آزادیخواه ترین حزب سیاسی در ایران بعنوان یک حزب سرکوبگر، حزبی که رهبرانش مخالفین و منتقدین را "تصفیه ایدئولوژیک" میکنند، "انقلاب ایدئولوژیک" میکنند، "پاپوش میدوزند"، "پرونده سازی میکنند"، "جعل میکنند"، "منتقدین را تحت فشار اخلاقی و عاطفی قرار میدهند تا ندامت نامه بنویسند" و غیره و در یک کلام تصویر حزب استالین، تصویر دادگاهها و زندانهای جمهوری اسلامی میدهند. اینها را همه گفتند و نوشتند و کمپین کردند و رفتند و همه برای سرپوش گذاشتن روی پلاتفرم راستی که داده بودند. اینها را گفتند تا امروز در صفوف خودشان هم فضائی ایجاد کنند که کسی نتواند سوال کند، نقد کند و یا نظر سیاسی کسی را بپرسد. اینها گرد و خاک بود برای اینکه جلو یک مبارزه سالم سیاسی را بگیرند چون میدانستند نظرات سیاسی شان چنان با کمونیسم کارگری و هرنوع کمونیسم و انقلابی گری بیگانه است که در این حزب جایی ندارد. اینها را با اکاذیبی درمورد قهرمانی های خودشان و بی نقش بودن و پاسیو بودن دیگران تزئین کرده اند، تا بجای بحث حول پلاتفرمها و قطعنامه ها و نقشه عملهای سیاسی که اساس اختلاف نظر درون حزب در دو سال گذشته بود، به سوابق آدمها رجوع شود، به روش و منش این و آن مراجعه شود، تا بحث شخصی شود، نفرت ایجاد شود، و از زیر بحث در روند. این سند لکه سیاهی بر حزب منشعبین است. این یک سند مک کارتیستی و ضدکمونیستی است. این سند ببرد افشاگری علیه کمونیستها و هتک حرمت کردن از آنها توسط بی بی سی و سی ان ان میخورد. امیدوار بودیم که این سند به گذشته آنها و نه آینده شان تعلق پیدا کند. اما با چاپ آن در اولین شماره نشریه رسمی شان تصمیم گرفته اند با این بیانیه اعلام موجودیت کنند. این سند مهمترین بیانیه اعلام موجودیت آنها شده است. فقط میتوان اظهار تاسف کرد. اینها را و چیزهای دیگری از این قماش را کورش مدرسی در نشست دفتر سیاسی حزب در ماه ژوئیه ۲۰۰۴ به منتقدین خود پرتاب کرد و متاسفانه به پلاتفرم همه آنها تبدیل شد. برای همه اعضا و کادرهایی که قبول کردند تا این بیانیه به هویت آنها و مبنای رابطه منشعبین با حزب کمونیست کارگری تبدیل شود عمیقا باید اظهار تاسف کرد.

تبدیل شدن این بیانیه به سیاست رسمی و حاکم بر حزب منشعبین دامن رهبری حزب کمونیست کارگری عراق و مشخصا تعدادی از اعضای رهبری این حزب از جمله لیدر و رئیس دفتر سیاسی این حزب که جزو موسسین حزب منشعبین هستند را هم خواهد گرفت. چرخش سیاسی و موضع انحلال طلبانه رهبری حزب کمونیست کارگری عراق در قبال حزب کمونیست کارگری ایران در ۲۵ اوت ۲۰۰۴ تماما منبعت از همین بیانیه است. این وضعیت حزب کمونیست کارگری عراق را در برابر مخاطره بزرگی قرار داده است. از این بابت نیز باید اظهار تاسف کرد.

## بیانیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری چپ عراق بدین وسیله تاسیس حزب کمونیست کارگری چپ عراق را اعلام میکنیم

حزب کمونیست کارگری چپ عراق یک حزب مارکسیست انترناسیونالیست است که هدفش سازماندهی انقلاب اجتماعی در عراق و رسیدن به سوسیالیسم است. حزب کمونیست کارگری چپ عراق به جنبش کمونیسم کارگری تعلق دارد و "دنیای بهتر" را برنامه خود اعلام میکند. این حزب برای یک دنیای بهتر که عاری از استثمار، بردگی و تحقیر انسان است مبارزه میکند. این حزب تلاش میکند از طریق یک انقلاب اجتماعی و بلافاصله به سوسیالیسم برسد که در آن کار مزدی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید لغو شده است. این خصلت اصلی حزب کمونیست کارگری چپ است. حزب کمونیست کارگری چپ عراق بر این باور است که کمونیسم جنبشی موجود و عینی در داخل طبقه کارگر در عراق و جهان است. حزب تلاش میکند طبقه کارگر و مردم عراق را برای یک انقلاب اجتماعی، تصرف قدرت سیاسی و اعلام فوری سوسیالیسم سازمان دهد.

این حزب توسط کمونیست‌هایی بنیاد گذاشته شده است که معتقدند رهبری فعلی حزب کمونیست کارگری عراق، سنت انقلابی و سوسیالیستی کمونیسم کارگری را ترک کرده است. سنتی که توسط پایه گزار این جنبش، منصور حکمت بنیان گذاشته شده است.

این تفاوت اساسی میان حزب کمونیست کارگری چپ و حزب کمونیست کارگری موجود است. رهبری حزب کمونیست کارگری به صفوف گرایش راستی در جنبش کمونیستی پیوسته است که توسط حزب باصطلاح حکمتیست‌ها که از حزب کمونیست کارگری ایران جدا شده اند نمایندگی میشود.

جهت گیری راست این گرایش بوضوح در نظرات سیاسی ای نمایان میشوند که در آنها دو مسئله اصلی یعنی انقلاب و سوسیالیسم کنار گذاشته است. بیانیه اعلام موجودیت حزب باصطلاح حکمتیست، انقلاب سوسیالیستی را رد میکند و آنرا به بعد از تصرف قدرت سیاسی موکول میکند! بر طبق این گرایش راست، سوسیالیسم یک امر فوری و قابل اجرا نیست چون مردم به آن تمایلی ندارند. این گرایش، انقلاب به عنوان مطلوبترین و عملیترین راه سرنگونی حکومت بورژوازی را رد میکند. انقلاب، بر طبق این گرایش یک عمل خشونت آمیز است که باید بوسیله روشهای مدنی از قبیل نافرمانی مدنی، دیپلماسی، چانه زنی سیاسی و مذاکره با بورژوازی برای رسیدن به قدرت جایگزین شود. این ترزا بوضوح توسط گرایش راست در جریان مباحثات درونی حزب کمونیست کارگری ایران اعلام شدند. به علاوه، گرایش راست بیانیه ای تحت عنوان "بیانیه ۲۱ عضو" منتشر کرد که یک بیانیه صریحا ضد کمونیستی است. رهبری حزب کمونیست کارگری عراق تماما از این سند ضدکمونیستی حمایت کرده است.

اگر سیاستهای حزب کمونیست کارگری در عراق در چهارچوب همین گرایش راست پیش برود، مستقل از مقاصد طرفدارانش، حزب را به مانعی در مقابل رسیدن به انقلاب سوسیالیستی در عراق تبدیل خواهد کرد. این شاخص خطرناکی است که نشان میدهد رهبری حزب کمونیست کارگری عراق پایه های اجتماعی کمونیسم کارگری در عراق را قربانی کرده و در معرض خطرات حیاتی بیشتری قرار خواهد داد.

حزب کمونیست کارگری چپ عراق با تمام قدرت از کمونیسم کارگری در عراق در مقابل هر تلاشی برای منحرف کردن راه آن و پایین آوردن پرچم انقلاب سوسیالیستی دفاع خواهد کرد.

حزب کمونیست کارگری چپ از همه مردم عراق، از کارگران، و از دوستداران آزادی و برابری دعوت میکند که به صفوف این حزب بپیوندند.

زنده باد سوسیالیسم  
زنده باد اتحاد جهانی طبقه کارگر  
زنده باد منصور حکمت

موسسین: آزاد همه کریم، بژار الشاعر، بهار عمر، بگارد وهاب، جلیل شهباز، حسن قمبی، حمید خلف البصری، خباط مجید، خیال ابراهیم، دلسوز نوری، ستار همه علی (ستاری چمنتو)، سردار عبدالله (حلیجه ای)، سرگل احمد، سمیر نوری، سهیلا حسن، سیاوش مدرسی، صباح ابراهیم، عصام شکری، علی جوادی، فاتح بهرامی، کاوه عمر، ماریا قمبی، محسن ابراهیمی، محمد آسنگران، مریم جمیل، مصطفی عرب، نوزاد خالد، نورالدین عبدالقادر.

از طرف موسسین حزب، اعضا زیر به عنوان کمیته اجرایی با وظیفه سازماندهی ارگانهای حزبی تا اولین کنفرانس آن در نظر گرفته شده اند:

کمیته اجرایی: آزاد همه کریم، بژار الشاعر، جلیل شهباز، حسن قمبی، خباط مجید، خیال ابراهیم، ستار همه علی (ستاری چمنتو)، سردار عبدالله (حلیجه ای)، سمیر نوری، سیاوش مدرسی، صباح ابراهیم، عصام شکری، علی جوادی، فاتح بهرامی، کاوه عمر، محسن ابراهیمی، محمد آسنگران، مریم جمیل.

۱۷ اکتبر ۲۰۰۴

## ماجرای هخا و منشعبین

کاظم نیکخواه

منشعبین از حزب کمونیست کارگری به موضع رقت باری افتاده اند. مواضعشان در رابطه با مضحکه "هخا" براستی تاسف انگیز و نا امید کننده است. هیچکس بیش از اینها سناریوی کاریکاتوری بنام هخا را جدی نگرفت. اول به مردم فراخوان دادند که از خانه بیرون نیایید. بعد که عده زیادی از مردم بیرون آمدند و نه به هخا که گفته بود شعار ندهید و شیرینی بخورید گوش کردند نه به منشعبین، و برای آزادی زندانیان سیاسی و علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از آزادی و سوسیالیسم شعار دادند، جماعت منشعب چرتشان پاره شد و این بار وسط پریدند و به نحو باور نکردنی ای زشت ترین و راست ترین کاری را که تاکنون در میان نیروهای اپوزیسیون باب نبوده است وظیفه خود قرار دادند. و آنهم اینکه نوشته پشت نوشته به انکار تظاهرات مردم در شهرهای مختلف علیه جمهوری اسلامی پرداختند، گفتند چند صد نفری "کله پوک" بیشتر بیرون نیامده اند، شعار علیه جمهوری اسلامی و سوسیالیسم را هم یکی دونفری بیشتر نداده اند و تازه آنها هم که این شعار سوسیالیسم بپاخیز را داده اند اشتباه کرده اند و مردم را رم میدهند! رقت آور است اما واقعیت دارد. چه چیز بیش از این تبلیغات میتوانست به حکومت اسلامی در این ماجرا کمکی بکند؟ تاکنون هیچ جریان جدی اپوزیسیون هرچند هم با مواضع سازمان دیگر مخالف بوده است، گزارشها و تبلیغات سازمان سیاسی دیگری علیه جمهوری اسلامی را تکذیب نکرده است. اما منشعبین که در سنت شکنی میخوانند گوی سبقت را از همه بریابند از فرط کینه به حزب کمونیست کارگری، چشم بسته، و آشکارا بدون اینکه خبر مستقیمی داشته باشند، به انکار مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی پرداختند.

### مضحکه هخا و "رهبران مردم"

سناریوی "هخا" یک تلاش مضحک راست ترین بخش جریانات راست بود. طرف با جدیت تمام گفت میخواست با ۴۰۰ هواپیما در فلان روز بیاید و ایران را آزاد کند. به مردم میگفت از خانه بیرون بیایید اما شعار ندهید و هیچ کاری نکنید فقط راه بروید و اگر شیرینی به شما دادند بخورید! اینها از شیوه های شناخته شده جریانات راست و سلطنت طلب است که میدانند قدرت کشاندن مردم به خیابان را ندارند و هر از چندگاهی به شیوه هایی از این قماش تلاش میکنند راهی بیابند که مردمی را که در خیابان پی کار خود میروند بعنوان سیاهی لشکر خود ثبت کنند یا مردمی را که در خانه نشسته اند و از هیچ کجا خبر ندارند مشغول امر مقدس دفاع از سلطنت جا بزنند. شیوه هایشان برای همه مردم شناخته شده و موضوع شوخی است. فکر نمیکنم یک کودک دبستانی هم سناریوی هخا را باور کرده باشد. از این نوع پروژه ها تا مقطع سرنگونی حکومت کثیف اسلامی کم نخواهیم دید. اما منشعبین ما آنرا جدی گرفتند و فیلسوف مابانه یاد نقش رهبری کردن مردم افتادند. فراخوان دادند که "مردم سناریوی ۴۰۰ هواپیما را باور نکنید. از خانه بیرون نیایید. خدای عرب زبان و فارسی زبان با هم فرقی ندارند و الی آخر". مردم حق دارند به این جماعت بگویند هرچه دل تنگتان میخواست بگویید اما به شعور ما که یک انقلاب را هم پشت سر خود داریم توهین نکنید. شما که خود سناریوی "با ده هزار نفر میرویم و خانه سه نفر یعنی خامنه ای و خاتمی و رفسنجانی را میگیریم و ایران را آزاد میکنیم" (کوروش مدرسی مصاحبه با نشریه شهروند) را ارائه داده اید، نمیتوانید به ما درس تعقل بدهید. ما نه آن سناریوی ده هزار نفر را جدی گرفته ایم و نه سناریوی ۴۰۰ هواپیما را! (الحق هم سناریوی ۴۰۰ هواپیما از سناریوی "ده هزار نفر و خانه سه نفر" سناریوی پا در زمین تری است. میشود این را با محاسبه ریاضی نشان داد!).

منشعبین آنچنان "هخا" را جدی گرفتند که بعد ازین ماجرا تحلیلشان این شد که راست سلطنت طلب در جامعه میداندار شده است و جامعه به راست چرخیده است و چپ عقب رفته است و "نمونه اش همین جریان هخا"ست. (مصاحبه کوروش مدرسی در نشریه کمونیست) (شاید هم با آن سناریوهای کذائی کسب قدرت با ده هزار، حق داشته باشند پنیک کنند. شاید میشد زودتر کاری شبیه به این را چپها میکردند شاید میشد سناریویی مشابه را به اجرا میگذاشتند! شاید.

### حزب کمونیست کارگری و منشعبین

با بروز اعتراضات مردم در روز پنج مهرماه یعنی همان روزی که هخا گفته بود بیرون بیایید و شعار ندهید و راه بروید، هم هخا به هچل افتاد و هم منشعبین. هخا قهر کرد و رفت. منشعبین کاری که کردند حرکت اعتراضی مردم را به حساب هخا نوشتند. (بیچاره هخا تا آنجا که من شنیده ام خودش این ادعا را ندارد!). اگر آن صدها نفر و بنا به برخی گزارشها چندین هزار نفر در شهرهای مختلف به فراخوان هخا بیرون آمده اند پس میبایست کاری میکردند. بهترین کار این بود که به شیوه تحلیگران راست که انقلاب ۵۷ را به حساب دنباله روی مردم از خمینی ارزیابی میکنند اینها هم اعتراضات مردم را اول کوچک کردند و گفتند چند نفر یا چند صد نفری بیشتر نبوده اند و بعد گفتند اینها با سناریوی هخا بدام افتاد اند و فریب خورده اند و "کله پوک" بوده اند و غیره. بقول محمود قزوینی "در توهم از اینکه شاید دست قدرتهای خارجی در میان باشد" عده ای فریب خوردند. اما شعار سوسیالیسم را دیگر نمیشد به هخا چسباند. ناچار شدند آنرا انکار کنند و بگویند "حزب کمونیست کارگری) با الصاق شعار سوسیالیستی به این حرکت تلاش دارد آنرا متبرک سازد، و به خلق الله بفروشد" یعنی حزب کمونیست کارگری هم در مورد اعتراضات مردم و جوانان در این روز دروغ گفته است و هم در مورد شعار سوسیالیستی دادن آنها. این دیگر شاهکار تبلیغات یک نیروی اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. بعد که ما به آنها میگوییم دوستان عزیز شما با این تبلیغات چه بخواهید چه نخواهید آب به آسیاب جمهوری اسلامی میریزید و این وظیفه را به عهده جمهوری اسلامی بگذارید که اعتراضات را کوچک یا تکذیب کند (که تکذیب نکرده است)، اگر شما گزارشات دقیق تری دارید اعلام کنید، اما در شان شما نیست که از ما دلیل و شاهد و مدرک برای اثبات وجود اعتراضات مردم علیه جمهوری اسلامی بخواهید، دادشان به هوا می رود. اما مساله به همینجا ختم نمیشود. گویا ما از هخا حمایت کرده ایم، مردم را به دنباله روی از مضحکه هخا فراخوان داده ایم و اکاذیب بی پایه ای از این قبیل. اینها احتیاج به پاسخ ندارد فقط کافیت انسان از کره مریخ نیامده باشد تا بفهمد که حزب کمونیست کارگری سیاستش در برخورد به اعتراضات مردم و جریانات راست چیست. کافیت سری به نوشته ها و سایتها و رسانه های ما بزند تا بفهمد که این جماعت چه سقوطی کرده اند. جالبست که کسانی دارند حزب کمونیست کارگری را به دنباله روی از راست متهم میکنند که مواضع آشکارا راستشان توسط اکثریت عظیم کادرهای این حزب مورد نقد و افشاکاری قرار گرفت به نحوی که در این حزب احساس نفس تنگی کردند و رفتند. الصاق مبارزه مردم به هخا و "افشاکاری" علیه حزب کمونیست کارگری قرار است مهر راست را از پیشانی آنها پاک کند.

تئوریهایی که در پشت این سناریوی خودساخته افاضه فرموده اند البته بسیار شنیدنی و جالب است. میگویند شعار دادن در دفاع از سوسیالیسم مضر و زیان آور است، "اثباتی است"، شعار آزادی و برابری را کنار میزند، کسی را به میدان نمی آورد و مردم را رم میدهد. میگویند "اگر شما قبلاً گفته اید مردم برای اعتراض علیه جمهوری اسلامی بهانه لازم ندارند، پس چرا میگویید هخا بهانه ای بود که بخشی از مردم بیرون بیایند و علیه جمهوری اسلامی دست به اعتراض بزنند". انسان نمیداند در پاسخ به این همه گجی و سطحی گری چه بگوید. جالب است که کوروش مدرسی در مصاحبه ای رادیویی با رادیوی اینترنتی منشعبین بنام "پرتو" در مورد جریان هخا، بعد از اینکه یک ساعتی علیه حزب کمونیست کارگری و علیه انعکاس اخبار اعتراضات مردم و غیره به همان شیوه های معمول منشعبین سخن میگوید، وقتی با این سوال مواجه میشود که "بالاخره اگر عده ای از مردم در این روز یعنی روز ده مهرماه به خیابان آمدند چه باید کرد" میگوید "باید ما هم برویم و شعارهای رادیکال و چپ را حاکم کنیم". بسیار خوب. پس دیگر مرضتان چیست؟ اینهمه هیاهو علیه حزب کمونیست کارگری برای چیست؟ عده ای از چپها در روز پنج مهرماه رفته اند و شعارها را تغییر داده اند و حزب کمونیست کارگری هم همین را منعکس کرده است. طرف گفته بود شعار ندهید اما عده ای (حال هر تعدادی که شما میگویید) رفته اند و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و "سوسیالیسم دوی درد مردم" و غیره را داده اند. از خودتان بپرسید چرا به جای اینکه از این اعتراضات و شعارهای رادیکال علیه جمهوری اسلامی، انرژی بگیرید و شاداب شوید، عصبانیت از سرتاپایتان می بارد؟ چرا این اعتراضات را به حساب "سواری دادن به راست" و "سرباز جنبش هخا شدن" میگذارید؟ آن کسی سرباز هخا میشود که اعتراضات رادیکال مردم را یک کاسه توی جیب راست و هخا میریزد و از آن افتخاری برای خویش میسازد.

آنچه شاهدیم اینست که مردم از سوسیالیسم رم نکرده اند. برعکس عده ای از جوانان و مردم در تهران شعار سوسیالیسم داده اند و مدعیان راست "کمونیسم" در گوشه ای دیگر رم کرده اند! (اگر حوصله دارید به نوشته های محمد فتاحی و محمود قزوینی و کوروش مدرسی و ایرج فرزاد مراجعه کنید)

موضوع دیگر حمله شان به حزب کمونیست کارگری یعنی بهانه کردن اینکه ما گفته ایم مردم برای مبارزه علیه رژیم به بهانه نیاز ندارند، از این هم جالب تر و مضحک تر است. گویا مردمی که پا به میدان مبارزه مستقیم علیه حکومت گذارده اند اگر در مسیر این مبارزه بهانه ای بدستشان افتاد نیز رویشان را برمیگردانند و راهشان را میکشند و میروند! کسی باید به اینها بگوید دوستان عزیز! اولاً ما یا شما هرچه گفتیم یا نگفتیم چند هزار نفری یا چند صد نفری یا هر تعداد کمتر یا بیشتری در چندین شهر به خیابان آمدند و علیه جمهوری اسلامی شعار دادند و این در رسانه های حکومت هم سیاه روی سفید منعکس شد. اگر هم ما مساله "مردم به بهانه نیاز دارند" را حتی با درکی که شما دارید گفته بودیم، واقعیت اعتراضات جوانان و مردم را در تهران و شهرهای دیگر انکار نمی‌کردیم. هر آدم و جریان عاقلی بجای انکار یک رویداد عینی قاعدتا خودش را اصلاح میکند. ارزیابی از یک تحول و پیشروی در مبارزه سرنگونی طلبانه مردم را اینگونه سطحی تعبیر کردن یا ناشی از سطحی گری کودکانه است یا خودرا به نفهمیدن زدن به خاطر مصلحت اندیشی های تنگ نظرانه. بعلاوه بقول حمید تقوایی حزب کمونیست کارگری در تمام طول حیات سیاسی کی و کجا به مردم گفت در خانه بنشینید که این یک بار نگفت؟ حزب کمونیست کارگری حتی در مضحکه های انتخاباتی حکومت اسلامی هم برخلاف جریانات دیگر به مردم میگفت در خانه بنشینید. بیرون بیایید و اعتراض کنید و شعار دهید و انتخابات را به نمایی اعتراضی علیه جمهوری اسلامی تبدیل کنید. البته در جریان ماجرای هخا ما اصلاً فراخوانی هم ندادیم. افشا کردیم. مردم خود بیرون رفتند و فضا را دست خودشان گرفتند. این فضای جامعه ایران است. کاریکاتوریهایی مثل هخا که با سناریوی ۴۰۰ هواپیما و سناریوهای مشابه این میخواهند رژیم را سرنگون کنند همانگونه که اشاره شد احتمالاً بر سر راهمان بسیار داشته باشیم. اما مطمئن باشید مردم از همه اینها مثل این بار با لبخند عبور میکنند، و هیچکدامشان نخواهند توانست رهبر هیچ بخشی از مردم شوند. این را شعور مردم و حضور فعال ما تضمین خواهد کرد.

## و بالاخره

واقعیت این بود که منشعبین هخا را همچون ماده ای آسمانی قاپیدند. از نظر اینها "هخا" کاریکاتور اپوزیسیون راست بورژوازی را میشد هم بهانه ای برای ابراز نفرت نسبت به حزب کمونیست کارگری قرار داد و هم با کمک او گویا ممکن بود طوق راست روی را که در جریان بحثهای درون حزب کمونیست کارگری بر گردنشان آویزان شده بود بدور انداخت.

ما جریان منشعب در این ماجرا نیز جوهر همان مواضع راست را به نمایش گذاشت. کار دیگری هم نمیتوانست بکند. نمیشود از موضع چپ حزبی را که پرچم انقلاب برای برقراری فوری سوسیالیسم را بدست گرفته است بیاد حمله گرفت. این واقعیت را جست و خیزهای بی پروای منشعبین در این جریان یک بار دیگر به همگان نشان داد. اینها ریز و درشت بسیج شدند تا به حزبی حمله کنند که در رسانه هایش هخا را تقلای جریانات بورژوازی راست برای میدان داری در سیاست ایران نامیده بود. اینها با انکار اعتراضات جوانان و مردم علیه جمهوری اسلامی و شعار دادن علیه رژیم و همه چیز را به تقلای مضحک هخا منسوب کردن، بر حرکت مردم علیه حکومت خاک پاشیدند. اینها بجای اینکه از سردادن شعار سوسیالیستی در تهران، به وجد بیایند یا آنرا بهرحال ناشی از قدرت تحرک چپ جامعه ببینند، آنرا انکار کردند و ساخته و پرداخته حزب کمونیست کارگری قلمداد کردند و اساساً شعار سوسیالیسم را زیانبار خواندند. (معلوم نیست چنین جریانی برای چه کسی باید در زیر نشریه و اعلامیه اش شعار زنده باد سوسیالیسم را نگه دارد). اینها یک شبه به این ارزیابی رسیدند که جامعه به راست چرخیده است و جریانات راست میدان دار شده اند. (میتوان پیش بینی کرد که استنتاجات این ارزیابی چه خواهد بود). و بالاخره اینها از نظر سنت مبارزه سیاسی، زیان بارتترین شیوه را که تنها میتواند به نفع دشمنان مردم تمام شود در پیش گرفتند. و همه اینها بدنبال یک رویداد ساده سیاسی در جامعه صورت گرفت. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲۵ اکتبر ۲۰۰۴



## تلفن های تماس:

۱ -	۸۹۶۸ ۹۸۹	۰۰-۴۴-۷۷۷	شهلا دانشفر دبیر کمیته کل کشور
۲ -	۵۵۶۶ ۷۳۰	۰۰-۴۴-۶۰۴	مصطفی صابر دبیر سازمان جوانان کمونیست
۳ -	۵۱۸۵ ۸۷۲	۰۰-۴۹-۱۷۳	محمد آسنگران دبیر کمیته کردستان
۴ -	۷۵۳۲ ۷۳۷	۰۰-۴۹-۱۷۵	نسرین رمضانعلی مسئول سازماندهی در شهرهای کردستان
۵ -	۱۶۸۴ ۲۶۳	۰۰-۴۴-۲۰۷	تلفن تماس با کانال جدید
۶ -	۱۰۹۹ ۴۶۱	۰۰-۴۴-۷۷۱	تلفن تماس با رادیو انترناسیونال
۷ -	۵۵ ۹۰۷	۰۰-۴۶-۸۶۵	تلفن پیامگیر رادیو انترناسیونال

## آدرس هاس پست الکترونیکی:

shahla\_daneshfar@yahoo.com  
radio7520@yahoo.com  
nctv@ukonline.co.uk

از انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران